

1
1
2
2
3
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30

۱۸۴۱۴۲

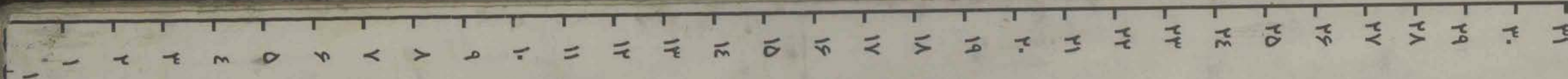


کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ شمسی

فهرست آنچه از بیانات و مطالب در این نامه باک آورده شد

صحیفه

- (۰۰۴) درستایش خدای و درود بر مفریان درگاه او تعالی *
- (۰۰۴) سبب نگارش نامه *
- (۰۰۶) مقدمه در وصفاهای نامه نگار *
- (۰۰۷) بحال پروتستانی
- (۰۰۸) میزان نخستین از میزان الموازین
- بیان اطوار خداشناسی و آنچه متفرع بر آن است *
- (۰۰۹) معیار اول بیان توصیف خدای بصفات کمال *
- (۰۱۰) معیار دوم اشعار بخریف انجیل و بطلان عقایدی که منافی با توحید باری است *
- (۰۱۱) معیار سیم بیان لزوم مناسبت مدرك بامدرك و امتناع ادراك ذات باری تعالی *
- (۰۱۴) معیار چهارم در شناختن خدای از جهت آیات و علامات و بیان علت ایجاد موجودات و نشان دادن مصنوع صانع را و بیان اطوار و احوال انسانی مبداء او معادا *
- (۰۲۰) معیار پنجم در عدم جواز دخول چیزی بذات خدای و خروج چیزی از آن و بیان مبداء اشیاء و بیان مظهریت مخلوق اول مر صفات کالیه صانع را *
- (۰۲۴) تمثیل ربانی بیان چگونگی ظهور خدای تعالی در آفریدگان *
- (۰۲۶) معیار ششم در ترتیب مراتب وجود و بیان واسطه کبری و نبی مطلق مر عالم امسکان را *



(۰۳۹) * معیار هفتم * سبب تقدم عبودیت نبی مطلق بر نبوت او *

(۰۳۱) * تفسیر حد خدای و شهادت بو حنا بر آن نبی مطلق در مکاشفات خویش و شناختن عیسویان حرمت ذات باک مسیح را *

(۰۳۳) * معیار هشتم * بیان پیدا شدن ظلمت و تاریکی و مرآب آن و بیان بعثت انبیا و رسل و هادیان سبیل *

(۰۳۵) * معیار نهم * بیان جهات تاسیس شرایع در هر زمانی باقتضای آن زمان و کیفیت وقوع امتحانات خدای در مخلوقات *

(۰۳۸) * معیار دهم * بیان نسبتها و اضافتها که بخدای داده می شود مانند روح الله و ذات الله و بیت الله و امثال آنها *

(۰۴۰) * میزان دومین از میزان الموازین *

در پیدا کردن دین حقیقی و شناختن راه راست خدای از روی بصیرت و انصاف *

(۰۴۰) * معیار اول * ملاحظه کردن حال بیدینی و تدبیر در بیرون از هر دو حال *

(۰۴۵) * معیار دوم * مشاهده حال بیدینان با دلایل خودشان از یک طرف و صاحبان ادیان مختلفه را از طرف دیگر *

(۰۴۶) * معیار سیم * قیاس حال بر وقتانها و حق دخول و عدم دخول آنها در دایره اهل ادیان *

(۰۴۸) * معیار چهارم * رجحان ترک بیدینی و قبول یکی از مذاهب و شرایع بقول مطلق پیرهان عقل و ذکر دلیل دوم *

* میزان الموازین . فی امر الدین *

* اخلاص با خدای سرمایه تیک بختیها است *

* کلام ولی خدا علی است *

* اثر خامه دانش نجفعلی *

در اسلامبول
در مطبعه عامره طبع کرده شد
۱۲۸۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدای راستابش آوریم که ذوات جهان آینه جمال قدرت اوست .
وذرات امکان مرآة کمال آلهیت او . احدیتش را آرایش از شمار
و تعداد نیست . حمدیتش را آرایش بصاحبیه و اولادتی . مستغنی
از مشیراست و وزیر . مزه از ماند است و نظیر . نفس کلی
از تولید روح ادراک ذاتش عقیم است . و عقل نخستین بمشاهده
نجوم صفاتش مترجم به انی سقیم . ناپیدایی که بنیاد جهان از بی
پیدایی اوست . و با همه پیدایی پیدا و نهان سر کشته پیدایی
ناپیدایی او *

فَسبحان الله عما یصفون و سلام علی المرسلین

خاصه بر پیغمبر رادی . که به بندگی افتخار آورد . و عبودیت را بر رسالت
پیش داشت * اشهد ان محمدا عبده و رسوله * بهترین موجودی
که نخستین عدد است . و صاحب ابد . خاتم رسل است . و هادی سبیل .
کل عقل است و عقل کل . سید کونین است و سرور عالمین . ملک
وجودین است و مالک دارین . کاشف الظلم . شفیع الامم . صلی
الله علیه و آله و اصحابه و سلم *

اما بعد

جماعتی از اهل مذاهب مبتدعه که در زمره عیسویانند . در اعتراض
بر اسلام و اسلامیان تألیفات بتکلفات نکاشته . و بر نشر آنها همت

کاشته و پنداشته اند . که متاعی رنگین در بازار دین آورده اند .
و اساسی متین در سرای آیین نهاده اند *

جمعی از برادران در جمعی سخن از کفتهای آنکروه که در تألیف
(میزان الحق) نام آورده اند در میان نهاده اظهار افسوس کردند .
و ضرر بعضی از مند رجات آنرا در دلهای ضعیف اهل دین بحتمل
دانستند . و از من بنده خواستند که برای یادآوری دلهای پاک .
و آگاهی صاحبان ادراک . مختصری بنویسم . که سعادتند را
مزید بصیرت شود . و فتنه جو را اتمام حجت گردد *

در حالتیکه مرا اشغال و علایق بسیار فرا گرفته بود . و بعلم کمی
آگاهی که داشتم . و خود را مرد مبارزت درین میدانهای دانستم .
و ناچار از بند رفتن امر برادران شدم . که درد خواهش ایشانم
ناگوار آمد . امثال کردم . و بدانچه توانستم اقتضای نمودم . و از
شرح و بسط در سخن اعذار خواستم . و بر الطافی خداوندی
اعتماد آوردم . و از ارواح مقدسه انبیا و اولیا استمداد جستیم *

* و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم *

این نامه را که برای سنجیدن هر گونه میزان صحیح و سقیم است .
و نمودن راه راست و مستقیم . بسیاری خدای در طی یک (مقدمه)
و پنج (میزان) راستین قرار داده . و هر کدام از میزانها را برده
معیار مرتب داشتم . و قبول و تصدیق سخنان مندرجه در آن را که
جز از راستی و حقیقت شناسی . و غیر از راه خدا پرستی نیست
بانصاف صافی . و تمیز خالص بی اغساف اهل ادراک . که
از تعصب جاهلیت رهایی دارند و گذاشتم . و خدای را وکیل امور
دانسته . دست نیاز بدر گاه او تعالی آورده در خواست میکنم . که مرا
و همکشان از طالبان راه راست آلهی را از خطا و زلل . و لغزش در قول
و در عمل وقایت کند . و کم شدگان را بصراط مستقیم خویش
هدایت فرماید . انه علی کل شیء قدير *

﴿ مقدمه ﴾

یاد آوری میکنم نگاه کنندگان این نامدرا . که از روی راستی و درستی
عطالعه آن همت کارند . و از آنچه طبایع و نفوس ایشان بر آن
مألوف و مانوس است چشم ببوشند . که دوست داشتن هر چیزی
مر دراز دریافت عیبها کور و کر گرداند *

اخلاص را از سحره فرعون بیاموز که پادشاه بر آنها وعده داد
و ملاحظتها کرد . بل تلقها نمود و بعزت او سوگند نمودند . که
انا نحن الغالبون . همانا چون بجز موسی کلیم الهی را بر سحرهای خود
شان غالب دیدند . سجده آوردند . و ایمان کردند . و از هواهای
نفسانی مقهور نشده و از سلطان فرعون و تخویف او باکی نکرده
و گفتند (فاقض ما انت قاض انما تقضى هذه الحيوة الدنيا)
زندگانی این جهان پست خواهد گذشت . بهر چه خواهی
در حق ما حکم کن *

طالب راه خدای از جدال و ختل اجتناب کند . و از مکاره و بی انصافی
دوری جوید * علم خداشناسی نورست که بردلهای بندگان راستکار
انداخته میشود . و توفیق یابد او نداشت *

این نامه را که با مرو التماس برادران مینویسم . در ذات ایجاز
و اختصار خواهد بود . و بدین موجب کلمات و عبارات میزان پروتستانی را
کلمه بکلمه و حرفا بحرف نتسواتم آورد . که بعلاوه مشاغل
و موانع که مرا هست . طبعاً اقبال بر آن ندارم که متعرض بر عبارات
آنها علی التفصیل شده در نقض و ابرام آنها پردازم . و کتاب کثیر
الجمعی بنویسم . زیرا که وقت خود و اخوان عزیزم را شرفتر از آن
میدانم . و بنا بر این با کمال اعتذار عرض میکنم . که درین اوراق
بذکر خلاصه مطالب اکتفا خواهم داشت . و بقدری که صاحبان
ادراک را که بفطرت پاک بشیمة انصافی انصافی دارند قانع توانم کرد
قانع خواهم شد . و من كفر فان الله غني العالمين *

در بیان هر مطلبی که محتاج باقامه برهان است . راه استدلال را باید

(٢٤٣) ﴿ معیار نجوم ﴾ سخن در آیت کریمه ﴿ اقربت الساعة

وانشق القمر ﴾ و تحقیقات دیگر که در این مقام است *

(٢٤٨) ﴿ کلمه توحید ﴾ واجال بیاناتی که در آن کلمه طیبه

تواند بود *

(٢٥٢) ﴿ معیار ششم ﴾ در وجود اخبار قبل از وقوع

در قرآن و بیان اعتراضاتی که در میزان الحق آورده اند *

(٢٥٨) ﴿ معیار هفتم ﴾ بیان اطوار بهشت و دوزخ

و مانند آن که مؤلف در فهمیدن آنها اشتباه کرد *

(٢٧٢) ﴿ معیار هشتم ﴾ بعضی از نسبتهای نالایق که در توریته

و غیر آن در حق انبیا و اولیا گفته اند *

(٢٨٦) ﴿ معیار نهم ﴾ بیان حال قرآن و معنی امی بودن

بمنبر آخر از زمان و باقی مطالب که در آن میان آورده شد *

(٢٩٥) ﴿ معیار دهم ﴾ بیان از بدایت حال انسانی و مراتب

نزول و صعود او در منازل و عوالم چند . و شرط وصول این

مخلوق مکرم بقصد اصلی *



(۵۰) ﴿ معیار پنجم ﴾ اعتراف کردن بیدینان در مقام صفای طوبیت و بقای انصاف بر اینکه امر دین را مطلقا انکار نمی توان کرد *

(۵۱) ﴿ معیار ششم ﴾ لزوم وجود وسایط از انبیا و اولیا در میان خاکبان و صنایع مقدس و انتخاب سه گروه از میان اهل ادیان که صاحبان کتب شده هستند *

(۵۳) شروع مکالمات در میان مسلم با عیسوی در جمله اطوار و مسائل مختلفه خودشان *

(۵۹) ﴿ معیار هفتم ﴾ مجلس دوم از مکالمات عیسوی با مسلم *

(۶۳) ﴿ معیار هشتم ﴾ مجلس سیم از مکالمات مسلم با عیسوی *

(۷۰) ﴿ معیار نهم ﴾ معنی عبودیت و ربوبیت و بیان مقام مسیح از صنایع مقدس و تحقیق معنی متکلم و کلمه الهیه اولیه و بیان اول مخلوق *

(۷۶) ﴿ معیار دهم ﴾ نمونه از کیفیت تحریف یافتن توریة و انجیل با دلایل واضح و بیان فقراتی که در تحریف آنها جای اشتباه نیست *

(۸۶) ﴿ میزان سیمین از میزان الموازین ﴾

(۱۰۰) در سنجیدن سخنان پروتستانی که انکار تحریف کتب و نسخ شرایع مقدمه را کرده اند *

(۱۸۶) ﴿ معیار نخستین ﴾ در تحقیق سخنان میزان الحق پروتستانی که در اثبات صحت توریة و انجیل آورده است *

(۱۹۰) ﴿ معیار دوم ﴾ در بیان تحقیق سخنانی که باستناد بسنخه های کتب عهد عتیق و جدید آورده اند *

MIZAN—UL—MAVAZIN
FI—AMRED—DIN

@

*Treatise of the controversy
Between
Islam and Protestants*

FOURTH
EDITION.

CONSTANTINOPLE
To The Imperial Imprimy
—1871—

- (۹۲) * معیار سیم * نمونه از سخنان بالایی که در حق
 انبیا در توری و غیره نوشته اند *
- (۹۷) * معیار چهارم * در شرایط الهام حقیقی که صاحب
 میزان الحق پروستانی آورده و موازنه آن شرایط در حق
 توری و انجیل *
- (۹۹) * معیار پنجم * سخن در وقوع و عدم وقوع
 نسخ در کتب و شرایط مقدمه *
- (۱۰۰) * ذکر بعضی از دلایلی که در کتب مقدمه در خصوص
 بیست خاتم انبیا است *
- (۱۰۹) * معیار ششم * اثبات وقوع نسخ در احکام
 شریعت موسی بسبب آمدن عیسی بدلائلی که خود در مقام
 عدم وقوع نسخ آورده اند *
- (۱۱۴) * معیار هفتم * در بیان عهد ابدی بودن خسته است
 بنص توری و سبب ترک آن که عیسویان کرده اند و تحقیق
 دلایلی که درین مطلب دارند *
- (۱۱۷) * معیار هشتم * در بیان سخنانی که در رد
 وقوع تحریف در کتب مقدمه آورده اند *
- (۱۲۲) * معیار نهم * در تحقیق معنی انحصار نجات
 و شفاعت که در عیسی علیه السلام می کنند *
- (۱۲۸) * معیار دهم * خلاصه مطالبی که در این میزان
 گفته شد و رسیدن سلسله سخن باینکه در میان سه گروه
 از صاحبان کتب ثلاثه کار منحصر به تحقیق در امر اسلام
 خواهد بود *
- (۱۴۰) * میزان چهارمین از میزان الموزنی *
 در بیان بشارات توری و انجیل است در حق پیغمبر موعود *

- (۱۴۰) * معیار نخستین * در بیان کیفیت وقوع
 انجانات خداوندی است در حق هر قوم و هر کر و هی
 در هر زمانی *
- (۱۴۹) * معیار دوم * در بیان دلالت واضحه آیات کتاب
 موسی بحضرت خاتم الانبیا و عدم دلالت آنها بجناب عیسی
 علی نبینا و علیه السلام *
- (۱۵۲) * معیار سیم * در ذکر بشارتهای وارده در حق
 حضرت خاتم الانبیا و بر خواستن آنجناب با شمشیر و حکم
 جهاد از نص توری و انجیل و حکمت حکم شمشیر *
- (۱۶۲) * معیار چهارم * دلالت صریحه آیات زبوری
 که در حق عیسی علیه السلام آورده است بر بعثت خاتم
 الانبیا علیه وآله السلام *
- (۱۶۹) * تفسیر آیات مکاشفات یوحنا که صریح در حق پیغمبر
 آخر الزمان است *
- (۱۷۲) * معیار پنجم * بشارت زبور از بعثت خاتم پیغمبران
 با شمشیر *
- (۱۷۴) * تفسیر و اشارت در معنی عصای آهنین که در چند جای
 از انجیل حاضر وارد شده است *
- (۱۷۶) * معیار ششم * بشارت از کتاب اشعیا در حق
 حضرت خاتم الانبیا علیه السلام و تذیل سخن بر وقوع
 تحریفاتی که در فقرات مذکور کرده اند *
- (۱۸۲) * معیار هفتم * بیان معنی ملکوت آسمان که مسیح
 علیه السلام در نمازها درخواست نزدیکی آرا از خدا
 می کرد *
- (۱۸۶) * معیار هشتم * بقیه بشارات انجیلیه در ظهور
 صاحب الملکوت که با جناب آهنین مبعوث گردیده و شریعت
 محکمه در زمین گذاشت *

(١٩٦) معنی (فارقلینا) که در انجیل حضرت مسیح بشارت
اورا داد *

(٢٠١) معنی اتحاد و حل چیزی بر چیز دیگر و تقسیم این گونه
حلیات بر هشت قسم *

(٢٠٣) ﴿ معیار نهم ﴾ بشارت دیگر در حق حضرت نبی
مطلق علیه الصلوة والسلام از انجیل و بیانات دیگر که در ذیل
آن است *

(٢٠٦) ﴿ معیار دهم ﴾ معنی کلام یحیی علیه السلام
که گفت بعد از من کسی خواهد آمد که پیش از من است
تا آخر آن کلام و ابطال تا ویلی که عیسویان در آفتاب کنند *

(٢١١) ﴿ پایان سخن ﴾ و ختم میزان چهارمین بناجات
باری تعالی *

(٢١٤) ﴿ میزان پنجمین از میزان الموازین ﴾

در اتمام بیانات در خصوص معجزات و وحی و الهام آسمانی
و ستایش از قرآن و دیگر اطوار دین اسلام *

(٢١٤) ﴿ معیار نخستین ﴾ سخن در صدور معجزات
از پیغمبر آخر الزمان و بیان آیات قرآنی که میزان الحقیق آنها
آنها را دلیل مطلب خود دانست *

(٢٢٤) ﴿ معیار دوم ﴾ ترجمه فقرات رساله ﴿ حجة البانغه ﴾
در خصوص معجزات و جواب سایر مطالب شیخ نصرانی
که در اعتراض بر اسلام آورده است *

(٢٣١) ﴿ معیار سیم ﴾ در شناختن پیغمبر راست گوی
و پیغمبر کاذب و میزان تصدیق و تکذیب ایشان *

(٢٣٤) ﴿ معیار چهارم ﴾ در بیان تنظیم قرآن و جلالت
شان آن برهان الهی و بعضی از سخنان لطیف که در انعام
آورده شد *

فهمید . و هر مطلبی را از مناسب آن برهان باید آورد . و مایباری
خدای بهر سه گونه دلیل از حکمت . و موعظت حسنه . و جمله دیگر
برهان از مجادله بالقی هی احسن . در طبق امر خدای بیسان بیانات
خود را محکم خواهیم داشت . و بطور مغالطات و خلط بحث و تغییر
در ترجمه و تفسیر پیش نیامده . سخنان زشت و سقیم را با آرایش
دروغین نیاراسته . بر اهل علم ناسی خواهیم جست . و آداب سخن گویی را
مرعی خواهیم داشت و مانند ملحدان و اهل تلبیس نخواهیم بود .
که بشوئه زنان زناکار برای جلب شهوت جهال آلوده دامن خود را
با آرایشهای دروغین بیارایند . و از در درجه جویای مشتری شوند *
صاحبان اطلاع را پوشیدند نیست . که طایفه پروتستان قریب
پسانصد سال پیش ازین پیدا شدند (لور) و (کالون) نامان
دو رئیس در طریقه آنها گردیده در آیین متداوله میان عیسویان
تصرفات کردند . بخلاف تمامی انجیلیان سخن گفتند و برای
اساس طریقه خودشان از آداب و اطواری که نفوس و طبایع
پسند توانند کرد آوردند عنوان از مواسات و برادری نهادند .
رهبائیت را برداشتند . اعتراف بکناهان در نزد علمای مسیحیه را
ممنوع داشتند احترامات معابد و کلیسایها را امر زاید گفتند . نما و نماز
وروزه و پرهیز و جمله عبادات و تکالیف باز حجت و ریاضات جسمانی را
رد نمودند . حکومت روحانیه را که پاتریک و جاثلیق کنند بدعت
دانستند . و در نشان دادن نان و شراب وجود یعنی گوشت و خون
عیسی را آن دو گروه باهمدیگر اختلاف کردند . و در اینجا زیاده
بر این تفصیل از حالات و اطوار و گفتارهای آن گروه آوردن بکار نیاید *
باعتماد تمامی مسیحیان طایفه مزبوره در میان ملل عیسویه اهل
بدعت هستند بعلم آنکه تصرفات در آداب و اطوار شریعت
کردن بی آنکه وحی آسمانی برسد . و باز جانب خدای اذن داده
شود . در نزد هیچ صاحب دینی مجوز نخواهد شد . و الحاصل
شروع بمطلب خود کنیم و جنگ آنها را بر آنها واکذاریم *
﴿ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ﴾ *

تا کید میکنم وصیت خود را در خصوص مطالعه این کتاب که
بنیات قدم در مقام انصاف باش . و امر دین را کار سهل و باز بچند
شمار . بکلی تعصب را از خود دور کن *

همه این بنی نوع از یک پدر و از یک مادر زاده ایم . و اختلاف وضع
زمان بمرور دهور و اعوام . هر کدامی را بسمتی از این کره خاک
انداخته . در عادات و اخلاق و لغات و آیین و اطوار . این بنی
نوع را مختلف گردانید . و بعلت حدوث اهل بدعت و کراهی در میان
صاحبان ادیان در هر قرنی از زمان و دوری مکان از مکان . و کمی
آگاهی در مردم . و قلت فهم و ادراک در زمانهای پیش . و نبودن
اسباب مرادوات . و غلبت سلطان نفس اماره بسوء . و تسویلات
هواهای نفسانی . و مطلوب بودن ریاسات و تسلطات هر طبایع را .
و یاقتضای حکمتهای چندی که میبایست در امر دین
در دوره باطله اختلاف حاصل آید . اینهمه اختلافات عظیمه .
و حالات و خیمه . در میان فرزندان یک پدر و یک مادر افتاد .
و برادر را از برادر بکلی بیثبوت آورد . و بدین علت کار ادیان
و مذاهب بجایی رسید که می بینی . دین حقیقی و راه مطلوب خدایی
از میان برداشته شد . و در اطراف عالم بطورهای ناشایست منازعات
مذهبیه شایع گردید *

اکنون اگر از روی واقع بنای تفحص در امر دین است . برادر و
دامن همت را بر میان زن . ملاحظیات عارضیه را از خود دور کن .
انس و عادات بر معتقدات خویش را ترک نمایی . دل خود را پاک
دار . که دو گونه محبت در یک دل نکنجید . معنی انصاف را
از خود جدا مساز . و در حضور شهادت خدای سخن را از روی
بصیرت بشنو . و حق و باطل را بمیزان راستین بسنج . و خدای را
ولی توفیق دیده . بمقصود حقیقی که خدا و راه خدا است برس *

میزان نخستین

دربیان بعضی از اطوار خدا شناسی . و خدا پرستی . و آنچه متفرع

بر این مطلب است . و این میزان برده معیار مشتمل است *

معیار اول

وجود صانع مطلق را اهل ادیان عالم بالاتفاق معتقدند . و در توصیف
او بصفات کمال . و تزیینش از تناسی و از هر گونه تغیر و زوال .
صاحبان ادراک و معرفت از اهل هر دینی اقرار میکنند . بل هر
صاحب شعوری اگر تأمل نماید . و صانع را بعین الیقین شناسد .
قطعا او را از نواقص امکانیه منزّه و معرا خواهد دانست . و بصفات
کمالش موصوف خواهد شناخت *

در آغاز کتاب میزان پروتستانی گوید . خدای واحد و قدیم و مقدس
و عادل و رحیم که ذاتش معرا از تغیر و مبرا از تبدیل است .
و نیز گوید . خدا قدیم و مطلق و در ذات و صفات خود
عاری و بری از تغیر و تبدیل است . و از کتب آسمانی نیز در جاهای بسیار
از آن کتاب همین مضامین را که دلالت ظاهره بر انصاف صانع بصفات
حسنة . و منزّه او از نواقص دارد آورده است . این مطلب را
داشته باش . که مفتاح بسیاری از امور دین خواهد بود *

پس از آنکه دانستی که عیسویان و مانند آنها یعنی گروه پروتستان .
از روی منطوق انجیلی که دارند . خدا را موصوف بصفات کمال .
و منزّه از هر گونه تغیر و زوال . و معرا از نواقص گفتند . افسوس
داریم . از اینکه نیز مسیح را پسر خدا داشتند . و پسر را در ذات
پدر پنهان دانستند . و از آن ذات بسیطش تولید کردند . تغیر
حالات در او را جایز دیدند . نقص امکانی را بر آنجا وارد ساختند *
بجیب است که هم از انجیل آورده اند . که ذات پسر در ذات پل پدر
مسیحین و مستور بود . و شباهت و علاقه ازلیه . که پسر را با پدر
میباشد . مانند علاقه و رابطه ایست . که گله بفکر و فکر بروج
انسان دارد . و از ازل از او ظهور یافته . و متولد گشته است .

لکن باز در ذات باید یکی است . تا آنکه نیز از انجیل از قول عیسی
گوید . که گفت من در پدرم و پدر در من است . و پس از این
تفصیل . از ذات الهی تعبیر بثلاث واحد کرده . از روح و نفس
ناطقه و بدن مثال آورده . و تمثیل دیگر از نور و آتش و مانند آن
گوید . و در تحقیق اقا نیم سه گانه که (اب و ابن و روح القدس) است
شرحها میدهد . و سخنها میگوید . و روح القدس را که یکی
از خدایان است . در قالب کبوتر بسوی خدای دیگر که پسر است
بمنطوق آغاز انجیل متی نازل میداند *

برادران هوشیار تنافی و اختلاف تمام درین دو مطلب را می بینند .
و می دانند که کار از دو قسم بیرون نیست . یا آنکه عیسی پسر خدا
و مستجن اندر ذات خدا تواند بود . بعلت اینکه ذات الهی را تغییر
و تبدل چه در ازل و چه در قدم و چه در حدوث بهیچ طوری عارض
نمیتواند شد . و عیسی کلمه الله را چنانکه همین توریه و انجیل نیز
تصدیق میکنند . بجز بندگی و احتیاج و شرف نبوت و رسالت .
هیچ مناسبت و خصوصیت دیگر از جهت ذات و حقیقت . یا خدای
نمیتواند بود . چنانکه بیان مطلب در جای خود خواهد آمد .
و یا خود کسانی که نام خود را از اهل توحید آورده . بت پرست ترا
مردود دانستند . و بظاهر سخن خدای را بصفت کمال موصوف
و از تغییر و نقصان منزهی گفتند . در دعوی خودشان کاذبند *
بت پرستی منحصر بستانش بر بت ظاهری نیست (اتعبدون
مانحئون) . استماع کننده از هر سخن کوفی پرستش او را کرده است .
هر گاه سخن کوفی از خدا گوید مستمع پرستش خدا را کرده است .
و اگر از شیطان گوید عبادت شیطان را بجای آورده است *

❖ معیار دوم ❖

معایب عقاید مذکور چنانکه علی الاجمال در نزد اهل بصیرت و هوشیاری

آشکار است در اثنای بیانات نیز تفصیلی در آنخصوص خواهد آمد
و بر صاحبان ادراک روشن خواهد شد . که اولاً انجیلی که
در دست دارند محرف است و مجعول . و آنچه دلیل بر خلاف این
پیاورند مردود است و غیر مقبول . کلام خدایی و وحی خدای
در یک جای امر بتوحید . و در جای دیگر امر بکفر و شرک و الحاد
نمیکند . و تأیید از آنیکونه عقاید در حق مسیح و تعدد ذات خدای .
و از آنطرف اظهار توحید و توصیف و تزیین خدایی . پایه افهام
و درجه دینداری آنها معلومست . که باطلت عدم فهم این همه
تناقض و تنافی آشکار افهام آنها در نهایت اعوجاج و انجماد است .
و یا خود در واقع اعتقاد بتوحید حقیقی ندارند و آنیکونه سخنان را
از روی مصلحت جوئی خویش گویند .

در هر زمان و در هر قومی . اضلال ملل و طوایف از راه خدای .
غالباً یا بطور هابوده است . که اشخاصی از میان آنها برخواسته .
بعنوان هدایت و تشیید امر آیین حق . سخنان مقرون بحق
و صواب را آورده . و باطل را باحق مزوج داشته . مقصود
خودش را حاصل کرده اند . چنانکه عیسی علیه السلام مکرراً
گفت که بعد از من مسیحان و تعلیم دهندگان دروغگوی خواهند
آمد . و از وصیای او گفتند . که آنچه در کتب متقدمه کرده اند
در این نوشتهجات مانیز خواهند کرد . چنانکه بیان این سخن نیز
از انجیل در جای خود خواهد آمد *

❖ معیار سیم ❖

موجدین اهل ادیان صانع تعالی را جامع صفات کمال . و مستجمع
جیب صفات حسنه دانسته اند . و دلایل و براهین از روی عقل
در آنک . و از بدهت اعتبار و ادراک . و از کتب و الهامات
الهیة . و غیر آنها آورده اند . و کتب و تألیفات بسیار نیز

در این خصوص نوشته اند * زاید نیست مانیز آنچه در این مقام بکار
آید یاد آور شویم که اساس دین قویم توحید است و خدا شناسی
و معبود نکریدنند انبیا و اولیا مکر برای راهمندی مردم بعرفت خدای
و توحید او سبحانه . پس کوش خود را باز کن . وهوش و ادراک
خود را در نزد من بعاریت بگذار . و آماده فهم این معانی باش *

❖ اول الدین معرفت ❖

هر مدبری را آلت ادراک از سنخ مدرک باید باشد که میان مدرک و مدرک
از وجود مناسبتی ناچار است . و چون خدا را از جهه ذات
بمخلوقات نسبت ارتباط و مقارنت و علاقه و مشابهت تواند
بود . پس ذات الهی را احدی از مخلوقات او نمیتواند ادراک
و احاطه کند * و همچنانکه من و تو مخلوق هستیم . عقول
واقفانه و تمیزات و ادراکات مانیز مخلوقند . و هرگز جاری و واقع
نمیکرد بر ذات الهی آنچه او جاری کرده است در مخلوقات خود .
پس آنچه ادراک کنی و بفهمی بقینا خدا نیست . و مخلوقی است
مانند تو و مر دود است بسوی تو *

❖ لایحیط به الا وهام ❖

وجود واجب را بجهات خلق و صفات مصنوع نتوانیم شناخت .
و ذات الهی را ادراک نمیتوان نمود بهیچ طوری از اطوار امکان
و اکوان . از قبیل عموم و خصوص . و اطلاق و تقید . و بطور
کل و کلی بودن . و جزء و جزئی بودن . و شناخته نخواهد شد
بلفظ و بمعنی . و بکم و کیف . و برتبت و جهت . و بوضع
و اضافت . و بارتباط و نسبت . و در وقت و در مکان . و نه بودن
بر بالای چیزی . یا بودن چیزی در او . و نه از چیزی . و نه بیروز
یافتن از چیزی . و چیزی مشابه ذات او نیست . و چیزی مخالف
با آن نی . و تمامی اوصاف و جهات و صور و امثال و مانند آنها
از آنچه ممکن است فرض کردن آن یا تمیز و تعیین آن یا بهام آن همه
آنها غیر از ذات واجب تعالی است . و شناخته نخواهد شد هرگز

نه آنچه مذکور شد و نه بغیر آنها و نه بصد آنها . و مدرک نخواهد
کردید ابتدا آنچه در پنهان و در آشکار است . و بطور کلیت
هر آنچهی که در مخلوق ممکنست و در مصنوع تواند شد در خالق آن
ممکن است و نتواند شد *

❖ ندارد ممکن از واجب نمونه * چگونه داندش آخر چگونه ❖
چون ذات پاک الهی را مژده از جهات و صفات خلقیه دانسیم .
و ازین تنزیه و تقدیس ناقص خود نیز که در خور افهام و ادراکات
ما است مترهش داشتیم . و آنچه را که از اسماء و صفات آورده شود
محض تعبیر و تفهیم بجای آوردم . و از قبیل توحید نمه فهمیدیم که
خدا را صاحب دوشاخه میداند بعلم اینکه در اینای جنس خود آنرا
صفت کمال می بیند . پس مانیز آنچه که در خود صفت کمال بینیم
جناب احدیت را که جهات تعدد و کثرت در آنجا تواند بود و ورود
اسماء و وقوع الفاضل بر آنحضرت جایز نتوانیم دید . یا همان
اوصاف کمالیه امکانیه با اذن خاصی که تبوسط مقربان درگاه او میا
رسیده است او را میخوانیم . و کرنه مشتی خا کرا با آن عالم پاک
چه مناسبتی تواند بود . این است که انبیا و اولیا نیز در ایستقام بعجز
خویش اعتراف کردند . مگر آنکه ایشان بجهت نزدیکی بر میده که ظهور
کلی صانع تعالی است قیودات امکانیه را مسلوب از خود داشته .
و حروف اسماء و صفات را در حقایق و ذوات خود شان بخط
واضح و جلی از قلم صنع ازلی مکتوب یافته اند . و کتبهای تکوینیه
الهیة شده اند . این است که ایشان در سلامت از جهل و نقصان و تغییر
مانده اند . و مانند کتب تدوینیه محرف نشده اند *

❖ و سلام علی المرسلین ❖

چون راه وصول بر آن مقام لاهوت را مسدود دیدیم . و طلب
و خواهش رسیدن بر آن ذات را مر دود یافتیم . پس ناچاریم
از اینکه رجوع بعالم خود کنیم و حد خود را بدانیم . خود را بشناسیم
تا شناسایی بشناسایی او رسانیم . چنانکه در انجیل میفرماید *

ای انسان خود را بشناس تا خدای خود را بشناسی . ظاهر تو برای فانی شدن است و باطن تو منم *

پس تدبر و تفکر کنیم که ما کیستیم و چیستیم . و از کجاییم و برای چه هستیم . ما را مبداء کجاست و بازگشت تا کجا است . و آیا از ما که آفریده شده صانع حکیمی هستیم چیزی مقصود بوده است . و کاری برای ما شایسته هست که بجای آوریم یا نه *

❖ معیار چهارم ❖

معلوم داشتیم که خدا را از جهت ذات ممکن نیست ادراک نمود . پس ناچاریم از اینکه از آیات و علامات او که در ذوات و حقایق آفاقی و انفسی است او را بشناسیم . و بقدریکه از آثار او دریابیم در خدایی او و اثبات صفات کالیه بر آن ذات باک اقرار و اعتراف آوریم *

یاری الطاف آن هدایت کننده مهربان و براهمنامی عقل مستنیر نبور رجن تفکر و تدبر کردیم در اطوار و آثار صنع خدای . و مطابق کردیم آنچه را که فهمیدیم بایمانات کسانی که در خداشناسی پیش از ما بوده اند و کوی سبقت در این میدان را روده اند . و دانستیم بعلم البقینی که مثنوی بعین الیقین است که خدای صانع ما از کل جهات کامل است . یعنی تمامی صفات کالیه را بطور اکل در مقام موصوفیت عنوان ذاتش موجود بدانیم . و بگوییم خدا قادر است مطلقا حکیم است مطلقا غنی است مطلقا عالم است مطلقا فیاض است مطلقا : و همچنین است تمامی صفات کالیه او . و بدهات عقل و دلائل حکمتی و تطبیق بالهامات الهیه همچنانکه بصفات کالش موصوف دانستیم . تمامی نقایص و اوصاف امکانیه را نیز از حضرت او تعالی مسلوب کرده از جمله آنها تزیینش نمودیم و از این توحید و آنگونه توصیف و تزیین نیز مزهش داشتیم *

پس اکنون در آفرینش او تدبر کنیم . و تصور نماییم که آیا همچنان

کامل مطلقا اگر اقدام بکاری کند از روی ملاحظه فائده و مقصودی میکند . یا آنکه مانند اطفال و مجانین کارهای لغو و باز بجهت از و سرزند *

می بینیم که هیچ خرد مند با ادراکی اقدام بکاری نمیکند مگر آنکه فائده و فایده برای آن ملحوظ داشته باشد . خصوصا که خدای چهارا بصفات کالیه موصوف داشتیم و از نقایص مزهش دانستیم . و کدام نقص است بزرگتر از جهل بر نیکی و بدی و ترجیح بد بر خوب . که قطعاً کار با فائده کردن نیک است و کار لغو کردن بد . و خدای قادر کامل از همه جهات البتہ نیک را اختیار خواهد کرد و بد را متروک خواهد داشت *

❖ انأمرؤن الناس بالبر و تسون انفسکم ❖

فعلی هذا جهان خدای موجودات را برای غایت و نتیجه بسیار بزرگ آفریده باشد . بپرهان اینکه صانع چنان را مقصود بزرگ بود *

❖ کار هر کس بقدر همت او است ❖

اعتراف به بی نیازی صانع بر ما آشکار کرد که فوائد خلقت اشیاء بذات خدای عاید نتواند بود . که معنی بی نیازی مطلق و قدرت مطلقه جز این نیست . پس به بینیم که علت فائیه و ثمره ایجاد مخلوقات چیست و چگونه است . تا آنکه خود را و نتیجه ایجاد خود را بدانیم و مانند حیوانات و از کسانی نباشیم که با نعم خوانده شدند . و اولئك کالا نعم بل هم اضل کشتند *

❖ هر کونکنند بصورت میل * در صورت آدمی دواب است ❖

واقفان در مقام جهل و تاریکی را که در خارج انسانیت حقیقیه هستند سه مقام است . حیوانی است که شبدی . و نباتی است که به خشب مستند مانند شدند . و جادیت که قلوب آنها را کالجباره او اشده قسوة گفته اند *

❖ هر آدمی که مهر مهرت * در وی نکرقت سنک خار است ❖

بعد از تدبر در اطراف این مطلب که فائده ایجاد است بطور بدهات

فهمیدیم که اول تکلیف ما شناختن صانع است . و امثال بر او امر او
واجتناب از نواهی او . و باز کشت مایه بسوی او است . که خلقت
مایه این طور نقصان و مقام دوری و حرمان نبوده باقتضای جود و کرم
و بقدرت نامه آن صانع کامل آفریده شده ایم . پس باید بدان مقام نخستین
که از آنجا آمده ایم و آنجا وطن اصلی ما است برسیم . که حب الوطن
من الایمان *

پس ثمره ایجاد و غایت خلقت . معرفت صانع است و دانستن او امر
و نواهی او . که بسبب امثال بر آنها و اجتناب از اینها خود را از این
مزل تاریکی رهایی داده بمقام قرب و موطن اصلی برسیم . که این
باز کشت همان معنی معاد است *

﴿ الحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینالترجعون ﴾

اگر چه صاحبان معرفت و ادراک و ارباب فطرت پاک آگاهی بشایسته
از این مراتب و مطالب دارند . و شرح و بسط در این نامه در نزد ایشان
مکرر است . لکن برای یادآوری برادران روحانی زاید نیست سخنمان
ربانی را که در این مقام مفید باشد بیاوریم *

﴿ هوالمسک ما کررتہ بتضوع ﴾

هست و هستی هستی هست کننده خود را مینماید . صنع و مصنوع
وجود صانع خویش را آشکار کند . و در تمامی اشیاء این مطلب
بیداهت هویدا است بنامی را که بینی بانی آنرا خواهی دید . کاتبی
را که بینی کاتب آنرا ادراک میکنی . که هیچ فعلی بی فاعل نتواند بود
و هیچ مصنوعی بی صانع نتواند شد و این معنی در همه اشیاء و جمله
افعال و صنایع و حرکات و سکونات جاری و پیدا است . و آن فاعل
ظاهر از فعل همچنانکه بعد از فعل است قبل از فعل است
و مع الفعل است . یعنی از او جدا نیست و ممکن هم نیست جدا بشود .
مگر آنکه آن مصنوع صرفی عدم گردد . و عدم محض و فنانی
مطلق نیز در مخلوقات نخواهد شد *

پس جمله کائنات صفت صانعیت خدا است *

* عالم بنسبای بلیغ گوید که من صفة الله ام *

* و آدم بصدای فصیح شنواید که من صفة الله ام *

مع ذلك هیچ يك از افعال و صنایع که دلیل وجود صانع و فاعل
هستند نه خود شان ذات صانع را توانند ادراک نمود و نه دیگر را
بر مقام ذات او و ادراک حقیقت او توانند رسانید * بین کاتب را
که مینماید نویسنده برای آن هست لکن نمی تواند بنماید که آن نویسنده
در چه شکل و هیئت و کدام صفت است اطوار او چیست و اوضاع
او کدام است و بجز اسم کاتب نامی برای او نتواند گفت . پس
شناختن او صانع خود را در خارج از حدود خود نخواهد بود *

﴿ بل تجلی لها بها و بها اتمع عنها ﴾

نهایت کار این است که اگر آن کاتب کسی است که در خارج او را
میدانیم و خط او در میان ما معروف گردیده بمحض دیدن آن کاتب
خارجی در آینه ادراک خود او منقطع شود . مانند آنکه کسی میرعاد
با حافظ عثمان را میداند که بدیدن خط آنها از خط صرف نظر کرده کاتب را
تواند دید . و خواهد گفت حافظ عثمان را دیدم . یعنی بدالات
اثر او این معنی بالطافت بسیار واضح است *

این معنی را یعنی طور نمودن اثر مؤثر را در حروف به بینیم کاتب حرف
(۱) را مستقیماً نوشت . این الف راستی و استقامت را در وجهی
که تعلق بر آن دارد می نماید . و بالفعل بشهادت حالیه میگوید که آن
حرکت دست که متعلق بر ایجاد من است مستقیم است . و ندا
میکند مؤثر خود را باسم یا مستقیم . و اگر توحید کند او را خواهد گفت
که استقامت او منزه است از استقامتی که در من دیده شد . و خواهد
دید که از آن استقامت چیزی بر مقام او که الف است حلول نکرده
و چیزی از او خارج نکر دیده است *

اینجا است جای لغزش و مقام زلت اقدام که بسیاری از مدعیان خدا
شناسی در اینجا خطا کرده اند . و از این صراط الهی که پار یکتر
از موی و برنده تراز شمشیر است نتوانسته اند بگذرند . پس هر اثری

مشابه صفت مؤثر است نه مشابه ذات مؤثر . و هیچ اثر از ذات مؤثر متولد نتواند شد و در آنجا مستجن و از آنجا ظاهر و بارز نتواند کردید و این سخنان در نزد خدا شناسان و صاحبان فطرت سلیمه از بدیهیاتست و بجز جاهل معاند کسی را جای اعتراض در آنها نتواند بود *

﴿ عبدی اطعی اجعلک مثلی ﴾

اطاعت کن تا مظهر اوصاف الهی شوی . مستقیم باش چنانکه در بدایت آفرینش مستقیم بودی . خدا بر ایشان چنانکه خود را برای توشناسانیده است . و اسماء و صفات خود را در حقیقت تو قلم نگویین نوشته . کتاب خود را بخوان و بکار خلقت خویش برس *

﴿ اقرء کتابک کنی بنفسک الیوم علیک حبیباً ﴾

﴿ فانت الکتاب المبین الذی * باحرفه یظهر المضمیر ﴾

خدا بتعالی که جامع صفات کمالش دانستیم باقتضای ربوبیت و قدرت وجود خویش وجود انسانی را که آیت معرفت و صانعیت صانع بود جامع صفات کمال آفرید . و آنچه ممکن بود که متعلق ایجاد گردد در آن مخلوق مکرم خود موجود ساخت . و او را مرآه یعنی آلت رؤیت برای کالات ربوبیت خود گردانید *

در توریه نوشت که خدا فرمود انسان را بصورت خویش بیافرینم او را مشابه و مانند خود سازم . تا آنکه بر ماهیان بحار و طیور هوا و حیوانات و تمامی زمین و جلاله جنبندگان در روی زمین سلطنت و حکومت کند *

﴿ خلق الله آدم علی صورته ﴾

آن انسان را که حقیقت انسان است بمقامات نازله و مراتب سافله آورد . که او را چنانکه کامل بود مکمل و مکمل گرداند . و چنانکه خود را بر او شناسانیده بود مخلوقات خود را نیز بر او شناساند . و آن انسان باین مشاعر و مدارک عنصری مدرک نخواهد شد . مگر

بعد از تصفیه تمام و تحصیل مناسبت * و بطوریکه گفته شد هر مدرکی را بامدرک از وجود مناسبتی ناچار است . و این انسان ظاهری را با آن مقام عالی بجز استعداد مظهریت و شایسته بودن بر اینکه آن صورت الهیه را قبول کند مناسبت دیگر نیست . و چنانکه شاعری در این مقام آورد این انسان لباس و قالب حقیقت است *

﴿ اینک می بینی خلافی آدمند * نیستند آدم غلاف آدمند ﴾

پس انسان جمادی و تریایی که در نهایت مقامات است حامل و مظهر انسان حقیقی که با جمال معنی آن را فهمیدی تواند بود . و آن انسان از منزلی که آمد مأمور بپازگشت بسوی وطن که بهشت حقیقی است گردید . و این جسد جسمانی را مانند خود کرده به تبعیت خود به بهشت خواهد برد یعنی مظهر صفات آکهمه اش خواهد داشت *

هرگاه آن انسان حقیقی در هنگام بروز و ظهور در این عالم تولد جسمانی تغییر نداده است خلقت اولی را و در فطرت اصلیه باقی است و در این دنیایز تغییرش نداد معاد او در این دنیا حاصل است و قیامت اوقام گردیده که بموت اختیاری مرده است (من مات فقد قامت قیامته) و هر کس بخواید قیامت را به بندد در وجود آن کامل مطلق تواند دید . و اطوار رستخیز را از او آشکارا تواند فهمید *

﴿ هر که گوید کوفیامت ای صنم * خویش بجا که قیامت نک منم ﴾

این انسان بر حسب مراتب کمال و کاملیت او و مقامات مظهریتی که دارد چون بشر را داعی و هادی و مبشر و منذر و یاد آورنده از عوالم بالا و نجات دهندگان جهانیان هستند . این است که ایشان را انبیا و رسل و اوصیا و اولیا و نفا و علما و مانند اینها گفته اند . و کسایتکه خلقت اولی را تغییر آورده مغشوش داشته اند آنها را در این دار بلا و محنت که منزل وقوع امتحانات و اختیارات و شمول فتنهاست باداب و اطواری که در کتب آسمانی و بیانات صاحبان شرایع مقرر و مبین است ترقی داده . و چنانکه از آنها خواسته اند بسبب سلب عوارض و آلائشهای عوالم سفلیه آنها را بمقامات قرب الهی رسانند .

تا داخل بهشتی شوند که در آنجا چیزهایی هست که هیچ چشمی ندیده
و هیچ کوشی نشنیده و بر خاطر هیچ بشری خطور نکرده است *
تبدانم اینها را که میگویم بکند امین کوش مینشوی . و بکند امین
دل میبهمی . اگر بچشم اعتراض و کوش عناد و دل بغضناک
می بینی و مینشوی پیان خود را زحمت نده و برتعد خود میفرای .
و بکار دیگر بپرداز . و اگر وصایای مراد را داری و مقصودت
فهمیدن است . امیدوارم که بتوفیق خدای و باری روحانی
از انبیا و اولیا بهره یاب کردی *

هرگاه بخواهیم از مقامات نزول و صعود و کیفیات تکمیل انسانی
و وقوع امتحانات و ترتیب نوامیس و شرایع از بد و عالم تا کثون
و پس از این را علی التفصیل در این نامه شرح و بسط دهیم .
از وضع کتاب که برای بیان مطلب مخصوصی است بکلی بیرون
رویم . علی هذا در اینجا بهمین قدر اکتفا کنیم . و در انشای
بیانات در اطراف مطلب بدانچه توانیم سخن گوئیم *
* علی تحت القوافی فی مواقعها * و ما علی اذالم بفهم البقر *

* معیار پنجم *

ذات صانع را که بهمه جهات کامل دانستیم بحکم بدهات عقل
توانیم گفت که چیزی از آن ذات قدیم خارج شود . یا چیزی بر آن
واجب و داخل گردد . اگر چه این دخول و خروج بغیرا طوار جسمانی
و با بطور اعلا و اشرف باشد . بحدی که در امکان اعلا تر و اشرف تر از آن
چیزی نباشد . بعلا اینکه (اولا) ولوج و خروج مطلقا از صفات
امکانست و گفته شد که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق متمتع است *
(ثانیا) مغایر صفت کمال است زیرا که بسیط از مرکب کاملتر است *
(ثالثا) تصور این مطلب در ذات الهی مستلزم احتیاج است . و قیام
مرکب باجزا و قیام اجزا با مرکب بطور نیاز است . و گفته شد

که خدای غنی مطلق است *

(رابعا) آن داخل و خارج شونده اگر عین ذات است پس تعددی نیست
و این سخن را مصداقی پیدا نتوانیم کرد . و اگر غیر ذات است
پس هرگاه مخلوق است و حادث . ذات خدا مدخل و مخرج مخلوق
ننواند شد . و اگر قدیم است و خالق . خالق قدیمی که غیر خدا
باشد سراغ نداریم . و اگر بر فرض غلط و محال موجود باشد بذات
غیر خود ننواند داخل شود و یا خارج گردد . و در صورت غیرت
مناسبتی هم با هم نخواهند داشت . و گذشته از عدم دخول با هم
جنگ و نزاع نیز خواهند کرد *

* لوکان فیهما آلهة الا الله لفسدنا *

خدای تعالی منزله است از این توهمات باطله تعالی الله عما یقول
الظالمون علوا کبیرا *

(خامسا) این دخول و خروج مستلزم تغیر احوال و مشاقق است
یا آنچه مصنف میزان پرورستانی خود صفت که خدا منزله از تغیر
و تبدیل است . زیرا که بالبدیهه حال دخول چیزی بر آن ذات
غیر از حال عدم دخول است . و حال خروج چیزی از آن غیر
از حال عدم خروج است . و هر متغیری حادثست . پس آنچه
عیسویان یاد دیگران از این مقوله سخن گویند بالبدیهه از عالم خدا
شناسی و خدا پرستی دور خواهد بود *

چون سخن بدینجا کشید از سر آفرینش خدای و طور خلقت
موجودات آگاهی جوئیم *

واضح است که بعد از بیانات مذکوره ذات خدا بر امده مخلوقات
توانیم دانست : پس باقی نماند برای مبدئیت اشیاء مکر فعل الهی
که آن فعل واحد و بسیط است لکن بوحدت و بساطت امکانیه .
و آن فعل امر خدا است و مشیت خدا است و محبت خدا است *
و چون تدبر کردیم بمستقیم ادراک و بعقل درک و بانساق جمله خدا
پرستان از اهل ادیان و ملل و بمنتطوق تمامی کتب آسمانی و دلالت

آیات آفاقی و انفسی . آفرینش آفریننده . کاملرا عزوجل اولین مخلوق دانستیم . که او واحد است و یکتا و اثر واحدیت و یکتایی صانع است زیرا که واحد را اثر جز واحد نیست و اثر مشابه صفت مؤثر است *

﴿ قل كل يعمل على شاكلته ﴾

تصور کن کتابت را که خورده ترین اثرهای آفاقی است . که شخص کتاب یک حرکت دست یک الف بیشتر ننویسد . و کتبیم که جهان خدای موجودات را برای شناسایی خویش آفرید . پس آن مخلوق نخستین باید یکی و دارای جله صفات کالیه بطور اکلیت امکانیه بوده باشد . و از مساوی و نواقص منزّه و معرا باشد تا دلائل کمال صانع گردد *

اقتضای قدرت تامه و صفات کمال مطلقه صانع تعالی از علم و حکمت و غنا و کبریا و کرم وجود و فیاض او بجز این نیست . که آنچنان مخلوق محبوب خود را در کمال کمالیت کند و از نواقصش عاری و بری دارد . که در غیر این گونه آفریدن صانع باید عاجز و یا جاهل و یا تخیل و مانند آنها بوده باشد . یا آنکه همچنان مخلوق متعلق خواست الهی نتواند بشود . و چون هیچکدام از اینها نیست پس آن اشرف کائنات بطور مطلق کامل . و تمامی کالات مبداء فیاض را حاضر و حامل است .

مع ذلك آن کامل بی مانند که ستوده از میان تمامی موجودات است و در مبداء فیاض ایستاده واسطه ایصال فیوضات بر مراتب نازله امکان و اکوان در همه اطوار و ادوار و جله او طوار و اکوار است . و پیغامات وجود و بقای کائنات و حکایت تمامی اسماء و صفات و انبیا شرع وجودی و وجود شرعی در جله عوالم و مقامات . و بالجملة آنچه ممکن است در مراتب خلقیه ظاهر شود بوساطت آن اولین تعین است . وجود مقدس او را در حضرت ازل تعالی فقر محض و احتیاج صرف باید بدانیم . بعلم اینکه جهة مخلوقیت او را وجود او هرگز فراموش نمیتوان کرد و چون بای مصنوعات میان آید

سراپای وجود مصنوع نیاز است و احتیاج بصانع . اگر چه نسبت بعوالم سقلیه و در مقام حکایت از صانع همه غنا و ربوبیت است و فضل او بر سایرین مانند فضل صانع است بر او . زیرا که او اول عدد است و واحد است چنانکه صانع احد است و فرق در میان این دو تعبیر چنان است که احد داخل در شمار نیست و واحد داخل در شمار است . و نسبت آن واحد بر اعداد نسبت پدر است بر اولاد و مانند کلی است از برای افراد *

اگر چه تعبیرات مذکوره بجز در یک مقامی بیشتر جایز نیست . و آن مخلوق اول را مقام فردی هست که در آنجا اعداد و افراد را ذکر می نماید . نه بی حسی را در آنجا را هست و نه ملک مقرب را . جبرائیل و میکائیل را در آنجا بار نیست . روح القدس را در آن مقام نام نمی *

اکنون ذهن مستقیم باک و دل هوشمند با ادراکی میخواهم . که مطلب را قدری روشتر کنیم . و دلهای آگاه را بانوار غیبیه منور سازم *

این نامه را برای اكمال نعمت بر راست کاران و اتمام حجت بر منکران نوشتم . و مر دسعادت تمتد مطالعت در این سخنان را اگر از روی خدا جوئی و بطور بی غرضی کند بغایت مفتم خواهد دانست . و پس از آنکه متبصرانه از مقدمه تا خاتمه را فهمید بقینا مسارعت بر انکار یک حرف از آن را نخواهد نمود . و از خدا تعالی درخواست دارم که مرا او جله طالبان سعادت را از خطا و لغزش نگاه دارد . و الحاصل مخلوق اول را بشناسیم تا آنکه صانع ازل را شناخته باشیم *

حق بمشال شناخته شونده بجدال . و اینگونه مطالب طایه در عالم محسوسات جسمانی بجز از راه محسوسات نزدیک بفهم نشود . و آیات و علامات خدا شناسی را صانع مطلق مهربان در آفاق و در انفس ما بر ای ماعموده است . لهذا مثالی در این مقام بیاوریم . و از آنجایی بمقصود بریم و مثل را از جهت تشبیه مقرب دانیم و از جهت دیگر مبعده . پس اگر کویند زید مانند شیر است از جهت شجاعتست نه از سایر جهات و اوصاف و هیئات (ولله المثل الاعلی) *

تمثیل ربانی

ذات ظاهره خدا را مانند ظهور صورت انسان بفوتگرافی در مظهر ازلی
 ثانوی که اول مخلوق است . تمامی ظهورات و اوصافی که در حین
 مقابله و اشراق انطباق آن ممکن است تجلی بدانیم *
 وجود آن مظهر را مانند آینه و جای فرض کنیم که جلال کلی ازلی
 در آن ظاهر است . و چون آن مقام مقام بساطت و وحدت است ظهور
 و آینه و مظهر را یکی دیده اطوار کثرت را از آنجا ضعیف دانیم . و آنچه
 در آنجا از تعیرات که موهم کثرت است و تعدد بیآوریم برای تنگی میدان
 الفاظ و بجهت تعبیر و تفهیم دانیم . پس صانع موصوف بصفات
 کالیه بنام ظهور و کمال پروا اشراقی در آن مظهر اولی ظاهر باشد .
 بطوری که اگر کسی در مقام برداشتن پرده های اشارات بر آن
 مظهر از جهت آیت آن . و عبارت آخری آن ظاهر را قطع نظر
 از ملاحظات اطوار ظهور و مظهر نظر کرده به بیند . خواهد گفت
 صانع ازلی را دیدم *

در خودمان به بینیم . زید در آینه بزرگ بدن نمایی خود را ببیند
 بطوری که خود زید را غیر مرتی دانیم مگر از راه اشراق و ظهور
 در آینه که بدیدن عکس در آینه توانیم گفت زید را دیدیم *
 زید را از این تجلی و اشراق در آینه تغییری در ذاتش حادث
 نکردد . و زید من حیث الذات ربطی به آینه و ظهورند ارد .
 و بلا کیف ظاهر شود . و آن مظهر که آینه است تمامی او را بقدریکه
 ممکن است در آینه نمودار شود حاکم و نماینده است *

مقام مظهر را با زید مقابل ملاحظه و معلوم کردیم که در حضرت
 زید بجز احتیاج محض و نیاز صرف مالک بر چیزی نیست . و هیچگاه
 جهت غنا و بی نیازی او را از زید نتوانیم دید . که در هر آتی محتاج
 بامداد و ایقاعی زید تجلی است . و اگر او خود را از مقابل باز گیرد
 صورت ظاهره در مرآت معدوم گردد *

اگر نازی کند از هم فرورزند قالبها

عرض کردم که این بیانات و تمثیلات برای تقریب مطلب است بر افهام
 و کز نه سخن باریک است و جهان ناریک . و این بحری کران را در ظرف
 الفاظ کنجائیدن نامتصور است چنانکه گفته اند *

معانی هرگز اندر حرف ناید * که بحر قلزم اندر ظرف ناید *

گر بر زبی بحر را در کوزه *

چند کنجد قسمت یک روزه *

اگر صورت زید که در آینه است بگوید من در ذات زید بودم
 و در آن پنهان بوده از آنجا آمده ام غلط گفته است . و اگر گوید او پدر
 من است . و از آن متولد شده ام و با او یکی بودم یا هستم و از او منفصل شده
 و بر او است پیوستم خطا کرده است . زیرا که مبدء صورت مرآت
 چنانکه دانستی ذات زید نتواند بود . بل تجلی کلی که فعل
 او است مبدء آن است . و اگر دقت کنیم تجلی کلی نیز ذاتا مبدء نیست
 . چه اگر هزار آینه در مقابل زید بگذاری و شعبه فعل از آن
 کلی در هر کدام از مرآه ظاهر شود و چیزی از آن کلی نیز کم نکردد
 و بسبب آن انعکاسات چنانکه در ذات زید تغییری حادث نیست در اشراق
 کلی نیز تغییر و زیادت و نقصانی پیدا نشود پس صورت مرآت
 شبیه است و عکسی است منفصل از شبیه که منفصل از صورت متصله
 بزید مقابل است *

اگر در این تمثیل ربانی تدبیری کنیم بسیاری از مطالب توحید و خدا
 شناسی و دیگر مطالب دینی بر ما روشن گردد *

عمران صابی که از متکلمین صابیه بود برای مباحثه در امور دین در زمان
 خلافت مأمون الرشید به بغداد آمد . در انجمن خلیفه که ابوهی
 از مردم بودند از رئیس اسلام * که عالم ناس خطابش میکرد در ضمن
 سوالات خویش پرسید . که آیا خدای در خلق است یا خلق
 در خدا است و بیان عبارت گفت * اهو فی الخلق ام الخلق فیه *
 آنجناب فرمودند * اخبرنی عن المرآة انت فیهام هی فیک * خبرده مرا

از آینه که آیاتو در آن هستی یا او در تو است . عمران از اراد جواب
درماند . و پس از سوالات و مجاویات بسیار ایمان آورد و مسلمان شد *
چون این مطلب را از روی آگاهی در یافتی و آینه و عکس و ظهور بل
ظاهر را یکی دیده و کائن اول و مخلوق نخستین را که وجود پاکش بسیط
امکانی است شناختی . بدانکه آن عالم قدس که مقام خاص حبیب
بالمحبوب و بزم انفس الهی است . عالی است بالاتر از مدارج عقول و افهام
که در آنجا نه ملک کنجد و نه نبی و نه روح و نه نفس و آن مقام را از اطوار
ظهور و مظهریت و ظاهریتی که جسمانیان و روحانیان توانند فهمید
تقدیس و تزیین باید نمود . ومع ذلك آن مقام الهی را در همه جای
آشکار و هوید باید دید . ولی پرده ها را باید برداشت و بیگانگی را بیگانگی
رساند *

﴿ مشاجرات ﴾

ای حبیب الهی که عالمین را رحمتی و برد و ستان خویش رؤف و رحیمی
برده را از روی خویش بردار که یگانه و بیگانه جمال ازل را مشاهده
کنند . و از شک و انکار بگذرند . لا والله آینه بیگانه جمال ترا نماید *
﴿ پرده بردار که بیگانه خود آن روی نه بیند ﴾
﴿ تو بزرگی و در آینه کوچک نمایی ﴾

﴿ معیار ششم ﴾

بدهات ادراک و ضرورت عقل درک روشن شد . که صانع ازل
و مخلوق اول و مقصود از آفرینش او عزوجل چیست و چگونه است .
و کمال الهیت او را شایسته چه بود . و حد ممکن مخلوق تا جگه است *
اکنون در اطوار مصنوعات و درجات مخلوقات نیک تأمل کنیم .
و منشاء و اسباب این کثرات را دریابیم . و حدود خود را بشناسیم
و تجاوز از آن را جایز ندانیم . تارحت الهی را مظهر شویم . و تکلیف
و مأموریت خود را در کار باز گشت بسوی او بجای آوریم .
و در چهار سیر که مقرر گردیده است بوطن اصلی رسیم . و از مشقات

و کربتهای غربت باز رهیم . و بتأسی و تبعیت بر حبیب خدای
محبوب خدا شویم . و مصداق حدیث قدس باشیم . که میفرماید *
﴿ فاذا احببته كنت سمعه الذی یسمع به ﴾
﴿ و بصره الذی یبصر به و یده الذی یبطش بها ﴾

صانع ازل بقدرت تامه و رحمت کامله و مایه خویش مخلوقات را
بر حسب درجات و طبقات کامل مطلق آفرید . یعنی فیض الهی
بر یک منوال در مراتب موجودات جاری شد *

مانند سلی که از کوه آید و در وادیه ها و یا بانه ها سیلان یابد و هر یک
از آن وادیه ها بد آنچه توانند از آن آب رادریابند که این اختلاف در کمی
و زیادتی آبها در وادیه ها از قصور و بخل آب نیست بل بعلمت اختلاف
قوایل در وادیه ها است که مر خلق را تفاوتی نخواهی دید *

﴿ فسالت اودیه بقدرها ﴾

مخلوق نخستین که بحقیقت اولیه خدا را بجز اوصنع و مصنوعی نیست .
و سرپای عالم فاحییت ان اعرفا و است . جمال مطلق ازل است
و نور کلی حضرت لم یزل . و ظهور کامل و تام او عزوجل است
و مرآه نماینده تمامی اطوار ظهورات و اسماء و صفات او است
بطور اتم و اکمل *

بدیهی است که اگر آن نور کلی را نیز توری باشد و آن ظهور مطلق را
ظهوری باشد یقیناً دلیل بر کمال کاملیت صانع بیشتر بود . که هر قدر
ملک کامل باشد دلیل بر کمال مالک است . و همچنین است اگر آن نور
دویم را نیز توری باشد و جمال ثانوی را نیز جمالی باشد . تا بحدی که عالم
کثرت را کنجایش نمایند کی از آن تجلی شود . و آن وادیه های
طولانی را یارای تحمل و ظرفیت از آن سیله های ربانی گردد .
مانند آینه های چند که هر کدامی را مقابل با آن یکی داریم یعنی دویمی را
با اولی و سیمی را با دویمی و چهار می را با سیمی و همچنین تا بجایی
که مطلوب و مقدر است رسد *

تمامی آینه ها زید را می نمایند لیکن وسایط را نیز خواهند نمود .

و چون مر ایبشتر شود کثرت بیشتر پدید آید *
 بسیار آینه بزری را در مقابل خویش بگذارد و عکس خود را در آن
 نمای . آنکه آینه دیگری را محاذی با آن آینه کن بطوریکه
 عکس ترا از آن آینه بنماید از مقابله تو با وی . پس به بین که در آینه
 دومی سه چیز موجود گردد خود آینه و عکس آینه اولی و عکس تو .
 و در آینه سیمی که مقابل دومی یا وریم چهار چیز پیدا گردد .
 اینها که گفته میشود بر حسب ظاهر تمثیل است و برای اشارت بر نوع
 مطلب . و کرنه امر اشراقات الهیه بسیار عظیم است .
 و کثرتها که از تعدد مر ایب است بر حسب کلیات است . و اگر جهات اوضاع
 و قرانات و ارتباطات را با تمامی اقسام آنها ملاحظه کنیم بیرون از حد
 تناهی و احصا خواهد بود *

مثال آینه را در مراتب خلقت درست ملاحظه کن تا امر
 آفرینش را بفهمی *

هرگاه در مقابل آینه اولی که بجز یکی نیست (و ما صدر عن الواحد
 الا الواحد) را مصداق است آینه های چند بگذاریم . همه زید
 مقابل خارجی را توسط آن آینه که یکی است نمایند . و با این
 همه تعدد وجه زید را و جمال مقابل را هیچگونه تعدد حاصل نکردد *
 ﴿ و ما الوجه الا واحد غیر نه ﴾ * اذ انت عددت المرایا تعددا ﴿

این گونه حکایت را که آینه های چند جدا جدا از یک آینه نمایش
 آورند حکایت (عرضیه) گویند بسکون راه یعنی وجود آنها را ترتب ذاتی
 بر همدیگر نیست و نسبت علیت و معلولیت با هم ندارند . و نسبت اینها را
 بمرآة اولی که نسبت علیت و معلولیت و اثر و موثر است حکایت (طولیه)
 گویند . و حکایتی دیگر از قبیل حکایت پسر از پدر است و مانند نسبت
 قشر است بر لب و مثل این است که چراغ را از چراغی روشن کنی
 و آنگونه حکایت را (طول در عرض) گویند . و تمامی موجودات
 در خارج این سه گونه نسبت و حکایت نتوانند بود *

این نامه را کجایش بیان تفصیل این مقامات نیست و خارج از اساس

وضع این مختصر است . و اهل حق را در این مطالب تحقیقات
 بخیه هست طالبان حقیقت مراجعت با ایشان کنند *

چون ایجاد مخلوقات را خدا دوست داشت و شناسائیدن خود را
 خواست و اول مخلوق را آفرید . و آن اول مخلوق متعلق بحبت کلیة
 صانع گردید . و اطوار اسماء و صفات الهیه را مظهر شد .
 و همچنانکه محبوب خدا بود محب خدا آمد . حبیش گفتند
 که صیغه فعیل یعنی فاعل و مفعول آید *

آن مخلوق نخستین که در مبداء اول از مصدر ازلی صادر است واسطه
 کلیة کبری و نبی مطلق الهی است . و هر آنچه از بدو خلقت
 تا نهایت امکان واقع گردد بواسطت او است *

نزاعی در تعیین شخص آن واسطه کبری و نبی مطلق خدا یا همدیگر
 نکنیم . اگر مناسبت ادراک آن عالم پاک را پیدا کردیم و پرده جهل
 و کوری از چشم بصیرت ماها برداشته شد او را خواهیم دانست .
 که اینگونه نزاع و مجادله از جهالت و نادانی خیزد . نام آن واسطه
 و مظهر کل را تو میخوانی عیسی بگذارد و آن یکی موسی بگذارد
 و آن دیگری ابراهیم گوید و یکی دیگر آدم نامد *

﴿ لا تفرق بین احد من رسله ﴾

مثال اهل ادیان در شناختن آن واسطه کبری مثل
 کوران و فیل است . که هر کدامی معرفت ناقصه بیک عضوی
 از اعضای فیل بهم رسانیده اند . و چون خواهند سخن از فیل گویند
 و آنرا بشناسانند اوصاف پای و گوش یا گردن و خرطوم او را شمارند
 و چنان دانند که فیل را شناخته اند و فیل را شنا سائیده اند
 ﴿ ذلك مبلغهم من العلم ﴾

﴿ معیار هفتم ﴾

پس از دانستن مراتب و مقامات در مخلوق اول و آگاهی از تعینات

ذاتیة او که نسبت اولادی را بر او دارند و فهمیدن اینکه ظهور آن تعینات بعد تمام و کامل باید باشد . ظهورات او را در مرتبه دویم اشراقی در آینه های چند ملاحظه کردیم . که آن آینه هادر عالم اجسام انبیا و رسل و هادیان امم نامیده شدند *

تجلیات او در مرتبه دویم باختلاف قوایل و تفاوت مقابلات با آن مرات الهیه در مظاهر و مریاظهار آمد و باقتضای وضع حکمت الهیه و بجهت اتمام نعمت و رحمت بر جسمانیان . یکی از آن مظاهر را آیت وحدت خود ساخته بکلیت در آن ظاهر شد *

آینه های دیگر نیز در آنچه حکایت کردند درست کردند . و اسماء و صفات الهیه و جلال و جمال ازلی را از مرات نخستین اخذ کرده و نمودند . ولی مدارک و افهام اهل آن زمانها که ایشان ظاهر شدند ناقص بودی و نتوانستند آنها را ابشایستی بشناسند *

در زمان ظهور عیسی که نسبت بزمان موسی افهام مردم ترقی داشت بسبب دیدن کمی از حالات و اطوار ربانیت که حکایتی بود از مقامات عالم اول او را بخدای خواندند *

* باده خالک آلود تان مجنون کند * صافی اگر باشد ندانم چون کند * این است که اگر پیغمبر آخر الزمان را کسی تصدیق کند حکمت این را خواهد دانست که چرا عبودیت خود را پیش انداخت و در نمازهای مفروضه مقرر داشت که اقرار بعبودیتش را پیش از رسالت او بیاورند که بانه اطوار و آثار الهیه بندگی او را فراموش نکنند *

* اشهدان محمد عبده و رسوله *

و الحاصل چون تعین اول و مخلوق نخستین که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت خدا نیز بود خواست که بواحدیت بشریه در هیکل خاص جسمانی ظاهر شود . از میان تعینات خویش تعینی را که مودوع در صلب آدم گردیده بود اصطفا و اختیار کرده و از بذات خود اختصاص داد . و او را به * مختار و مصطفی و صادق و امین * و جمله نامهای نیک خواند *

اگر ترا چشم بیثاودل آگاه همراه باشد شهادت خواهی داد بر اینکه آن واسطه اولی را با شراق و تجلیات خود در تمامی مظاهر امکان و اکوان ظهورات غیر متناهیست . و در هر چه بنگری شواهد وجود و نمایندگان جمال و جلال و مریایای اطوار کالات او را خواهی دید که نبی مطلق او است و صانعیت خدا بر تمامی ذرات بالذات تبلیغ کند و نفر ستاده است او را مگر برای رحمت بر طالین * و الحمد لله رب العالمین *

* تفسیر *

این * حد * که مقام بساطت آن نبی مطلق است و در مقامات تفریع مشتقات به * احد و محمد و محمود و حمید و حامد * خوانده میشود * لله رب العالمین * که لام لله برای تملیک است و لام اختصاص است * چون مبدی تمامی خداوندیهای امکانی یعنی ربوبیتهایی که در عوالم ظاهر گردیده است بجزا و نیست توانی گفت که آن خداوند حاکم کل ممالک امکان و اکوان است . و سلطان اقالیم دهر و زمان . و بجزا و در سر بر ملک ایجاد صاحب تاج و دیهیم و مالک گاه و افسری نیست * مافی الدیار سوا لابس مغفر * و هو الحمی و الحی مع فلواتها * یوحنا وصی عیسی و ناصر عیسی در مکاشفات خود آن حاکم کل را دید و بر او شهادت داد و چنان گفت *

در آسمان سوار اسب سفیدی را دیدم که او را امین و صادق گفتندی . و حکومت باستقامت میگرد و جنگ منمود چشمهای او مانند شعله آتش بودی . و در سر تاجهای بسیار داشت . و یک نام مکتوبی داشت که بجزا و کسی دیگر آنرا نمی دانست . او را لباس (جبه) خون آلودی بود که نام آن را کلام الهی می گفتند . و گروه آسمانیان بالباسهای سفید و بسیار لطیف سوار بر اسبهای سفید شده در پشت سراو می رفتند . و برای زدن طوایف شمشیر برنده از دهان او بیرون آمده باعصای آهنین حکومت خواهد کرد . و تنگه قهر و غضب الهی را که بر همه چیز قادر است خود فشار

خواهد داد . و در جبهه و پهلوی او نامی داشت بمعنی ملك الملوك و رب الارباب *

تفسیر فقرات عزبوره یوحنا را در ضمن معیار چهارم از میزان چهارم خواهیم آورد . و روشن خواهیم داشت که این آیات مکاشفات در نزد انجیلیان محتاج بتفسیر است . و بجز خاتم انبیا دیگر مصداقی نیز نتواند داشت *

باید دانست که توحید الهی و شنا سایی اونه چنان است که بقول ناقصه فهمیده آید . و یا از کتب و اسفاری که هنوز حال آنها و حال ترجمه های آنها که بتخیلات و اوهام کرده اند معلوم نشده . و بخواست خدای معلوم خواهیم کرد باذهان نارسا استنباط کرده شود . و همیشه توحید و اطوار خداشناسی که اساس و بنیان است ناقص و معوج شد واضح است که نبوت و مقامات و اطوار آن نیز ناقص و کج خواهد بود و همچنین همه اطوار دین و آیین در طبق همان اعوجاج و نقصان خواهد آمد *

در بالای بنیان مثلث خانه چهار گوشه را بناتوان کرد . درختی که در روی زمین رویده و آنرا اصل و ریشه نیست آنرا قراری نتواند بود و بجز از تباهی باز نخواهد داد *

﴿ مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجثت ﴾

﴿ من فوق الارض مالها من قرار ﴾

این است که عیسی را نشناخته و مقامات عالیه و حکایات آنجناب را که از اسماء حسنی و صفات کمال آلهیه داشت آگاهی نجسته و مفاخر و مزایایی که آن روح الله را است در عین عبودیت او تفهیمیده او را ابن الله گفتند و او را در ذات خدا گفتند و او را خدا گفتند . مواقع مدح و قدح را ندانسته حرمت ذات او را رعایت نکردند *

﴿ در پس پرده نهانستی و قومی بجهالت ﴾

﴿ حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدایی ﴾

این جاهلان چنان دانند که احیاء اموات و ابراء که و ابرص و مانند اینها

کار بسیار بزرگ است . و هر کس چیزی ازین امور را ظاهر کند خدا و یازده خدا است و نمیدانند که خدای قادر بر همه چیز آنگونه آثار را از یک عضو کاربندی اسرائیل ﴿ که بر مرده زنده و زنده شود ﴾ ظاهر تواند کرد *

اگر بخواهیم مقامات خاصان الهی را بیان کنیم و با از عیسی سخن گوئیم این عیسی پرستان حیرت کشد . و دانند که ما خدا و عیسی را بهتر شناخته ایم و تابعان حقیقی او بجز از اسلامیان نیست *

﴿ معیار هشتم ﴾

بعضی از بیانات اطوار ظهور و تجلی کلی و دیگر ظهورات صانع را دانستی و مبسوط نور و روشنایی را در عوالم خلقیه بطورا جمال فهمیدنی * اکنون تدبیر در پیدا شدن ظلمت و تاریکی باید نمود زیرا که وجود ظلمات و شرور و بدبها را می بینیم *

بدبھی است که ظلمت و تاریکی اصلا و بالذات مقصود و محبوب صانع مقدس نتواند بود . فقط مصالح حکمتی و اقتضای قدرت کامله صانع در اجرای تمامیت صنع خویش وجود ظلمت را یادی شد تا نور را ظهور بود که هر نوری بی ظل و عکس و سایه نخواهد بود *

﴿ تعرف الاشیاء باضدادها ﴾

بعبارت دیگر گوئیم جهت تعیین مصنوع و انبیت مخلوق که در زبان حکما ماهیتش کوبنده نسبت بجهة وجود که ظهور صانع است ظلمت نامیده میشود . و این ظلمت بر حسب مراتب و مقامات محبوب و یا مفضول باشد . ولی محبوبیتش به تبعیت وجود و جهة نور است چنانکه در مراتب عالیه و در خاصان الهی بطوری مضمحل و معدوم گردد که از کثرت اضمحلال و اعتدال حکم خویش همرنگ نور وجود شود و فرق داده نمیشود مگر بفرض و اعتبار که همان جنبه مخلوقیت و امکان است *

﴿ سیاه روی زمین در دو عالم * جدا هرگز نشد والله اعلم ﴾
 مع ذلك آن سیاهی را بالتبع نور الهی توانیم گفت زیرا که مظهر
 و مابیه الاستساک نور است . و چشمه حیوة جز در ظلمات پیدا
 نشود *

﴿ سیاهی کردنی نور ذات است * بتاریکی درون آب حیات است ﴾
 اگر کره خاکی نباشد روشنایی آفتاب تابناک ظاهر نگردد . چون
 چراغی را در خانه بزرگی بگذارند روشنایی ندهد و شعاع آن بجهت
 دوری دیوارهای خانه در هوای فضا منبسط و غیر مرنجی شود .
 و بالعکس اگر آنرا در طاقچه بگذارند و آن روشنایی را در آن جمع
 کرده و ظاهر سازی نور چراغ بهتر نماید *

﴿ مثل نوره کشکوه فیها مصباح ﴾
 چون آیت ظلمت بر تاب نازله آید کثافت یعنی غلظت و استساک آن بیشتر
 بود تا بجایی رسد که نور در آنجا پیدا شود . و بقدری باشد که
 هستی آنرا ننگ دارد که در آنجا بعکس اولی نور را وجود موجود
 و حکما معدوم توانیم گفت بعلت اینکه خیرات و حسنات که خاصه جهت
 وجود است از آنجا ظاهر نتواند بود *

﴿ (او کفلمات فی بحر جلی) الی قوله تعالی (ظلمات بعضها فوق بعض) ﴾
 چون خدای صانع مختار است اثر و صنع او نیز مختار خواهد بود
 که هر اثری مشابه صفت مؤثر خویش باشد . و این صفت اختیار
 جز در ترکیب نور با ظلمت و اختلاط دو مبدعه که یکی مبدعه خیر است
 و دیگری مبدعه شر منصور نیست . لهذا صانع تعالی بحکمت
 خویش در این عالم بشری و در حقیقت این انسان خاکی تمامی آثار
 مبدعه نور و ظلمت را و دیعت نهاد و امر خود را با آنها سازید که آثار
 ظلمت را از خود بردارند مظهر و مظهر انوار شوند *

صانع حکیم در مقابل نور ظلمت را نیز سلطنت و دولت داد و اسباب تکمیل
 انسان را با آنها مختار و اختیارات مقرر کرد *
 پیغامبران باطنی در خلقت انسانی از عقل در آن قرار داد . و مع ذلك

بعلت دوری آنها از جمالی انوار برای اكمال نعمت و اجرای آیین رأفت
 خود از بی نوع ایشان هادیان و راهنمایان فرستاد که در قرون
 و اعصار ایشان را از عهود و شروط الهیه که در مراجعت بسوی
 اوطان اولیه بایشان داشت یاد آور شوند و راه برداشتن ظلمات و رفع
 حجابات انبیا را بایشان تعلیم کنند و ایشان را بحفظ اقدس و عوالم
 الفت و انس رسانند ایشان را مردم بهشت سازند *

نمای آن راهنمایان خواه پیغمبران باطنی و خواه انبیا و رسل و اوصیاء
 و اولیاء و علما و حکما نتوانند بود مگر از حاملان و مظاهر نبوت مطلقه
 و ولایت مطلقه که صفت خاصه واسطه کبری و اولین مخلوق خدا
 و ناموس اعظم الهی است *

﴿ همه نواب او اند رعوالم * بماضی در نبی و آینده عالم ﴾
 ﴿ تنش چون فصح خاتم در میانه * نهاده ختم بر کار زمانه ﴾
 این کره خاکی زمین محشر است و اطوار و آثار در درجات عالیة نورانیه
 و درکات هالکه ظلماتیه در این کره تراب بنقدیر قدر و هاب و دیعت
 نهاده شد *

﴿ و فی الارض قطع منجا و رات ﴾
 ﴿ و لکن کست این آب شرب و آب شور * بر خلافی میبود تا فسخ صورت ﴾

﴿ معیار نهم ﴾

انسان محبوبترین اصناف مخلوقات است و مجبول با حسن تقویم و مکرم
 بهر گونه تشریف و تکریم است . و آن آیت تفرید و تمجید و هیکل
 خاص توحید الهی را از این عالم ادنا که نازلترین مقامات و عالم آلابش
 و کد و رات است ساکنان ملاء اعلا هر زمانی بزبانی و هر آتی بلسانی
 ندای میکنند *

﴿ کای بلند نظر شاهها ز سدره نشین ﴾

﴿ نشین تونه این کنج محنت آباد است ﴾

چون اختلاط نور و ظلمت و اعطای سلطنت و قدرت بر ظلمت را مانند نور دانستی . و علایق و آلائش این عالم را فهمیدی و بعثت انبیا و اولیا را دیدی و بی بر چگونگی علل و اسباب این کار بردی و مقتضیات جهل و نادانی و موجبات هرج و مرج را در این عالم پست تصور کردی . تصدیق خواهی نمود که برای تمهید اسباب عدالت و استقامت که از صفات الهیه است و انسان را خواسته اند که بدان استقامت و راستی موصوف آید . و بجهت ترتیب مقدمات ترقی و ازالۀ کدورات و رسیدن بمقام انوار و تجلیات در هر قرن و زمانی باختلاف ازمنه و تفاوت افهام عمومی ملل بیلد از جانب خدای مهربان بدستگیری و وسایط و رسل شریعتها و ناموسها گذاشته شود که مطیع و عاصی معلوم گردد و بسبب آن اطاعت که محض رضای الهی باشد بمقامات قرب نزدیک آید . و در ضمن آن شرایع ریاضات جسمانیه نیز باشد زیرا که ترقی جسمانیان را با ریاضات جسمانیه تواند بود و بس * همچنانکه برای حواس باطنیه و قلب انسانی تکالیف باطنیه مقرر گردیده و اعمال روحانیه از آنها خواسته اند که ذاکر باشد و متوجه بخدای و رضای او باشد و آنها را از بدیها پالک کند اخلاق خود را نیک نماید جسود نباشد عنود نباشد علم و حلم تحصیل کند خاضع و خاشع شود متکبر و جاه طلب و حریص نباشد و مانند اینها از اطواری که معین گردیده است . همچنین است اعمال جسمانیه که این جسم را عبث و بیهوده نیا فریده اند و بعثت کثرت کد و ترقی که او راست و محتاج بتصفیه و تکمیل است اعمال مقرره از جنس خود از او خواهند خواست که هیچ موجودی در هیچ حالی بی تکلیف نتواند بود و اگر در اینجا سخن را بسط دهیم بطول انجامد و از اصل مطلب دور مانیم *

پس بسختن آتانی که محض بجهت غفلت از حقایق امور و بدبختی خودشان ظاهر اعمال و عبادات را لغو میدانند و احکام تمامی شرایع و نوامیس را باطل میکنند کوش نکن و آنها را در دایره اهل ادیان

مشمار اگر چه ظاهرا دعوی مسلمانی کنند یا مدعی عیسی پرستی و یا خریستیانی باشند *

﴿ نقطه دینت نمودم همان سهو مکن ﴾

﴿ ورنه چون بنگری از دایره بیرون باشی ﴾

بزرگترین اسباب تکمیل و ترقی دادن بنی نوع انسانی ترتیب اطوار امتحانات و اختبارات است . و در هر زمانی سنت الهیه بر اجرای اقسام امتحان و تمجیس در بندگان بوده و بدین سبب انبیا و هادیان خود را بطورهای گوناگون باقتضای اهلها و زمانها مبعوث کرد و احکام را تابع بر موضوعات داشت . و چون طبایع جهانیان در این عالم ادنا بمرضهای مختلفه مبتلا آمد و شریعت برای اصلاح آنها و دفع مرضها بود این است که شریعت را در اطوار مختلفه مقرر کردند *

خدا قادر بود که آدم را از نور و نورانی بیافریند و ملائکه و ابلیس را راه سخن باز نکند و او را از خاک ظلمانی و کثیف نیافرید مگر برای اجرای سنت امتحان و اختباری که مقصود بود *

موسی کلیم خدای سی روز موعده باز کشت از طور سینا را معین کرد و چهل روز کشید و از انطرف سامری برای بنی اسرائیل کوساله را ساخت و خدا او را بصدا در آورد تا بنی اسرائیل کراهی جستند و آن همه فتنها برخواست و آن فتنه یعنی اجرای افتتان از خدا بود *

﴿ ان هی الافتنک ﴾

خدا قادر بود یهودان را از اذاهات و ارتکاب بامر صلب و دار کشیدن در حق عیسی و مانند آن باز دارد تا یهودان بهانه نیجویند بر اینکه اگر او از جانب خداست و تابعان او پسر خدایش میمانند چرا در دست ما بدینگونه مغلوب و در مانده اش ساخت و آنها را از این کارها باز نداشت مگر برای آنکه امتحانات خود را در آنها جاری سازد * خدا قادر بود در بدو خلقت آدم بک هادی مطلق قرار بدهد و او را در زمانهای طولانی باقی دارد و شریعترا بیک طور

و يك منوال جاری كند و اینهمه اختلافات در روی زمین پیدا نشود و اینهمه مخلوقی كه خود آفریده بود هلاك نكردند و اینگونه اختلافات حادث نیاید و آنها را بسبب گمراهی كه همه از تغییر اشخاص انبیا و اوضاع شرایع حاصل میشد بانواع عذابها و بلايا مورد قهر و غضب خود ننماید . و الحاصل در ترتیب ادیان و مذاهب و نظم عالم مقدر بود كه بطور واحد اساس نظم و امنیت را در روی زمین بگذارد و هیچ اسباب اختلاف و هلاکتی در این میان نباشد *

﴿ ولو شاء لجعلكم امة واحدة ﴾

مع ذلك یتداخت این همه اختلافات را در میان بنی نوع انسانی مگر برای اجرای آیین امتحان و اختبار كه تکمیل این بشر خاکی در غیر آن غیر ممکن بود و این مطلبی است بسیار بزرگ . و شرح آن را در اینجا کجایش نیست . و اگر شخص هوشمند بصیر بدرستی تدبر نماید اطوار امتحانات خدای را در اتم ماضیه و قرون سالقه خواهد دید و حقیقت امر را خواهد دریافت و از جریان سنت الهیه در کار امتحان و اختبار آگاهی حاصل خواهد داشت *

﴿ معیار دهم ﴾

در معیار سیم گفته شد كه خدای را از نسب و اضافات كه صفات حدوث و امکان است منزّه و معرایا بد دانست پس نسبتها و اضافتها كه بحضرت اله در كتب منسوبه بوحی و الهام الهی و كلمات خدا و تعبیرات خدا شناسان وارد گردیده است منتهی الیه در همه آن اضافات عنوان ظهورات ازل است . بل عنوان كائن اول یعنی مخلوق نخستین و واسطه كبری است *

پس اینکه گویم كلام خدا و نور خدا خانه خدا یمین خدا ذات خدا نفس خدا روح خدا و مانند آنها . چنانكه گویم دست خدا جنب خدا چشم خدا روی خدا دهان خدا نزد خدا حضور خدا هیكل خدا

و امثال آنها كه لا بعد و لا یحصی است تماما بر عنوان وارد است . و اكثر آنها از قبیل اضافه لامیه است مانند خانه خدا و هیكل خدا و ذات خدا و روح خدا و كلام خدا و آنچه بدانها مانند كه بجهت ظهور اطوار شرافت در چیزهایی كه منسوب بخدا اتواند باشد اختصاص بخداداده میشود . كه خدای من حیث الظهور در همه جای هست و همه خانهها و هیكلها جای خدا از جهت ظهور است و خانه معین و هیكل مخصوصی كه منسوب بخدا میشود برای فهمیدن شرافت و اختصاص آنها است . و همچنین روح و ذات و نفس كه بمعنی بیت الله و هیكل الله و روح الله و ذات الله و نفس الله است . ومع هذا اینگونه نسبتها چنان است كه هر كس هر چیزی را بخواد بخدا نسبت دهد بلكه اگر باذن خاص از جانب خدا و خاصان خدا رسیده باشد نسبت توانیم داد *

و اگر كسی نسبت نالایق بخدای و نامناسب بمقام توحید و تقدیس او بانجناب بدهد یقیناً قبول توانیم كردا گرچه آن نسبت دهنده مدعی مسیحی و یا پیغمبری باشد و حجرات و خارق عادات بیرون از حد و حصر نیز بیآورد *

﴿ پایان سخن ﴾

اگر انصاف را باهوشیاری تا آخرین میزان همراه خود آوردی و سخنان روحانی مرا كه همه مطابق با الهامات غیبیه و تأییدات الهیه است بگوش مستقیم شنیدی و بادل باك فهمیدی بسیاری از امر دین و اطوار خداشناسی بر تو منكشف گردد *

هر گاه مرا موانع و مشاغل نمیبود و وضع این نامه را مقتضی میدیدم در این مطالب توحید و مراتب خدا شناسی و اسرار شرایع و ادیان و حقایق معانی و بیان و دقائق مبادی اكوان و اعیان موجودات بیان میکردم بعضی از آن چیزهایی را كه از مقرران درگاه الهی باین عبد قلیل البضاعه عنایت گردیده و در این مقام مجایب بیان را مستحسبم چنانكه روحا نیاتم تحسین و قدسیاتم آفرین میخواندند *

﴿ و الحمد لله علی ما هدانا ﴾

﴿ بسمه ذی القدر و الجبروت ﴾

﴿ میزان تو بین از میزان الموازن ﴾

در پیداکردن دین حقیقی و شناختن راه راست خدای از روی
 بصیرت و انصافی . و رسیدن بیابان ایمان و اعترافی . و اساس
 این قسطاس مستقیم . درده معیار ترتیب و تنظیم یافت *
 * فنو ابالقسطاس المستقیم *

﴿ معیار نخستین ﴾

کار را از سر کبریم تا گمراه نشویم . و عقل رحمانی را پیشوای خود
 کنیم تا راه بمقصد بریم *
 اکنون خود را در خارج از همه ادیان و مذاهب و تقلید براهل آنها
 داریم . و خالص القواد از جمله اغراض و امراض باشیم . و در کار
 دین نیک تدبیر کنیم تا از ورطه خیرت رهایی جویم *
 پس از آنکه وجود صانع کامل الصفات مزه از تقابص را اذعان
 کردیم و دانستیم که جهان را برای مقصود بزرگ بر آورد به بینیم که
 برای مانندین بیک دینی و رفتار در تحت قوانین یک آیینی لازم است بانه *
 اطوار بی نوع خود را در امر دین نیز بطور کلی بردو گونه یافتیم *
 گروهی را دیدیم که از پذیرفتن هر گونه دین و مذهب خودشان را
 معافی داشته از مطلق ابدی و اولیا و عموم شرایع و توامیس و از جمله
 کتب و صحف الهیه اعراض کرده اند *
 این گروه را پس از آنکه بر حسب مقامات و مراتب باختلاف یافتیم کافه آنها را

عنوانی جامع که بی دینی است مندرج دیدیم *
 در تمامی اقطار زمین آن گروه را مجتعا و متفرقا موجود یافتیم .
 و فهمیدیم که آن گروه بر حسب عدد از سایر طوایف دینداران
 بیشترند . ولی نه بیک اسم خاص و رسم عام آنچنانکه در صاحبان
 ادیان و مذاهب گفته شود *

بعضی از آن گروه بعزت دوری از مدنیت و بی خبری از اطوار ادیان
 در خارج از دایره دین داری مانده اند *

برخی دیگر از آن طرف بل افراط عالمی و عامدا عدم اعتراف بر ادیان
 و انکار ابدی و در سل و آنچه ایشان آورده اند از توحید و مفردات آن
 و از بودن روز جزا و ثواب و عقاب و جنة و نار و مانند آنها را طریقه
 و معتقد خویش ساخته اند . مانند دهریه و زنادقه و ملحدان *

جمعی دیگر از آن گروه متفرقا در میان آحاد و افراد اصحاب مذاهب
 و نحل آشکار او پنهان هستند . چه در میان اهل ادیان اشخاص
 بی اعتقاد موجودند . همچنانکه در فرقه های عیسویه و طوایف
 اسلام نیز از آن کسان بسیارند . و آن گروه اگر چه ظاهرا دعوی
 تدبیر متناسبند و در نزد عموم ملت خود شانرا از معتقدان بآیین ملتی
 که در میان آنها هستند منسلک میدارند ولی در حقیقت معتقد به هیچ
 چیزی نیستند *

﴿ اساس بی دینی ﴾

اساس این کار چنان است . که خدای حکیم و علیم امر دین را
 باینکه در نهایت وضوح و آشکاری کرده است برده های بسیار نیز
 بر چهره این شاهد ازلی کشیده و از دیده نا محرم و دل بیگانه پنهانش
 نموده است *

﴿ بل طبع الله علیها بکفرهم ﴾

باقتضای حکمتهای بسیار و برای اجرای آیین امتحان و اختصار
 که بزرگترین اسباب تکمیل نوع انسانی است و در همه قرون و اعصار
 سنت الله بر آن جاری بوده و هست در امر دین حقیقت کار را چنان

مخفی داشته اند که از هزاران یکی بر آن سر الهی آگاهی حاصل نکند . و بدین سبب اطوار دین را مختلف ساخته اند . و از یکطرف سلطان نفس اماره بسوء را صاحب اختیار با قدرت و اقتدار نمودند . و طبایع و نفوس را در مقامات ادناسرکش و داعیه طلب داشتند . چنانکه اگر بخواهیم علل و اسباب این کار را بشرح و بیان بیاوریم و مقامات واقفان در طبقات اعراض را بقدریکه فهمیده ایم و از مأخذ علم الهی بر اعنایت شده است معین نماییم سخن بطول انجامد و از مقصودی که در این نامه داریم بازمانیم *

﴿ و لکل رأیت منهم مقاما * شرحه فی الکلام بما یطول ﴾
 اگر بخواهی سرکشی طبیعت انسانی را بفهمی در طبقات مردم و آحاد و افراد بشر به بین که بستترین و بیچاره ترین آنها در عالم خیال تنزل بمقام اطاعت خالصانه بزرگان خود نینکند . و جمله افراد بشر طبعاً مایل بر ریاست و حاکمیت و مطاعت هستند مگر کسانی که عقل کامل و حکمت مستقیمه را مالک شده اند . و دیگران در زیر بار اطاعت حقیقه نمانده اند مگر از راه پیدانکردن اسباب تفرود و سرکشی و ناچار ماندن از قبول اطاعت ظاهریه *

﴿ نفس از درها است او کی مرده است ﴾

﴿ از غم بی آلتی افسرده است ﴾

گروه مذکور یعنی ترک کنندگان دین و آیین بطور مطلق بادرک و تمیزی که مشابه است بادرک و تمیز رجائی ملاحظه میکند اطوار ادیان مختلفه و اوضاع کتب سماویه و احوال انبیا و اولیا را . و می بیند تفاوتهای بسیار در جمله آنها را و مشاهده میکند فرقه ها و اصحاب مذاهب را در هر دینی که باختلاف آداب و معتقدات با اینکه ادعای همدینی را میکنند همدیگر را خارج از آن دین میگویند . این یکی آن را بد و آن دیگری این یکی را غیر معتد می شمارد . و عجب این است که خدای ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی است و دین ایشان یکی است و کتاب ایشان یکی است *

﴿ وهم يتلون الكتاب ﴾

ملاحظه بکنید از یک توریه و موسی که اولاً خود بیهود بیهادر تبعیت آیین موسی چها کرده اند و چه قدرها اختلافات در میان آنها واقع گردیده است . پس از آن عیسی آمده و میگویند گفته است برای محکم کردن امر توریه و موسی آمده ایم نه برای تغییر احکام گذشته و تا آسمان هست حکم خدا و کلام خدا زایل نمیشود . مع ذلك همان عیسی پرستان تمامی احکام توریه و تورا تیارا چنان تغییر میدهند که هیچ اثری از احکام توریه باقی نماند . کلبات اعمان و آداب و عبادات را مانند روزها و نمازها و نذر ها و خسته و طلاق و قربانیهها و عیدها و غیر آنها را بکلی تغییر داده اند . بحدیکه روز آسودی را که در ایام هفته در توریه روز سبت قرار داده و چه قدرها تأکید در آن کرده است بروزیکنه بدل کرده اند . که اگر درست ملاحظه شود توان گفت که هیچ جهه اتحادی در میان یهود و توریه با عیسویان و انجیل باقی نمانده است *

گذشته از این ملاحظه میکند بهانه جویان در ترک دین سخنان فرقه ها و طوائف اهل ادیان را . و از یکطرف مشاهده میکند رؤسا و پیشوایان و علما و کشیشان و معلمان و روحانیان آنها را و می بیند اکثر آنها را که همه تابعان هواهای نفسانی و دوست دارند گان جاه و ریاستند . و صاحبان کبر و حرص و نخوت . بندگان دنیا و مایلان بر جمع کردن زخارف دنیا . و مرتکبان بر اموری که خودشان مردم را از آنها منع میکنند . و تارگان اموری که مردم را بر آنها مأمور میدارند *

﴿ ناورده بصبح در طلب شامی چند ﴾

﴿ نهاده برون ز خوبش کاهی چند ﴾

﴿ در کسوت خاص آمده عای چند ﴾

﴿ بد نام کنده نگو نامی چند ﴾

﴿ اذا فسد العالم فسد العالم ﴾

والحاصل ملاحظه میکنند تا کان ادیان بافهام قاصره خودشان
اطوار معجزاتی را که از انبیا و اولیا میشوند . می بینند
که اکثری از آن معجزات اموری است که خارج از صورت امکان است
و جمله دیگر از آنها کارهایی است که بحیثیتها توان آورد .
و چون مقصود و بنیان کار آنها بهانه جوئی است بملاحظت
مذکور و معاند آنها از پیدا کردن حقیقت کار خودشان را دوری
داده و از قبول داشتن مطلق دین و آیین اعراض نموده اند و امر و زرا
آسوده از مشقات تکالیف و زحمت اعمال و آداب شده اند *

﴿ درهم یا کلووا و تمنعوا و یلههم الا مل فسوف یعلمون ﴾

پس از آنکه عیسی و موسی و سایر انبیاء از نبی نوع خویش خوانند
چگونه توانند طبع سرکش بهانه جوئی را زبون کنند .
و ایشان را پیشوا و رئیس و مطاع شمارند و خودشان را بنده
و مطیع و اتباع کنند *

راستی سخت دشوار است که با وجود کالاتی که مرد در عالم خود
بیند ز بار طاعت و انقیاد بربک کس از انبای جنس خود که
بیشتر از او آمده و سختی گفته و رفته است برود و او را بر خود آمر
و حاکم سازد *

﴿ وانها لکبیره الاعلی الخاشعین ﴾

بعضی از مؤلفین آن گروه در او رو باوجه در جاهای دیگر در این
مطلب و ترویج طریقه بی دینی کاتبها نوشته و مطابق بامدارک و افهام
خودشان سخنها گفته اند . هر کس طالب باشد مراجعت
بانها متنباید و مطاعن آنها را که بر کتب آسمانی و خاصان خدای
کرده اند میشتود *

از باکره مولود بوجود آمد ملک بر مریم دمید یعنی چه . پسر
خدا را مستی یهود بدار کشیده استنهاها کردند و معدومش ساختند

چه معنی دارد . این مکر پسر آن خدا نیست که میگویند اقوام
بسیاری را بجهت قبول نکردن سخن پیغمبران بطورهای بد بعد ابهای
شدید هلاک میکرد چوب از درها شد چه چیز است . عصا را بستک
خاره زدند و آبها جاری گردید کدام است . از سنک شتر بیرون آمد
آتش کتسان شد کارد کلسوی پسر ابراهیم را نبرد مردکان
پوسیده زنده شدند چه سخنان ابلهانه است ماه دویم شد و سنک
ریشه تسبیح گفت یا جسد سایه نداشت چه حرفهای بیجا است . و ازین گونه
مقالات که در مقام سخنریه و استهزا میگویند *

﴿ الله یستهزی بهم و یمدهم فی طغیانهم بعمهون ﴾

بالجمله آن گروه سخنان بسیار در بیان معتقدات خودشان و رد بر اهل
ادیان آورده اند که صاحبان اطلاع را حاجتی بذکر آنها نیست
و در فهمیدن زمینه مطلب همینقدر کافی است *

﴿ معیار دوم ﴾

آن گروه را باقسام چند بادلانی که دارند و اعتراضات لایحد
و لایعد که بر جمله دینداران وارد میکشد از یکطرف مشاهده
کردیم . و از طرف دیگر صاحبان ادیان و مذاهب را باطوار مختلفه
و سختی که هر کدام در اثبات حقیقت خود می آورند دیدیم . و آنها را
در انکار برین دینان و سخنان آنها متفق القول یافتیم . ولی اختلاف
عظیم را در میان آنها نیز ملاحظه نمودیم بطوری که دو فرقه
از آنها را پیدا نکردیم که همدیگر را تصدیق کنند و قول طرف مقابل را
قبول نمایند *

﴿ فهذه والله بلیة عمت و رزیه طمت ﴾

حال مرد میباید که پیامردی هوش و ادراک کشتی خود را در این
ورطه هلاک و ازین طوفان هولناک در شب تاریک ظلمانی بساحل
نجات و لیمان حیات رساند *

﴿ شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل ﴾
 از یکسوی کروه تاریکان دین است باطواری که شنیدی و میدانی
 و از اینطرف طوایف دین دارانست چنانکه دیدی و میشناسی .
 اکنون کار را با کدام میزان مستقیم و معیار راستین خواهی سنجید و دین
 حقیقی و آیین حق را مسلم خواهی آورد و چگونه از زبان طغیان
 و تعرض طوایف و اقوام دیگر رهایی خواهی جست و میزان تو را چگونه
 مصدق خواهند داشت *

﴿ معیار سیم ﴾

پروتستانها درین میان چه میگویند . آیا حق دارند در اینکه
 بعد از گذشتن یک هزار و سیصد و اند سال از زمان عیسی در حالتیکه
 امت او بچندین فرقه متفرق شده بودند و بجز یکی از آنها در نجات
 نمیتوانستند بشوند خود را داخل عیسویان کرده تمامی فرقه های
 دیگر را مردود دانسته آنها را پروتست نمایند . و ترک کنند
 آیین جمله آنها را و برخلاف همه عیسویان سخن گویند بی آنکه
 ملکی بر آنها نازل شده خدا و یار و روح القدسی در آنها حلول کرده
 باشد *

از ایشان میتوان پرسید که آیا کروه نجات یافته در فرقه های
 عیسویان ناظهور آیین پروتستانی در میان آنها موجود بودند یا نه .
 اگر بودند شما که آیین تازه و شریعت دیگر آورده اید چه میگویند
 واضحست که در این صورت شما در بطلان خواهید بود . و اگر
 تا پانصد سال پیش از این همه فرقه های عیسویان در کراهی بودند
 پس جمله عیسویان در باطل میباشند بعلم اینکه هیچ قرن و زمانی
 خالی از وجود یک مذهب حق و طایفه حقه نتواند بود *
 تفصیل احوال رؤسا و مؤسسان پروتستانی را کاتولیکها و سایر
 عیسویان مشروحاً نوشته و بطورهای بد بدو این کار و اصل اساس

اختراع طریقه مزبوره و حالات سابقه و لاحقاً آنها را مبسوطاً
 گفته اند و من ذکر آنگونه سخنان را در اینجا شایسته نمی دانم
 و دوست ندارم که از روی مختصمه نام کسیرا بزشتی برم و بر صاحب
 میزان الحق نیز ناسی جویم

مردمان هوشمند با انصاف مبنای کار و مأخذ اقدام آنگونه
 اشخاص را بر احداث شریعت و آیین باندک تأملی خواهند دانست *
 نهایت این است که چون دانستند دعوی مسیحی و پیغمبری در این
 زمان از پیش نخواهد رفت عیسی و انجیل را اعتوان کرده آیین دیگر آوردند
 و کردند آنچه را که در زمانهای پیش برادران آنها کرده بودند *
 ﴿ لوظهر الباطل بصورة واحدة لم یخف علی ذی حجبی ﴾

عجب است که آن کروه اعتراض آورده اند بر عیسویان خواندن
 دعاها را در هنگام تزویج دختران یا در وقت خالتمودن مردگان بیرهان
 اینکه در انجیل نصی در اینباب وارد نکرده اند . و خود شان
 در اوقات مزبوره آیین غیر عیسوی را از انجیل میخوانند با اینکه در اینخصوص
 نیز نصی در انجیل ایشان وارد نیست . و ملتفت نیستند بر اینکه کاری
 نص و اذن صریح کردن چه از انجیل و چه از غیر انجیل یک حکم را
 دارد اگر غلط است هردو عمل غلط است و اگر صحیح است اعتراض
 بر عیسویان نمیتواند کرد . ومع ذلك کارهای دیگر بسیار در خارج
 از منطوق انجیل نیز در دست دارند که شرح و بسط در آنها دادن
 نیز زیاده است *

اکنون را از این سخن بگذریم که ما را کاری بزرگتر در پیش است
 و در همچنان تاریکی که جهان را فرا گرفته است راه روشنائی را
 باید پیدا کنیم . در این بیابان بی پایان آب را از سراب شناخته
 چاره تشنگی خود را یابیم . این وجود آلوده خود را از تعلق و تدنس
 بپرهانیم . بحضارت قدس رسیم . روح قدس الهی را در قوالب
 جسمانیه ظاهر کنیم . عصای خداشناسی را بدریای
 حیرانی زینم . و از جنود فرعون نفس شریر خلاصی جویم *

از سنک خاره دل چشمه های حکمت و معرفت را جاری سازیم .
آتش فتنه های کراهی را بخت خدای گلستان کنیم .
تعصب جاهلیت را سرنگون آوریم .
اصنام تقلید و هواپرستی را بشکنیم .
هر معبودی را بجز از خدای واحد باطل و تبه دانیم .
خدا را باشیم تا خدا ما را باشد او را دوست باشیم تا او ما را دوست دارد *

﴿ من تقرب الی شریقتی الیه ذراعا ﴾

﴿ فی فی یحبهم تمام است بگونه کدام است ﴾

﴿ من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم ﴾

﴿ معیار چهارم ﴾

مقدماتی که در میزان نخستین در شناختن صانع و اوصاف کماله و تزیینات او گفته شد و فوائد صنع و ایجاد که مبین گردید در تصدیق يك شق از دو مسلك تدین و بی دینی بقول مطلق ما را کافی تواند بود *

راست است ترك مطلق تدین و آسودگی از کارهای زحمتی و فراغت از مشقات تکالیف و استخلاص از قیودات اعمال و رهایی از تحمل احوال امر و زراکاری است بسیار سهل و امر بست بس آسان .
لکن هر گاه امر و زرا فردایی باشد و ما را روز جزا و هنگام بازخواستی در یابد بقینا کار مشکل خواهد بود و امر بغایت دشوار خواهد شد زیرا که در آن روز پشیمانی بکار نیاید و شاخ ندامت بار ندهد *

﴿ آه اگر از بی امر و ز بود فردایی ﴾

اگر بخواهیم لزوم تأسیس اساس شرایع و ادیان و ارسال رسل و انزال کتب و مقررات این مطلب را با الاطراف درین نامه پیاوریم بطوری که هر صاحب انصافی حقیقت کار را برای العین به بیند و تصدیق نماید .
مقدمات بسیار و تمهیدات چندی را محتاج خواهد شد و مطلب را شعبها پیدا خواهد کردید که در هر شعبه سخنی مبسوط باید آورد .

علی هذا از پرداختن باین تفصیل صرف نظر کردیم و از نوع دلیل موعظه پرهانی آوردیم *

﴿ موعظه حسنه ﴾

جمعی در موسم حجی در اوائل سلطنت خلفای عباسیه چنانکه اسلامیان را آیین است طواف خانه کعبه را میکردند عبدالکریم بن ابی العوجاه خدمت ﴿ سرور ششمین ﴾ از دوازده سروری که در توریه بشارت تولد ایشان از نسل اسمعیل بپراهمیم داده شد آمد و تعرض کرد . که این کار مسلمانان چیست که سنگهای چند را بالای هم گذاشته و راههای دور را بامشقتها طی کرده بدور آن طواف میکنند . در جای دیگر مانند شتر هروله مینمایند و مرتکب بکارهای بی ثمر و فائده میشوند آن سرور فرمودند *

ان کان الامر کا تقولون ولیس کا تقولون فانتهم وهم سواء وان کان کا تقولون وهو کا تقولون فقد نجوا وهلکتهم *

چون سائل از زنا دقه و بی دین بود و اعتقاد بروز جزا و وقوع ثواب و عقاب نداشت چنان فرمودند که . هر گاه کار چنان باشد که شما میگویید . یعنی اعمال را جزا و مکفاتی نیست . شما و اسلامیان مساوی خواهید بود که شما بجهت ترك دین وانکار مسؤل نخواهید شد و مسلمانان نیز مثاب و مأجور نخواهند کردید یعنی هر کسی زندگانی خود را بخوی باخر میسازد و آخرتی نیز نیست که ثواب و عقابی بر اعمال نیک و بد وارد آید

فقط هر گاه امر چنان باشد که آنها . یعنی مسلمانان میگویند که دینی هست و تکلیفی هست و روز بازخواست و جزا و مکفاتی هست فقادر آنحال ایشان نجات خواهند یافت و شما هلاک خواهید کردید *

﴿ معیار پنجم ﴾

اگر دلهای بی دینان را بشکافی و بحقیقت معتقد آنها برسی خواهی دید که بسیاری از آنها در سخنانی که دارند اطمینان دل حاصل نتوانند کرد . و هر گاه که باقتضای فطرت رجوع بخویشتن کنند می بینند که امر دین را باستانی انکار نمیتوان نمود . و این همه انبیا و رسل و اطوار و اوضاع و محجزات و شرایع و نواامیس ساختگی و مجعولی نتواند بود . و اینجهان بی جهتی آفریده نتواند شد * آن گروه را بر بی دینی و انداختن مکرها و اهای نفسانی و تسویلات شیطانی . پس زینت دادن نفس اماره بسوء در فطرهای آنها نعمتهای دنیارا و پسندیده کرد آسودگی عاجل را و فراموش ساخت جزا و مکافات آجل را . و دلهای آنها را باین خاندن رنگین بست و این اطفال خالک را فریب داد *

﴿ و چه خوش گفت آن حکیم کاکمکار ﴾
 ﴿ که نو طفلی خانه بر نقش و نگار ﴾

﴿ در الهی نامه کگوید شرح این ﴾
 ﴿ آن حکیم غیب و فخر العارفین ﴾

گمراه کشد کان در میان هر ملت و گروهی چنان بوده اند که دشمنی خود را در حق آنان پنهان کرده و در صورت دوستی و هوا خواهی داخل آنقوم شده اسباب تباهی و گمراهی را برای آنها مرتب داشته اند همچنانکه بعد از عیسی نیز باسم معلمی و رسم دعوت کردن پرت راه مسیحی طریقه حقیقه عیسویه را از میان برداشتند . و بجز اشخاص معدودی در آن طریقه باقی نماندند . و چنان شد که عیسی و وصی پاک او شمعون گفتند که مسیحان و معلمان دروغگوی خواهند آمد و در سخنان مسیحی خواهند کرد آنچه را که متقدمین در کتب مقدمه کردند . و بیان اینسخن را در موقع خود خواهی شنید *

و الحاصل در امر دین با بصیرت و باهوش باش و اهل تلبیس و تدلیس از هر قومی و بهر نوعی را بشناس *

﴿ معیار ششم ﴾

قرار کار را در امر دین بعد از اقرار بوجود صانع و توصیف و تزیین او تعالی و دانستن اینکه ما را برای کاری آفرید و ناموس و شریعتی جهان را لازم است . چنان یافتیم که در میان ادیان باید دینی را اختیار کنیم . که در هر حال بی دینی بکار مر د خرد مند نخواهد آمد . و بختیاری و سعادت نمندی در د و جهان بجز در دین نخواهد بود *

ملاحظه کردیم در میان ادیان و بسیاری از آنها را در خارج خدا پرستی یافتیم . و دانستیم که خدای صانع جهان را برای ستایش اصنام و پرستش مخلوقات نیا فرید . و قباحت و شاعت معتقدات شرک و الحاد آمیز آنها را دیده توانستیم خود را راضی بقبول کردن سخنان مشرکانه آنها سازیم *

چون صانع را در کمال کمال اعتراف کردیم دیدیم . که ما و امثال ما که بالایش کدورات این جهان آلوده ایم . و هر گونه خطا و نسیان از ما صادر میشود و هیچگونه مناسبت را بمقام قدس ربوبیت نداریم . و ناچاریم از اینکه در شناختن صانع و دانستن او امر و نواهی او و دریافتن تکالیف ظاهریه و باطنیه خودمان و در تعیین ناموسی که آن صانع مقدس را مطلوب است . کسانی را پیدا کنیم که جسدا از نوع بشرند و روحا طاهر و مطهر . اشخاصی باشند که شایسته راهنمایی بسوی صانع باشند هر چه کوینداز او کویند و هر چه کنند یا امر او کنند . و خدا را بشناسانند امانه بسخن . بکویند خدا عالم است و هم عالم بودن خدا را در خودشان برای ما بنمایند . و بکویند خدا قادر است و قدرت او را بر ما بنمایند . بکویند خدا حکیم است و حکمت او را در افعال و اقوال خودشان بر ما آشکار کنند . بکویند خدا غفور است و بر ما بخشایند . و همچنین هر وصف کلی را

که در توصیفان صانع میگویند نمونه آن را برای اثبات بیاورند تا آنکه مقصود خدای قادر بر همه چیز در شناساندن خویش بر مخلوقات بنحو اکل صورت کبر و نیز از مساوی عیوب و از معاصی و ذنوب مبرا و معرا باشند تا آنکه بتوانیم ایشان را در میان خود و صانع تعالی واسطه قرار دهیم و هر چه گویند از خدادانیم . اطاعت ایشان را اطاعت خدای شماریم مخالفت با ایشانرا مخالفت با خدای بینیم . و یقین آوریم که امر ایشان امر خدا است و نهی ایشان نهی خدا است . رضای ایشان رضای خدا است و غضب ایشان غضب خدا است دوستی ایشان دوستی خدا است و دشمنی با ایشان دشمنی با خدا است . و همچنین در تمامی آنچه از جانب خدای در جهان است ایشانرا مظهر دانیم که بی وساطت ایشان خدا را نشناسیم *

پس از این ملاحظات دیدیم که در قرنهای گذشته اشخاصی باین سمان و علامات آمده اند . و کتبی آورده و آنها را ابالهامات الهیه منسوب داشته اند . و ناموس و آیینی گذاشته اند . و از علم و حکم و قدرت خدای و مانند این صفات کمال بیاناتی قولا و فعلا کرده اند . و دانستیم که ایشان بقول مطلق فرستادگان از جانب خدا بوده اند و وسایط الهیه در میان جهان هستند *

تدبر کردیم در اطوار آیتها و آنچه از آن وسایط عمار سیده است (سه) ملت را در میان ملل پیدا کردیم . که اعتنا باین آنها و بکتابهایی که در دست دارند توانیم کرد ولی دیدیم هر کدامی از آنها را بر ضد همدیگر و مخالف آن دو گروه آخر سخن میگویند و آنها را تابعان ﴿ موسی و عیسی و محمد ﴾ علیهم السلام یافتیم که شرح حالات و اطوار و معتقدات آن سه طایفه را باید بفهمیم و تکلیف خود را در قبول کردن آیین یکی از آن سه معین نماییم و واسطه میان خود و صانع قدیم را شناخته تو سل بوی جویم *

چون این سه گروه را در موسی اختلافی نیست نهایت این است که عیسوی میگوید بعد از موسی مسیح آمد و گفت مرا واسطه خودتان

بخدای دانید . و اسلامیان گویند محمد پس از عیسی آمد و وساطت خود را بحضرت خدای بقول مطلق ظاهر داشت و اکنون او و اهل بیت و جانشینان او را وسایط الهیه بطور کلیت باید دانست * چون موسی و کتاب او را علی الاجمال هر سه گروه قبول کردند و محل اتفاق برای این سه خصم منازع است اگر چه اسلامیان را در حق کتابی که بانجناب منسوب است سخن هست . ولی بقدریکه تصدیق از آن کنند متفق علیه و میزان فصل و حسم نزاع تواند بود . و اگر بکلی نیز نزاع آنها را بر ندارد یک قدری از بنیان کار را محکم تواند کرد که اساس حقیقت در یکی از آن سه گروه فی الجمله معلوم گردد تا بعد از آن به پیشیم با دلایل خارجی و برهین دیگر کدام یک از آنها بر ایشان مدعا قادر خواهد شد *

﴿ شخص یگانه ﴾

در این هنگام که آغاز تحقیق در احوال فرقه های سه گانه بود بر ونستانی بمیان آمد و کتابی را بیرون آورد و سخن از بطلان اسلام و حقیقت آیین عیسوی را در میان نهاد . ولی آیین عیسی را در خارج از جمله آیینهای مندا و له در میان انجیلیان که میدانستیم بیان کرد

اگر چه عیسویان آن طائفه را قبول نداشتند و آنها را از اهل بدعت دانستند ولی چون اسلام را از بسیاری دشمن باکی نیست و شمشیر برهان الهی را بتسوا نایی در دست دارد او را نیز در صف عیسویان نشانند و از راه توسع او را نیز عیسوی نامید . اگر چه در واقع ممکن است هیچکدام عیسوی حقیقی نباشند که این همه فرقه های مختلفه که سخن بر خلاف یکدیگر گویند و همدیگر را مردود دانند همه در راه حقیقی مسیحی نخواهند بود *

آنکه یکی از آن عیسویان تازه بوده که بآبرای دری از ما سخن

از امر دین بمان آورند و آغاز بر مصاحبت و گفتگو کردند *
پس ساعتی کوش در صحبت آنها داریم که خالی از فائده نخواهد بود
و مقدمه بر مقصود مانیز تواند شد *

﴿ عیسوی پروتستان از مسلم پرسید ﴾

آیا شما عیسی مسیح کلمه الله و روح الله را قبول نکرده اید و قرآن و پیغمبر
شما در جاهای بسیار او را تصدیق و تجسید کرده است و از آمدن
او خبر نداده است ؟ *

﴿ مسلم ﴾

تو مگر صحبت میزان الموازین را نشنیدی و ندانستی که اکنون سخن
در تعیین دین حق در میان سه گروه است و چون بوکالت فضولیه
از جانب عیسویان بامن گفتگو آوردی و من ترا قبول کردم باری
بطرز محاوره و آداب مناظره سخن بگویی . هنوز دعوائی شما
باموسایان حسم و فصل نشده بقرآن و پیغمبر ما و تصدیق و تکذیب
از ما مستممیتوانید جست . میدانی که میزان دو خصم منازع محل
اتفاق آنها است و ما سه گروه اکنون را در موسی و توریة اتفاق
اجمالی داریم *

﴿ عیسوی ﴾

بسیار خوب از همان توریة و موسی آمدن عیسی و اطوار او و این الله
بودن او و دیگر مطالب خود مان را مبرهن میداریم و محتاج بتصدیق
قرآنی هم نیستیم *

﴿ مسلم ﴾

آفرین بر تو خیلی ممنون میشوم از شما که از عهده این سخن برآید
ولی هر چه میکویی از روی انصاف بگویی و هر چه می آری از روی
انصاف یار *

﴿ عیسوی ﴾

۱۸۷۰

پنجم سخن ما این است که عیسی موعود در توریة در یک هزار و هشتصد
و هفتاد سال پیش از این باعلامات و آثاری که در کتب

عهد عتیق یعنی توریة و کتابهای دیگر انبیا نشان داده بودند
منولد شد و از او معجزات بسیار نیز بظهور آمد و جمعی از سعادت مندان
بانحجاب ایمان آوردند و این امر در کمال وضوح است *

﴿ مسلم ﴾

در توریة و ما نشاند آن چگونه خبر داده اند بطور صریح و آشکاری
علامات و آثار عیسی را نوشته اند و مع ذلك بنی اسرائیل و علمای
یهود او را انکار کردند ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

آری کتب مقدمه در جاهای بسیار از عیسی خبر داد باوصف آن
انکارش کردند و ادبتهای نمودند و بالاخره بدارش کشیدند *

﴿ مسلم ﴾

عجب است که با آن همه آشکاری کار در عیسی و اخبار صریحه صحیحیه
از کتب سماویه و ظهور آنگونه معجزات و خوارق عادات او را انکار
کنند و گذشته از انکار در صدد آزار او برآیند راستی عقل در تصور
وقوع این امر قدری ایستادگی میکند ! *

﴿ عیسوی ﴾

چرا عقل تصدیق نمیکند این کار در نهایت وضوح است و از اینگونه
وقوعات در دنیا بسیار شده است *

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب اکنون بگویی بنیم در یکجا خبر عیسی را بطور صریح
و آشکار داده اند بطوریکه یهودان را هیچ راه تاویل و توجیهی
نباشد ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

چه میکویی در صورتیکه بنسای انکار و عناد شد هر گونه تاویل
و بهانه جوئی را در الهامات الهیه میکشند و لکن عیسی در باب
پنجم یوحنا صریح گفته است که اگر موسی را باور میکردید هر آینه
مراباوری نمودید زیرا که او در حق من نوشت *

﴿ مسلمان ﴾

تو میگفتی آیات بسیار در توریة و غیر آن بطور آشکاری در حق مسیح وارد است حال از قول عیسی در انجیلی که بعد از او نوشته اند و حال آن معلوم نشده است دلیل میگوئی و ما شرط کردیم که بجز از توریة دلیل نکوی که هم اکنون محل اتفاق ما است و هم یهود را جای حرف باقی نماند *

﴿ عیسوی ﴾

راست است اما آن آیات را اکنون در نظر ندارم ولی در کتاب (میزان الحق) ما تفصیلی در این باب نوشته شده است و میتوانی بدانجا مراجعت نمایند فقط بنابود که شما عیسی و انجیل را بکلی انکار کنید شما که یهودی نیستید ! *

﴿ مسلمان ﴾

اگر آیات شما از توریة و غیر آن در حق عیسی آنهایی است که میزان الحق شما نوشت اکثر آنها صریح در حق پیغمبر آخر الزمان است و هیچ ربطی بعیسی ندارد و تفصیل آرا ﴿ میزان الموازین ﴾ نوشت اگر نخواهید رجوع بآن کنید • و اینکه میگوئی بنا بر این نیست که شما عیسی و انجیل را انکار کنید حق دارید لکن آداب مناظره چنان نیست که شما آورده اید باینکه عیسی و انجیل شما را هرگز نمیتوانیم قبول کرد و مع ذلك اسكات يهود نیز قرض بزرگ شماست *

﴿ عیسوی ﴾

بحث از آیات و اخبار کتب عهد عتیق را در اینجا نمیکنیم از میزان الموازین میتوان فهمید که چگونه بیان آنها را میکند فقط معنی سخن آخری شما را نفهمیدیم که میگوید عیسی و انجیل شما را قبول نداریم مگر عیسی و انجیل ما و شما یکی نیست ؟ *

﴿ مسلمان ﴾

آشکار است که در میان عیسی و انجیل ما و عیسی و انجیل شما فرق بسیار است و از زمین تا آسمان باهم دیگر تفاوت دارند *

﴿ عیسوی ﴾

این سخن تازه می دارد ما تا حال نفهمیده بودیم که دو عیسی و دو انجیل بدنیا آمده است ! *

﴿ مسلمان ﴾

خیلی چیزها هست که خیلی آدمها نفهمیده اند اگر بخوایم تفصیل این مطلب را بشما بفهمانم این مجلس کفایت ندارد • همینقدر میگویم عیسی ما که عیسی واقعی و حقیقی است بنده خاضع و خاشع خدا و عبد مخلوق و مرزوق او است پیغمبری است از اولی العزم مبعوث شده بر بنی اسرائیل تنها • که در زمان معلوم متولد شد و دعوت کرد و بشارت داد بر بعثت خاتم پیغمبران و پس از آنکه از میان رفت بدلالات انجیل موجود مسیحان و معلمان دروغگوی پیدا شدند و آیین او را تغییر دادند و سخنها را تحریف نمودند و بشارتهای او را در حق پیغمبر ما پنهان کردند و اوصیای حقیقی او بسبب غلبه جهل و نادانی که عالم را فرا گرفته بود پنهان شدند • اکنون اگر عیسی شما این است که ایمان آورده ایم و تصدیق کرده ایم و منکر او را کافر میدانیم • و اگر غیر این است و او پسر خدا و در ذات خدا است و تعین خدا است پس ما را معذور از ایمان آوردن بهمچنان عیسی موهومی بدارید که ما با آن توحیدی که نمونه آرا در میزان نخستین ﴿ از میزان الموازین ﴾ توانی دید داخل در دائره شرك و الحاد نتوانیم بود • و جدا بودن انجیل مصدق ما با انجیل شما که بعد از عیسی نوشتند و نمیدانیم چگونه نوشتند و تهریفات در اصل و ترجمه ها کردند از اینقراری که خدمت شما عرض کردم معلوم خواهد شد • دیگر نکویید چرا دو عیسی و دو انجیل میگویند * میخواهی برای مزید بیان مثالی برای تو بیاورم اگر چه وقت تنگ است و راه من دور *

﴿ عیسوی ﴾

این کار بر همه چیز مقدم است صحبت را با خبر رسانیم • بگویند به پیشم

چه خواهید گفت *

﴿ مسلم ﴾

شخص بسیار خوش صورت و مستوی الخلقه ایستاده و چند آینه گذاشته ایم که او را بنماید بجهت اینکه شخص مزبور در جایی ایستاده است که بی آینه او را نتوانیم دید . و آینه های مذکور به یک طرف نیستند اولاً در بزرگی و کوچکی اختلاف دارند و ثانیاً یکی از آن آینه ها بزرگ و مستقیم است و صافی و روشن و بعضی دیگر باینکه بزرگ هم باشند کج نما و معوج و رنگین است و بعضی کوچک است و باوصف کوچکی مستقیم هم نیست و از اعضای شخص خارج یک عضو را بنماید لکن با عوج و جاج یارنگ شده باینکه بزرگ از آنند از خفقت و باین حال تمامی آن آینه ها مدعی هستند که جمال شخص مقابل را بنماییم و آنطور است که ما می نمایم *

حال عیسی نیز بی کم و زیاد چنان است که یکی از صاحبان مذاهب عیسویه و اسلامیان او را مطابق با واقع و نفس الامر شناخته اند و باقی دیگر در شناختن و شناساندن او در غلط هستند و هر چه میگویند باطل است . پس نمیتوان گفت که عیسی ما و پرستشها و عیسی کاتولیک و رومیها و عیسی ارمنیها و لاتینها و عیسی یعقوبیها و نستور یان همه یکذات است . بعلت اینکه عیسی در خارج بجز یکی نیست و اینها او را با طوار بسیار مختلف بیان میکنند *

﴿ عیسوی ﴾

دیگر در خصوص عیسی چه میگویند این سخن را قبول ندارید که موسی در حق عیسی نوشت و از آمدن او خبر داد ؟ *

﴿ مسلم ﴾

از قبول کردن ما این سخن را بشما چه فایده میرسد . اکنون ما می گوئیم هما نظوری که شما گفتید موسی در خصوص عیسی نوشت عیسی در حق محمد نوشت هر گونه نوشته در آن خصوص بیآوری مانیز بدانگونه و صریحتر از آن را خواهیم آورد . و اگر موسی

در حق عیسی نوشت در حق عیسی ما نوشت نه در حق عیسی شما *

﴿ عیسوی ﴾

پس چه طور شد که بسیاری از عیسویان در زمان حضرت محمد که آن اخبار کتب سماوی را میدادند استند او را قبول نکردند گاهی جنگ با او کردند و گاهی که عاجز ماندند جز به و باج و فدیبه دادند باینکه شنیده ایم که شما میگویند پیغمبر شما معجزات و خوارق عادات بسیار نیز آورد ؟ *

﴿ مسلم ﴾

این کارها ما بطور شد که شما میدادید و آنطور شد که میگویند بهودان اخبار صریحه کتب مقدسه را در حق عیسی میدادند و معجزات و خوارق عادات بی شمار نیز از او دیدند مع هذا انکار کردند و در صدد آزار او برآمدند *

﴿ عیسوی ﴾

پس صحبت ما با شما در یک مجلس تمام نشود برا درانه در این مطلب گفتگو خواهیم کرد . و خواهش دارم مجلسی دیگر برای تمهید این سخن قرار دهید که هیچ چیز بهتر از این صحبتها که موجب بصیرت در امر دین است نخواهد بود

﴿ مسلم ﴾

اگر واقعا تعصب و تعذرا از میان بردارید و بادل پاك قدم بمیدان محاوره بگذارید و سخنها را منصفانه معیار آرید من منت از ملاقات شما دارم و در این مجلس که خواهیم کرد بعضی سؤالات را از شما توانم آورد *

﴿ معیار هفتم ﴾

﴿ در مجلس دوم عیسوی مسلم گویند ﴾

شما گفتید که در این ملاقات بعضی چیزها از من سؤال نمایند اکنون بگویند که از چه مقوله خواهید پرسید تا من بقدر بکه توانم در ایراد

جواب اقدام کنم *

❖ مسلم ❖

در خصوص عیسی بخواستیم بفهمیم که واقعا چگونه دانسته اید آیا پیغمبر بود یا خدا و پسر خدا است ؟ *

❖ عیسوی ❖

عیسی را پیغمبر نمی گوئیم عیسی خدا است و ظهور خدا است و تعین خدا است و ابن الله است و ظاهر شدن خدای بصفه ابوت و بنون و روح القدس مانند ظاهر شدن بی صورت است در سه صورت *

❖ مسلم ❖

در توریة که میگوید الهامات الهیه است و خبر عیسی در آنجا موجود است بعضی آیات در آن هست که دلالت بر آمدن پیغمبری بعد از موسی دارد و صاحب میزان الحقیقی شما آنها را بعیسی تأویل میکنند پس بدین جهت عیسی را پیغمبر باید گفت و نسبتها بی را که در حق او کفایت سخنانی است که معنی آنها را خودتان نمیتوانید بیان کنید *

❖ عیسوی ❖

راست است در توریة بلکه در انجیل نیز بعضی آیات علی الظاهر دلالت بر پیغمبری مسیح دارد لکن در انجیل بیان الوهیت و ابن الله بودن او را آشکار ساخته است . همچنانکه باز در میزان الحقیقی مادر صفحه یکصد و هفتم این مطلب را مشروحا میگوید *

❖ مسلم ❖

سخنهای شما را پریشان می بینم از پیغمبری عیسی تحقیق کردم تصدیق نمودی و انگاه از الوهیت او سخن آوردی پیغمبر خدائی شود و خدا پیغمبر نمیشود در جایی عیسی را پیغمبر فرستاده شده بر بنی اسرائیل آنها میگویند همچنانکه در فصل پانزدهم انجیل متی نیز نوشته اند . و از یکطرف نجات جهان و جهانیان را از گذشتگان و آیندگان بر او مخصوص میدارید و بر او منحصر میکنید ! *

از یکطرف خدا را واحد و موصوف بصفات کمالیه و متزه از هر گونه نقص و تغیر حال میگویند . و از اینطرف او را ثالث ثالثه می نامید نسبت ابوت را بر او جاری میکنند و پسر از او تولید میدارند . در جایی انکار نسخ در کتب عتیقه را آورده عیسی و انجیل را تابع و مؤکد توریة و شریعت و اقوال موسی مینمایند . و در انجیل هم مینویسند که یکطرف از شریعت به بقای زمین و آسمان پرداخته نخواهد شد . و از این سوی يك حرف از شریعت موسی را معمول نمیدارند . که بعضی از این متناقضات را صاحب میزان الموازین برای نمونه مینویسد . و نیز شما پروتستانها که تازه تشریف آورده اید زیر همه آداب و قوانین انجیلیان و توراتیان زده اید و انجیل را اعتوان کرده بد لحواه خودتان آیین و آدابی مقرر میدارید . راستی سخنان شما را سخت پریشان و بسیار مست می بینم . و یکی از شما را تاکنون بر نخوردم که حل این اشکالات و اعتراضات را که بر شماها وارد است تواند کرد *

❖ عیسوی ❖

این سخنها خیلی طول و تفصیل دارد فهمیدن اینها بسیار مشکل است بلکه علمای ما در خصوص معنی تثلیث نوشته اند که این مطلب سری است از اسرار الهیه . و کسی را نمیرسد که در این مقام سخنی بگوید همچنانکه میزان الحقیقی مادر صفحه صد و سیزدهم بیان این مطلب را کرد *

❖ مسلم ❖

در صحبت با شما مکرانصافی و بی غرضی را شرط محاوره نکردیم مرد عاقل هوشمند سخنی را که در مقابل مثل من کسی که بیجز حقیقت کوی و حقیقت جویی مقصودی ندارد میگوید با ملاحظه و تأمل بگوید بهتر است . بنابراین نیست که هر کس در مخالف توحید و خدا شناسی سخنان نالایق بحضرت احدیت بیاورد و بگوید این مطلب منتهی بذات خدا است و هیچ بشری را جایز نیست تعمق در ذات خدا کند و گفتگو

در آن نماید . تحقیقات میزان الحقیقی شما از این قماش است که هیچ خردمندی قبول نتواند کرد . مکرو صیای **❖ سیل ❖** نام را که از علمای شما است و او قرآن را ترجمه کرده است نخوانده که در آنجا بعیسویان میگوید (اولا) از جانب شما در حق مسلمانان جبر واقع نشود (ثانیا) مطالبی را که مخالف عقل است با آنها بمیان نیاورد زیرا که ایشان از بلهتان و احقمان نیستند *

ای یکی را هم البته میدانی که خردمند سخنی را نمیگوید که اگر مانند آن سخن را در اعتراض بر او بیاورند بناچار اسکات و قانع شود . یعنی چون سخن او را بعینه بر او وارد کردی از ایراد جواب درماتد *

❖ عیسوی ❖

مقصود شما از این سخنان چیست که این همه سرزنش را در حق من روا میدارید اعتراض شما بر عیسویان در این مطلب چیست و سخن حسابی شما در این مقام کدام است ؟ *

❖ مسلم ❖

شما از اطوار ملل و ادیان قدری آگاهی حاصل کرده اید و دین زرتشتی را میدانید و البته کتابهای ایشان را که ژند و پازند است دیده اید که آن کتاب را از جانب خدا میدانند و خدا پرستی و توحید خدا را مختصر بنموده شان میکنند و مع ذلك آتش را میپرستند و ما و شما آنها را بت پرست گفته ایم . اکنون اگر آنها بشما بگویند که ظهور خدای واحد در حقیقت ناریه سری است از اسرار ذاتیه خدای و کسی را نمیرسد که در این مقام سخنی گوید زیرا که این امری است مخصوص و منسوب با سرار ذات خدا و آدمی نتواند که ذات پالک خدا را بفهمد و احاطه و تصرف در آن کند . شما را در جواب زرتشتیان چه سخن خواهد بود ؟ *

و همچنین سخن سایر بت پرستان و دهریه و کسانیکه طبیعت را بت میدانند که جمله آنها را جای ایراد بر شما از اینجمله سخنان هست . پس واضح است که این مطلب شما چه در تثلیث و چه در ابوت

و بتوت و چه در استنجان عیسی در ذات خدا و مانند اینها مطالبی است مغایر با توحید و منافی با تقدیس و تنزیه و کبرای الهی . و هیچ خردمند موحدی مانند این سخنان ناشایست را در حق خدا و خاصان خدا روا نخواهد دید و نخواهد پذیرفت . و هر کتابی را که آنگونه سخنان را بیاورد کلام و الهام الهی نتواند دانست *

❖ عیسوی ❖

راستی این بحث بسیار باریک است شما این بحث را در این مجلس متروک بدارید اکنون اگر از سخنی دیگر در امور دینیه مناسب میدانید یا هم دیگر صحبت میداریم *

❖ مسلم ❖

من زیاد خواهانم که با اهل علم صحبت بدارم لکن تیساهی وقت را نیز جایز نمیدانم و صحبتی که با انصافی نباشد بجز اضاعه وقت حاصلی ندارد در این مطلب تئلیث بر خطا بودن شما آشکار است *

❖ عیسوی ❖

نسبت بی انصافی را بماندهید که ماهر گزاین نسبت را در باره خودمان قبول نمیکنیم و مقصودی بجز بیان حق و فهمیدن حقیقت مطلب نداریم *

❖ مسلم ❖

بسیار خوب میگوید اما سخن تنها بکار نیاید هر کس این صفت نصفت را ملکه نموده است و در همه مواد جاری میدارد مرد تمام است و همه نجات با او است . بهر حال قدری هم با شما صحبت توانم کرد لکن چون وقت نماز است شما چند دقیقه در اینجا آرام بدارید تا خدمت شما برسم *

❖ معیار هشتم ❖

❖ در مجلس سیم مسلم بعیسوی گفت ❖

شما اعتراض بر اسلامیان آورد باید باینکه حضرت محمد علیه السلام
اعتراف بکنا هکاری خود در حضرت الهی کرده است همچنانکه
از قرآن نیز استنباط میشود و شخص کاهکار چگونه شفاعت جهان را
تواند کرد . و چون مسیح کاهکار نیست نجات جهان را
در او منحصر میدانید *

﴿ عیسوی ﴾

چنین است و در ﴿ میزان الحق ﴾ مانیز بیان این مطلب شده است و همین
مطلب دلیل خدایی عیسی است زیرا که بشرنا چار مصدر خطا و گناه
تواند شد . و نجات دهنده جهان همچنانکه در انجیل وارد است
منحصر بعیسی است پس واضح است که او بشر نیست *

﴿ مسلم ﴾

دلایل میزان شمارا دیده و هیچ قوتی در آنها پیدا نکرده ام زیرا
که حال انجیل و تغییرها و تحریفات او را اصلاً و ترجمه شمام میدانید
و ما هم میدانیم و چنان میدانم که ﴿ میزان الموازین ﴾ مجعول بودن
انجیل و تحریفات آن را بدرجه وضوح رسانیده باشد . و گذشته از این
سخن لا اقل اکنون را مجعول الحال خواهد بود . خصوصاً
که میزان کار در نزاع دو کس محل اتفاق ایشان است باز از توریة
میتوانید دلیل بیابورید . علاوه بر این از انجیل شهادت لیل داریم
که عیسی نیز اعتراف بکنا هکاری میکند . و همین سخنان متناقض است
که دلیل بر مجعولی انجیل تواند شد *

﴿ عیسوی ﴾

از بجای انجیل بر کاهکاری مسیح دلیل دارید هیچ بخاطر نمی آید
با اینکه مکرراً انجیلیها و نامه ها و رساله های آنرا از اول تا آخر خوانده ام *

﴿ مسلم ﴾

مسیح همچنانکه روزه می گرفت نماز نیز میکرد چنانکه در انجیل
در مواضع چند نیز آورده اند . در باب سیم لوقا میگوید هنگامیکه مردم
غسل نمید میکردند عیسی نیز چون نمید یافتند و نماز کرد آسمان کشاده

شد . و در آغاز فصل یازدهم لوقا است که مسیح نماز کرد
و شاگردان را نماز آموخت . و کویا تمامی عیسویان در نماز گذاردن
عیسی علیه الصلوة والسلام سخن ندارند . لکن شما را میدانم
اگر چه میدانم نمازهای سایر عیسویان را امر زاید و محدث دانسته اید
و اکتفا بنماز مختصری که در انجیل است کرده اید . و چون در نزد ما
وجهه عیسویان واضح است که عیسی نماز کرد و نماز همان است
که در انجیل است و امر و ز شمام آنرا معتبری دانید اکنون به بنیم
نمازی که میکرد چگونه است *

کلمه الله عیسی در نماز چنین میگوید . ای پدر ما که در آسمانها هستی
نام تو مقدس باد . ملکوت تو نازل باد . ملکوت تو چنانکه
در آسمان است در زمین نیز چنان باد . روزی امر و زه ما را
در امر و زده . کاهان ما را به بخشای چنانکه ما کاه کندگان بر خود را
می بخشاییم . ما را داخل اغوا و گمراهی نکن . تا آنکه ما را از شریر
رها بی دهی . چون ملکوت و قدرت و عزت ابدات راست . آمین *

﴿ عیسوی ﴾

راست است عیسی در چند جا نماز کرد لکن معلوم نیست دعای
مزبور را خوانده باشد *

﴿ مسلم ﴾

این است که من در خصوص رعایت شیمة انصاف تأکید دارم
شما میگویید انصاف با ما هست لکن اگر از انصاف بپرسیم گوید نیست
آنجناب چنانکه در فصل ششم من نماز را بیان کرد و بتأکید امر باقامه
آن نمود البته خود عامل بر آن بود و حاشا از عیسی که عالم غیر عامل باشد *

﴿ عیسوی ﴾

راست است از جناب مسیحی باقتضای بشریت و حکم ناسوتی
که داشت بعضی چیزها ظاهر شده است . روزه گرفت و نماز کرد کرسنه
میشد سیر میکردید میخواهید بیدار میشد سجده بخدای مینمود و همچزه
می خواستند میگفت بجز علامت یونس بن منی که ذواتون بیغیر است

مخبری بر من داده نشد . و گاهی عاجز و درمانده میکردید همچنانکه
یهودان انقدر آزارها در حق او کردند و همه تحمل کرد و قدرت
خود را ظاهر ننمود . و مانند این کارها که معین است از او دیده
و شنیده شده است . لکن امر آنجناب عجیب و عظیم و جنبه
ملکوتیت و الهیت او هویدا و ظالم است . و فی الواقع کار مسیح
سری است از اسرار الهیه که هیچ کس نمیتواند بفهمد . اما کفایت
دعای مذکور را باور بکن که من نمی دانم و تصدیق و تکذیب آرائم بکنم
و از روی انصاف این سخن را میگویم *

﴿ مسلم ﴾

چون شما این اسرار را نمیدانید و رفع این متناقضات را نمیتوانید بکنید
چرا مراجعت به مسلمانان نمی نمایند . که هم توحید و خدا شناسی را
برای شما بیان کنند بطوری که هرگز توحید بان شایستگی نشینده
باشید . و هم نبوت و بیانات اطوار آترا و هم ربوبیت و پیغمبری
عیسی را که بطور اختلاف در انجیل خودتان آورده اید و همچنین
تفسیر انجیل و سایر کتب کاتب یعنی ﴿ پیل ﴾ را و تعیین صحیح و سقیم
از آنها را بیک قاعده کلیه . و هکذا جمله اطوار دین و حقیقت کار
و علل و اسباب این همه اختلافات را . که خدای جهان در روی
زمین باقتضای مقامات خلقیه انداخت . و متناقضات اعمال و اقوال
انبیا و اولیا و سر کلمه الله و سر کلمه روح الله و سر ذات الله
و هر چه از معقول و منقول در امر دین و خدای پرستی تصور توان کرد .
جمله آنها را علمای دین مبین اسلام برای شما چنان گویند و مشروح
دارند و کشف کنند و شما را بشرط ایمان و تقوی از علم یقین بعین یقین
و از آنجا بحق یقین رسانند که مسیح و خدای مسیح از شما خشنود
شوند . دلهای شما از تنگی باز رهد . چشم شما بینا گردد .
کوش شما شتو شود . مهر از دل شما برداشته شود . و مهر و محبت
حقیقیه بر آن بگذاشته آید *

ای برادر من میفهمی چه میگویم . بجز شریعت اسلام شریعت الهیه را

نخواهی یافت زیرا که شرع تمامی بجز آن نیست کوش به سخنانی
که انس بر شنیدن آنها گرفته نکنی بادل پاک تدبر بجای و انصاف بدو و اگر
شکی و اشتباهی داری فهمیدن و تحقیق آترا بتقد جاز مدار که عناد
و تعصب از شیطان است و هیچ شکی در امر دین با تعدد زایل نکرده *

﴿ میزان الموازن ﴾ را از روی بصیرت مطالعت کن اگر اشتباهی
وارد کردی از اهل آن بیغرضانه بصدد رفع آن برآی . خود را
برای روز جزا آماده دار و بدان که در آن روز پشیمانی سود ندهد *

بالجمله اکنون از بقیه سؤالات که در میان داشتیم گفتگو کنیم و کیفیت
اقرار اتبیا بر کاهکاری خود شاترا بمیزان الموازن محول داریم . شما
یعنی بروستافها گفته اید که حضرت محمد علیه الصلوة والسلام مجزات
نیاورد و در قرآن نیز نفی از وقوع مجزات وارد است احادیث هم
معتبر نیست . در اینصورت اگر مثل این سخن را یهودان بشما
گویند . که عیسی مجزات نیاورد و با وجود قول عیسی که بجز
علامت ذواتون بمن چیزی عطا نشد آنها هم اگر چه وقوع ندارد اگر
باشد نیز دلیل بر مجزه آوردن عیسی نیست که علامتهای بسیار خدا
در همه وقت باقسام مختلفه ظاهر میکنند و عیسی بقول شما کشته شد و بعد
از سه روز از قبر با سمان رفت از اینقرار پس در حیات خود هیچ مجزه
از او ظاهر نشده است و احادیث شما که عبارت از انجیلها و نامه ها است
معتبر نیستند . در اینصورت شما در جواب چه میگویید باینکه در قرآن
آیتی در نفی صدور مجزات پیغمبری نیست و شما از آیات تفهیمیده دلیل می
آورید چنانکه میزان الموازن تحقیق آرا در جواب میزان الحق
کرده است اکنون خودتان در این مطلب چه میگویید *

﴿ عیسوی ﴾

شما مرا می خواهید بزرگوار بکنید . من میخواهم شما را هدایت براه
نجات کنم و راستکاری و حیات ابدی را بشما نشان دهم . حال شما مرا
با سلام دعوت میکنند . و پس از همه تفصیلات سخنان یهود را
که لجاجت و عناد و جحود و بی ادراکی آنها آشکار است در مقام

اعتراض بر عیسویان می آید ! *
در قرآن خودتان نمیخوانید ﴿ ليجدن اشد الناس عداوة للذين آمنوا اليهود ﴾ سخن آنگونه دشمنان متضد را در مقابل کسی که از روی برادری سخن میگوید میتوان آورد راستی از شما بعبد است که از قول یهودی بر ما اعتراض بیاورید *

﴿ مسلم ﴾

آفرین بر تو یهودی نباشد هر کس میخواهد باشد میدانی که اینگونه جوابها از مرد خردمند شایسته نیست . سخن باید نگاه کرد نه بگوینده و جواب سخن را باید گفت نه بشیوه جاهلان اعتراض بر شخص گوینده در خارج از مطلب آورد *

﴿ خوب سخن جوی چه جوی زمر د * نیکویی و فریبی ولاغری ﴾
﴿ انظروا لى ما قال ولا تنظروا لى من قال ﴾

﴿ عیسوی ﴾

مقصودم جواب نکفتن بر شما نیست فقط از قول یهودان سخن آوردن را خوش ندارم خود شما هر چه میگوید بیاورید یا اگر جواب آرا توانستم خواهم گفت و اگر نتوانستم اعتراف میکنم و مدعی این هم نیستم که من همه چیز را در دنیا میدانم و مانند این ادعا را امثال ما نتوانند کرد

﴿ مسلم ﴾

بسیار خوب لکن شما گویا با همه بلندی خیال که در خود میگوید نمیتوانید از تعصب و غضب شخصانه بگذرید . اکنون تصور کن که این سخنها که بشما از زبان یهودان آورده شد از مسلمی میشنوی و این یکی رانیز علاوه بر مقاله نمایی که آیا شما میگوید هجرات پیغمبر شمار ابحر زوجات و اصحاب او کسی دیگر روایت نکرده است ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

آری مگر شما در مقام انصاف انکار این کار را توانید کرد مگر از روی حقیقت غیر این را اعتقاد کنید نمود ؟ *

﴿ مسلم ﴾

گرفتم که این مطلب چنان است که میگوی فقط از شما میپرسم که اگر یهودان و مخالفان با شما در حق مریم و کتفهای او در خصوص بسر پاک خود . و همچنین در بکر بودن او و عصمتی که در او میدانید . و خبرها و شهادت های حواریان با خواص اصحاب او و مانند آنها را در خصوص هجران عیسی . بشما بگویند که همه آنها که شما میگویید دروغ است و مخالف با قول صریح عیسی که گفت هیچ علامتی بر من داده نشده است . و تمامی آنها را اشخاصی چند ساختند و بحیثیت دردلهای عوام الناس جایگزین نمودند . حتی کار بقتل عیسی کشید و پس از او آن کشته شدن و اهانت های منسوبه بر او را اسباب مظلومیت او قرار داده و انکسار قلوب را وسیله کردند . و انجیلها و نامه ها و رساله ها از رأی و خیالات خودشان نوشتند . و از این مقوله سخنان که یهودان و غیرهم را تواند بود شما را در جواب ایشان سخن چیست ؟ *

﴿ عیسوی ﴾

راستی از شما درخواست میکنم که سخن یهودان را بکلی دور بیندازید . عناد و نفهمی و لجابت آنها آشکار است . و میدانید کسی که بنسای کار خود را بر تعصب گذاشت هیچ مطلبی را بر وحالی نتوان کرد . و در اینجا بذاقی شما دو شعری از شاعر ماهر خسرو زاده حکیم ناصر بخوانیم *

﴿ کوردل را که مغز تیره بود * هیچ حالی فهم نتوان کرد ﴾

﴿ دل کراهه پاک نتوان ساخت * سفه را حکیم نتوان کرد ﴾

آنها همان کسان هستند که با وجود دانستن اخبار عیسی از توریه و با وصف مشاهده آنها همه هجرات و خواری عادات از آن جناب مقدس انکار او را کردند و روز بروز بر انکار و لجاج خودشان افزودند و بالاخر نیز میدانی که چها کردند *

﴿ مسلم ﴾

بدنیکویی و لکن بیشتر نیز بشما کفتم که مرد خردمند سخنی را نمیگوید

که اگر عیناً آن سخن را در رد بر او بسازند جواب مقرون بصواب
نداشته باشد . حال مسلمانان بشما میگویند که عیسویان در قبول
نکردن دین پیغمبر ما لجاج و عناد میورزند . و باینکه در کتب سماویه
و بوسایط اوصیای حقیقی و ایمان آورند کان راستین عیسی و از راهبان
و مقدسین عیسویه فهمیده و شنیده بودند . که آن پیغمبر عظیم الشان
خواهد آمد . و با همه معجزات و کرامات و خوارق عادات او خاصه
مانند قرآن مجزه ثابت و باقیه که هیچ عاقل بانصافی انکار معجز
بودن آنرا نتواند کرد . و بعلاوه شمشیری که بحکم خدایی در بالای
سر آنها بود . ایمان بآن جناب نیاوردند و با همه نخوت و غروری
که داشتند عاجز به دادن و خواری اعطای فدیه و دیگر حقارتها را
بر خود هموار نمودند و تصدیق آن پیغمبر را بر خود هموار نکردند
و اکنون چگونه میشود که ایشان گذشته از اهل انصافی آنها زیر
بار تکالیف اسلام بروند خصوصاً که پروتستانها را رؤسای آنها بر ترک
اعمال و ریاضات جسمانیه معناد کردند و آنها را از اعمال بازداشتند .
در جواب ابن سخنان که بر شما وارد است چه خواهید گفت ؟
اکنون اگر شما انصافی و تدبیر دارید و مقصود شما مطلب فهمی است .
قدری از این مجاوبه صرف نظر کنید و در کتاب ﴿ میزان
الموازن ﴾ مطالعه نماید بعداً اگر لازم شد باز صحبت خواهیم
کرد . با همدیگر ان شاء الله ملاقات میکنیم . شمارا بخدا سپردم .
آد بو *

﴿ معیارینهم ﴾

دلایل حکمتی و براهین خدائشناسی و قواعد توحید خدای واحد
واحد و توصیف ذات پاکش بصفات کمال و تنزیه وجود حق او
از هر گونه تغیر و زوال و امتناع تصور واحد بسیط الحقیقه
از جهت ذات درسه طور و استلزام استیجابان و تولید و تجزیه

در آن ذات مقدس هر گونه تغیر و حدوث و نقصان را . بادهت عقل دراک
و ضرورت مستقیم ادراک . ما را اراضی توانستند کرد بر اینکه
﴿ عیسی ﴾ بن مریم علیهما السلام را . بنده مخلوق و عبد مرزوق
خدا دانیم . که عبادت خدای را بجای آوردی . نماز میکردی
و روزه میداشتی و سجده نممودی و مناجات و زاری با خدای داشتی .
و در جاهای بسیار میگفتی که اعمال من از من نیست بل از خدا بیست
که مرا مبعوث کرد . بل ابد آن نسبت پدری را بخدای نداد که خدا را پدر
گفتی هرگز روان بود ﴿ و آنچه از این گونه مقولات انجیلیان آورده اند
از سهو بانی است که از تعبیرات دعوت کنندگان بعد از عیسی ناشی شد
و از ترجمه هایی است که تغیر دادند و اگر انجیل اصل را پیدا کنیم
خواهیم دانست که مخاطب بان ذات خدای نیست ﴿ و با همه
عبودیت و خضوع و خشوع که آنحضرت را بود مظهر ربوبیت
خدا و آیته جلال و جمال الهی بود و این معنی در جمله خاصان خدای
و مفریان احدیت بر حسب درجات ایشان جاری و ظاهر است *
﴿ العبودیة جوهره کتبهها الربوبیة ﴾

عیسی روح الله کلمه خدا بود و هست و در نزد خدا بود و هست . ولی آن
کلمه خدا نبود و نیست و نتواند هم بشود . زیرا که ممکن نیست کلمه
نفس متکلم باشد . بل اگر حقیقت کار را بفهمیم ممکن نیست متکلم
نیز ذات زبده باشد بعلم اینکه متکلم اسم فاعل تکلم است نه ذات فاعل
و اسم غیر از مسمی است بالبداهة *

﴿ شهادة کل صفة انها غیر الموصوف ﴾

﴿ وشهادة کل موصوف انه غیر الصفة ﴾

تمامی مشتقات از اسماء و افعال از فعل صادر و بر آن متفرع است
و با از مصدر که آن نیز فرع است از فعل . ملاحظه کن از قواعد
صرفیه که حقیقت کار بر تو روشن گردد . از فعل تو که نصر است
یا نصر در هنگام یاری کردن این فعل از تو صادر کردد و هیچ
مدخلیتی بذات و حقیقت تو ندارد و این فعل نصرت را لا من شیء

هست کردی و بوجود آوردی بعد از آنکه نبود . پس بهین که از آن فعل نصر اسم ناصر برای تو مشتق گردید و برای دیگری نام منصور گفته شد و بر آلت نصرت منصر صادق آمد . و هکذا تمامی افعال و اسماء را نسبت بذات فاعل بغیر اینگونه نمود . و خدای آیات علامات شناسایی خویش را در مخلوقات بر مخلوقات می نماید *

پس نسبت کلمه را بفعل منکلم توانی داد زیرا که فرعی است از فروع تکلم که آن تکلم نیز وصفی است از اوصاف متعدده زید که آن زید از جهت ذات متبارک از تنزل در مقام اوصاف است یعنی از جهت تنزل ذاتی و آن وصف نیست مگر صکر یک ظهوری از ظهورات زید من حیث الظهور . و این مطلب را در خود آشکارا توانی دید .

❖ وفي انفسكم افلاتبصرون ❖

❖ خود را بشناس تا خدای را بشناسی ❖

خدای را از آنگونه تکلم که در خود بینی تزیه کن . خدای معرا از حدود و منزله از صفات کم و کیف است . و او را زمان و مکان و جهة و رتبت امکانیه نیست . اثر صفت مؤثر را مانند است *

❖ قل كل يعمل على شاكلته ❖

کلمه خدا را حدود و اعراض نیست . و کیف و کم و سایر حدود را در آن راه نی . و چون در مقام اسفل که عوالم جسمانیات است ظاهر کرد یعنی بظهور اشراق یکی از حروف آن کلمه راعیسی و دیگر براموسی و حرفی را ابراهیم نامند و آن کلمه از یکی بیشتر نیست . و بر حسب ظهورات و تطورات در مقامات و مراتب او را اسماء و القاب پیدا گردد و کثرت حاصل کند . و بجهت جهل جاهلان آن کلمه را تکثیر کنند . تا آنکه نادانان را دانش آموزند و آن کلمه همان نقطه است که تمامی حروف ایجادیه از آن نقطه نوشته شد . و آن نقطه مرکبی است یعنی مدادی است که قلم صنع و ایجاد الهی از دوات زجت کلیه و فیض ابدی خود برداشته و نام آرا

نقطه علم نهاد . و جهان را بدان نوشت ولی الابد مینویسد *

❖ العلم نقطة كثرها الجاهلون ❖

❖ علم ❖ دانستن خدای و شناختن او و دانستن صنع و آثار و دانستن اسماء و صفات او و دانستن اطوار خلق و مخلوقات او همان ❖ نقطه ❖ است . که جهل جاهلان و اقتضای مقامات آنها در عوالم امکان موجب تکثیر آن نقطه شد . و از آن نقطه در سلسله های طولیه و عرضیه کتبها نوشته شد و کلمه های بسیار پیدا کردید *

خدای توانا در ابتدای آفرینش بجز یک کلمه بیشتر چیزی نیافرید . و آن کلمه چنان است که مقرران حضرت احدیت یعنی تعینات کلیه آن کلمه بیانش فرمودند و بلفظی که فرمودند بیان کنیم *

ان الله خلق اسما بالحروف غیر مصوت و بالفظ غیر متطوق . و بال شخص غیر مجسد و بالتشبهه غیر موصوف و باللون غیر مصوغ . و بالنصر غیر محسوس بری عن الامکنه و الحدود و بعد عن الاقطار . محجوب عنه حس کل منوهم *

خدای تعالی اسمی را آفرید حقا . که آن اسم با حروف مصوت و قبول صوت کننده نیست . و بلفظ بنطق نیاید . و بشخص مجسد نیست . و بتشبهه موصوف نکر دیده . و برنکی مصوع و رنگین نشده است . با چشم محسوس نیست . از مکانها و حدها بری است . و دور از جمله اقطار . حس هر صاحب توهمی از او در حجاب است *

اینکه کفتم در ابتدای آفرینش آن کلمه آفریده شد مقصود ابتدای زمانی نیست که جهان را ابتدا ناپدید است . همچنانکه آنها در پایان است و در حکمت میرهن است که ❖ مالا آخره لا اوله ❖ آنچه را که نهایت نیست بدایت نیز نتواند بود که منت خدای قدیم در روزی نیست و فیض الهی را آغاز و پایان تصور نتوان کرد . و بالجمله اگر بخواهیم از کلمه خدای بی پایان و از کلمات تکوینیه او تعالی که حروف طولیه آن کلمه ازلیه و آینه های نماینده جمال الهی هستند در اینجا سخن گوئیم از مطلب بازمانیم با اینکه ما را کتب

سخنکوی در این میدان لثک است و زبان بیان کنک *

﴿ قل لو كان البحر ممداد الكلمات ربی ﴾

﴿ انفس البحر قبل ان تنفذ كلمات ربی ﴾

در اول انجیل یوحنا میگوید ﴿ بود در ابتدا کلمه و آن کلمه در نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود ﴾ عبارت نیست که آنرا تحریف کنندگان از انجیلیان تغییر دادند . و این تغییر را دلیلی از خارج لازم نیست زیرا که نسبت کلمه را بمتکم کفتم . و تصور نمیتوان چیزی را که غیر از ذات خدا است هم در نزد خدا باشد و هم عین خدا باشد و هم غیر خدا باشد . و چنان میدانیم که عبارت آن کلمه خدا بود باضافه است یعنی در اصل انجیل . و واضح است که آن کلمه خدا بود . و یوحنا برای تاکید بعد از آن گفت و این یعنی کلمه خدا در نزد خدا بود . و افظ بود نیز در اینجا بمعنی هست است زیرا که آن کلمه همواره در نزد خدا بود و هست و خواهد بود . و نزد خدا که گفته شد نزد مکانی نیست زیرا که خدا در مکان نیست . و آن کلمه اولین مخلوق الهی است چنانکه در میزان نخستین گفته شد این است که یوحنا میگوید ﴿ هر چیزی از آن کلمه آفریده شد و هیچ چیزی بی آن کلمه آفریده نشد و حیات در آن کلمه بود ﴾ زیرا که آن کلمه خدای حی و قیوم بود و مظهر حیات و قیومیت الهیه بود ﴿ و حیات نور انسان بود ﴾ یعنی انسان اول که مخلوق نخستین خدا بود *

﴿ اول ما خلق الله نور نبيك يا جابر ﴾

﴿ نور نیز در ظلمت درخشان شد و ظلمت نور را ادراك نکرد ﴾ یعنی استکبار آورد و انکار نمود و رو بپشت و مظهریت و وساطت او را نپذیرفت و موجب سرمان کدورتها و شرارتهای نادانیه در مراتب امکانیه همین استکبار ظلمت گردید *

این ظلمت مخلوقی است که باقتضای قدرت و حکمت خدای آفریده شد و صاحب دولت و سلطنت بزرگی گردید که خدای تعالی برای اجرای مصالح بسیار در مخلوقات خود و برای بیداد اشق نور خود آنگونه

سلطنت ربابو عطا فرمود . و این مطلب مفصلی است که در بیانات علمی اسلام از اهل حکمت و توحید بیان کرده شده است . و اگر اصل انجیل در دست بودی یا همین انجیل یوحنا بزبان یونانی قدیم لا اقل بی تحریف حاضر بودی و عیسویان بطور انصاف و بی غرضی آرای خواندندی . واضح و آشکار میشد که چه گونه تحریف کرده اند اصل و ترجمه آنرا . باینکه اصل انجیل یونانی قدیم نیز ترجمه از عبرانی تواند بود . و آن انجیل که بعیسی علیه السلام نازل گردید بزبان عبرانی است . که هیچ پیغمبری معصوم نکرده مگر بلسان قوم خود و عیسی را لسان عبرانی بود * انجیلهای معروفه را از راه مجاز انجیل گفته شود *

یوحنا در انجیل خود از اصل انجیل تبرکاً پنج آیت را بطوریکه ترجمه آنها را آوردم ذکر کرد بعد از آن رابه بیان از حالات مسیح میدارد . و برای اهل علم در این سخن برهان آوردن زاید است . انجیل کتابی است آسمانی و مطالب او همه حکمتهای الهیه است و بیانات توحید و اسرار خلقت و بند و اندرز و نصیحت و شریعت و امثال و عبر و مانند آنها . نه اینکه روزنامه احوال جسمانی از پیغمبری یا مکالمات و افعال و حرکات از کسی که کتاب مذکور برای او در حیوة وی نازل گردید و خود معلم آن کتاب بودی و آن کتاب مخاطبات خدا است بپیغمبر خود ندر و ابیات وصی آن پیغمبر از اطوار و احوال آن پیغمبر حال آنکه جمله انجیلهای موجوده از این فرار است که گفته شد . و در نزد شخص هوشمند نیز این مطلب آشکار است . نهایت کار این است که در میان بیانات احوال و اطوار عیسی علیه السلام ذکر کرده اند که عیسی بقلان جای رفت و بر مردم چنان گفت یا چنان کرد و واضح است که از سخنانی که مسیح میگفت يك لختی از انجیل بوده است ولی سخن در این است که آیات آنها نیز در حالت اصلید باقی مانده اند بانه *

پس انجیلهای عیسویان فی المثل مانند احادیث اهل اسلام توانند بود

ولی نه بعبارت اصل بلکه بترجمه . که اکثریا احوال مترجمین و روایت نیز غیر معلوم بوده بل از متن تعبیرات واضح میشود که در صورت صحت ترجمه های حاضره غیر موثق بوده اند *

﴿ معیار دهم ﴾

اگر چه تحریف یافتن توریة و انجیل اصلاً و ترجمه مطلوبی است که شخص دانشمند با انصافی اقدام بر انکار آن نمی کند و در نزد اسلامیان نیز از ضروریات است . ولی چون صاحب میزان الحقیق این مطلب را عنوان کرده و بزعم خود ثابت نمود که کتب مزبوره را تحریف و تغییر راه نیافته . و پس از آن تمامی سخنان خود را بر این اساس متفرع کرده است . بنابراین این در تحریف یافتن کتب مزبوره بیاناتی که در اینجا بکار آید چه در این معیار و چه در معیار های آینده ایراد خواهیم کرد *

گذشته از اینکه در اثبات اسناد کتب عهد عتیق و جدید عیسویان را سخن معتبر و مقبولی نیست و اختلافات بسیار در تعیین مؤلفین اکثر آن کتابها . ملل و طوائف یهود و نصاری کرده اند بعضی را که بقرقه قبول نموده اند فرقه دیگر آن را غیر معتبر دانسته اند * و بعضی دیگر بعکس آنها گفته اند . و نیز در حق مؤلفین و جمع کنندگان کتب عهد عتیق و جدید سخنانی آورده اند که هر کس بخواند بشنید خواهد دانست و اکنون من معذور از ذکر آن تفصیلات هستم و مرعوم را فائده از آن ملحوظ نیست . و هر گاه تنها امر ترجمه و غرضهایی را که در امر دین مردم را بوده است ملاحظه کنیم معلوم خواهد شد که چه بلاها بر سر کتب و صحیف آسمانی آورده اند . و کسانی که از کار ترجمه آگاهی دارند میدانند که ممکن نیست ترجمه اصل مقصود را کما هو بیان کنند و بناچار تغییر خواهد پذیرفت *

در اینجا کلام شیخ بزرگواری که از ارکان اهل حکمت ایمانیان و صاحب زیاده پردوست مجلد تألیف است شاهد این مطلب است که در کتاب ﴿ شرح فوائد ﴾ فرمود *

حکمت بطریق وحی برانبیا نازل شد و متقدمین حکما از ایشان اخذ و تلقی کردند و چون متفرد شدند در اخذ کردن چنانکه مشائین و رواقیین را اتفاق افتاد ﴿ یعنی در فهمیدن معانی حقیقه حکمت خود شان را استقلال داده بصاحبان وحی مراجعت نکردند ﴾ بسی چیزها از فهم خود شان درک نمودند که بقواعد وحی الهی جاری نبود . خصوصاً متأخرین از حکما که بعلم مذکور و بجهت اینکه مترجمان سخنان ایشان که در کتابهای ایشان بزبان یونانی بود در ترجمه بغلط افتادند و بسا شد که هر لفظی را جداگانه ترجمه کردند و خطا نمودند زیرا که معنی در بعضی الفاظ از مجموع حاصل شد . چنانکه اگر لفظ ﴿ قسم بخور ﴾ را بخواهی ترجمه کنی و بگویی قسم یعنی یمین است و بخور یعنی کل معنی غلط خواهد شد زیرا که مراد احلف بود و تو گفتی کل الیمین یمین را بخور که این ترجمه از فارسی عبری باین حال افتاد (اتهی) *

به پیشین حال توریة را در خصوص تاریخ خلقت که در میان ترجمه ها چه قدر اختلافات پیدا کرده با آنکه عدد سال آنقدرها جای غلط و اشتباه نیست و با اینکه این مطلب کار دین و مذهب نبود و غرضی برای تحریف در آن متصور نخواهد شد مگر آنکه مأخذ این اختلاف را همان مجعول و محرف بودن کتب مذکور بدانیم *

در نسخه های عبرانی و یونانی و سریانی توریة را اختلافات چنان است که ذیلاً نموده آید *

یهودان از خلقت آدم تا ظهور اسلام را ﴿ ۴۳۸۲ ﴾ سال گفتند *

جمعی از کاتولیک ﴿ ۴۶۲۶ ﴾ سال گفتند *

کروه رومیان ﴿ ۶۱۳۱ ﴾ سال گفتند *

و در نزد بعضی ❖ ۶۲۱۶ ❖ سال معین گردیده و غیر اینها نیز اقوال در این باب بسیار است *

از مشاهیر مورخین انگلیس ❖ چمبرس ❖ نام در تاریخ مختصر عمومی که آنرا در این زمان یعنی در سنه ۱۲۸۵ احد حلی افندی بزرگی ترجمه کرده نوشته است . که چون بعضی از متنها که توریه را از زبان عبرانی از زبانی بزبانی ترجمه کرده اند و در ترجمه های قدیمی آنها تاریخهای مختلف نوشته شده است علی هدامت خلقت آدم را تا زمان ولادت عیسی از روی این توریه که در دست است تعیین نمی توان کرد و اطلاعات درستی حاصل نمیتوان نمود *

و در بعضی از کتب تواریخ و غیره چنان نوشته اند که از خلقت آدم تا زمان طوفان نوح در نسخه عبرانی ❖ ۱۶۵۶ ❖ سال معین میشود *

در نسخه یونانیان ❖ ۲۲۶۲ ❖ سال است *

و در نسخه سامریان ❖ ۱۳۰۷ ❖ سال است *

در تعیین ولادت ابراهیم علیه السلام که چند سال بعد از طوفان است اختلافی نسخه ها چنان است *

که در نسخه عبرانی ❖ ۲۹۲ ❖ سال است *

و در نسخه یونانی ❖ ۱۰۷۲ ❖ سال است *

و در نسخه سامریان ❖ ۹۴۲ ❖ سال است *

والحاصل اگر بخواهیم از اینگونه اختلافها و دیگر دلائل وقوع تحریف را در کتب مزبوره یکان یکان بساویم کتاب بزرگی باید بنویسیم و مرد خردمند هوشیار را حاجتی بر تفصیل و تطویل مانیست *

در ماخذ جمع و تألیف کتب عهد قدیم گذشته از اینکه اختلافات بسیار در میان طوایف اهل کتاب و تاریخ نویسان هست ❖ جاملز ❖ نام که از علمای کاتولیک است در کتاب خود که در سنه ۱۸۴۲ ❖

طبع شده است بنویسد که نسخه های توریه و سایر نسخه های کتب عهد عتیق در دست قشون بخت نصر پابلال شد بعد از آن هر چند بتوسط عزرا روایات صحیح کتب مزبوره ظاهر شده بود ولی آن روایات نیز در حادثه انبوکس پابلال گردید . این مطلب را یکی از علمای اسلام بر من بیان کرد و کتاب مذکور را نشان داد *

از تحریف ترجمه های انجیل سخن بساویم تا میزان پروتستانی را بفهمی و بدانی که برخلاف اعتقاد فرقه های اهل کتاب و اهل علم و مفسرین آنها ادعا کرده است که همه کتابهای عتیقه و جدید صحیح است و به هیچ وجهی محرف نگردیده است و مقصودش از این سخن آشکاراست . و گرنه خود اختلافات و سخنانی را که محققان مفسرین و علمای عیسویه در وقوع هر گونه فساد در کتب مذکوره گفته اند بهتر از من و شما میداند *

❖ هورن ❖ نام مفسر انجیل چند آیات از انجیل و کتب توریه را محرف میداند چنانکه در جلد دوم از تفسیر خود نوشته است . و در اینجا فقط یک فقره را برای نمونه بساویم تا جواب میزان پروتستانی را که میگوید تحریف را جهتی نبود که اقدام بر آن گشت معلوم کنی *

در فصل یازدهم انجیل منسوب بمتی بنویسد که عیسی شروع بگفتار در حق یحیی کرد و میسازد سخن را بدینجا که گفت . یحیی از پیغمبری نیز بزرگتر است زیرا که او همان است که در حق او نوشته شده است

❖ یعنی در کتاب ملاخیا ❖ که ❖ اینک من رسول خود را در پیشرو تو خواهم فرستاد تا راه ترا ترتیب کند ❖ حقا بشما میگویم که در میان زادگان از زنان بزرگتر از یحیی نمید گشته ظاهر نگردید اما در مملکت آنها کوچکترین ایشان از او بزرگترند تا آنکه گوید اگر او را قبول کنید آن همان ایلیا است که خواهد آمد *

در نسخه عبرانی این کلماتی که عیسی از کتاب ملاخیا نقل کرده است و اثبات اخبار او را کرده است چنان است که ❖ اینک من رسول خود را میفرستم تا راه مرا راست کند ❖

✽ هورن ✽ مذکور در اینجامینویسد که در نسخه قدیمه گاهی تحریف اتفاق افتاده است

هوشیار باش و بفهم که علت این تحریف چیست که چون در توریته اخبار یحیی وارد بود و مسیح تصدیق یحیی را کرد و او را تمجید نمود بطوری که اگر لفظ را تاویل نکنیم رتبت یحیی از مسیح بالاتر خواهد بود زیرا که گفت در میان زادگان از زنان از او بزرگتر کسی ظاهر نشد و عیسی نیز در جزو زادگانست و از آنطرف میخواهند عیسی را بخدای منسوب دارند . این است که عبارت توریته را محرفا بعیسی نسبت میدهند و چنان میفهمانند که یحیی بان جلالت شان برای راست کردن راه عیسی که خداست آمده و بعیت او که مقامش از پیغمبری بالاتر است تمهید مقدمه عیسی است . اگر چه این مطلب را اگر تغییر نمی دادند و می نوشتند که یحیی گفت عیسی از من بزرگتر است و پیغمبر صاحب عزم است هیچ عیبی نداشت لکن سخن در وضع تحریف و در علل و اسباب آن است *

عبارت مذکوره را که در کتاب ملاخیا است و در انجیل متی از قول عیسی با استشهاد آورد در بعضی از نسخهای قدیمه عبرانیه بخوبی است که گفته شد یعنی لفظ ✽ در پیش و تو ✽ نیست و در ترجمه دیگر از توریته و کتب عهد عتیق و جدید که از جانب جمعیت انگلیزی در سنه ✽ ۱۸۲۷ ✽ در پاریس بترکی طبع شده همان عبارت را در اول باب ✽ ۳ ✽ ملاخیا که در صفحه ✽ ۹۸۳ ✽ است چنین آورده است *

✽ اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و در حضور من راه را راست کند ✽ این ترجمه نیز مخالف با عبارت آن انجیل است که با کتاب مذکور در یکجا ترجمه و طبع کرده اند *

پس تفاوت آشکار متی با کتاب مذکور حال انجیل را بر ما بیان تواند کرد که چگونه تحریف میدهند و عبارت مغایر با اصل آن را بعیسی منسوب میدارند *

واضح است بعد از آنکه عیسی میگوید در میان زارگان از زنان بزرگتر از یحیی کسی ظاهر نشد و خود از او تمهید میگرد و میخواهند او را خدا و پسر خدا گویند تحریف ندهند چه کنند *

این است که در جاهای دیگر از انجیلها یحیی نسبت میدهند که در حق عیسی گفت بعد از من خواهد آمد آنکسی که پیش از من آفریده شد و لکن در اینکه جمله این سخنها را دستکاری کرده اند حرفی نیست * اگر تعصب از میان برداشته شود معلوم است که این عبارت یحیی در حق بشارت از پیغمبر آخر الزمان که نخستین مخلوق خداست وارد شده است و نمینوانند بعیسی تاویل کنند زیرا که بقول آنها عیسی آفریده نشده است بل آفریننده است و اگر بشریت او را گویند آنهم که قطع نظر از ملکوتی او جسمی بود از اغذیه و از عناصر چهارگانه که طفل بود و باغذیه بزرگ شد و با اعتقاد مسیحیان مصلوب و مقتول گردید و بقوت و تبعیت ملکوتی آن جسم باک از قبر برخاسته و بجز ذخدا رفت . که تفصیل این مطلب را در ضمن بشارات از انجیل خواهیم آورد *

و الحاصل از همین بگفته که جزئی تحریفی است از تحریفان آنها حقیقت حال بر تو روشن خواهد شد *

ولی این نکته را هم داشته باش که عیسی از آمدن ایلیا خبر داد . و چنان گفت که اگر ایمان بیاورید یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد . و چون در ترجمه این کلام نیز یحیی حاصل نداریم اینقدر توانیم در معنی آن گفت که کارهای او از ایلیایی است که خواهد آمد . و اینگونه جلیسات را در جای دیگر بیان خواهیم کرد *

چون آخر میزان دوم این نامه است بسخن از ✽ ایلیا ✽ در خاتمه کلام مشام ادراک برادران روحانی را عطر ناله کنم *

✽ لیکن خاتمه مسکافی ذلك فلیتنافس المتنافسون ✽ در میزان چهارم از انجیل یوحنا نیز استنباط خواهیم کرد که در زمان عیسی علیه السلام بنی اسرائیل منتظر برسه کس بودند که عیسی بودی

و ایلیا و یسمیری عظیم الشان که معلوم و معهود در میان خود شان بوده است و از این عبارت که عیسی گفت ﴿ یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد اگر بفهمید ﴾ معلوم است که اوفی الحقیقه ایلیا نبود اگر چه من حیث المظهریه ایلیا بود . چنانکه در مثالهای توحید آوردیم و از دلایل دیگر نیز مبرهن است که ایلیا نبی بوده است که عیسی بشارت بر او میداد و بنی اسرائیل منتظر او بودند *

در انجیل آورده اند که عیسی علیه السلام را وقتی که بدار کشیدند بقدر صد ساعت روی زمین تارک شد و در آخرین هنگام عیسی با آواز بلندند آ کرد که ﴿ الیا الیا لما صبحتانی ﴾ که این سخن بزبان عبرانی است و در متی چنین ترجمه کرد که ﴿ اللهم اللهم چرا مرا ترک نمودی ﴾ کسانی که در آنجا ایستاده بودند چون این سخن را شنیدند بعضی گفتند این ایلیا را ندا میکند . تا آنکه میگوید دیگران گفتند باشد تا به بنیم آیا ایلیا برای استخلاص اومی آید . و عیسی بار دیگر ندا کرده روح را تسلیم نمود *

از این سخن بنی اسرائیل نیز پیدا است که ایلیا علی الشان در میان ایشان معروف بوده است که در ماندگان را افاضت میکردی و یاری مینمودی و این همان ایلیا است که فرمود *

﴿ کنت مع الانبیاء سرا و مع محمد جهر ﴾

در این میزان بر صاحبان بصیرت و ادراک رجحان اختیار کردن دینی از میان ادیان ثلثه و کتب سه گانه و چگونگی حال کاتبهایی که مأخذ مذاهب مختلفه یهودان و عیسویان است فی الجمله آشکار گردید و تمام بیان در طی سه میزان دیگر گفته آید *

اگر منصفانه به بنیم مؤلف میزان پروتستانی سخنان خود را بمغالطان آورد و من بالطبع از سخن گفتن با مرد غیر منصف سخت رنجانم که هیچ چیزی در طبع انسانی چنان مؤثر نتواند بود که بدانند کسی حقیقت مطلب را میداند و مع ذلك در هنگام محاسمه میخواهد بغلط اندازی سخن گوید . فرض امیداند که در میان

طوائف یهود و نصاری و در میان افراد علما و مفسرین در خصوص توریة یعنی تمامی کتب عهد عتیق در حق انجیل چه قدرها اختلافات هست و میداند که کلا او بعضا از آنها را جمعی از خود اهل کتاب غیر معتبر دانسته اند و کتبها نوشته اند . و مع هذا مینویسد که توریة و انجیل هرگز تغییر نیافته است و سهل است اگر کسی بگوید اخبار عیسی را یهودان از توریة برداشته اند غلط گفته است *

عجب است از مؤلف مذکور که در صفحه ۴۵ ﴿ کتایش بعد از ذکر آنگونه سخنانی که خود را عقیدت متصفانه بر غیر آنها تواند بود استدلال میکند بر عدم تحریف توریة باینکه ﴿ دیگر آنکه خدا یهودان تا کیدا امر و حکم فرموده بود که هیچ چیزی بکتب خود شان اضافه و کم نمایند چنانکه در آیه سی و دوم از فصل دوازدهم کتاب موسی مسطور است پس بموجب این حکم یهودان بمرتبه متوجه نگاه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامی کلمات و حروفات هر یک از کتب عهد عتیق را شمرده حفظ کرده اند که مبادایک کلمه و حرفی افراط و تفریط گردد *

گاش که مؤلف حاضر بودی و این سخن را بمشافهت بمیان آوردی و من بیکان بیکان اختلافات و زیادهها و نقصانهای نسخه های کتب عهد عتیق را برای اومی شمردم . و سخن خود را که در حق مغالطه او گفتم بروی مبرهن میداشتم . چنانکه نمونه آن را آنفا بیاری خدای در خصوص تاریخ و غیره آوردم . و آنچه تفاوتهای برای اثبات مطلب یقینا کافی است *

از خدای درخواست می کنم که مرا و جمله حق جویان را از صفات بی انصافی و حق نشناسی نکاهداری فرماید نمیدانم تا کید خدا در محافظت کلمات توریة بیشتر بود و یادر ایمان آوردن بعیس که موسی یا آنها وعده و بشارت او را داد . و عجب است که آن گروه توریة را حرف بحرف و کلمه بکلمه حفظ کردند و مخالفت امر خدا و کلام را نمودند . ولی مانند عیسی کلمه الله

ناطقه را انکار آوردند و تمرد از امر الهی جستند *
 راستی عجب دلیلی برای عدم تحریف توریة و مانند آن پیدا کرده اند
 که چون خدا به یهودیها امر کرده بود که دقت و مراقبت
 در حفظ و عدم تغییر آن کتب کنند پس ممکن نیست که آنها مخالفت
 امر خدا را کرده باشند *

﴿ والسلام علی اهل السلام ﴾

﴿ بسمه مالك الملك والملكوت ﴾

﴿ میزان سیمین از میزان الموازین ﴾

این میزان برای سنجیدن سخنان میزان پروتستانی است که در خصوص انکار تحریفات در کتب آسمانی آنها و عدم وقوع نسخ و تغییر احکام در شرایع انبیاء عظام علیهم السلام و مانند آن آورده اند *
 * و این میزان نیز مشتمل برده معیار است *

﴿ معیار نخستین ﴾

سخنان مؤلف را در خصوص اثبات صحت توریة و انجیل موجود و مانند آنها و عدم وقوع تحریف و نسخ در آنها را در کتاب میزان الحق او از صفحه چهاردهم تا صفحه پنجاه و دویم توانیم دید و از متن عبارات او پابۀ سخنان او را توانیم فهمید *
 در آنجا آیاتی چند از قرآن بر صحت توریة و انجیل آورد که هیچ صاحب ادراکی در مقام استدلال با خصمی خود در ارضی نتواند کرد بر اینکه آنگونه دلیلی را که هرگز گواه بر مدعی او نیست در کتابی بیاورد که آن کتاب بدست هوشیارترین ملتها در امر دین خواهد رسید *

برای یادآوری برادران لفظ آیات قرآن مجید را ﴿ که مؤلف در اثبات صحت کتب سماویة موجوده آورد و بعضی از آیات را نیز تماماً درج نکرد ﴾ در اینجا ذکر کنیم و حکم دلالت آنها بر مطلب صاحب کتاب حواله با اهل ادراک و انصاف داریم *

﴿ آیت نخستین از سوره الشوری ﴾

وما تفرقوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم ولولا کلمة سبقت من ربك الى اجل مسمى لفضی بینهم وان الذین اورثوا الکتاب من بعدهم لفي شك منه حریب * فلذلك فادع واستقم كما امرت ولا تتبع اھواهم وقل آمنت بما انزل الله من کتاب و امرت لاعدل بینکم الله ربنا وربکم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم لا حجة بیننا و بینکم الله یجمع بیننا و البید المصبر *

﴿ آیت دومین از سوره عنکبوت ﴾

ولا تجدوا لھل الکتاب الا بالقی ہی احسن الا الذین ظلموا منهم و قولوا آنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم و الھنا و الھکم واحد و نحن لھ مسلمون *

﴿ آیت سیمین از سوره مائده ﴾

الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین اورثوا الکتاب حل لکم و طعامکم حل لھم *

حاصل وجه استدلال مر مؤلف را از آیات مزبوره بر مطلب خود چنان است . که مقصود از اهل کتاب در قرآن مجید یهود و نصاری است کتابهایی که بر آنها نازل گردید بشهادت قرآن بجز توریة و انجیل نیست که مقرر باید ﴿ انزل التوریة و الانجیل من قبل ہدی للناس ﴾ پس معلوم است که همین توریة و انجیل که در نزد یهودان و عیسویان است کلام خدا و وحی الہی است و تحریف و تغییر نیز در آنها واقع نشده است . و چون در این انجیل جملہ سخنان و معتقدات ما موافق تفاسیر و تأویلات ما موجود است لھذا انجیلیان در راه صواب هستند . و آنچه اسلامیان از روی بہتان و افتراء در محرف بودن یا العیاذ باللہ در جمعیولیت توریة یا انجیل سخن گفته اند باطل است و دعوائی است که دلیلی بر آن ندارند *

سخنی است رنگین و استدلالی است شیرین . هر گاه عیسویان را نیز بدینگونه براهین پروتستو کرده اند در محکمہ عدالت الہیہ همه حق

بجانب ایشان خواهد بود . تا زود است آیین پروتستانی را پذیرند
که فردا در آن دیوان در محضر عیسی علیه السلام مورد بازخواست
نشوند و در میان ملتها رسوا نکرند . آفرین بر ادراک شما
آفرین بر سخندانی شما و الحاصل کویا مؤلف را در مورد
سخنکوی اشتباه شده است *

میتوان گفت که دور نیست صاحب کتاب عمدا سهوی کرده است
و عدم دلالت آیات قرآنی را بر مطب خود بخوبی میدانسته است لکن
چون هدایت مسلمانان بپیماره کراه بصراط مستقیم پروتستانی
امر بسیار لازمی است که داخل کله های پروتستانی
شوند و علی التدریج اسباب یکی بودن که در جهان فراهم آید این است
که استدلالی از قرآن باید آورد خواه دلالت حقیقیه بر مطلب
داشته باشد و خواه نداشته باشد . همبقتدر عوام آنها بشنوند
که قرآن نیز توریه و انجیل را تصدیق کرد بعد از آن اسباب کار برای
اتمام شرایط راهمائی فراهم تواند آمد *

ای مؤلف که نام تو را مقصود ندارم کتب مقدسه از خدا است
و الهام خدا است و کلام خدا است چه مدخلیت و کدام مناسبت را بتو
و انجیل محرف تو و انجیل مغیر تو تواند داشت . اگر از قرآن
میخوانی چرا آیات تحریف را نمی بینی ؟ انزل التوریه و الانجیل من قبل
هدی للناس * پیش از این توریه و انجیل برای هدایت مردم نازل
کرد بد لکن کدامین انجیل و توریه است که بدانگونه نزول آن را
بتوانیم شناخت *

﴿ افئذ منون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض ﴾
انصافی از تو میخواهم که آیا مرداگاه با ادراک تواند گفت که این توریه
و انجیل حاضر کلام خدا و وحی خدا است . اگر انصافی دهی
و از عیسی و خدای عیسی شرم آوری خواهی گفتنی *
مگر خود نمیدانی که بسر نسخه های توریه چه آمده و در دست قشون
بخت نصر پامال شد بعد از آن عز را بعضی از آنها را و روایت نقل

خود را روایت کرد آنها نیز در حادثه ایتوکس تپاه شد . مگر مأخذ
انجیلهای چهار گانه و بابلهایی را که مزجین و اهل تأویل بسر آنها
آوردند نمیدانید . مگر نسخهجات متعدده آنها را ندانستید *

مگر معنی وحی و الهام الهی را در نیافتی . انجیل اگر بعیسی نازل
شد عبرتی است و آنچه در آن انجیل است تعلیم است و بشارت
که ﴿ انکلبون ﴾ را معنی چنان است و مقصود تعلیم جاهلان
است و بشارت دادن بر نزدیکی زمان ظهور پیغمبریکه در توریه
حاضر نیز اخبار او موجود است . این انجیل شما که همه حکایت
عیسی علیه السلام و بعضی از اعمال و کارهای او است تا زمانی که باعتقاد
شما مصلوب گردید *

مگر نمیدانید که روایات صحیحه حواریان در انجیل مانند احادیث اسلامیان
تواند بوده که کلام و الهام خاص خدای . مگر نمیدانید که حواریان
ملهم بودند ولی نه بالهام تأسیسی و آنچه از ایشان بانصال شده بدست
ما رسیده است صحیح است لکن نه بعنوان انجیل نازل شده
بر عیسی چنانکه این سخن در حق اصحاب و ایمان آورندگان بر پیغمبر
مانیز جاریست . مگر نمیدانید که انجیل متی را او خود بعبرانی
نوشت و به بعضی از یهود که ایمان بعیسی آوردند داد و از آن انجیل
اکنون خبری در میان نیست و صاحب ترجمه یونانی آراتا کتون
معلوم نکرده اند که کیست و حال او چیست ! *

مگر نمیدانید که این انجیلها را مأخذی صحیح در دست ندارید و چه
قدر اختلافات در روایت اصل آنها و در تعیین ترجمان و اختلاف
اهل ترجمه های آنها در میان فرقه ها و طوایف عیسویها هست *
از احوال و اقوال فرقه های عیسویه و اختلافات آنها در خصوص
حواریان و مؤلفان انجیل و سخنان ایشان در وقوع تحریفان
و ظهور اختلاف عبارات در توریه و انجیل که از سی هزار تا یکصد
و پنجاه هزار اختلاف عبارت را در آنها و ترجمه های آنها اعتقاد
کرده اند مگر آگاه نیستی ؟ *

فرقه ایون را که در قرن اول میلاد عیسی انکار پولوس را کردند مکر نشید * که اورا نسبت بارتداد دادند و همان انجیل متی را معتبر دانستند و از کتب عهد عتیق تنها توریه را مسلم داشتند و همان متی را نیز بغیر انجیلی که در دست شماست روایت کردند که گذشته از اختلافات دیگر باب اول و دوم انجیل شما در نسخه آنها موجود نیست * مگر از فرقه مارسیون که در نزد عیسویان از فرقه های مبتدعه معدود شدند و آنها نیز جمله فرقه های دیگر را در باطل دانستند آگاهی نداری که بجز انجیل لوقا و رساله از پولوس را که صحیح انگاشتند و جمله کتب عهد عتیق و جدید را انکار کرده محرف دانستند و مع هذا انجیل لوقای آنها با انجیل لوقای شما مغایر است * مگر از تعداد انجیلها که قریب بهشتاد انجیل علمای قدیمه عیسویه شمردند و اکثر آنها اکنون متروک است آگاهیستی *

والحاصل اگر بخواهیم اختلاف اقوال فرقه های کونا کون را که همه مدعی عیسوی بودن هستند علی التفصیل در این نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد * و هر کس طالب باشد بنحو آسان اطلاع وافی از جمله فساد و تباهی در حال کتب و رسائل موجوده در دست یهود و نصاری حاصل تواند کرد * و ما را در بیان زمینه مطلب برای هوشمندان خدا شناس همیتقدرها در اتمام کفایت تواند داشت *

﴿ معیار دوم ﴾

میزان پروتستانی در صفحه چهارم نوشت که به نسخه های کتب مقدسه که از ایام قدیمه مانده اند رجوع کنیم و چند نسخه از آنها را تعداد کرد و گفت که نسخه های مزبوره بزبان یونانی که اصل زبان انجیل است در کاغذ پوستین در چهار صد و پنجاه سال و چهار صد سال و سیصد سال بعد از عیسی نوشته شده در روما و انگلتره و پیزبورغ موجود است و غیر از آنها آنچنان نسخه ها در دست مسیحیان

بسیار هستند * و پس از آن دعوی کرد مطابقت همه آنها را با کتی که الان در دست دارند * این يك سخن مؤلف را در خصوص کتب مقدسه بعبار بصیرت بعبار آوردیم و دانستیم که سخنی است بغایت سقیم و مطلبی است در خارج از محل نزاع *

﴿ اولاً ﴾ اینکه میگوید بزبان یونانی اصل زبان انجیل است * این سخن را بطلان محتاج برهان و بیشه نیست بعلمت اینکه عیسی علیه السلام را لغت عبرانی بود و انجیل آسمانی نیز بزبان او و بنی اسرائیل که انجیل را بر آنها مبعوث گردید خواهد بود * و انجیل متی که او خود نوشت باعتقاد بسیاری از عیسویان عبرانی بود * و کاتولیکها انجیلهای یونانی را غیر معتبر دانسته ترجمه صحیح را بزبان لاتین گویند *

﴿ ثانیاً ﴾ اینکه مؤلف احوال سیصد ساله انجیلها را هیچ نکفت و اصل نسخه ها را که متی و لوقا و مرقس و یوحنا نوشتند معلوم نداشت که در کجا است و در کدام کلیسیا مانده اند * و دلیل و برهانی در مطابق بودن آن انجیلهای قدیمه با نسخه های اصلیه نیارود باینکه خیلی لازمتر بود که این مطلب را ثابت کند تا آنکه قدیمی بودن آنها بکار آید و نیز اثبات قدیمی بودن آنها نیز قرض دیگر او است *

﴿ ثالثاً ﴾ با وجود مسیحیان و دعوت کنندگان دروغ کوی و تحریف کنندگان که بعد از عیسی بودند بطوریکه انجیل خود ناطق بر این مطلب است آیا دیگر میتوان گفت که انجیلها در حالت اصلیه باقی ماندند و حال آنکه اقل سیصد سال فاصله مابین عیسی و يك نسخه بزبان یونانی است که میگویند در فلان کلیسیا موجود است و حقیقت حال در آن نیز نامعلوم است *

﴿ رابعاً ﴾ مطابق بودن این انجیلها را مؤلف ادعا کرد حال آنکه این دعوی خود برهان بر کذب و بطلان آنست * کی وجه وقت و در کجا این انجیلهای کهنه را که نشان میدهد در محضر معتمدین

از اهل ملل مختلفه مقابله کردند و دانستند که هیچ اختلافی در میان خود آنها و آنها را با این انجیلها که بلغتها و السنه مختلفه ترجمه کرده اند پیدا نیست . باینکه همین انجیلهای حاضره نیز چه قدرها اختلاف با هم دیگر دارند پس شك نیست که هیچ خرد مندی این سخن را نتواند پذیرفت *

در نزد مردم هوشیار حال توریه و انجیل واضح و آشکار است و اگر بخواهیم تحریفات و اختلافات غیر محدوده آنها را بیکان یکان بشماریم گذشته از اینکه اصل و مأخذ آن کتب معلوم نیست . و متن عبارات آنها دلیل بر جموع و غیر معبر بودن آنها است کتاب بسیار بزرگی جدا گانه باید بنویسیم *

اکنون قدری از حال توریه و سخنان نالایق او را که نسبت بانبیا آورده و خود ساختگی خود را آشکار کرد در اینجا برای نمونه بیاوریم . اگر چه بیانات گذشته در اثبات مطلب قویا کافی است . و در این باب معیاری جدا گانه بخوانیم *

﴿ معیار سوم ﴾

﴿ در فصل نوزدهم سفر تکوین مخلوقات از توریه است ﴾
 دختر بزرگ یعنی دختر لوط علیه السلام ﴿ دختر کوچک گفت پدر ما پیر شده است و در شهر نیز مردی نیست که بعبادت همه جای ما جاعشود بیا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او بخوابیم و از او اولاد بیاوریم . آنشب را شراب بوی نوشانیدند و دختر بزرگ نزد او رفته با او خوابید و او نفهمید چه کرد و ندانسته با دختر خوابید . فردای آنروز دختر بزرگ بگوچک گفت اینک من شب دوشین با پدرم خوابیدم امشب را نیز شراب بوی نوشانیم و تو باوی بخواب و از پدرمان اولاد بیاوریم . آنشب را نیز شراب به پدرشان نوشانیدند و دختر کوچک برخواست با او خوابید او هم نفهمید که خوابید و ندانست چه کرد .

و هر دو دختر لوط از پدر خودشان بار ورشدند بزرگی پسری آورد و نام او را مواب گذاشت و پدر موابیان اکنون او است . کوچک نیز پسری زایید نام آنرا بن عی گذاشت کنون پدر عمانیان او است انتهی *

در سفر صموئیل ثانی از توریه است که سفر ملوک ثانی نیز نامیده میشود و خلاصه از فصل یازدهم سفر مذکور مینویسیم *

داود علیه السلام را از پشت بام چشم بیک زن بسیار خوش صورتی افتاد و فرستاد و از او جویاشد گفتند زن او را باست کس فرستاد و او را آورد و با او خوابید و زن بارور شد و شوهر او را خواسته . تا آنکه میکوید نامه نوشته بدست او ریاداد و بتز دیواب فرستاد و در آن نامه نوشته بود او را با را هنگام جنک بسیار شدید پیش بینداز تا آنکه کشته شود و چنان کرد و او را بدر جنک کشته شد * در سفر ملوک ثالث که ملوک اول نیز نامیده میشود نیز در فصل یازدهم است که هم بطور خلاصه در اینجا بیاوریم که سخن پرد راز نکشد *

سایمان علیه السلام غیر از دختر فرعون زنهای چند را دوست داشت . از موابیان و عمونیان و ادمیان و صیدونیان و حیثیان . از کسانی که خدای بینی اسرائیل گفته بود که با آنها از دواج نکنید زیرا که دلهای شما را مایل بخدایان خودشان کند . سلیمان بعلت محبت با آنها که هزار زن از خاصه و متعه و کنیز از آنها داشت در حالت پیری دل او را مایل بخدایان بیکانه کردند و دل او که با خدا پاک نبود . برخلاف دل پدرش داؤد شد و پیرو خدا این صید و نیان کردید *

بعلاز این سخنان نالایق بسیار در حق سلیمان علیه السلام آورده است که شرح آنها را زاید میدانم که بالاخره تصریح بارتداد آنجناب کرده است *

به پیشین حال توریه را که میکویند کلام الهی است و وحی و الهام خدا است . از بجای توریه بیاورم که بوی الهامی را بی شائبه

تغییر بتوانی از آن استشمام کنی *
 از ضیافتهای خدا خیرندارید که در چند جا خدا همنانیها میکنند
 زدا بیامی آید صعود و نزول میباشد و بیچشم ایشان مرئی میشود
 پیغمبرهای خود را قریب میدهند العباد لله تعالی من هذه الا لهامات *
 افسوس بر چنان میزان الحقی باد که با همه این احوال میگوید يك كلمه و يك
 حرف در توریة و انجیل تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان واقع نشد .
 و دلیل محکمی که در این مقام دارد این است که خدا به بنی اسرائیل
 وعیسی در انجیل بتأکید تمام امر کرد که آن کتابها را حفظ و نگاه داری
 کنند و زیاد و کم ننمایند . حال آنکه همان امر خدا و مسح با آنها
 دلیل بر وقوع تغییرات در کتب است *

برهان دیگر نیز از قرآن آورد که خدا توریة و انجیل را نازل
 کرده است . پس از این قرار بنده کتابی تألیف کنم و نام آنرا انجیل و یا توریة
 بگذارم و بگویم خدا این کتاب را در قرآن خبر داد زیرا که نام آن انجیل است *
 و الحاصل اگر بیچشم انصاف و دل بی آرایش بسنم بنگری حقیقت
 حال را خواهی دید . و تصدیق مرا خواهی کرد . و اگر
 انصاف نکنی و ستم بر خود بساوری حرجی بر من نیست و جرمی
 بر من نخواهد بود *

اینکه شهادت قرآن را در حق توریة و انجیل خواندی البته آیات
 تحریف را نیز خوانده و دانسته . از تو انصاف میخواهم که آیا این
 قرآن در بدو اسلام این سخنان را در ملاء یهود و نصاری و بمواجهت
 از علما و بزرگان آنها بطور طعن و تعرض نیلورد . و آیا آنها اهل
 لسان نبودند * اولاً * از قرآن نمی شنیدند که بدروغ گویان لعنت
 میکند و خود بدروغ نسبت تحریف و تغییر را به یهود و نصاری
 میدهد * ثانیاً * این دو سخن متناقض را از او نمی دیدند که در یکی
 تصدیق کتب مقدسه موجود را میکند و در جای دیگر آنها را
 محرف می شمارد آیا بزرگان یهود و نصاری با همه کبر و نخوتی که در نهاد
 اعراب بود و از بی بهانه برای الزام قرآن و صاحب آن نیز بودند کنتک

بودند که بگویند ای محمد چرا بدروغ و افترا نسبت تحریف را بکتب
 مقدسه میدهی و چرا سخنان متناقض میگوئی با آنکه خود
 در قرآن گفتی *

﴿ فنجعل لعنة الله على الكاذبين ﴾

چه آسانتر از این بودی که این سخن را بگویند و مانند نصاری نجران
 نشوند که در مقام مخاصمه و مباحله بودند . و پس از آنکه ایمان آوردن را
 عار دانستند ذلت و خواری جزیه و فدا را بر خود گرفتند *
 اگر گویم از ترس شمشیر اسلام نتوانستند بمواجهت و آشکارا این سخن را
 بگویند * با آنکه آن مقام جای شمشیر و مقاتله نبود بل هنگام
 مجادله با سخن و نفرین و مباحله بود و هنوز اسلام را قهر و غلبه باند درجه
 نبود کفار شمشیرها کشیده اطراف پیغمبر را گرفته و هر گونه اعتراض را
 با آنحضرت میکردند * پس چرا در خفا و پنهانی این سخنان
 خود را بزبانها نینداختند و فریاد نکردند که دروغ پیغمبر در اطراف
 جهان منتشر و شایع شود . و شکی در این نیست که اگر سخنی از این مقوله
 بمیان میاور دند مشهور و معروف میشد و همه کس می شنیدند .
 همچنانکه بسیاری از محاورات و مجادلات علما و بزرگان نصاری
 و یهود و سایر ملل و ادیان با پیغمبر و جانشینان آنحضرت در کتب توارخ
 ثبت و ضبط گردید *

حتی در دو لفظی از قرآن اعتراض آوردند که لفظ استهزاء و بکار عربی
 و فصیح نیست و آنحضرت شهادت پیرمردی از عرب که او را بمجلس
 خواستند و مکرراً او را امر بقعود و قیام فرمودند آن شیخ گفت استهزائی
 و انا شیخ بکار . پس اعتراض کشید کان شرمسار شدند و این
 سخن در جهان منتشر گردید *

مکر آیاتی را که تودرتصدیق کتابها از قرآن آوردی نمی شنیدند و نمی
 فهمیدند که میفرماید اعراض از حق نکردند و اختلاف و تفرقه از راه
 خدای نیستند مگر بعد از آنکه دانستند راه خدای را * و محمد و ابوها
 و اسنیقتها انفسهم * و فرمود دیگر حجتی میان ما و شما باقی نماند

و حجت بر شما تمام شد و حق از باطل نیز یافت بطلان شما و انکار و عناد شما آشکارا گردید . حال حکم ما و شما با خدا است و او بهترین حکم کندگانست . یعنی در روز جزا اقامت حجت و ایفای رسم دعوت خود را در آنحضرت بیان کنم و عناد و لجاج شما را هویدا نمایم و خدای حکم کند *

﴿ و هو خیر الفاصلین ﴾

باوصف اینهمه تعرضات در اتمام حج و اظهار بیانات و نسبت تعدد و انکار بر آنها بعد از علم و آگاهی از حقیقت پیغمبر . عجب است که هیچ نگفتند و با آنهمه نخوت و غرور بر روی زرکوارى خودشان نیاوردند که یا محمدی ما بعد از علم بر حقیقت دین تو و ظهور حج و بیانات از تو انکار و عناد کردیم . چرا بر ما چنان نسبت ناشایست را میدهی . و بجهت این سکوت عار جزیه و مذلت مقهوریت را بر خود گرفتند *

اکنون اگر تو نیز عناد جاهلیت را که در آنزمان شایع بوده است و در اینزمان لباس دیگر پوشیده است از خود دور کنی . خواهی دانست که این انجیل و توراتیه کلام خدا و وحی الهی نتواند بود . اهل زمان حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام که اهل لسان بودند و بی مأخذ بودن کتابها و وقوع هر گونه تباهی و تحریف را در آنها و بشارات ظهور آنحضرت را که بواسطه اوصیای حقه عیسی با آنها رسیده بود بجهت نزدیکی زمان آنها بعیسی بسیار خوب میدانستند و مجال برد آنگونه اعتراضات قرآنی پیدا نکردند و همان سکوت ایشان از اعتراض و تنواعت برهان از او حکم دلیلی است بر آگاهی آنها از حقیقت کار و حقیقت طرف مقابل *

بالجمله قرآن شهادت بر صحت این انجیل و توراتیه نیاورد سهلست که محرف بودن آنها را بجهت چند آشکارا داشت * اما اینکه قرآن و قرآنیان نصاری و یهود را اهل کتاب گفتند واضح است که این نسبت از راه توسع در کلام است که در اضافت ادنا مناسبتی

کافی تواند بود و از اینگونه استعمالات در نزد اهل هرلسانی شایع است * عیسی را آیین حقیقی بجز از یکی نبود و اینهمه فرقه های کونا کون که هر کدامی تنها خود را عیسوی حقیقی و دیگران را در کراهی دانند بجمعی خودشان را عیسوی نامند *

پروستان در روزی بجز خود در دنیا عیسوی حقیقی نمیشناسد . کاتولیک پروستان را اهل بدعت می شمارد . ارمنی لاتین را بد میدانند . یعقوبی ملکاوی را غیر معتمدی انکارند . فسطوری رومی را مردودی پندارد . ومع ذلك در اصطلاح از جمله آنها تعبیر بعیسوی آورند . با آنکه اگر عیسی را خبری از آنها باشد تنها از یک فرقه خواهد بود . که هر گاه بچشم خدایی بتکریم آنها در خارج از فرقه های مذکوره است . و اگر قدری از روی تحقیق بتکریم بجز اسلامیان عیسوی حقیقی را پیدا نتوانیم کرد *

﴿ معیار چهارم ﴾

میزان الحق پروستانی در تشخیص الهام حقیقی شرایطی آورده در ذیل آن بطلان کتابهای بت پرستانرا متفرع بر شرایط مذکوره میدارد و زاید نیست که عبارات او را در اینجا بیاوریم *

﴿ در صفحه یازدهم از میزان الحق مزبور است ﴾

پس در این صورت اگر کسی کتب مذاهب بت پرستان را بنا بر شرط مذکوره ملاحظه نموده تشخیص دهد او را بخوبی معلوم خواهد شد که امکان ندارد که اطوار عبادت ایشان و کلام کتب آنها از الهام حقیقی صادر گشته باشد . که تقاضای روح آدمی را که یافتن حقیقت و بی تقصیری و پای و خوش حالی حقیقی است هرگز رفع نمیتواند کرد . بلکه در خصوص ذات وصفات خدا و اراده او تعالی که در خصوص انسان است از آنها کانهای نالایق و ناقص صادر میشود . بر تبت که آدمی را به بت پرستی دلالت



میکنند *
 در اینجا سخنی بمیزان الحق بگویم که این اعتراضات بر بت پرستان
 و کتابهای آنها که آوردی بر تو و آیین و کتاب تو نیز وارد تواند شد .
 مگر انجیل شما تقاضای روح انسانی را که یافتن حقیقت الهیه
 و بی تقصیری حقیقی و باکی ظاهر و باطن است رفع تواند کرد . مگر
 در خصوص ذات و صفات خدا و اراده و امری که خدا را در تکمیل
 انسان است از آن کانهای نالایق و ناقص صادر نمی شود . بمرتبه
 که آدمی را به شرک و تعدد خدای واحد من جمیع الجهات و عروض
 اعراض را و مانند این عقائد فاسده دلالت میکند *

* مگر نشیندی که نباید تکلم بسخنی کنید *

* که همان سخن بعینه بر خود شما بر کردد *

مؤلف مذکور سخنان خود را میسراند بد آنجایی که میگوید شخص
 طالب حقیقت * امامی دانیم کدام حقیقت را مقصود دارد *
 باید تفحص کند که آیا قرآن کلام الهی است و یا انجیل یا آنکه هر دو
 کلام خدا است و چون بسیاری از مطالب قرآن و انجیل موافق
 باهمدیگر نیستند پس هر دو کلام الهی نتواند بود و تنهایی از این
 دو کتاب را باید کلام خدا دانیم و بس *

پس از این مقدمات شروع بر اثبات صحت انجیل و توریة و عدم
 وقوع تحریف و منسوخ شدن آنها کرده و در نظر خویش
 از عهدہ این امر ممتنع الایبات برآمده بنیان آیین پر و نستانی را
 از هم چنان انجیلی که از حال اوفی الجملة آگاهی جستی استوار
 میکند *

* تنبیه * با وجود بیانات گذشته در خصوص توریة و انجیل
 و بر مقتضای اذعان او که با انجیل باید کلام خدا باشد و با قرآن و آشکار شدن
 حال انجیل که هرگز کلام خدا نتواند بود ما را باقی نخواهد
 بود مگر قبول کردن قرآن و اقرار بر اینکه اکنون بجز از قرآن کلام
 حقیقی الهی در دست نیست و اگر بعضی از آیات او را من و شما نفهمیم

در خارج از محل نزاع است زیرا که کلام خدا را از روی تحقیق
 مخاطبان حقیقی با آن کلام میدانند و بس و بر من و شما از آن نور قدیم
 و سر عظیم که مخاطبان حبیب با محبوب است بجز بر توی نخواهد رسید *
 کیفیت وقوع و عدم وقوع تحریف را در توریة و انجیل بقدر
 کفایت اکنون دانستی . و مزید آگاهی از آن را نیز در طی بیانات
 * میزان الموازین * پیدا خواهی داشت . پس عنان کیت قلمرا بمیدان
 بیان در وقوع نسخ در کتب معطوف داریم و سخنان میزان
 الحق را بعبار تحقیق بیاوریم *

این بیان را در طی معیارهای آینده نیک و نکر و کوش ادراک خود را
 باز کن *

* معیار پنجم *

در فصل دوم کتاب میزان الحق از باب دوم در اثبات عدم وقوع
 نسخ در کتب آسمانی کوششها میکند و دقایق سخن را از عالم
 ادراک خود میاورد که مرد بصیر نمند هو شیار در تباهی آن سخنان
 محتاج به برهانی از خارج تواند بود *

عجب این است که از قول اسلامیان در آغاز سخن منسوخ کردن
 زبور توریة را آورد . معلوم است که خیلی آگاه از عقاید
 اهل توحید بوده است و معنی نسخ را نیز بخوبی فهمیده بوده است .
 راستی حیف است بیانات اهل توحید در مقابل اینگونه سخنان آورده
 شود ولی چه چاره که من مکلف هستم و مأمور . و المأمور معذور *
 ای برادر نخست بدان که کتاب کتاب را نسخ نمی کند و باطل نمی سازد
 بل مقصود از نسخ شریعتی بشریعت دیگر این است که احکام
 شریعت سابقه که در حق قومی مقرر بود بعلت اختلاف و تغییر
 موضوعات برداشته شده احکامی دیگر باقتضای موضوع لاحق
 گذاشته میشود . و آنهم چنان نیست که شریعت نخستین بکلی

برداشته شود بل جزئی تغییر را نیز نسخ توانیم گفت *
اگر بخواهی اعتقاد اسلامیان را در خصوص شریعت و نسخ
از آدم تا خاتم بدائی برای تو با مختصر بیارم . و اگر در ثانی مناسبتی
پیدا کردم سر و حکمت اختلافی شرایع و عدد معین آنها را نیز برای
تو توانم آورد *

در میزان نخستین از بن نامه دانستی که خدا را احکامی برای معلوم داشتن
مطیع و عاصی و برای نظم نوع بشر و برای تعیین خدمت جسم
و جسمانیان و برای سایر حکمتها و مصالح دیگر در هر زمانی
لازم است *

در روزیکه پدر ما آفریده شد شریعت و ناموسی از جانب خدای
برای او و اولاد او مقرر گردید و صحف آسمانی که صحف آدمش کویم
بر آن جناب نازل آمد *

تا زمان نوح صاحب السفینه شریعت آدم بود و بعد از بعثت آنحضرت
شریعت تجدید شد و وحی تاسیسی بر او نازل گردید . و آن تجدید
و تاسیس نیز بموجب صحف آسمانی بود که صحف نوح نامیده میشود *
تا زمان ابراهیم علیه و علی آباء السلام شریعت نوح معمول بود
و بشریعت ابراهیم شریعت نوح تغییر یافت یعنی نسخ شد و بر آن
حضرت نیز صحف سماوی نازل گردید *

شریعت ابراهیمی پس از بعثت موسی علیه السلام تغییر پذیرفت و این
شریعت چهارمین شد *

شریعت موسی بعد از بعثت عیسی علیه السلام صورت نسخ گرفت
و تغییر در احکام سابقه ظاهر گردید . و مولود شریعتی که در زمان
ابوالبشر علیه السلام بمنزله نطفه از جنین بود جان گرفت و روح بر آن
جنین داخل شد . مرده تولد مولود را قالا و حلال داد و کتاب او ﴿ انکلیون ﴾
یعنی تعلیم و بشارت بود . این است که مسیح روح مقلب گشت *
و چون در از منته پنجمگاه موضوعات تغییر یافت احکام آلهیه تغییر پذیرفت
بعثت اینکه احکام تابع بر موضوعات است جنین در شکم مادر از فاضل

خون حیض غذا میخورد و پس از تولد شیر میخورد و چون بزرگ شد
خطاب ﴿ احل لكم الطيبات ﴾ باو میرسد *

این جهان که انسان کبیر است در طبق انسان صغیر که افراد
بشر است پنج مرتبه راطی کرد چنانکه مولود صغیر را تا مقام جان
گرفتن در شکم مادر پنج گونه تغییر کلی است که اهل حکمت
این معنی را دانند . نخست ﴿ نطفه است ﴾ دوم ﴿ علقه ﴾
سیم ﴿ مضغه ﴾ چهارم ﴿ عظام ﴾ پنجم ﴿ اکسائه لحم ﴾
که مقام ولوج روح است این است که زمان موسی علیه السلام یعنی
اهل آن زمان بسیار مشابَهت بعضا میت داشتند و سخت دیر فهم
و بلوج بودند *

تا زمان ولادت مولود رسید یعنی عبد خدای صانع تولد یافت و توسط
عبد حقیقی آلهی ﴿ که پدر جسمانی او نیز ﴿ عبد الله ﴾ بود
و مادر او ایمان بتوحید و اسماء و صفات الهیه آورده از جمله مساوی
و معایب ﴿ آمنه ﴾ بود شریعت ششمین که ناسخ شرایع خسته
متقدمه است مقرر آمد و کاملترین شر یعنیها شد بعثت اینکه در طبق
مولود نام الخلقه بود *

﴿ ثم انشأه خلقا آخر فبارك الله احسن الخالقين ﴾

چون آن مولود را تغییر کلی نخواهد بود و هر چه بزرگتر شود همان
افسان است این است که شریعت ششمین تغییر نخواهد یافت ﴿ حلال
محمد حلال الی یوم القيمة و حرامه حرام الی یوم القيمة ﴾ *

نمیدانم این سخنان را بکدام کوش میشنوی و بکدام دل میفهمی
اگر کوش شنوا و دل آگاه را همراه داری خوشحال تو و اگر خدای
تخواست با کوش معاند و دل بغضناک هستی پس برای اصلاح
خویش طیبی حاذق از توفیق الهی بخواه *

اکنون را از این مطلب بگذریم و نسخ شرایع را بفهمیم . پس
مقصود از نسخ بطلان کتب صحیحه سماویه نیست . و تغییر بیانات
در خصوص اسماء و صفات و مطالب توحید جاری نتواند بود .

و همچنین آنچه مسلمی عقول سلیمه است از امر بحسن اخلاق
و نیکوئی آداب و خوبی معاشرت با انبای جنس و رعایت حقوق
و ترك عقوق . و همچنین کلیات احکام که در صحف ابراهیم و توریة
و انجیل نیز مصرح است هرگز تغییر نخواهد یافت . مانند ممنوع
بودن عین کاذب و زنا و لواط و قتل نفس بغیر قصاص و سرقت
و شهادت زور و خیانت بر عرض و مال همسایگان و تزویج زن پدر
و تزویج مادر و دختر مادر و تزویج دختر و تزویج خواهر و تزویج خاله
و عمه و جمع بین الاختین و مانند آنها . چنانکه در شریعت مقدسه
اسلام نیز مقرر است و همچنین است امر ختنه و طلاق و تعدد از واج
و مطلق نماز و روزه و غسل که بعضی از اینها را عیسویان بی امر خدای
تغییر دادند و مع ذلك گفتند شریعت بدوام آسمان و زمین باقی
خواهد بود و نسخ هم واقع نشده است *
بالمجمله کلیات شریعت را تغییر حادث نخواهد بود نهایت
امر این است که بیانات الهیه بر حسب مقامات اهل هر زمانی
باقضای افهام و مدارک آنها اختلاف حاصل کند *
سخنهای چون بوفق منزل افتاد * در افهام خلائق مشکل افتاد *
به پیشم میزان بر و تناسلی چه میگوید و وقوع نسخ را از توریة بسبب
آمدن عیسی چگونه برمی دارد . اگر معنی نسخی را که اسلامیان
میگویند خواسته است انکار کنند زهی اشتباه است . و در صورتیکه
هیچ اثری را از شریعت موسی در عیسویان باقی نگذاشته اند و همه را
تغییر داده اند و نسخ معنی تغیر در احکام است دیگر این دعوی
اصلا جایز خواهد بود و پرهانی در رد آن لازم نیاید *
عجب داریم که میگوید خلاف و اختلاف در مضامین و احکام
وارد در کتب مقدسه واقع نیست بلکه انجیل کتفهای توریة را
محکم میکند زیرا که اصل بنیان توریة است و عیسی گفت من برای ابطال
شریعت موسی نیامده ام بل برای محکم کردن آن آمدم *
نخست از این سخن عیسی چیزی بفهمیم و علی العمیا بگذریم .

اگر بصیرت و انصاف آوریم از این کلام وضوحا توانیم دانست
که عیسی علیه السلام اقرار به تبعیت کلمه خدا کرد و او را و شریعت
او را بنیان قرار داد . و بنا بر این انجیل هر گاه از خدای آنجناب
بگذریم در مرتبه نبوت از این سخن پیدا میکند که مقام کلمه با کلمه
فرقی خواهد داشت و صاحب بنیان عظیمتر از صاحب فروعات خواهد
بود مانند این است که توخانه محکم الاساسی را بسازی و بدست رسام
و نقاش بائیمار و مانند آنها بدهی که در آن رسما و زینتها و در
و پنجره و مبل و پرده و امثال آنها ترتیب دهند *
ولی از سخن آن سخن الهی استنباط کردیم که او نیز مانند موسی
بفهمیری است مبعوث شده و کار او محکم کردن شریعت الهیه است
همچنانکه خود فرمود من مبعوث نشده ام مگر بر کشندگان خانه
اسرائیل *
و الحاصل صاحب کتاب در مطابق بودن انجیل با توریة و محکم کردن
عیسی شریعت موسی را سخنانی چند برای نمونه آورده است که در اینجا
بطور خلاصه ذکر خواهیم کرد و از همان سخنان او بطلان مدعای
او را آشکار خواهیم داشت *
میگوید در توریة نهی از قتل شده است و انجیل گفت که بد کوی در حق
برادر دینی مانند قتل است . در کتب عهد عتیق از زنا کردن
نهی نمودند و انجیل از نگاه کردن بشهوت ممنوع داشت تا آنکه محکم
طلاق میرسد و میگوید که توریة طلاق دادن را مجوز کرد لکن مسیح
بجهت توضیح معنی عظیم نکاح این اذن را برداشت و منحصر بحال
وقوع زنا از زن یا شوهر نمود *
اینجا آغاز اعتراف خود صاحب کتاب بر وقوع نسخ در توریة است
اگر چه انجیل و عیسی از این حکم خبری ندارند و اگر گفته اند بمعنی
مکروهیت طلاق در نزد خدای گفته اند نه از روی حرمت و مطلق
منوعیت چنانکه بفهم ما علیه السلام فرمودند *
ایفرض الاشیاء عندی الطلاق *

در رزق خردمندان نیز پوشیده نیست که مأذونیت مطلقه در امر
 طلاق چه قدرها فواید و محسنات را در معاشرت مردان با زنان
 دارد . و ممنوعیت آن چگونه مفاسد و معایب را لازم گرفته است *
 گذشته از اینها اگر عیسی برخلاف حکم توریة همچنان حکمی را
 آورد همان معنی نسخ است که انکار آنرا داشتی خواه از راه توضیح
 معنی عظیم نکاح باشد و خواه از روی اخفای معنی حقیر نکاح . با آنکه
 این مطلب بوجهی موجب تغییر در احکام نتواند بود زیرا که معنی عظیم
 نکاح انحصار بزمان عیسی نخواهد داشت کسی که معنی نکاح عظیم
 کرد موسی را نیز او فرستاد و میتوانست آنوقت نیز توضیح این
 معنی را نماید اگر این امر لازمی بود . و گرنه عیسی را از این مطلب
 بری خواهیم دانست *

صاحب کتاب در فصل دوم از باب اول گوید . اینکه عبادت
 ظاهری توریة بعبادت باطنی و روحانی مبدل خواهد شد مطلب تازه
 نبود زیرا که در کتب عهد عتیق آمده است که بعبود عبادت
 ظاهری عبادات روحانی مقرر خواهد شد *
 هرگاه این سخن را از انجیل و توریة قبول کنیم برهانی دیگر بر وقوع
 نسخ در شریعت خواهد بود *

شاهد بر مطلب صاحب کتاب در تبدیل عبادت ظاهری بعبادت
 روحانی از فصل سی و یکم کتاب ارمیا است که در ترجمه آن نسبت
 شوهری بخدای تعالی داده اند و محل شاهد چنان است که خدا
 میفرماید عهدی که پس از آنروزها با خاندان اسرائیل خواهم بست
 این است که شریعت خود را بدرون آنها خواهم انداخت و آزار دلهای
 ایشان خواهم نکاشت *

صاحب کتاب از این عبارات چنان میفهمد که اعمال ظاهریه بکلی
 متروک خواهد گردید و واضح است که معنی شریعت را نفهمیده است
 و ندانسته است که تکالیف جسمانیه بدوام اجسام دائمی خواهد بود .
 و معهدا فراموش کرده است سخنی را که خود در کتابش از کتب مقدسه

نقل کرد که آسمان و زمین زایل میشوند و حکم خدا زایل نمیکردد .
 و غافل شده است از اینکه هیچ صاحب دینی اعمال ظاهریه را ترک
 نکرده است . و گذشته از اینها آیات ارمیا را درست نتوانده است
 که پیش از این آیات عنوان سخن از نقض عهد الهی بوده است و مقصود
 خدا از این کلمات بآن قرینه روشن گردد . که فرمود زمانی
 خواهد آمد که شریعت را در دل ایشان محکم کنم و عهد مرا نشکنند
 و همچنانکه بارکان عمل نمایند از صمیم فؤاد نیز اعتقاد آورند *

بعد از ذکر آیات ارمیا بآیت ششم از فصل چهل و دوم کتاب اشعیا
 استشهدا جست و لیک باشارت تنها اکتفا کرد و آیات را ذکر نمود
 و همچنین شواهد دیگر را که بعد از آن آورد در هیچکدام بذکر آیات
 پرداخت و عات عدم ذکر آنها را بزودی خواهی دانست .
 که ﴿ اولاً ﴾ آن آیات بهیچ وجه دلالت بر مطلب او ندارد
 ﴿ ثانیاً ﴾ در پس و پیش آیات مزبوره شواهد بعثت و بشارت
 پیغمبر آخر الزمان موجود است که از ذکر آنها صرفه بحال
 خویش ندانسته صرف نظر از ذکر آنها کرد . و ما همه ترجمه هارا
 از روی ترجمه های خودشان در اینجا خواهم آورد اگر چه
 در اصل کتابها واضحتر از این بوده است که اینها در ترجمه
 آورده اند *

﴿ از فصل چهل و دوم کتاب اشعیا است ﴾

اینگ عبد من که او را دست کیم و او بر کزید من است و از او راضی
 هستم روح خود را بروی فرستم که حکم بر طوایف را جاری کند . نه
 آواز بلند کند و نه در کوچه ها فریاد نماید منی مرضوضی را نشکند
 چراغ روشن سازد و خاموش نکند حکم از روی حق بیارود تا هنگام
 گذاشتن حکم در روی زمین دانتش نشده خسته نکند در جزیره ها منتظر
 شریعت او باشند . چنین فرمود آن خدای پروردگار که آسمانها را
 آفرید و آنها را بسط داد الی آخره *
 آیت ششم از کتاب ویاب مزبور را که در تبدیل عبادت ظاهری

روحانی شاهد آورد بخوانیم *

من که خدا هستم ترا برستی خوانم و دست ترا کبیرم و ترا حفظ کنم
و ترا برای عهد و روشنی طوایف میدهم * تا چشمهای نابینا را بینا کنی
و اسیران را از زندان و ظلمت نشینان را از تاریکی رهایی دهی *

پروردگار منم و نام من رب است عزت خود را به بیکانه و احد خود را
برشته نخواهم داد *

آیات کتاب اشعیا آن است که شنیدی و دلالت نداشته شمعین آیت را
بر مدعای صاحب کتاب چنانست که فهمیدی *

اکنون ای مولفی که خود را هدایت کننده بخوانی و هنوز خود
محتاج بر راهنمایی دیگری هستی بیا و با من همراهی کن و تعصب و عناد را
از خود دور نمایی و معنی آیتی را که خود ترجمه کرده ابد از توریة
بانصاف و هوشیاری دریاب *

﴿ انصاف بده تا در انصاف تو باز است ﴾

آیات مذکوره در مقام ذم بت پرستان است و وعده بعثت پیغمبر
عظیم الشانی که او عبد خدا است نه خود خدا و نه زاده خدا است *
و او بر کزیده و مصطفی است و او امر نضی است که خدا از او راضی است *
روح الامین بجانب وی فرستاده شود که شریعت خدای را
در طوایف امم جاری کند * آن عبد خاضع خدای بقر و مسکنت
افتخار آورد بدست خودنی هر ضوضی را نشکند که او رحمت بر عالمین است *
حکم و شریعت بیاورد و بر طوایف عالم احکام الهیه را صادر کند *
در گذاشتن شریعت در روی زمین از آنها کشد و دلالت نشود *
و او عبد بر کزیده و مختار و مصطفی باشد و خدا او را صادق خواند
و او را دست کبیر و او را حفظ کند * و او را برای عهد خود و روشنی
در طوایف عالم ظاهر کند * تا آنکه نابینایان را بینا کند و جهان را
از تاریکی جهل و نادانی و ظلمت شرک و الحاد و بت پرستی رهایی
دهد * خدای پروردگار عزت و احد خود را با وعظا فرماید و او را
﴿ عزیز و محمد و احد و حید و محمود و حامد نامند ﴾ که عزت و احد خدای

به بیکانه و بتها زرسد * آن عبد حقیقی الهی بتها را سر نکون کند
بت پرستان را درز مایه که جهان را غالب باشند مخدول و منکوب
سازد حکم الهی را با استقامت در روی زمین گذارد جزیره هامشظ
شریعت او باشند *

آیات مزبور را عیسویان بمسیح تاویل توانند کرد زیرا که صاحب
شریعت نبودن عیسی را در انجیل تصریح کردند و باندک اعتراضی
که با آنجیل وارد کردید در انجیل نسبت دلتنگی را با و دادند با آنکه اشعیا
گفت در گذاشتن حکم الهی در روی زمین دلتنگ نشود *

﴿ در فصل هفدهم انجیل منی آورده اند ﴾ عیسی نیز جواب داد که ای
اولا دینی ایمان و نادان نای باشما باشم نای تحمل از شما ها کم *

عیسی در ابطال دین بت پرستی و ترویج آیین خدا شناسی و بیان
اطوار توحید حقیقی نکرد آن کاری را که مصداق آیان اشعیا کردد *

منتظر بودن بشریعت او را از جزیره ها میشنوی که در امریکا باینکه
بمحوه ملت عیسویان است چگونه شریعت مقدسه او ظاهر کردید *
و انبوهی از مسلمانان در اطراف آنجا پیدا شدند و اکنون در آنجا
موجود هستند * و نیز آثار شریعت او بطورهای دیگر در میان
عیسویان ساری شد و بی دعوت کننده ظاهری بواسطه عقل سلیم
که نبی باطنی و شعبه ایست از آن عقل کل آثار حقیقت شریعت
منتظره در جزایر در میان جمعی ظاهر آمد و حکم خسته و طلاق و تعدد
از ذوایح و مانند آنها در آنجا آشکار کردید * و تمه آیت و بیانات
فصل مذکور اشعیا در طی بشارت در معیار ششم از میزان چهارم
گفته شود * صاحب کتاب در تبدیل شریعت جسمانی بروحانی به اشارت
دیگر بفصل صد و هفتم زبور کرد و آیات را ذکر نمود *

﴿ اینک آیات زبور است ﴾

خدا قسم خورد و نادم نخواهد شد با این ملک زادق الی الابد امام
هستی خدای تو که در بین نسل در روز غضب پادشاهان و ملکا را
خواهد کشت بواسطه لشکری که دینونت برامتها خواهند کرد

وزمین را بخواهند نمود و بسیاری از بزرگان روی زمین را خواهند زد *
 مؤلف شرح و بیان آیات زبور را بنامه هفتم پولوس که بعبراتیان
 نوشته است محول میدارد . و سفامت ترجمه نامه مذکور را از متنی
 عبارت زبور با سانی توانیم دانست که خواسته است پیشوایی بآیین
 ملک زادق را که ملک سالم و در زمان ابراهیم علیه السلام بود بعیسی
 تاویل کند و از آن عدم تأسیس عیسی یک شریعت جسمانی را برساند .
 حال آنکه در آیات مزبور تصریح بر کثرت و دنیونیت آن لشکر
 در روی زمین و برانداختن آنها رؤسا و بزرگان طوایف را اشکارا
 آورده است *

آیات هجدهم و نوزدهم کتاب موسی یعنی توریه مثنی را برای اثبات عدم
 تغییر شریعت و تبدیل شدن جسمانی بروحانی آورد که آیات مزبور
 نیز گذشته از عدم دلالت بر مدعای او شاهد بر بیعت پیغمبر صاحب
 شریعت مانند موسی است و اینک ذیلا آورده میشود *

﴿ آیات فصل هجدهم توریه مزبور است ﴾

خدای بمن فرمود که سخنان تو معقول است از برای آنها از میان
 برادران ایشان پیغمبری مانند تو برانگیزانم و سخنان خود را بر دهان
 او نهادم و آنچه را که باز گویم بایشان گوید و هر کس سخنان مرا گداو
 از زبان من گوید قبول نکنند از او باز خواست کنم *

﴿ و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ﴾

واضح است که عیسی از بنی اسرائیل بودند از برادران بنی اسرائیل
 که عبارت از نسل اسماعیل علیه السلام هستند و عیسی مانند موسی
 پیغمبر نبود یا خدا بود و با آنکه پیغمبر صاحب شریعت تأسیسی با اعتقاد
 عیسویان نبود و مع ذلك از یکسای این آیات عدم نسخ در کتب
 آسمانی یا تبدیل عبادت جسمانیه بروحانیه استنباط کرده میشود *

تمیذاتم صاحب میزان الحق بکدام ملاحظه این فقرات را برای
 اثبات مطلبی آورد که اگر آن مطلب بدرجه ثبوت برسد موجب
 بطلان دعوی او خواهد بود که گفت نسخ در کتب و شرایع واقع

نشده است و خود وقوع تبدیل در اعمال و عبادات را که همان معنی
 نسخ است میخواهد اثبات کند *

﴿ معیار ششم ﴾

از برای منسوخ شدن توریه یعنی احکام شریعت موسی بعلت آمدن
 عیسی علیه السلام دلیلی از خارج لازم نداریم و همان دلائل
 صاحب کتاب که در انکار نسخ آورد برای ما کافی خواهد بود و در آن
 ضمن پایه ادراک او نیز آشکارا خواهد شد بعلت اینکه همان انکار او
 و براهین رد بر نسخ را که آورد اقرار و اثبات در وقوع نسخ است *

﴿ کردش انکار بحدی که باقرار کشید ﴾

از جمله دلائل منسوخ شدن توریه با انجیل را میگوید که قربانی در زمان
 موسی بود و چون عیسی قربان شد دیگر لزومی برای آن قربانیها نماند *
 در توریه امر بغسل و تطهیر بدن شده بود اما چون این حکم برای این
 بود که بدانند یک شست و شوی باطنی هست و بعد از نزول انجیل
 بی آن شست و شوی ظاهر مردم آن معنی را دریافتند این است که حکم
 غسل برداشته شد و لزومی برای آن نماند *

اورشلیم محل عبادت و قربانگاه یهودان بود و خدا همچنان وانمود
 میکرد که در آنجا ساکن است و لکن برای نمونه این بود که باید بدل
 آدمی منزل خدا باشد اما بعد از آنکه انجیل بسبب ایمان مسیح دل افسان را
 همچنان مکان مقدس می سازد دیگر عبادتخانه سنگی یعنی هیکلی
 لازم نبود *

در توریه روزهای عید مقرر گشته بود که احدی در آن روزها مشغول
 کاری نشود بجز از کارهای دین و این عیدها نمونه عیدهای قلبی بودند
 که عبارت از تقرب ب خدا است و استحکام رابطه دوستی باطنی ب خدا
 بعد از آنکه انجیل نیز مقصودش اینها باشد و تابعان خود را با آن
 درجه تقرب و دوستی خدا برساند دیگر آن عیدها لازم نیست *

ادله و براهین صاحب کتاب از این قرار است که نوشت واز انجیلهای
و نامه ها و رساله های شواهد بسیار آورد و با اعتقاد خود ثابت
کرد که انجیل توریة را نسخ نمود *

در عدم دلالت فقرات مزبوره بر مدعای او و بالعکس شهادت همان
فقرات بر مدعای اسلامیان یعنی وقوع نسخ تفصیل و بیانی را
لازم نداریم هر کسی را که ادراکی هست آشکارا می بیند که خود
اعتزاف بظهور نسخ را در آیین موسی بسبب آمدن مسیح بطور وضوح
آورده است *

در مطالب مذکوره صاحب کتاب سخنان دیگر داریم که اشارت
به بعضی از آنها را زاید نمی دانم *

در خصوص بطلان غسل طهارت باطنی را قرار داد . پس سبب
غسل تعمید که در میان عیسویان معمول است چه خواهد بود و علت
اینکه عیسی علیه السلام از یحیی تعمید گرفت چه چیز است ؟ *

عبادتخانه سنکی را بسبب منزل کردن خدا در دلهای اهل ایمان باطل
کرد پس علت ترتیب کلیسیاها و معبد ها برای چیست ؟ *

انجیل را تقدیس کننده دلهای ایمان آورند کان بعیسی قرار داد
و خدا را در آن مکان مقدس نشاند لکن معین نکرد که کدامین فرقه
ایمان حقیقی آورده اند . و نگفت که آیا همه آن فرقه را قلوب مقدسه
هست یا آنکه بعضی از آنها را هست و بعضی دیگر نیست . و معینا
آنها را که مقدس القواد هستند آیا همه را درجه پاکتری
منوال است یا آنکه تفاوت در تقدس دارند . و در این صورت آیا
خدا در همه آنها یک اندازه منزل کرده است و یا آنکه بر حسب پاک
آنها ظاهر خواهد شد . و نیز معین نکرد که آیا این هیکلهای
قلوب مانند همان هیکل سنکی که خدا بودن خود را در آنجا
و انمود میکرد عباد نگاه و عوام عیسویان توانستند بود و خدای
تعالی در آنها نیز بودن خود را و انمود میکنند یا نه . و نیز بیان
نکرد که فرق میان هیکل سنکی و هیکل دل چه چیز است اگر ظاهر

قلب است که آن نیز از عناصر و از نسخ جسد است و یا آنکه از دل انسانی
چیز دیگر مقصودش بوده است ؟ *

عیسوها را بسبب قربان شدن عیسی باطل کرد لکن سبب باطل
نشدن یکشنبه را نگفت و علت تغییر سبت را یعنی شبیه را یک شبیه
بیان نمود . اگر عیدهای قلبی کافی بود عیسویان چرا عیدهای
دیگر قرار دادند و برخلاف توریتهی که می گفتی تغییر نخواهد یافت
و عیسی برای محکم کردن آن آمد رفتار آوردند ؟ *

از این سخن بگذریم که در این نامه مبنای کار را بر اختصار گذاشتیم .
ولیک از صاحب میزان سوالاتی دیگر داریم که جهات و اسباب تبدیل
اعمال جسمانی را بروحانی در این چند مطلب گفتی پس علل و معانی
اقسام نذر ها و آداب مفصله آنها را که در شریعت موسی بود و شما
ترک کردید چرا ذکر نمودی ؟ *

صومها و روزه های عهد موسی را چرا برداشتید اگر صوم باطل
شد چرا عیسی روزه گرفت و امر بروزه داشتن کرد و اگر نشد اطوار
وضع و کیفیت صوم را چرا تغییر دادید ؟ *

از آنها گذشته این برهیز را در جای روزه از کجا آوردید عمل عیسی را
تخریف کردید شما نیستید که می گفتید تخریف در اقوال مسیح واقع نشد
آیا کسی که اعمال چنانی را تغییر بدهد بر تغییر سخن قادر نتواند بود ؟ *

نمازهای متقدمین را چه کردید که همه آنها را باطل کرده نمازهای
کونا کون آوردید هر گاه ایمان بانجیل مطلق نماز را باطل کرد حال
آنکه عیسی خود نماز میکرد و امت را مأمور نماز میداشت پس این
نمازهای عیسویان چیست و اگر نکرد علت تغییر نمازهای مفره
در توریته چه بود ؟ *

اگر از اینگونه اختلافات آیین عیسویان و توریتهیان بشماریم بسیار
خواهد بود و مغایرت آیین آنها با یهودان مطلب واضحی است و برای
اثبات اینکه نسخ یعنی تغییر حکم در میان شریعت عیسی و موسی
واقع است تنها یک تغییر کافی تواند بود حال آنکه در این تقاسم سراپا

تغییرات را می بینی *

اکنون معنی کلام عیسی را که گفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بلکه برای محکم کردن آن آمدم از آقای صاحب میزان باید پرسید و معنی زایل نشدن بکجرفی از شریعت را بدو ام آسمان و زمین که انجیل خبر از آن داد از او باید تحقیق کرد *

﴿ معیار هتقم ﴾

از جمله دلایل صاحب کتاب بر انکار وقوع نسخ در شریعت موسی کیفیت ختیه است که میگوید ختیه در توریة از برای طایفه بنی اسرائیل مقرر گشته بود قطع نظر از اینکه علامت ظاهری بود برای عهدی که در میان خدا و آن طایفه بود نیز نمونه بود از قطع نمودن خواهش نفسانی و حال بسبب ایمان آوردن بانجیل قطع خواهشهای نفسانی بعمل می آید ﴿ مؤلف سخن را میکناند بانجیا بیکه میگوید ﴾ در اینصورت ختیه ظاهری لازم نیست از آروی که حال در قلب بطور روحانی بعمل می آید و برهان این مطلب را محول بنامه رومیان و قولوسیان چنانکه بیان خواهیم کرد میدارد *

افسوس داریم از اینکه با همه این پسانات خود میگوید انجیل کتب عهد عتیق را باطل نکرد *

چون سخن بدینجا رسید نامناسب نیست امر ختیه را و منسوخ بودن و نبودن آنرا در اینجا بفهمیم اگر چه پسان این مطلب در جای دیگر نیز ممکن بودی *

اینکه عهد ختیه را تنها به بنی اسرائیل نسبت داد یا زروی سهو و اشتباه است و یا ملاحظه دیگر ان شاء الله سهو است پس بکوش هوشیاری استماع و فهمیدن این مطلب را آماده باش *

عهد ختیه نه در یکجای و دو جای از توریة است بل در جاهای

بسیار و موگ و خصوصاً وارد و تأکیدات در اینباب صادر گردیده است * عیسی علیه السلام که میگویند بسبب آمدن او و ایمان بانجیل او حکم ختیه ظاهری باطل شد بالاتفاق مخون بود با آنکه اگر پای دل از شهوات موجب بطلان حکم ختیه بودی در پای دل عیسی اسلامیان و انجیلیان متفقند و از آنطرف خود میگویند که آنجناب خدا بود و پسر خدا بود *

عناد با یهود را در خارج بگذاریم و تصور کنیم که همچنان عهد ابدی خدا که با ابراهیم و نسل ابراهیم علیه السلام بسته شده و مانند عیسی مسیح کسی آن عهد را از جانب خدای بر خود گرفت آیامبتواتد بسختان بی بنیاد باطل گردد ؟ *

برهانی که عیسویان را در ابطال این حکم مؤکد دانی و تحریف کلمه الله عیسی است دو عبارت غیر کافیه بر اثبات مدعا از نامه ها است که ﴿ اولاً ﴾ مأخذ آن نامه ها معلوم نیست ﴿ ثانیاً ﴾ در تحریف اصل و ترجمه آنها سخنها هست ﴿ ثالثاً ﴾ خود آن عبارات دلالت بر ترک ختیه ندارد سهل است که شاهد بر لزوم ختیه است *

راستی کارهای عجیب و حیرت کردنی ازین طایفه می بینیم و الحاصل نخست مأخذ و جوب ختیه را از توریة بیاوریم که اساس کار را دانسته باشیم *

﴿ در فصل هفدهم از سفر تکوین مخلوقات از توریة است ﴾

پس از آنکه خدای بابر ام نمودار شد در حالتیکه نود و نه سال داشت بوی گفت منم آن خدایی که بر همه چیز قادر است در حضور من سالک و کامل باش عهدی میان من و تو خواهیم بست و زبانه بسیاری تکثیر خواهیم کرد و آنگاه ابرام سجده کرد و خدا با او بسخن درآمد و فرمود همانا عهد من با تو این است که تو پدر چندین امتها خواهی گردید و پس از این نامت ابرام نشده ابراهیم باشد که ترا پدر امتهای بسیار کردم و زبانه بسیاری زیاد خواهیم کرد و امتها از تو پیداشوند ﴿ سرور ها ﴾ ار تو ظاهر کردند و در میان تو و من و نیز با فرزندان تو که بعد از تو آیند

عهده می کند ارم که عهد ابدی باشد و خدای تو و فرزندان تو که پس از تو آیند بوده . ترا و نسل آینده بعد از ترا و ارت دبار غربت خواهم کرد و پروردگار ایشان خواهم بود *

﴿ عهد خسته که ذیل کلمات مزبوره توریه است ﴾

آنکه مرا ابراهیم را فرمود عهد مرا تو و فرزندان تو که پس از تو آیند نگاه دارید و آن عهدی که باید تو و نسلهای آینده بعد از تو نگاه دارید این است . که هر ذکوری از شما خسته شوند غلفه خود را از گوشت خسته کنند تا آنکه علامت عهد من باشم باشد و اولاد ذکور شما نسلا بعد نسل هشت روزه خسته نمایند خواه از نسل نو در خانه تو شوند کنند یا از بیگانه زر خرید شما باشند . آنهایی که در خانه شما وجود آیند با قیمت اتباع شوند البته مختون بشوند که عهد من در گوشت شما میثاق ابدی گردد . ذکور غیر مختون که پوست غلفه را خسته نکنند و عهد مرا باطل سازد از قوم خویش منقرض و ابتر باد *

اکنون برهان مؤلف را در ابطال حکم ابدی و میثاق دائمی که خدای بر باطل گذشته آن نفرین کرد از نامه رومیان و قولوسیان بخوانیم * آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ از نامه رومیان را شاهد بر مدعای خود می سازد ولی آیت ﴿ ۲۵ ﴾ همان فصل را نیز می آوردیم که حال باطل کنندگان عهد الهی را واضحترینیم *

﴿ آیت ۲۵ ﴾ هر گاه شریعت را حفظ کنی ختان فایده میدهد اما اگر از شریعت تجاوز کنی ختان تو بغلفه مبدل گردد *

این آیت صریح در لزوم ختان است بعلت آنکه میگوید ختان فایده میدهد نهایت سخن این است که شرطی برای صحت و فایده آن مقرر داشت که مقصود جمع کردن حکم ظاهر با باطن است که هیچکدام بنهایی سود ندهد و این همان معنی است که در دین اسلام مقرر است چنانکه فرموده اند

﴿ لا ایمان ظاهرا الا باطن * ولا ایمان باطنا الا بظاهر ﴾

آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ زیرا که بهودی ظاهری بهودی

نیست و خسته که در گوشت شده است خسته نیست اما بهودی آن است که در باطن بهودی است و خسته آن است که در کتاب نیست و در معنی با قلب است و مدح اینگونه آدمی از جانب انسان نیست از جانب خدا است *

به بیند این آیات را که صریح میگوید ظاهر را با باطن مطابق کنی و قناعت بر بهودی بودن در ظاهر و اختان ظاهری نماید دلهای خودتان را از شهوات بازدارید زیرا که خسته حقیقی چنان است . چنانکه در آیت پیش گفت که اگر شریعت را حفظ کنی ختان فایده میدهد و کرئه مانند این است که خسته نکرده باشی . که روح در اعمال ظاهر به اعمال باطنیه است و جسد بی روح زنده نیست چنانکه روح بی جسد قائم تواند بود و هر کدام بی آن یکی ناقص و ابتر است . و هر کس عهد ابدی خدای را باطل کند از نسل ابراهیم و از برکت و مبارک بودن که خدا بسبب این عهد ابدی با ابراهیم و ذریت ابراهیم عطا فرمود بی بهره و ابتر باد *

دلیل دوم صاحب کتاب بر ابطال حکم خسته فقره بازدهم از فصل دوم پولوس نامه است که بقولوسیان نوشته است و آن آیت چنان است که ذیلا آوردیم *

برای اینکه بسبب ختان مسیح جسد نگاهان کوشتی را از خود دور کردید بختانی که در او بادست نشده بود مختون شدید *

به بیند پایه سخن اینها را با چه سخنی چگونه عهد خدایی را میخواهند باطل کنند عیسی را خوب محکم گذشته شریعت موسی دانستند

و آنگونه عهد ابدی را که در خود عیسی جاری بود محض از روی عناد و جحود با طوار بهودی حکم الهی و امر عیسی یا تصریح در انجیلهایی که خودشان قبول دارند میخواهند بدو عبارت ناقصه از نامه هایی که میگویند از معلمان و مقدسان است و ستند آن نامه را و صحت ترجمه آن را نیز معلوم نکرده اند سهل است که آن عبارات دلالت بر عکس مدعای آنها تواند داشت باطل کنند و تباہ سازند *

میتوانم گفت که بعد از ترقی افهام و مدارک و فهمیدن مردم محسنات و فوائد خنده را و دانستن اینکه رؤسای مذاهب آنها بعد از عیبی این کار را بی ماخذ و ضابطه کرده اند البته اسلامیان را نصیبی خواهند نمود همچنانکه مسیو ﴿ شارل میزمر ﴾ کتابی بزبان فرانسوی در سنه ﴿ ۱۸۷۰ ﴾ بنام سواره ده فونستانتینو بل نوشت و در آن محسنات و فوائد اکثری از آداب و آیین اسلامیت را درج کرد و این کتاب را چاپ کرده و منتشر داشت *

﴿ والفضل ماشهدت به الضراء ﴾

حاصل کلام سخن در وقوع و عدم وقوع نسخ بود بحمد الله که صاحب کتاب بی زحمتی بر ما خود دلایل آنرا آورد اگر چه در صورت انکار آورد علی ذلک زیاده بر این در این مطلب بحث نکنیم که مطلب آشکار است فقط در امر خسته که تمسک بنامه هاشد سخنی در خصوص نکارنده نامه هاداریم که گاهی از روی افکار و رأی خودشان بی آنکه مأذونیت از عیبی داشته باشند باعتراف خودشان سخن گفته اند و زیاده نیست که در اینجا آنگونه اعتراف را برای نمونه بیاوریم *

﴿ در فصل هفتم نامه پولوس در فقره ﴿ ۲۵ ﴾ گوید ﴿

اکنون در خصوص باکره ها امری ندارم و لکن مانند کسی که از خدای عنایت حقانی بودن را دریابد رای خود را میگویم . اکنون کان میکنم که برای این تنگی و مضایقه حاضره این خوب است یعنی اینکه نه بودن برای آدمی خوب است که چون بزنی تزویج شدی طالب تفریق نباش و چون تفریق شدی طالب آن مباش *

نکته دیگر در اینجا برای عیسویان حقیقت جوی بگویم که این حکم منع از طلاق را پولوس مقدس باینکه از رأی خود گفت باز حکم ابدی و دائمی نکرد . بل محتمل است که از اقتضای آن زمانهای آینده آگاهی داشته و این حکم را موقتی آورد و سبب آن را مضایقه حالیه کرد و گفت اکنون را باید اینطور کرد و هم اعتراف نمود که امری

بر من نرسیده است ولی من اینگونه مستحسن داشتم *

﴿ معیار هشتم ﴾

صاحب کتاب فصل سیم باب دوم از کتاب خود را در خصوص عدم وقوع تحریف در کتب منسوبه بوحی و الهام نکاشت و بد کرد لائل این مدعا پرداخت سهل است که از قرآن عظیم الشان آیهائی آورد و سخن را بد آنجا رسانید که گویا اسلامیان را در عدم تحریف توریه و انجیل تا زمان ظهور اسلام سخنی نبوده است و این نسبت تحریف را در بعد از آن گفتند و آنوقت که انجیل و توریه منتشر بودند تحریف ممکن نبود پس سخن در تحریف غیر مقبول است *

اما آیات قرآنی را که در استدلال بر مدعای خود آورد که از این آیات استنباط میشود . تا زمان ظهور اسلام کتب مقدسه تحریف نیافتند بعلم اینکه در آن آیات وارد است که بکتب مسیحیان و یهودان رجوع کنید پس معلوم است که آن کتب صحیح بوده اند . اینگونه استدلال از آیات مزبوره یا از روی بی اطلاعی و نفهمیدن آیات قرآنی است یا آنکه بآیین معهود عمدا سهو کرد امید داریم که از روی بی اطلاعی بوده است *

پس در صفحه ﴿ ۳۴ ﴾ و ﴿ ۳۵ ﴾ آن کتاب هر دو قسم از آیات را بتدبر و انصاف بخوان و جواب مؤلف را از کتاب خود و بگوی *

اهل ذکر را باهل کتاب معنی کرد و آیت را آورد که ﴿ فاسئلوا اهل الذکر ان یتلوا لعلکم لاتعلمون ﴾ ولی ﴿ اولاً ﴾ غفلت از مثل این آیت کرد که میفرماید ﴿ فاسئلوا اهل الذکر ان یتلوا لعلکم لاتعلمون بالبینات والذکر ﴾ ثابسا ﴿ ملتفت نشد بر اینکه اگر مقصود از اهل ذکر اهل کتاب بودی بهمان عبارت اهل کتاب آوردن بهتر بود زیرا که این عبارت باعث میل کردن اهل کتاب بر دین اسلام میشد ﴿ ثالثاً ﴾ هرگاه

قبول کنیم که مقصود اهل کتاب است از عبارت اهل ذکر که در مقابل اهل نسیان است استنباط میشود که این سؤال از کسانی تواند بود که بشارت های عیسی و اوصیای حقیقه عیسی را که بواسط اهل ایمان رسیده بود فراموش نکرده باشند مانند عبدالله سلام و اصحاب او و امثال ایشان و دقائق کلام الهی را در اینگونه بیانات توان دیدند در ضیافتها و مهمانیها و نسبت های نالایق بر اینها و اولیا علیهم السلام *

این آیات را نیز مؤلف اعتراض آورده و میگوید اگر قبول کنیم تحریف کتب مقدسه را از این آیات معلوم است که سخن در وقوع تحریف پس از ظهور اسلام است اکنون آیات را در اینجا نویسیم

﴿ دو آیت از سوره البقره است ﴾

﴿ یابنی اسرائیل لاتتلبسواالحق بالباطل و تکتمواالحق و اتمتعولون ﴾
﴿ افتطمعون ان یؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقولهم و هم یعلمون ﴾

﴿ آیت سیم از سوره البینه است ﴾

لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین متفکین حتی تأتیهم البینه رسول من الله یتلو صحفا مطهرة فیها کتب قیمه و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جا ثبهم البینه *

در عدم دلالت آیات مزبوره بر مطلب صاحب کتاب محتاج بشرح و بسط نیستیم و مطلب آشکار است در آیت اولی مؤلف صدر آیت را تحریف آورد لفظ یابنی اسرائیل در آیت کریمه نیست و از یک آیت پیشتر آن را برداشته در اینجا گذاشت آنهم ان شاء الله از روی سهواست *

از هیچکدام از آیات فوق عدم تحریف در توریه و انجیل تا زمان ظهور اسلام مفهوم نتواند شد فقط در نزد اسلامیان این معنی مسلم است که در نزد اهل علم از یهود و نصاری آثار و اوصاف و علامات و سمات حضرت ختمی مآب علیه السلام چه از روی بقیه کتبهای خودشان و چه از بیانات شفاهیه اوصیا و اوصیای او صلیا و صالحان عیسویان

مشهور و معلوم بوده است بخوبی که هرگز بحال انکار آنحضرت را نداشتند مگر بعناد و پرده کشی بر آنچه داشتند همچنانکه یهودان در انکار بر مسیح با وجود دانستن اخبار او و شناختن او کردند *

﴿ قل ما کنت بدعا من الرسل ﴾

در ﴿ آیت نخستین ﴾ آنها را از تلبیس کردن حق بیاطل و کتمان حق بعد از علم نهی فرمود *

در ﴿ آیت دوم ﴾ بیان حال لجاج و تحریف یهودان است که ﴿ اولاً ﴾ هفتاد کس که همراه کلیم خدای بطور رفتند و توریه را آورد طایفه از آنها یهودان گفتند که این احکام را خدا بموسی نازل کرد لکن فرمود هر کدام را که میتوانید وی خواهید بعمل ییاورید و هر چه را نتوانید ترک کنید ﴿ ثانیاً ﴾ یک فرقه از یهودان از زمان موسی تا زمان اسلام در کار تحریف بهر قسمی که میتوانستند در بیخ نمی کردند این است که خدا فرمود همچنان ملتی باشکال ایمان آورند آیا طمع میکنید که بشما ایمان ییاورند و حال آنکه یک فرقه منتخب شده از آنها آنگونه تلبیس کردند و حق را دانسته کتمان نمودند . که همیشه آنچنان فرقه در میان آنها بوده اند *

در ﴿ آیت سیم ﴾ میفرماید اهل کتاب و مشرکان میدانستند که پیغمبر موعودی بعلامات و آثار معلومه خواهد آمد و تا آن پیغمبر نیامده بود اذعان داشتند تا آنکه آنحضرت ظاهر شد آغاز بر انکار کردند و میبایست هم بکنند که از ریاست و بزرگی و جاه گذشتن سخت دشوار است همچنانکه یهودان در حق عیسی کردند

صاحب کتاب سبب تحریف و وقت تحریف و کیفیت تحریف را از اسلامیان سوال کرد . سبب تحریف همان تسلط شر بر یعنی شیطان و نفس اماره بسوء و ظلمت عالم خاکی و غلبه هواها و خواهشهای نفسانی بر بنی آدم است که اسباب و علل این مطلب را در این نامه مشروحاً نتوانیم آورد و علی الاجمال همین وضع جهان و اختلافات امم و ملل و برداشته

شدن عظم و اعتبار در امر دین از میان مردم و بالخصوص نمونه‌هایی که در لجاجت و انکار حق در هر زمانی از کتب تواریخ و سیر فهمیده و درجه نادانی و جهالت اقوام گذشته که میدانی و انقلابات کونا کون که بجهت لشکر کشیها از جانب سلاطین و پادشاهان و ظهور هر گونه فساد ظاهری و باطنی در میان اقوام و رؤسای آنها و سایر جهات که باندک تنبع توانی دانست و بعلمت اجرای آیین امتحان و اختبار که سته الله از آدم تا خاتم بر آن جاری است و وقوع تحریفات و تغییرات در کتب آسمانی بوقوع پیوست همچنانکه اکنون یک نسخه اصلیه که از قلم صاحب کتاب جاری باشد از این کتب عهد عتیق و جدید و نامدها و رساله‌های حواریان نیز در دست نداریم تا با اصل توریة و انجیل و غیره چه برسد * اگر انصاف کنی این مطلب در غایت وضوح است و اما وقت و کیفیت آن بس بجهت دانستن اسباب و مقتضیات تحریف محتاج به تعیین وقت و کیفیت آن نیستیم زیرا که در هر وقتی بهر قسمی که ممکن بود یا آنکه حادثه اتفاق افتاد تحریف دادند و تیساه کردند *

نه اینکه تنها اخبار پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام را محرف داشتند بل در تمامی فقرات تحریف واقع شد از توحید خدای و بیان اسماء و صفات الهیه و در اطوار شرایع و مقامات انبیا و اولیا حتی در تواریخ و حکایات چنانکه متن کتب شاهد بر این مطلب است و بعضی از نمونه‌های سخنان ناشایست را که هرگز کلام الهی را با آن مضامین نتوانیم شناخت برای تو آوردم و بعد از این نیز در اثنای بیانات متناسب خواهی شنید *

سخن دیگر در ترجمه‌ها است که بعضی از اختلاف تاریخی را از توریة در نسخه‌های عبرانی و یونانی و رومی و غیر آنها دانستی حال آنکه تاریخ مطلبی نیست که فائده و ضروری از آن حاصل گردد *

نمیدانم بعد از همه بیاناتی که در این نامه آورده شد اهل بصیرت و انصاف را سخنی در وقوع تحریفات در کتب عهد عتیق و جدید

اصلا و ترجمه باقی ماند با آنکه از این مطلب بگذریم * کویا برادر پروستانی را بعلمت انسی که بسختن خود دارد و دل او را بحسبیت این انجیل و توریة برای اجرای مقصود خود بر کرد هنوز سخن باقی است ولی من قادر بر تقلیب قلوب و تحویل احوال نیستم و این امر را بر خدای توانا و اکتداریم و هدایت گمراهان را بوقوفی او تعالی محول دانیم *

﴿ والسلام علی من اتبع الهدی ﴾

اینکه مؤلف گفت اسلامیان بایستی معین نمایند که جاهای تحریف شده در توریة و انجیل و مانند آنها کدام است اکنون ما از او توانیم پرسید که مواضع تحریف نشده در آن کتب کدام است . بلی هر گاه اصل کتب بوجود نسخه‌های اصلیه و انصال سند و تصدیق پیغمبری آنها را ثابت میبود می توانستیم زحمت کشیده یکی یکی تحریفات را زمانا و کما و کیف معین نماییم . لکن جمله آن کتب اگر برای ما مجهول الحال نیز باشند در آن صورت تکلیف مادر تصدیق و تکذیب معین و محدود باشد با آنکه حال کتب بر ما غیر مستور است . و در صورت مجهول الحال بودن * اولاً * آنچه در بیانات خداشناسی و اسماء و صفات الهیه موافق توحید حقیقی و تقدیس و تنزیه واقعی است توانیم گفت که از کتب مقدسه اخذ شده است *

﴿ ثانیاً * در خصوص اطوار و صفات انبیا و اولیا آنچه را که بیان مقامات عالیة آن مقربان حضرت معبود تعالی است نیز مأخوذ از کتب آسمانی توانیم دانست و آنچه را در این دو مطلب برخلاف آنچه گفته شد در آنها پیدا کنیم الحاقی و محرف خواهیم انگاشت *

و همچنین در سایر آنچه متعلق بامر دین است هر چه لایق شان خدایی و موافق با جماعیات اهل کتاب و اسلامیان است جمله آنها را از کتب آسمانی مأخوذ توانیم شمرد *

و آنچه در بامر دین و آیین نیست از قبیل حکایت و تواریخ از آنها

نیز آنچه متضمن نسبت نالایقی بخدا و مقربان خدا نیست قبول کنیم
و غیر آن را مردود و معمول دانیم چنانکه بعضی از نمونه های مطالب
مذکور را سابقا آوردیم و لاحقا خواهیم آورد مانند مستی
و زنا کردن لوط علیه السلام با دختران خود و مانند ارتداد و عبادت اصنام
سایمان علیه السلام با غوای زنده های او و امثال اینها بخوبی که در نهایت
میزان آخرین نیز خواهی شنید . پس ای مؤلف هر گاه جوایبی راه
حقیقت هستی بی غرضانه در حال کتب نظر کن و تکلیف خود را بدان
که فردا در محضر عیسی و جله انبیا با تو محاکمه کنیم و شرمناک
شوی و هوا خواهان تو از تو نبری جویند و کسی شفاعت ترا نکند
زیرا که حجت را دیدی و سخنان خود را سنجیدی *

﴿ معیارنهم ﴾

در معیار چهارم از میزان نخستین گفته شد که صانع تعالی با اقتضای الهیت
و ربوبیت در طبق قدرت و علم وجود خویش وجود انسانی را برای آیت
شناسایی خویش کمال مطلق آفرید و او را آینه جلال
و جمال و مظهر صفات قدس و اوصاف کالیه خود ساخت و آن
انسان را در عالم اول معرا از نواقص و عیوب کرد و موزه از معاصی
و ذنوب داشت *

صاحب کتاب در اثبات انحصار نجات و شفاعت بر عیسی علیه السلام
سخنان پریشان آورد اگر چه معنی پشمبری و مبعوث بودن
آنجناب را برینی اسرائیل از نص انجیل انکار نمیتوان کرد و رفع
پریشان کوبی در حق آنجناب را خواهد نمود . لکن چون میزان الحقیق
بنی آدم را در گناهکاری دانست و جله بشر را غیر معصوم ساخت
و کشفاعت کند عمومی که نجات جهان را مالک باشد از غیر
نوع بشر لازم شمرد . و بنا بر این مقدمات جناب مسیحی را زاده خدا
و در مرتبه الوهیت گفت . لهذا تحقیق این مطلب را برای یاد آوری

برادران روحانی زاید نشمرده نخست از بایکی انسان در مفتح این معیار
آغاز بسخن کردیم *

در بایکی و عصمت وجود انسانی و کاسل بودن در بدایت خلقت
صاحب کتاب با ما موافقت کرد چنانکه در صفحه ﴿ ۷۰ ﴾ کتابش
بعد از ذکر آیات بسیار از توریة و انجیل در این خصوص و در باره آفریده
شدن انسان بصورت خدای برای آنکه بر طپور و حیوانات بریه و بحریه
و جمله جنیندگان در روی زمین و در روی زمین حکمرانی کند میگوید *

پس از این آیات استنباط کلی حاصل میشود که آدمی از ید قدرت
خالق خود بآل و نیل و بی گناه بوجود در آمده است و شباهت خود را
که خدای تعالی در وقت خلقت آدمی با او مرحت فرموده بود تا ویل
معنی آن شیء باین طریق است که انسان در آن وقت از گناه و مرک
و ناپایکی قلب و از خواهشها و هوسهای بدواز ضعیف روح و جسم
آزاد و بری بوده است و خدا را در کمال کاملیت شناخته و دوست داشته
و خوشحالی خود را محض در رضای او داشته است چنانکه محض
خدای خود را میشناخت و محض او را دوست میداشت و محض
او را طالب بود و بس و در اینحال که آدمی خدای خود را چنین شناخته
و دوست داشته و در او بخت یافته و روحش از قدرت و معرفت
و پایی مملو گردیده بود که کویا نقش صفات الهی کشته قادر
بود که بر تمامی مخلوقات عالم ریاست و حکومت نماید انهمی *

از بحث توحید و فوائد ایجاد و بالخصوص از این همراهی که صاحب
کتاب در بیان سخن با ما کرد و موافقتی که با ما نمود و از کتب متقدمین
و متأخرین دلایل آورد کامل بودن و پایی و عصمت مطلق انسان
در بدایت ایجاد و استعداد او بر تدبیر و تصرف در مخلوقات که دون
از تریه او هستند بطور بداهت معلوم گردید *

اکنون با اعتقاد صاحب کتاب که جله انسانها را ناپاک و گناهکار
میگوید و بکند عبارت نارسا از نامه ها که مخصوص اهل روم
که مخاطب با آن نامه میتوانستند شد و مانند آنها را آورده استدلال

بربطلان مقصود الهی از آفرینش انسانی که مکر مترین آفریده
های او است میکند نظر باید کرد *

﴿ در فصل دهم مر قس ﴾ از قول عیسی گوید حقا بشما میگویم که هر کس
مانند معصوم ﴿ یعنی صبی بی گناه ﴾ ملکوت خدا را قبول نکند داخل
بدرون ملکوت نخواهد شد ﴿ پس گناهکاران بنص عیسی از ملکوت
بیرون باشند عبارت توریه را که خود شاهد بر مطلب نخستین آورد نباید
فراموش کرد: باشد که خدا فرمود انسان را بصورت خویش میافرینم
تا آنکه سلطنت در روی زمین و حیوانات آب و خاک و هوا نماید یعنی
مقصود من از این گونه آفرینش این است و این آفرینش چنان عظیم
از آفرینند: قادر همین هرگز باطل نشود و بنامه های مجهول الحال
و المال منسوخ نکردد *

اگر مطلب این است که خدا برای پیدا کردن صفات و اسماء و اوصاف
شناسایی خویش انسان را آفرید پس ازان با عقاید صاحب کتاب
چنانکه در صفحه ﴿ ۷۲ ﴾ گوید شیطانی که مخلوقی از ظلمت بود
پیداشد و اراده و مقصود خدا را کلیا بر هم زد و انبیا و اولیا را کراه
نمود حتی عیسی مسیح الله را بازیمه خود کرد و او را بالای پام برد و گفت
اگر تو بسر خدا هستی خود را از اینجا بزر انداز و از اینجا او را بالای
کوه بلندی برد و همه عزت و ممالک جهان سال
بر روی نمود و گفت اگر بر من سجده آوردی جمله اینها را بتو دهم
و از اینگونه کارهای ناشایست بخدای خدا و صفات کالیه او تعالی
پس هرگاه چنان است آنچه انجیل خداوند نیز شایسته خدایی نتواند بود
و تعالی عن ذلك علوا کبیرا *

الحاصل انسانی که خدای توانا او را بصورت خویش آفرید و مجمع
کالات ظاهره و باطنیه اش ساخت و او را بیای و قدس مطهر تقدیس
و تعجید کرد و هیکل توحید و آیت تفریدش داشت چنانکه در میزان
نخستین از این کتاب مستطاب اشارت بر آن شد باید فهمید که علت
حدوث آلودگی و ناپاکی در او چیست و سبب محجوبی او بحجابات ظلمات

و کد و رتبهها کدام است *
حکما و دانستند ان را در میدان بیان این مطلب تکا و رسخن لنگ
است و مجال ادراک تنگ مکر آنکه از وحی آسمانی دریابند و بیان این
مطلب را بالا طرف کسائی توانند کرد که خلقت اولی را تغییر نداده
اند و در طبق مقصود خدای توانا یان عالم ادنای بشریت آمده
و شاهد بر خلقت آسمان و زمین و آفرینش موجودات شدند و راسخ
در علوم الهیه گردیدند و ایشان وحی و کلام ناطق و تکوینی خدای
هستند و تحریف و نسخ در آنها جاری نتواند بود و هر چه گویند
مطابق وحی است بل عین وحی است *

دیگر از عهده بیان اینگونه مطلبی که سر میده و معاد اشیاء و کاشف
اسرار و اطوار مذاهب و ادیانست کسائی نتوانند بر آمد که علم را
از مأخذ آن اخذ کرده و متعلم از وحی الهی یعنی کتاب تکوینی تحریف
نشده خدای تعالی باشند . و بجز از این گونه عالم و متعلم از آن
عالم که مظهر عالیت خداست دیگر مردم سر این مطلب بزرگ را
نتوانند گفت *

میفرمایند ان الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه و همج رطاع
اتباع کل ناعق بملون مع کل ریح لم یستضیوا بنور العلم ولم یلجؤوا الی
رکن وثیق *

رمزی از این سر عظیم را در نخستین میزان از این نامه شنیدنی
و با وجود کی آگاهی که مر است و علایق و عوایق زمانم احاطه
کرد و وضع نامه را نیز بر اختصار گذاشتم از آوردن تعلیقاتی که از عالمان
ربانی بقدر خود فهمیده ام از شرح و بسط دادن در این مطلب اعتذار
میکنم و همینقدر را میگویم که بیان اینگونه اسرار در نزد علمای اسلام
پیدا نتواند شد و هر کس طالب باشد پیدا نتواند کرد *

﴿ آب کم جوشنی آوریدست * تا بجوشد آیت از بالا و پست ﴾
بر سر سخن رویم که مقصود از دست زود: مؤلف نجات را بمسح منحصرا
کرد و دلائل نارسا از انجیل و نامها که حال آنها و ترجمه های آنها

و اختلافات در آنها را اجمالا دانستی وارد ساخت *

چون در این نامه اساس استدلال ما از سخنان خود صاحب کتاب است لهذا گذشته از منطوق انجیل حاضر که مسیح بطور انحصار گفت من فرستاده نشده ام مگر بر کشدگان خانه اسرائیل و همچنان پیغمبری را مرد خرد مند نجات دهنده جهان بل نجات دهنده انبیا و رسل نتواند گفت *

از این مؤلف عبارتی دیده شد که از صفحه هفتادم از کتابش اکنون آوردم که در مقام بیانات اطوار انسانی در آغاز ایجاد گفت که انسان در آن وقت از کما و مرک و ناپایی قلب و از خواهشها و هوسهای بد و از ضعف روح و جسم آزاد و بری بوده * پس از او میپرسیم که از این بیانات تو و بیاناتی که در ذیل این سخن در ظهور ناپایی و بگی و معاصی در تمامی انسانها آوردی آشکار میشود که العیاذ بالله تعالی این گونه ناپایی و احوال جاهل که در وقت اول انسان را نبود در مسیح علیه السلام نیز جاری شده باشد بعلم اینکه کفنی در آن وقت مرک و ضعف روح و جسم نبود و با اعتقاد خود و انجیل حاضر عیسی را ضعف جسم و مرک عارض شد و چون آنها عارض شد بقاعده بیان خودت کما و ناپایی قلب و خواهشها و هوسها و مانند اینها نیز طاری بر آنجناب خواهد بود پس فرق میان او و سایر انسانها چه خواهد شد و چگونه او را خدا پسر خود خواهد دانست و چگونه جهان و جهات را بل اولیا و انبیا را نجات تواند داد *

آفرین بر شما خوب مسیح ستایی کردید چه میگوئی ای مؤلف ای هدایت کننده مسلمانان براهی که هنوز خود در آن راه کراهی * ای خرد مندان چگونه توانید گفت که خلقت خدای حکیم توانا و مقصود او تعالی از آفرینش باطل شد و خاصان و مقربان او و انبیا و اولیا و دوستان او ناپاک شدند و کاهکار آمدند با آنکه هدایت جهان در دست ایشان است و نمونه تقدس و صفات کماله خدای

وجود پاک ایشان است *

در کتب لغظیه و حر و فبه بحفاظت خدای تمسک جستی و وقوع تحریف و نسخ را از آنها بکلی انکار کردی انبیا و اولیا که خدا را کاتبهای نگویبه هستند و مقصود خدا از آفرینش جهان وجود پاک ایشان است که ایشان صفوه الله هستند چگونه وقوع تحریف و تغیر و عروض گدورات و ظلمات را در ایشان روا داشتی راستی اگر تعقل کنی از حضور ایشانست شرم آید و از این نسبتهای ناشایست در حق ایشان در کذری *

ای مؤلف اینکه مسیح نماز میکند و دو استغفار میکرد و با پیغمبر ما طلب مغفرت میکرد و همچنین از انبیا و اولیا یاد در حق ایشان سخنانی که موهم کاهکاری است ظاهر میشود نه چنان است که امثال ما ناقصان میفهمند کاهکاری ایشان بیان تعلق بعالم اجسام و رفتار بمقتضیات جهان خای و معاشرت با ناقصانست که باقتضای منزل بایستی بخورند و بیاشامند و تحمل از ناملائمات این جهان کنند و استغفار ایشان تعبیر از اشتیاق بجزا و تقدس و مقامات انس و خلوت با محبوب و رسیدن بمطلوب است *

ایشان علیهم السلام را برتری از عالم بشریت است که این مقام نسبت بعوالم علویه که ایشانرا منازل حقیقه است بمنزله معاصی تواند بود و حکمت خدای برای هدایت و ارشاد آدمیان و رهایی دادن ایشان از تاریکی و رسانیدن ایشان بدرجات کمال بر این جاری شد که ایشان علیهم السلام پایه نقصان گیرند یعنی بعالم بشری آیند و لباس آنها را پوشند و از جنس ایشان باشند و بزبان ایشان سخن کشند و مانند پدری که طفل را زبان آموزد تی پی پایی گویند تا آنها را سخن دانی آموزند از حیوانات برتری دهند ایشان را ناطق سازند و نه تنها بزبان بلی وجود آنها را ناطق از قدرت و علم و حلم و دیگر صفات الهیه سازند همچنانکه عیسی حواریان را کرد پیغمبر ما مسلمان عجم را ناطق نمودند تنها ناطق فرمود بل او را عرب کرد یعنی صفات

کتابه الهیه را مظهر و مظهر ساخت و از آنجا ترقی داد و او را داخل
بر زمره اهل بیت نمود و در جمله سرورهای که بشارت تولید
ایشان را از نسل اسمعیل خدای بابرهم داده بود بشمارش آورد
و او را مصداق آیت تطهیر کرد و خوانق عادات و کرامات بسیار
از دست آن جناب جاری داشت *

و اگر بخواهی تفصیل این مطلب و معنی نسبت نکاهکاری و استغفار
ائتیا و اولیا را بفهمی ما را محتاج تمهید مقدمات چند و بیان مطالب
دیگر خواهی کرد با آنکه این بیان از موضوع مطالبی که ما را در میان است
بیرون است *

﴿ معیار دهم ﴾

از بیاناتی که تا کنون از توحید صانع ازل و صفات کمال و تزیینات
او عزوجل و از دلائل واضحی که در وقوع تحریفات بل مجعول
و یا مجهول الحال بودن کتب متداوله در دست طوایف عیسویان
شنیدی و از براهین قویه که در بطلان معنی تثلیث و نسبت الوهیت
بمسیح یا غیر مسیح گفته شد جواب سخنان بی اساس صاحب کتبا
که در این مطالب در باب اول و دوم از کتاب خود نوشت با سانی
خواهی دانست اکنون در این معیار آخرین از سیم میزان این نامه
فهرست مانندی برای تسهیل بر افهام برادران روحانی مرتب
داریم *

دعوی اقرار قرآن بصحت و کلام خدا بودن انجیل و توریة باطل
شد *

عدم مطابقت مطالب توریة با انجیل آشکار گردید *

وقوع نسخ در توریة بسبب انجیل واضح آمد *

تحریف یافتن توریة و انجیل در هر زمانی با نحاء مختلفه سمت ثبوت
یافت *

علت و سبب تحریف کردن بهود و نصاری کتب آسمانی را گفته شد *
بدایت حال انسان و راه پای و تقدس ظاهر و باطن در ایتیا و اولیا
بدرجه وضوح رسید *
عدم انحصار نیجات بعینی علیه السلام و شمول معنی شفاعت بر جمله
مقربان الهی معلوم شد *

﴿ تنبیه ﴾

اینها مطالبی است که میزان الحق پرورستانی عنوان کرده در آنها
سخن گفته است و گرنه در این مختصر نامه با وجود همه پریشانی
حواس و کربت و اضطراب و قلت بضاعت که این عبد گرفتار
بعلاقی و امراض را بود نمونه از مطالب طالبه و سخنان بسیار بلند
از آنچه بضایات الهیه از اثر تعلیمات عالمان و ربانیان داشتم بیاری
خدای آوردم و خدای را کواه میطلبم که همه بانصاف نکاشتم و دوری
از اعتراف خواستم و هم خداوند راست هر آنچه برستی گفته شود *

﴿ کاین همه آوازه از شه بود * کرجه از حلقوم عبدالله بود ﴾
در این معیار از آنچه سخنان صاحب کتاب که در الوهیت عینی گفت
از صفحه ۱۱۴ ﴿ او سخنی بیاریم و مزید آگاهی از آگاهی
اوجویم و متن عبارت مذکوره او این است *
و بنا بر این مدعا که بسوع مسیح واسطه و شافع سلسله انسانی است
او بخدا دعا ﴿ یعنی نماز ﴿ و شایعات و شفاعت کرده است
و همه این گونه افعال که از مسیح صدوری یافت بنا بر تقاضای
بشریت او بود نه بنا بر الوهیت و اگر در خصوص این مدعا سؤال نمایی
که آیا چگونه ممکن است که الوهیت و بشریت بهم ملحق شود پس
من هم از تو سؤال می نمایم که چگونه ممکن است که روح و جسم ملحق
یکدیگر بوده باشند چنانکه در وجود انسانی تألیف یافته اند جواب
این سؤالها این است که حکیم علی الاطلاق بهمه چیز قادر است
و هر چیزی را که می نماید از روی حکمت خودش می باشد و بحث
بحکمت خدا و ندی محض غرور و کم خردی است و از برای آمی

همینقدر کافی است که بداند این مطلب در کلام خدا بوضوح پیوسته
و ثابت گردیده است *

اهل اسلام یعنی موحدان و خداشناسان حقیقی از ملاحظه الفاظ و عبارات
مذکورہ صاحب کتاب مقتدر بر جرح و ابطال مدعای او
توانند بود و محتاج باقامت برهانی از خارج نشویند شد مع
ذکر برای مزید بیان و اشارت بقوان جواب مبادرت بسخن کنیم *
این مطلب را در معیارهقم از میزان دوم در جواب سخن پروتستانی مسلم
که میگفت امر تثلیث سر بیست از اسرار الهیه و کسی را نمی رسد که در
انقیام گفتگو کند بخو اجمال بیان کردیم . و چون در این خصوص
اصراری دارند مانیز ناچار از افزودن بر بیان خویش خواهیم بود *

﴿ ليهالك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة ﴾

چون اهل تثلیث کلمات مسیح را در کتابهای خودشان گواه بر عبودیت
و خضوع او و بیان توحید خدا و نفی اله دیگر یافتند چنانکه جمله
انبیا را عادت بر این منوال جاری بود و از آن طرف نیز میخواستند که به
تبعیت و رغبتم یهود که عزیز را پسر خدا گفتند مسیح را پسر خدا
گویند و عبارتی دیگر بر آن بیفزایند و بگویند عیسی خدا است و خدا
عیسی است و خدا ثالث شده است ناچار شدند از آنکه آنجانب را در وجه
قرار دهند آیات خضوع و خشوع و عبودیت انجیل را حلال بر بشریت
او کنند و آیات مجهوله الخلال دیگر را که بسیاری از آنها نیز گذشته
از امر تحریف دلالتی بر مدعای ایشان ندارد بجنبه الوهیت عیسی محمول
دارند چنانکه از مطالعه بیانات صاحب کتاب این معنی ظاهر است *
نخست معنی قدرت خدای را بر همه چیز بفهمیم پس از آن حکمت
اودا که نمیتوان از آن پرسید بدانیم تا آنکه گفتههای این مؤلف
دانسته شود *

خدای توانا قادر بر همه چیز هست ولی همه چیزی قابل تعلق قدرت
خدای نتواند بود *

این عالم اجسام که تمامی این جهان محسوسات است در میان پوست

نخعی یا جوزی نتواند آبجسد *
خدای را اول مخلوق بجز آنکه در آغاز آفرینش اینجهان آفرید نتواند
بود و هر چه آفریده شود در اینجهان است و در بعد از نخستین مخلوق
اینجهان خواهد بود *

وجود شریکی مر خدا را متعلق قدرت نتواند بود تکون خدایی
دوم از قدرت خدا صادر نتواند شد زیرا که دوم متکون شده به قدرت
خدای خدا نتواند شد *

دیگر واضحتر کنیم در روز محدود و جهات دیروزی امر روز نتواند
گردید جسم محدود جسمیت غیر قابل ابعاد سه گانه که طول
و عرض و عمق است نخواهد شد *

وامثال اینگونه نمونه ها که هرگز ممکن نیست متعلق قدرت شوند لایعد
ولا بخصی است پس معنی قدرت را باید فهمید . و قدرتی که در مقام تعبیر
از ذات خدا آورده میشود همان ذات خدا است . و علم که گفته میشود
همان ذات الهی است . و همچنین است تمامی صفات ذاتیه خدا که بی تعدد
جهات همه تعبیری است از کمال وجود مقدس باری تعالی *

﴿ اسماء و تعبير وصفاته تفهيم ﴾

پس قدرت و علم و مانند آنها را که متعلق بوجودات خلقیه گوئیم
ذات قدیم الهی نیست . که ذات ازل بر مخلوق وارد نشود و واقع نگردد
و تعلق نگیرد . نمی بینی که علم خدا را از دانستن شریک نمی کنیم *

﴿ انبئون الله بما لا يعلم في السموات و لافي الارض ﴾

قدرت بر حلول در بشر نیز همین حکم را دارد اگر مبنای کار بر آنچنان
حلول و اتحاد باشد پس خدائست و مانند یکی از مخلوقات است
و در میزان نخستین دانستی که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق آن
متبع باشد و آنچه در مخلوق متبع در خالق تواند بود *

گذشته از اینها آنگونه حلول و اتحادی را که میگویند در عیسی شد
آیا این کار نیک بود باید . یعنی حلول کردن در بشر امری است
را حیح و شایسته بشدایی ازل تعالی و یا آنکه این امری است مرجوح

و نالایق بحضرت او . اگر قسم اول است پس میبایست خدا این کار را تنها در حق یک بشر نکنند بلکه سنت الله را بر این جاری سازد که در بشر های بسیار حلول کنند و با آنها متحد باشند بعلم اینکه کفایتی این کار نیک است و خدا قادر بر همه چیز است و کار نیک را صاف قادر البتہ ترک نکنند زیرا که بندگان را بسبب ترک نیکوکاری مسؤل و مواخذ میدارد *

﴿ انامرون الناس بالبر وتنسون انفسكم ﴾

حلول در بشر سهل است که در کترین مخلوقات خویش نیز برای اظهار قدرت و لطف خود میبایست حلول کند *

و اگر این کار نیک و راجح نبود پس خدا امره از کار بدور شد باید داشت خصوصا در حق خاصان خویش *

حیرت از گفتارهای متناقضه اینها دارم از یکطرفی خود را موحد گفتند و از تغییر و تبدیل ذات خدا را امره آوردند و از طرف دیگر اینگونه تغییرات و تبدیل در ذات او را جایز دانستند . میباید چه میکنند خدا را حال حلول به بشر بت عیسی غیر از حال عدم حلول است و حال پیش از اتحاد با او مغایر با حال بعد از اتحاد است . و تو خود در اول کتاب و جاهای دیگر از میزان الحق خود این عقیدت را باطل دانستی پس یکی از این دو مطلب را غلط گفتی . و چون بدلائل توحیدیه تغییر و تبدیل در ذات ازل تعالی نیست ناچار از اینکه از دعوی حلول و اتحاد در ذات واحد الهی دست برداری و بشیر را جای حلول ذات خدای نکویی *

اما بدلائل لفظیه که از انجیل و غیره آورده اند بدلائل است که هیچ خردمند صاحب ادراکی آنها را ماخذ حلول و اتحاد ازل تعالی با جسمانیات نتواند کرد *

هر گاه عباراتی است که میگویند از مسیح شنیده شد که گفت من در پدرم و پدر در من است و من و او یکی هستیم و معنی آنگونه سخنان را بر فرض صحت آنها دلیل خدا بی مسیح دانسته ذات مقدس ازل را

با لایش حلول و اتحاد منسوب داشته اند امثال آنگونه عبارات را در حق شما کردن و جواربان عیسی نیز نقل کرده اند و در انجیل خودشان نوشته اند *

اینک ﴿ در فصل هفدهم انجیل یوحنا ﴾ از قول مسیح آورد تا آنکه ای پدر همه یکی شوند و چنانکه تو در من هستی و من در تو ام ایشان ﴿ یعنی ایمان آورندگان مسیح ﴾ نیز یکی در ما شوند تا آنکه جهان بدانند که تو مرا فرستاده و عزیز را که بمن دادی با آنها دادم که یکی شوند چنانکه ما یکی هستیم من در آنها هستم و تو در من هستی تا آنکه جهان بدانند که تو مرا بعث کردی و چنانکه مرا دوست داشتی ایشان را دوست داشتی * نیز ﴿ در آن فصل انجیل است ﴾ که من کلام را با آنها دادم و جهان بشنیدند ایشان کرد ز بر ما تنها اینکه من از جهان نبودم ایشان نیز از جهان نبودند و هم ﴿ در آن فصل است ﴾ که ایشان از جهان نیستند همچنانکه من از جهان نیستم ایشان را بحق خود تقدیس فرمای کلام تو ﴿ یعنی وعده تو در حق ایمان آورندگان ﴾ حق است چنانکه تو مرا بجهان فرستادی من نیز ایشان را بجهان فرستادم *

﴿ در فصل اول نامه نخستین یوحنا است ﴾ آنچه را که دیدیم و شنیدیم بشما بیان میکنم که شما با ما متحد باشید و فی الحقیقه اتحاد ما با پدر و پسر او عیسی مسیح است ﴿ نیز در آن فصل است ﴾ اما اگر ما ننند او که در روشنا نیست دور و شتابی است رفتار کنیم با یکدیگر متحد هستیم * ﴿ در فصل چهاردهم انجیل یوحنا است ﴾ با او رند آید که من در پدرم و پدر در من است آنچه بشما میگویم از خودم نیست بل پدری که در من است ﴿ و عبارت دیگر ﴾ در من ساکن است بعمل آورد ﴿ نیز در آن فصل است ﴾ در آن روز بدانید که من در پدرم و شما در من هستید و من در شما هستم *

﴿ در فصل ششم نامه افسوس بیان است ﴾ خدا و پدر همه یکی است که او بالای همه است و با همه است و در همه است و در فصل ششم نامه قورینوس بیان است ﴿ شما هیکل خدا هستید *

از اینگونه عبارات که دلالت بر اتحاد و حلول ازل زمانی در حواریان و تلامذ عیسی بل در جمله ایمان آورندگان ب مسیح تواند داشت در جمله انجیل لایعد و لایخصی آورده اند پس اگر این فقرات را که برای نمونه آوردیم و مانند آنها را در حق عیسی علیه السلام یعنی الوهیت او و اتحاد و حلول خدا در آن جناب بدانیم پس همه خدا هستیم و خدا در ما است و مادر خدا و در مسیح شدیم و مسیح در ما شد و در خدا شد *

اکنون برادران را بیا گاه نام از موزان کلام حقیقی الهی که در اصل و ترجمه آن تحریف نتواند بود بیشتر گفتیم که گذشته از دیگر گونه تحریفات و جعلیات که در کتب آسمانی کرده اند خطاهای بسیار در ترجمه ها شده است که بعلمت مقاصد باطله مترجمان اولاً و بسبب ممکن نبودن بیان اصل مطلب با ترجمه ثانیاً در کار است و شاهد خطای ترجمه را نیز آوردیم و این یکی شاهد را نیز بر آن بیفزاییم که اگر در فارسی کسی حال کسی را از روی مودت و لطف جو یا شود باو گوید دماغ شما چاق است و چون تحت اللفظ بترجمه عربیه بیاوریم انفکم سمین میشود و چون این ترجمه ثانویه را به پهلوی در تاتی بعبارت دیگر بیاوریم میشود بینی شما فربه است که اصل مطلب بکلی از میان رفت و معنی غیر مر بوطی که مغایر مقصود صاحب سخن بود از ترجمه ها ظاهر آمد *

معنی تثلیث را از آنگونه سخنان که در حق عیسی و روح القدس یافتند مطلبی ساختند و خواستند این کلمه را که صریح در شرک و الحاد است تصحیح کنند و نتوانستند و برای اسکات نادانان گفتند که چون از وحی و کلام خدا و از انجیل حاضر است باید تعبداً گفت خدا ثالث شده است و عیسی پسر خدا است *

پس بیان قرآن عظیم الشان را که وحی غیر محرف الهی و مجزیه باقیه پیغمبر آخر الزمان است در مثل این بیان بفهمیم که آنها خدا را ثالث شده گفتند و خدا خود را رابع شده فرمود *

ما یکون من نبوی نثه الاهورا بعهم
راست است خدا با مخلوقات خود هست ولی نه آنچنانکه جاهلان میفهمند و معنی میکنند پس اگر در انجیل کلماتی از این قبیل بوده معانی آنها در نزد اهل توحید آشکار و روشن است و ذات ازل تعالی چنانکه در میزان نخستین و در جاهای دیگر اشارت بر آن شد بهیچ طوری از اطوار مناسب و علاقه ذاتیه با مخلوقات نخواهد داشت *
راست است در حق مقربان خدای و ایمان آورندگان بخدای کلماتی در کتب سماویه وارد بوده است که ظاهر آنها را اهل ظاهر یعنی حلول و اتحاد تاویل نمیتوانستند کرد لکن اهل توحید معانی صحیح آنها را توانند فهمید و بس و در قرآن مجید نیز از آنگونه عبارات وارد کردید و اهل معرفت نظماً و نثراً این مطلب را گفتند *

ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يدالله فوق ايديهم
بیعت بر پیغمبر را بیعت بر خدای گفت و دست پیغمبر را که در بیعت بر بالای دست بیعت کنندگان بود دست خدا مید *
و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمى

اتحاد فعل را بخدی بیان فرمود که رمی را در حالتی که رمی کننده حقیقی ظاهراً پیغمبر علیه السلوۃ والسلام بود از او منفی داشته بخود منسوب نمود که رمی را تو نکردی بل خدا کرد این است که فرمودند *

من رآنی فقد رأى الحق
هر که مرا دید به تحقیق خدای را مشاهده کرد و مولانای رومی در کتاب مثنوی گوید *

کر تو خواهی هم نشینی با خدا * روشن تو در حضور اولیا
و الحاصل معنی تثلیث و اتحاد خدا را با مسیح و دیگر مخلوقات اگر از عبارات مذکور که از انجیل و نامهها نمونه آنها را گفتیم استنباط کرده اند آشکار است که دلالت بر مقصود آنها نخواهد داشت و اگر از تعبیرات ابوتی و بنوتی و پسری و پدیری که در انجیل و غیر آن

در حق مسیح گفته اند دلیل پیاوردن آن نیز هرگز دلالت بر مطالب اهل تثلیث نتواند داشت . بعلت اینکه همه انجیل و توریه بر از عبارات مذکوره و نسبتهای پدری و پسری در حق سایر مخلوقات و انبیاء اولیاء میباشد . و این تعبیرات بحدی در آن کتب هست که محتاج بذکر نمونه های آنها نیستیم و بعضی را در اثنای بیانات گذشته شنیدی و در میان بنی اسرائیل این تعبیر شایع بوده است و یهودیها میگفتند ما پسران خدا هستیم *

﴿ در فصل ششم نامه قورنتوسیان است ﴾ خدای توانا بر همه چیز مفرماید که من شما را پدر شوم و شما نیز مرا پسران و دختران باشید * هرگاه آنگونه نسبتها و الوهیت بعضی علیه السلام بواسطهٔ معجزات و احیاء اموات است که میگویند از آنجناب ظاهر شد واضح است که این معنی را از معجزات که از جانب خدا بانبیا و اولیا از روی قدرت کامله الهیه داده میشود استنباط نمیتوان کرد و هیچ صاحب عقلی نمیتواند بگوید که هر کس مرده را زنده کرد و خود گفت این کار از جانب خدا است آن کس خدا است *

اگر مسیح سه کس را زنده کرد حزقیال چندین هزار کس را زنده نمود چنانکه در توریه یعنی در کتاب حزقیال در فصل سی و هفتم است . و البسیع نیز احیاء میت کرد حتی از قبر او نیز این معجزه ظاهر شد چنانکه در فصل چهارم و سیزدهم سفر البسیع از توریه است . و آنگونه معجزات را که از عیسی روایت کرده اند در حق شاگردان و حواریان مسیح نیز در انجیل حاضر آورده اند . دم کاو بنی اسرائیل را برده زدند و زنده شد *

اگر چه بدلائل و حیدیه و بیداهت عقل خدا ششاس نسبت الوهیت و مانند آن را بمخلوقات دادن در بطلان و مخافت نه چنانست که محتاج بشرح و بسط و اقامت براهین دیگر گردد . لکن محض مزید آگاهی از مأخذ عقائد فاسده ایشان مبادرت بذکر فقرات مذکوره کردیم *

اکنون مطلب صاحب کتاب را که در خصوص حکمت خدا آورد بفهمیم و نمیدانم این سخن را فهمیده نوشت و یا آنکه از روی سخنانی که از عوام اهل اسلام شنید در کتاب خود درج کرد *

اینکه از حکمت خدا آگاه نمیتوان شد یا آنکه از حکمت الهیه نباید جستجو کرد از سخنان جاهلان است . و دانشمندان دانند که تکلیف ما بجز از فهمیدن اطوار حکمت و آثار ربوبیت خدای تعالی چیز دیگر نیست . خدای توانا انسان را در صورت خویش آفرید و او را بصورت صفات و اسماء خویش ساخت و مظهر جلال و جمال خویشش داشت . و قدرت و علم و حکمت خود را بوی عطا فرمود و منی بزرگ بر او نهاد *

﴿ و من یؤتی الحکمة فقد اتی خیرا کثیرا ﴾
و مع ذلك اینگونه اعتدال در اعتقاد به تثلیث یا خود حلول و اتحاد ازل سبحانه مرد خرد مند را شایسته نتواند بود . و چنانکه کفیم آتش پرستان و مانند آنها را راه اعتدال یا تکوین سخنان بی بنیان باز شود . و در آنصورت ناچاریم از اینکه هرگاه اهل تثلیث را موحد دانیم بت پرستان را نیز آفرین گوئیم و موحد شان شناسیم . و چون بدلائل عقلیه و نقلیه خود را بر نحسین و تصدیق آن طایفه راضی نتوانیم کرد لهذا اهل تثلیث را نیز در بیرون شارع توحید خواهیم دانست و کتب آنها را کتب الهامی نتوانیم گفت و اعتماد یا آنگونه اسفار و رسائل نتوانیم جست *

پس باقی نماند از برای ما مگر تفحص در امر دین اسلام و کلام الهی بودن قرآن و تفحص از اینکه آیا اخبار پیغمبر آخر الزمان در بقیه این کتب آسمانی پیدا میشود یا نه . و آیا معجز و خارق عادت از آن پیغمبر ظاهر گردید یا نه . اگر چه بعد از مطالعه صاحبان انصاف موازین و معیارهای سابقه این کتاب مستطاب را محتاج بمزید بیانات در این نامه نبودیم ولی برای اكمال نعمت و اتمام حجت بر اهل ایمان و انکار بقیه بیانات در مطالب مذکوره را در طی دو میران دیگر چنانکه در صدر نامه وعده کردیم بسیاری خدای و امداد اولیا در غایت ایجاز

واختصار خواهیم آورد و از خداوند یاری خواهیم جست *
﴿ والسلام علی اهل السلام ﴾

﴿ بسمه ذی الکبریاة والعظمة ﴾

﴿ میزان چهارمین از میزان الموازین ﴾

در بیان بشارت توریة و انجیلست در حق پیغمبر موعود که منتظر در میان جمله امم و قاطبة ملل بود که پس از همة تحریفات و تباهیها که در آن کتب سماویہ کردند همین بقیة آنها بوضوح و آشکاری بعثت آن پیغمبر خدای را نمایند و در طی این تعلیم و بشارت بمناسبت مقام بر بیان مطالب دیگر که ذکر آنها بردلهای پاک و روشنائی تواند بخشید اشارت خواهیم کرد و این میزان نیز درده معیار قرار گرفت *

﴿ معیار نخستین ﴾

آیین امتحان و اختیار که خدای را در حق هر قومی از اقوام و در باره هر گروهی از ملل جاری است اقتضا چنان کرد که عیسی مسیح کلمة الله را مانند آدم ابوالبشر علیهما السلام در بیرون از مقتضیات طبع و برخلاف ترتیب اسباب بر مسیبت ظاهریه بیافریند و همچنانکه پدر ماری و واسطه پدر و مادر جسمانی آفرید عیسی را نیز بی پدر جسمانی ساخت و او را مبعوث بر بنی اسرائیل فرمود و مأمور بر تعلیم و بشارت کرد یعنی انکلبون را بر وی فرستاد و روح القدس را مؤید و مسدد او داشت و آنجناب آنچه را که مأمور بر آن بود از تبلیغ و ادای رسالت و بشارت بعمل آورد و حواریان که صاحبان ولایت و تصرف و تدبیر در جهان بودند از برکت انفاس مسیحی تکمیل شدند

تا آنکه وقت رفتن عیسی از میان آنقوم رسید و هنگام اجرای آیین اختیار شد *

سر و حکمت امتحانات الهیه را که در هر قومی جاری بود و هست سابقا بنحو اجمال کتیم و کسائیکه جوایب مزید آگاهی از این حکمتهای الهیه باشند مراجعت باهل آن کنند و این عبدقلیل البضاعة در سال هفتم هجری در رساله مطالع الاشراف خود که در مسائل دینیہ عربی العبارة نکاشتم این مطلب را مشروح داشتم و در کتب اسلامیہ این سخن مشروحا مین است و در این مختصر نامه تطویل و شرح و بسط را در این مطلب زاید میشمارم *

آیین اجرای امتحان در هر قومی بنحو کلیت چنانست که پیغمبر باولی که داعیان پراخ خدا و هادیان و مبشران و انداز کنندگان هستند پس از ایقاع رسم دعوت و بشارت خود از میان قوم بیرون روند و آنجهان را بدروند کنند تا آنکه ایمان آورندگان حقیقی از دروغی که بهوهای نفسانی و آرزوهای شخصانی و حب ریاسات از روی ربا ایمان آورده بودند تمیز یابند و مؤمنان امتحان شدگان که در آن حال غیبت هادیان در میان فتنه و حادثه ثبات قدم مستقیم باشند در مدارج کمال برتری جویند و این گونه امتحانات واقع نتواند شد مگر بغیاب رئیس و هادی آنقوم *

﴿ احسب الناس ان یزکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ﴾

پس از آنکه کلمة الله عیسی را موعود رفتن از میان امت رسید جمله وصیای خود را مکرر و مؤکدا برای تلامذ و اصحاب خویش بیان کرد و از وقایع و فتنها که میبایستی بعد از او ظاهر گردد خبر داد و چنانکه در بقیة انجیل است و بزودی گفته خواهد شد بشارت پیغمبر آخر الزمان را بنحویکه آنجناب و کتاب نازل شده بر او که تعلیم و بشارت بود میبایستی ظاهر کنند بعمل آوردند و فرمودند که بعد از من مسیحان در و غمگوی پیدا شده سخنان مرا تغییر داده اختلاف عظیم در میان امت من خواهند انداخت و کلیات آنها را بهفتاد و دو فرقه منفرقه خواهند

ساخت که جمله آنها در هلاکت است مگر یکفرقه که تابعان
شعون الصفا هستند *

در ❖ فصل دوم ❖ از رساله نایب شعون الصادق معلمان
بعد از عیسی میگوید لکن در میان مردم پیغمبران دروغ گوی بودند
چنانکه در میان شما نیز معلمان دروغگوی خواهد آمد. خدای را
که خریدار آنهاست نیز انکار کنند و عقائد باطله را که شایسته
اعت باشد به پنهانی ادخال نمایند و بزودی برای خودشان هلاکت
آرزند و جمعی تابع طریقه های مضرت آمیز آنها شوند و بسبب آنها
در خصوص راه حق بدگویی و اطاله لسان شود و از روی طمع بسختان
ساخته ❖ یعنی مجعول ❖ شما را بجای متاع بگذارند یعنی
میخرند و میفروشند و تجارت میکنند و متاع تجارتی آنها شما
میباشد *

در ❖ رساله مذکوره ❖ در فصل سیم است مهلت دادن خدای را وسیله
خلاص خود دانید. چنانکه برادر مهربان ما بولوس نیز از روی حکمتی
که باور داده شده بود بشما نوشته است. همچنانکه در جمله نوشتجات
او که در این مباحث نوشته است و در این مطالب مانیز چیزهایی هست
که فهمیدن آنها دشوار است. مردمان نادان بی ثبات همچنانکه در حق
کتابهای دیگر کردند اینها را نیز بطورهایی که داعی بربلاکت
ایشان است تأویل کنند. اکنون شما ای دوستان این کارها را پیش
از وقت بدانید و حذر کنید که بسبب ضلالت بدکاران گمراهی نیافته
از ثنات خود باز نمانید *

در ❖ فصل دوم ❖ مکاشفات بو حناست از دروغگویی یافتن تور سولانی را
که میگفتند ما اهل رسالتیم و رسول نبودند و دروغگویی آنها را
بانهان دانستی آگاه شدم *

تحریف و دست کاری در انجیل و کتمان اناجیل یعنی تعلیمات
و بشارات مسیحی و تغییرات و بدعتها که در آیین او گذاشته شد.
و اعمال و آداب آنجناب را که برای و قیاسات و تأویلات باطله برهم

زدند همچنانکه بعضی از نمونه های آن را پیشتر بیان کردیم و از صوم
و خسته و غسل و طلاق و مانند اینها نمونه آوردیم جمله این امور
در اندک زمانی بعد از رفع عیسی علیه السلام بعالم بالا در میان تابعان
آنجناب واقع شد. تا آنکه کار بجایی رسید که حواریان او مفهور
و محبوب شدند و دعوت کنندگان و معلمان دروغگوی همچنانکه
مسیح خبر داده بود باسم مسیح و حواریان مسیح در اطراف و تکاف
ظاهر شده و هر چه خواستند کردند *

❖ مهر درخشانده چون بهان شود ❖ شیره بازیگر میدان شود ❖
و چون بشارت عظمی که آن کلام الله مأمور بر تبلیغ آن بود مژده
زردیکی بعثت فخر کائنات بودی علیه الصلوة والسلام که از بد و زمان
آدم انتظار آن خلاصه آفرینش را داشتند و بعضی از معلمان را
بجز از ابطال اساس دین الهی و ایرات فساد و تبااهی در روی زمین
مقصودی نبود و چنان پنداشتندی که وعده مسیحی در ظهور آن
نور قدیم زنی در همان زمان نزدیک انجام خواهد شد. و بدین موجب
همدهمت خود شان را در اخفا و ابطال آن بشارت عظمی مصروف
کردند و مع ذلك بعثت کثرت شهرت و شایع بودن این بشارت
توانستند آنرا بکلی بردارند و نور حق را خاموش کنند *

❖ والله تم نوره ولو کره المشرکون ❖

صاحب کتاب اگر بچشم بصیرت و انصاف بیند خود حقیقت کار را
مطابق بیانات مذکوره تصدیق خواهد کرد و از اعتراض آوردن
بر اسلامیان بآیت کریمه ❖ مبشرا بر رسول بآتی من بعدی اسم احمد ❖
اعتذار خواهد جست *

ای مؤلف در فصل اول از باب سیم کتابت کفنی که در هیچ صفحه و سطر
از انجیل ضمن آیت مزبوره که دلالت بر بشارت عیسی بر پیغمبر
آخر الزمان داشته باشد یافت نمی شود. و در این ضمن سخنانی
که دور از شیوه ادب و از شیوه دانش است بمیان آوردی. نخست
جواب آنگونه سخنان را از ما نخواه. مگر جواب مطلب را و بیان سخنی را

که گفتی چون مسیح خبر داده بود که بعد از او پیغمبران دروغگوی خواهند آمد این است که صاحب قرآن این آیت را آورد که نکوند اونیز از آن دروغگویان است *

ثانیا همین عبارت پیغمبران را که از انجیل میگویند لفظا ودلالة تغییر داده و تحریف کردی چنانکه عیسی و اوصیای او خبر داده اند و این خبر تا جهان هست ثابت خواهد بود . تا آنکه دولت الهیه ظاهر گردد . معلمان دروغگوی همواره در میان عیسویان در هر زمانی بلباسی ظاهر خواهند شد که تحریفات نقطه و ثوابیه مقصود خود شان را از پیش برند زیرا که همان علت و سبب که در این کار پیشینیان آنها را بود در اینها نیز بطریق اتم و اکمل خواهد بود *

مقصود عیسی را که در خصوص کمره کشد کان بعد از خود خبر داد و مؤلف باید بیک عبارتش آورد از فصل سی دهم انجیل مرقس بفهمیم * عیسی علیه السلام که از خراب شدن بناهای بزرگ و مانند آنها در هنگامیکه از معبد بیرون آمد خبر میداد اصحاب از او پشیمانی رسیدند که این علامتهای ظاهر خواهد شد عیسی شروع بجواب کرد که حذر کنید شما را کسی کمره نکند زیرا که بسیاری بعنوان مسیحی میآیند و بنام من کسان بسیاری را کمره کنند *

عبارتی را که صاحب کتاب بعیسی منسوب داشت که گفت بعد از من پیغمبران دروغگوی خواهند آمد همان است که نکارش یافت . و مؤلف آنرا تحریف کرد و پنداشت که اسلامیان بروایت و نقل او اعتماد کنند و اعتقاد آورند . و الحاصل معلمان و دعوت کنندگان دروغین بعد از مسیح ظاهر شدند و در ابطال دین خدا کوشیدند و چهره شاهد مقصود حقیقی را در پرده اختلاف گذاشتند . و دوست ندارم که باسم و رسم آنها تصریح کنم ورنه تعصب جاهلانه طرف مقابل را بتخریک آرم . که این نامه بدست جاهل متعصب نیز تواند رسید . و اگر پیغمبران دروغگوی نیز بآن معلمان بگویم باصطلاح خودشان خواهد بود *

﴿ مبشرا بر رسول یأتی من بعدی اسمه احمد ﴾

ای صاحب کتاب بعد از بیانات راستین که در وقوع تحریفات در کتب سماویه و ظهور معلمان و داعیان دروغگوی بعد از عیسی علیه السلام برداشته شدن انجیل حقیقی از میان عیسویان بجهت حدود اسباب و علل در ظاهر و باطن گفته شد اسلامیان را با اعتراض خود در خصوص آیت کریمه که خبر از بشارت عیسی میدهد بلفظ نتوان انداخته باینکه اعتراض شما در این مطلب گذشته از حذقیات و تحریفات از جهات دیگر نیز مرد و داست *

﴿ اولاً ﴾ مقصود از آیت کریمه اشارت بر بشارت دادن عیسی از پیغمبر موعود در زبان جمله انبیا است چنانکه بزودی تفصیل این بشارت را در بقیه کتب سماویه خواهی شنید . و لازم نگرفته است که این بشارت را بلفظ قرآنی در انجیل پیدا کنیم حال آنکه در انجیل اصل بلفظه مکتوب است *

﴿ ثانیاً ﴾ مدلول آیت قرآنی آگاهی دادن از بشارت پیغمبر آخر الزمان است بلفظ عیسی علی نبینا و علیه السلام نه مندرج بودن آن در انجیل حاضر شما عبارت مخصوصه که فرمودند عیسی بشارت میداد با آمدن پیغمبری که نام بالکواحد است و نکند در انجیل باین عبارت نوشته شد که مبشرا بر رسول یأتی من بعدی اسمه احمد فرموده مکتوباتی الانجیل بعثه نبی اسمه احمد . و پس از آنکه وضع زمان بعثت عیسی علیه السلام و عناد و انکار ملت بنی اسرائیل و قوعات بعد از آن جناب و پنهان شدن اوصیای حقیقی و کلمات و بشارت او بخوینکه علی الاجال گفته شد معلوم گردید اینگونه اعتراضات را که از امثال صاحب کتاب ظاهر میشود محل و وقتی نتواند بود *

حقیقت دین اسلام با وجود معجزه و برهانی مانند قرآن و بیاناتی که اسلامیان را از روی حق و صواب در دست است و استواری قوانین شرع و ناموسی که از جانب آن مقمقر پیغمبران تأسیس شده است حاجتی بذکر دلائل و شواهد دیگر از خارج نخواهد داشت مگر آنکه برای مزید بیان و تمام کردن حجت بر منکران يك جمله از آیات و فقرات انجیل

توریه و سایر دلائل و براهین را چنانکه وعده کردیم در طی این اوراق
بیاری خدای خواهیم آورد *

اهل کتاب بشارت وارده در این بقیه کتب آسمانی را که در حق
پیغمبر موعود و منتظر است بخوبی میدانند ولی بعزت زبون بودن دلهای
آلوده ایشان از سلطان جهل و عناد چنانکه عیسی خبر داد راه تاویل
و بهانه جوی را در کلمات الهیه پیدا کنند . و پس از علم و آگاهی
از حقایق امور انکار و محو آورند . چنانکه یهودان در حق مسیح
و بشارتهای وارده در مسیح و در هجرات ظاهره از مسیح و در اعمال
و رفتارهای مسیح کردند و همچنانکه صاحب کتاب از روی بی شرمی به
تبعیت کفار عرب نسبت جنون و صرع العیاذ بالله بر آنچنان پیغمبر
عظیم الشان داد مسیح و یحیی را بجنون منسوب داشتند *

افسوس بر آنگونه دینداری باد . ای صاحب تالیف در انجیل خودت
از یهودان و منکران نشیدی که گفتند رئیس شیطانهای مسیح
همراه است و هر چه میکنند بدستاری او میکنند . و در حق
یحیی نیز مانند این سخن را نشیدی و تبعیت بر یهودان را بر خود ننگ
ندانستی ؟ *

﴿ معیار دوم ﴾

آیات کتاب موسی را که آنرا توریه مثنی گفته اند در معیار ششم از میزان
سیمین بناسبت از سخن آوردیم . و معلوم کردیم که آیات مزبور در حق
بشارت از پیغمبر موعود است و دلالتی بر مسیح نتواند داشت ولی صاحب
کتاب در فصل اول از کتاب سیم کتابش خود کتبها در تأویل آیات
مزبور می کند . و لفظ برادر را که در توریه گفت از برادران بنی اسرائیل
پیغمبری بصفات و علامات معلومه مبعوث کنم می خواهد تاویل کند
که اهل ذوق و ادراک در جرح و تعدیل آنگونه تاویل که در لفظ برادران
کرده است محتاج به بیانی دیگر نیستند . و بالبدیهه برادر یکقوم

طایفه دیگری است که از یک پدر جدا شده اند چنانکه این معنی در حق نسل
اسماعیل و اسحق که از ابراهیم علی نبینا وعلیهم السلام متولد شدند
و بنی اسرائیل با اسحق و عرب با اسماعیل منسوب گردیدند و اخصت .
این دو طایفه عظیمه برادرند و در کتاب موسی است که بکلمه خویش
میفرماید خدای پرورد کار تو از میان برادرانت پیغمبری را مانند تو
مبعوث خواهد کرد و در آیت ﴿ ۱۵ ﴾ از کتاب مزبور از فصل
همد هم است که خدا فرمود ﴿ از برای آنها پیغمبری را مانند
تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهیم کرد ﴾ و بیان دلالت
این کلمات را بر پیغمبر موعود و راست نیامدن آنها در حق عیسی خصوصا
بعقیدان عیسویان که در آنجناب دارند در معیار مذکور آوریم *
در صفحه ﴿ ۱۷۹ ﴾ میزان الحق پروتستانی که در بیان این آیات
بسختن پرداخت میگوید . تا با از آیات توریه آشکار و مثبت میگردد
که پیغمبر وعده شده به بنی اسرائیل یعنی آن ذریه وعده شده با ابراهیم
که بسبب وی همه طوایف عالم برکت خواهند یافت از نسل اسحق
و یعقوب مبعوث خواهد شد نه اینکه از نسل اسماعیل . و آیتی
در اینجا آورده است که هرگز دلالت بر مدعی او نتواند داشت ﴿ خدا
با ابراهیم فرمود سخن ساره را در خصوص هاجر بشنو و آنها را بدیار
غربت بفرست و از ساره بیان سخن ناخشنود مباش ذریت تو از نسل
اسحق نیز خوانده میشود ﴾ خدا با اسحق نیز وعده داد که از ذریت
تو زمین برکت خواهد یافت هیچ تنافی و تناقض با وعده مخصوصه
الهی که در حق اسماعیل و ذریت او داشت ظاهر نتواند کرد . و اگر
عیسی پرستان و مدعیان عیسی پرستی بانصاف و ادراک پیش آیند و کوش
کنند مطلب بغایت روشن است ولیکن . حب الشیء بیعی و بیصم *
چون اساس سخن را بقدر امکان باختصار گذاشتیم در میان این
مطلب و وعده برکت روی زمین که با ابراهیم و ذریت آنجناب داده شد
از همین توریه بقدر کفایت اهل دانش و بصیرت خواهیم آورد .
و خواهیم نمود که وعده مخصوصه خدای در نسل اسماعیل علیه السلام

چگونه بوده است و در همین بقیه توریه در تصریح بر مطلب اسلامیان چه بگذاشته اند *

سخنی در بیرون از مقام گفتگو بنظم رسید در اینجا بیابوریم تا آنکه مدعیان دینداری را اسباب ترك تعصب جاهلانه گردد و راه حقیقی الهی را پیدا کنند *

الهام و کلام الهی نه چنان است که هر صاحب سوادی که از خواندن و نوشتن الفاظ و لغات آگاهی دارد از معانی لطیفه و نکایات و اشارات دقیقه و اسرار و نکات غیر محدود آن الهامات اطلاع تواند جست . و بیشتر گفتیم که اثر مشابه صفت مؤثر است و میان مدرک و مدرک وجه مناسبت لازم است *

کلام خدای مانند انسان است اگر کسی حقیقت انسان را فهمید و وحی و کلام الهی را نیز تواند فهمید خصوصا که آن کلام تغییر نیافته و مکرر نشده باشد . مانند مسیح علیه السلام که از او از روی آنچه در ظاهر بعقول و افهام ناقصه و قاصره میفهمیدند سخن میگفتند و تا اکنون نیز میگویند و مقام حقیقی او را احدی از امثال ماها نتواند فهمید . پس کلام الهی را حواس الهیه میخواهد که بفهمد و باین گوش حیوانی نمیتوانش بشنوی *

بدان که اولاد ابراهیم و اسماعیل و اسحق شدن گذشته از اینکه در عالم جسمانیات و توالد و تناسل بشری امریست عظیم و سری است کریم . و باین اعراق و اصالت نسب کاری است لازم الاعتنا . لکن نه چنان است که این مطلب را قانون کلی بر خود قرار دهیم . یا آنکه خدای را مجبور بطوری غیر از طور معروف خود مان دانیم . و گوئیم که زباید از نسل عمر و باشد تا حکم فلانی در حق او جاری گردد . که اینگونه ملاحظاتی در خدای توانا جاری نتواند بود . و کسی را در آنحضرت جای اعتراض نتواند شد . بعلت اینکه بی اطلاعی ما و امثال ما از اسرار و حقایق امور آشکار است * در فصل سیم انجیل متی است ﴿ که در پیش خودتان نگوید

و تصور نکنید که پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میگویم خدا از این سنگها نیز برای ابراهیم اولاد حاصل تواند کرد *

﴿ در انجیل لوقا است ﴿ اکنون میوه ها را بثمر شایستگی بتوبه بیاورید خود بخود نگوید پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میگویم خدای از این سنگها نیز برای ابراهیم اولاد تواند آورد *

ای مؤلف بنص توریه کسایکه عهد ابدی خدا را برداشتنند از نسل ابراهیم منقرض و ابتر خواهند بود و ابراهیم و اولاد حقیقی ابراهیم از باطل کشند کان عهد و میثاق خدای بیزارند . اگر محبت خدا را در دل دارند و از عصیان بر او ترسناک هستند در کار دین بصیرت جویند و حقیقت را یابند . و اگر بخدای باطل بگویند ما بلفظ عیسی و انجیل ایمان آوردیم و عیسی ما را نجات خواهد داد و ما را راهی خواهد بخشید حاشا که عیسی خرسندی از شما و از عقاید و اعمال شما داشته باشد یا آنکه شما را بشناسد و قبول کند . همین آسانی را که میگویند در اختصاص برکت آنها بر نسل اسحق است آوردی و گفتی که دعوی محمد بن باطل است . آیدر ذیل عهد ابدی الهی که ابراهیم و نسل ابراهیم را مأمور بخته داشت و باطل کننده آنرا ابتر خواند مذکور ساخت . مگر شمارا هیچ ربطی در لحن کلام نیست ؟ *

از آیات همان فصل هفدهم کتاب نخستین موسی برای تو بیاورم که وعده مخصوصه خدای را در حق نسل اسماعیل یکقدری بدانی * ﴿ در معیار هفتم از میزان سیم ﴿ عبارات توریه را شنیدی و وعده خدا را با ابراهیم در خصوص برکت یافتن جهان بذرت او و ظاهر شدن سرورها از نسل او دانستی . آغاز سخن را از آنجا بگیر و استواری امر میثاق ابدی را در خصوص خسته معلوم نمای و در ذیل آن بشارت الهیه را بذرت اسماعیل دریافته پایه بیان مؤلف را در خصوص کردن مبارک شدن زمین بذرت اسحق مشاهده کن * ﴿ در آیت هفدهم فصل مزبور از توریه است ﴿ ابراهیم بخدای گفت همانا اسماعیل در حضرت تو زنده گشتی کفاد . و این سخن

ابراهیم علیه السلام پس از ورود خطاب الهی درباره تولد اسحق شد . و از لحن کلام خصوصاً بقرینه لفظ همان یا همانا اسماعیل در حضرت توزند کافی کاد روشن است که مقدمات بشارات و تولید سرورها از ابراهیم در میان او و خدای تعالی معهود بوده است . زیرا که آنجناب در جواب بشارت از اسحق این سخن را گفت و در جواب ابراهیم از تولد اسحق و ثبوت عهد و میثاق در او و در ذریه او خبر داده و فرمود ﴿ و از برای اسماعیل نیز ترا پذیرم اینک او را مبارک خواهم کرد و برکت خواهم داد و او را عظیم خواهم نمود و او را بغایت بسیار خواهم ساخت ﴾ دوازده سرور ﴿ از او تولید خواهم کرد و او را صاحب امت عظیمه خواهم نمود ﴾ و پس از این مکالمات شروع میکند به بیان جاری کردن ابراهیم علیه السلام عهد خسته را که میثاق ابدی بود و این همه بشارات در حق اسماعیل و اسحق در ذیل آن تعاهد واقع گردید . و ابراهیم نود و نه سال داشت که بدست خویش خود را خسته کرد و جله اولاد خود را در آنروز در طبق امر داعی که از جانب خدا صادر شد مخون ساخت *

الحاصل سرورها ﴿ و دوازده سرور ﴾ که خدای تعالی در مقام منت ابراهیم در ضمن بشارات الهیه و وعده مبارک شدن زمین بذریه بر ابراهیم مخصوص بذکر فرمود همانا ﴿ دوازده امام معصوم است ﴾ که صاحبان ولایت کلیه کبری بودند و سروران در تمامی جهان و بجز از ایشان دوازده سرور دیگر که از ذریه اسماعیل باشد نتواند بود . و عظمت اسماعیل که خدا وعده داد در ایشان و ایشان تمام خواهد شد . و وعده الهیه در وجود مبارک ایشان انجام پذیرفت . و تمامی جهان را مودت ایشان فریضه ذمت شد . و اجر رسالت پیغمبر آخر الزمان علیه و علیهم السلام مودت ایشان گردید که مودت ایشان مودت پیغمبر است و مودت پیغمبر مودت خداست *

﴿ قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی ﴾

اکنون اگر اهل کتاب را نصفت همراه باشد آیات مزبوره توریه را خصوصاً بقرینه بشارت عظمی که در خصوص ذریه اسماعیل و بودن امامان از نسل او بی تأویل و توجیه صریحه الدلالة در حق پیغمبر موعود خواهند دید . و از تقلید جاهلانه بر برادران پروتستانی گذشته و برادران بنی اسرائیل را همان ذریه اسماعیل دانسته مبارک شدن زمین را در هر دو نسل از اولاد ابراهیم خواهند شناخت . و پیغمبر مانند موسی را بصفات معلومه که یکی بودن کلام الهی از زبان او است چنانکه سابقاً گفتیم بجز از آن مظهر کلام الهی که تمامی احکام و شرائع را بدرجه کمال رساند و خداشناسی را در جهان ثابت الیاساس داشت نخواهند دانست *

آیاتی را که در اختصاص برکت یافتن زمین بذریه اسحق در تأویل عبارات توریه در صفحه ﴿ ۱۸۹ ﴾ کتاب میزان الحق پروتستانی آورد پس از مطالعه بیانات حقایقه که شنیدی بر فرض صحت آن آیاتی که از انجیل معلوم الحال است بخوبی خواهی دانست . که هرگز آن آیات دلالتی بر مدعای او ندارد و همه استدلالات صاحب کتاب مزبور در اینجا مانند دیگر سخنان او سقیم و غیر مستقیم است . که از جمله آنها سخنی است که از قول عیسی گفت که ﴿ اگر موسی را قبول میکردید مرا نیز قبول مینمودید بعلمت اینکه او در حق من نوشت ﴾ و از این سخن میکوید که برکت موعوده در ذریه ابراهیم منحصر بعیسی است و پیغمبری که موسی گفته شد خواهد آمد عیسی است . و در عدم دلالت آن سخن بر این مطلب صاحبان انصافی نیاز مند تأمل نخواهند بود . نوشتن موسی در حق عیسی اگر انحصار باین آیات توریه داشت پس حق بجانب یهودان است که او را انکار از روی صواب کرده اند . پس عیسی را اقلای پیغمبر گویند که مطابق با لفظ توریه باشد و جواب یکجمله از اعتراضات یهودان را نتوانند داد *

جای حیرت و افسوس این است که باین تفصیل سخنان بی اساس خود هیچ آزر می نکرده و میکوید . پس دعوی محمدیان

باطل شد و در آن مقام سخنان جاهلانه که شایسته احوال برادران
 او تواند بود مندرج ساخت . و چون دانشمندان را ایراد آنگونه
 سخنان نشاید از جواب بر او گذشتیم *

﴿ ولولا الشعر للعلاء بزی * لکنک الیوم اشعر من لبید ﴾

﴿ معیار سیم ﴾

کوش ادراک خود را باز کن عقائد موهومه را آنچه بر آن مالوف
 و مانوسی . همه را از دل خود موقه دور نمای . مشاعر خود را
 برای فهمیدن سخنان راست من در نزد من بعاریت بگذار . و پس
 از تبیل مقصود که رسیدن بمقام ادراک و فهم سخنان است در نظرگاه
 خدای باختر خویش راه بجای *

از بشارت بقیه کتب آسمانی که در نسخه های موجوده در نزد طوایف
 ملل از اهل کتاب در حق پیغمبر آخر الزمان است در اینجا بیآوریم .
 و میزان پر و نستانی را بمیزان راستین حقیقت شناسی بسنجیم . و پس
 از اقامت بیثبات و راهمائی طالبان دین حقیقی ایشان را در قبول و انکار
 بر مکافات و جزا از جناب خدای محول داریم *

نخست از بشارتی که در خصوص بعثت خاتم انبیا و قیام سرور کائنات
 علیه الصلوة والسلام در توریة و انجیل وارد است بطریق اجمال بیان
 کنیم . و در این معیار از لزوم برخواستن آن رحمت کلمة الهیه
 باشمشیر و مستقیم شدن دین خدای بسیف قاطع و حسام غالب که در دست
 یداللهی بود بسیاری خدای سخن گویم *

خدای جهان را چنانکه بصفات رحمت و رأفت و عطوفت موصوف
 دانیم صفات قهر و غضب و انتقام را نیز در آن حضرت اعتراف
 خواهیم داشت . و گذشته از دلائل ضروری که در این سخن عقلا
 وارد است کتب سماویه را بر تصدیق این مطلب ککواه راستین
 خواهیم دانست *

آثار صفات قهر و غضب خدای در هر زمانی بطورهای کونا کون
 در حق اقوام و ملل بظهور آمد تاریخ شناسان جهان از تفصیل این

آگاهی بشایسته دارند *

﴿ شعون الصفا ﴾ در انجیل یعنی در نامه دوم نوشت که لکن
 اینها طبعی ادراک بوده مانند حیواناتی که برای گشته شدن آفریده
 شده اند گرفتار شده بجهت فساد خود شان که ذم و قدح میکنند
 کارهایی را که بر آن جاهل هستند هلاک خواهند شد *

خدای قهار مشتم از کشیده شدن شمشیرها با او و هلاک نمودن
 حیواناتی که برای گشته شدن هستند باک نکنند و در کتب سماویه
 شواهد این سخن بسیار است *

﴿ در آیات فصل سی و دوم از توریة مثنی است ﴾

انا هو الذی انا و لیس معی اله غیره من زنده کنم و بمیرانم و بمیرانم و بمیرانم
 کسی را از دست من رهائی نیست دست خود را بردارم و گویم
 که حی ابدی منم . اگر شمشیر برهنه خود را پیدا کنم و بازوی من بحکم
 برسد از دشمنان انتقام خواهم گرفت اعدای خود را مکافات خواهم
 داد بیکانهای خود را مست از خون کنم . شمشیر من کوش خواهد
 خورد و از خون کشتگان و اسپران و سرهای سروران دشمنان
 خواهد آشامید *

﴿ در فصل بیست و ششم سفر لاویان از توریة است ﴾ بردشمنان
 غالب خواهید شد و از شمشیرهای شما در پیش روی شما بیفتند . و پنج کس
 از شما صد کس را غالب شود و صد کس از شما ده هزار کس را مغلوب سازد
 تا دشمنان شما در پیش روی شما بیفتند . در فصل دهم انجیل مثنی است ﴿
 کمان نکنید که من برای گذاشتن صلح در روی زمین آمدم بل برای
 فرستاده شدن شمشیر آمدم *

در میزان نخستین از این کتاب مستطاب گفته شد که انسان حقیقی
 آنکه نتیجه ایجاد جهان است و مقصود بالذات صانع حکیم تعالی
 شانه غیر این انسان ترایی و جادای است و عظم و اعتبار این قالب
 بشری بمظهریت و حاملیت آن نور اعظم است که هیکل اسماء و صفات
 خدایی است و کره این جسد خاکی را در صورت دوری از آن عالم

پای هیاونی بها باید دانست *
 در این مقام مثلی از حدود شریعت سلامت یاوریم که از استواری
 شریعت الهیه نیز بیاد آوری *
 حکم الهی در حق کسی که دزدی کند و خیانت در مال مردم ورزید بر بدن
 دودست او است که فرمودند ❖ فاقطعوا ايديهما ❖ و کتر دزدی
 که بسبب آن حد شرعی جاری شود در ربع دینار است که باصطلاح اسلامول
 دوازده غروش و نیم است . و از آن طرف دیت قطع دودست از آدمی
 هزار دینار است که با قصد لیره این زمان خواهد بود . یکی از هوشیاران
 در این دو حکم تفکر کرد و تبحر نمود تا آنکه مجبور بسؤال از اهل علم شد
 و بسید مهدی بحر العلوم نظماً نوشته است فرسار از حکمت این کار کرد سید
 علیه الرحمه جواب او را نیز نظماً نوشت تا آنکه جواب باسؤال از هر جهت
 مطابق آید *

❖ سؤال ❖

❖ بد بخمس مابین عسجد فدیت * مابالها قطع فی ربع دینار ❖

❖ جواب ❖

❖ عز الامانة اغلاها وارخصها * ذل الخيانة فافهم حكمة الباري ❖
 دستی که با هزار طلا عوض کرده میشود چگونه در تلافی ربع دیناری
 بریده گردد . در جواب فرمودند که عزت امانت و ظاهر نشدن
 خیانت از آن آرا کرانیهها داشت و او را ذلت خیانت و خواری دزدی
 ارزان نمود پس حکمت باری تعالی را بفهم *
 طوایف جهان در نظر الهی هرگز شان و عظمتی نتواند داشت
 مگر آنکه مبادی عالیه را حکایت کنند و روح انسانی را با خود
 همراه آورند *

❖ در فصل چهارم از کتاب اشعیا است ❖ طوایف در نظرش لاشی *
 بل از لاشی کتر و در نزد او ناچیز معدود شوند *

سرپای این جهان بمنزله انسانی است که بنی آدم از جمله اعضا
 آن انسان است . و همچنانکه انسان جزو راسها و علتها پیدا کرد

انسان جهانی را نیز امراض و اعراض بدید آید . که خدای حکیم
 انبیا و اولیا را در هر زمانی باقتضای آن زمان بمعالجات آنها
 کارد . و چون علت شقا قلوب که بیک عضوی از اعضا عارض
 شود طیب حاذق در محافطت حیات انسان محتاج به بریدن عضو
 مذکور گردد و ناچار از قطع آن شود . تا آنکه آن انسان
 مکرم را از حرکت رهایی دهد و نکند ارد سرایت بجملة اعضا کرده
 هلاکش سازد *

سیرت جنک و تفرین و هلاک ساختن اقوام در انبیا عظام جاری بود .
 و چون اقوام را در اطوار انکار ثابت و را سخ میافتند و میدیدند
 که از آیات و معجزات متنبه نشدند ناچار میشدند از اینکه بابر آنها تفرین
 آورند و بقیه و انتقام الهی آنها را مبتلا دارند که دیگر اقوام را
 موجب عبرت و اسباب هدایت گردد که منکران را بجزاز هلاک چاره
 در اصلاح نیست . و بسبب مردن دلهای ایشان حامل آثار الهیه
 نتواند شد و مقصود الهی از ساختن آن قالب جسمانی بعمل نیاید .
 و یا آنکه بامر خدای شمشیری کشیدند و بر آنها می نهادند و جنک
 میکردند و شوکت باطل را می شکستند که دین الهی با بمل نشود و راه
 خدا شناسی از میان نرود . چنانکه موسی کلبم خدای باعالمقه کرد .
 و جنک کردن موسی و پس از او جنک کردن یوشع بن نون معروفست
 و مشهور . و در توریة و در کتب تواریح مزبور است
 و مسطور *

❖ در کتاب ناحوم از توریة است ❖

خدای غیور و منتقم او است خدای منتقم و غضبناک است خدای
 از دشمنان خویش انتقام کشد غضب خود را بر دشمنان جاری
 کند خدای در غضب متانی و در قوت عظیم و بزرگست *

❖ در فصل نهم کتاب اشعیا است ❖ جنک جنک آوران باهنگامه
 نزدیک شد لباسها خون آلود شوند پس از آن غذای آتش شده
 بسوزند . زیرا که برای مامولودی بوجود آید و بر ما داده میشود

که سلطنت در عقب او است و نام او ﴿ عجیب و ناصح و جبار و رب الابدیه و سلام و سلطان ﴾ است . از دیاد سلام و سلطنت بر روی تخت و ملک او بلا نهایت خواهد بود . غیرت خدای آنرا از کنون تا ابد الابد پایدار و برقرار خواهد داشت *

پس ای صاحب کتاب از شمیر خاتم پیغمبران که با امر خدای کشیده شد هیچ استعجاب مکن . و از روی هوشیاری وضع زمان برخواستن آن ناصح جبار را که از دیاد سلام و سلطنت بر بالای تختگاه عدالت الهیه که مستند شریعت او است بلا نهایت خواهد بود بدستی ملاحظه نمایی . و غلبه جهل و نادانی و تراکم ظلمات و کدورتها و شیوع آیین بت پرستی و تضییع دین و شریعت خدایی و ظهور بدعتها که در دین حق گذاشته شده بود همه را با اطراف تصور کن . و شریعت و بعثت آن خاتم پیغمبران را عمومی بدان بطوریکه میبایست حکم او در اقطار جهان جاری گردد و جزیرهها منتظر شریعت او شوند . پس آیا لازم نبود که آن ظلمتها را بردارد و ابرهای نارنگ را که بر روی خورشید دین الهی بودند به بروق شمیر قاطع مرتفع سازد . و بنیان بت پرستی را براندازد . صیت توحید و خداشناسی را بلند آواز کند آیا لازم نبود بخوبیکه عیسی بشارت داد آن قالبها را مانند کوزه های کوزه کر بکنند و کوزهها بطرز نوین بسازد . و با شمیر آهنین حکومت کند . حکم ابدی را در جهان بگذارد . آیا لازم نبود که عضو شفا قلوبی را بریده انسان شریعت را از هلاکت و تباهی محفوظ دارد ؟ *

ای صاحب کتاب منصفانه جواب بپار . در چنان حالی اگر آن هادی مطلق سکوت میکردی و رسم دعوت را مانند دیگر پیغمبران که جنس نکرند مینهادی حال جهالت جهان و شیوع آیین بت پرستی که در ششصد سال بعد از عیسی با تدریج رسید تا کنون بکجای انجامید با آنکه این کار امری بود موعود و اراده بود از جانب خدای مہم چنانکه بزودی خواهی دانست *

راست است اگر آن هادی مطلق مبنای کار خود را تنها بشمیر میکذاشت و نبوت مطلقه خود را بشمیر تنها جاری میکرد سخنان اهل انکار را جای تصدیق توانستی بود . لکن پس از آنکه معجزات باهرات آورد و از جنس حروف و کلمات که در زبانها بهر گونه ترکیب و لغات تألیف میشد و در آنروز فصاحت کلام عرب را مایه مغفرت بود . سخنی از جانب خدای آورد که شامل بر جوامع کلم و حاوی احکام و اسرار و مبین اطوار کائنات و مکونات بود . و آن کلام را بنظمی مغایر نظم و نثر و زینبی بیرون از اسلوب کلمات آن قوم ظاهر کرد . و توحیدی نمود و گفت این کلام خدا است و اگر شکی دارید یکسوره از ما نبرد آن را بیارید . پس انکار کردند و بعد از پدران خویش در عناد اصرار نمودند . و ازینها و آزارها را در حق او روادیدند . بحدی که فرمود ﴿ ما و ذی نبی مثل ما و ذیت ﴾ و مع هذا بشیوه فقر و مسکنت زفتار نمود و فرمود ﴿ انا المسکین جالس المسکین . و القفر فخری و به افتخر ﴾ و با امر خدای فرمودند ﴿ ما کنبت بدعامن الرسل ﴾ تا آنکه بت پرستان و مخالفان دین حقیقی و صاحبان هواهای نفسانی که بظاهر ایمان عیسی و عیسی داشتند شرم نکرده و انصافی ننموده اقرار نیاروندند و کار بجایی رسید که در وطن خویش و در میان آن قوم نتوانست اقامت کند و از آنجا هجرت فرمود در آنجا نیز آسوده نکذاشتند تا آنکه حکم الهی را وقت اجراء سید و کار منجر بجهاد و استعمال قوه جبریه شد . و با امر خدای غضبتک هلاک کنده فرعون و شداد . و از پای در آورنده قوم ثمود و عاد . شمیر انتقام را بر آنها نهاد .

و آیت قهار بت الهی را بر ایشان ظاهر کرد *

﴿ فلیا آسفونا انتقمنا ﴾

﴿ لطف حق با تو مدد را ها کند ﴾

﴿ چونکه از حد بگذری رسوا کند ﴾

نه چنان است که بضر بشمیر و طعن بیکان و سنان هر کسی را

که بر او دست میافت در قبول اسلام و ایمانش مجبور سازد که خود از جانب خدای مفرمود ﴿ لا اکره فی الدین ﴾ بل بسیاری از آنها را در پذیرفتن دین و در دادن فدیة و جزیه مجبور میداشت *

چون آن هادی مطلق را از حکم شمشیر باقتضای زمان بعثت شکستن شوکت باطل و اعلاء کلمه حق مفسود بود و این مقصود در اندک زمانی بخواست خدای دست داد . و رشد و راستکاری از غی و کراهی تبیین گرفت . و لازم بود بر جهانیان معنی خضوع و انکسار را بنحوا کمل نیز بفهماند و آنها را آگاه سازد از مقصود حقیقی خود که مغایر بود با شمشیر کشی که مقصود بالبع و مطلوب بالعرض بودی . پس باقتضای حکمت الهیه ﴿ سرور سیمین ﴾ از دوازده سروری را که بشارت ایشان از نسل اسماعیل بزبان توریة شنیدی و آن سرور سبط مکرم آن پیغمبر بود و در اصل انجیل شیرش نامیدند مأمور بشهادت و قبول هر گونه خضوع و خشوع فرمود و در حیات خود از قضیه هایله آن مصیبت عظمی خبر داد و قاتلان آنحضرت را باسم و رسم معین ساخت تا بر جهانیان آشکار شود که آن پیغمبر عظیم الخلق را مقصود ابقای سلطنت ظاهریه در نسل خود نیست . و نیز جمله آن ﴿ دوازده سرور ﴾ را موافق صحیفه آسمانی مأمور بترك ریاست ظاهریه داشت حتی ﴿ نخستین سرور ﴾ را وصیت کرد بسکونت و نکشیدن سیف الله ذوالفقار که در انجیل نیز بعبارت شمشیر دوزبان از آن تعبیر آورده اند . و شهادت سبط مکرم خود را همچنانکه مودت ایشان را بر جهانیان لازم کرد اسباب انکسار قلوب داشت . و عنوان شفاعت کاهان تمامی امت مرحومه ساخت . لهذا آنحضرت باعلی درجه شهادت و تظلم شهید شد و هر مصیبت و المی را که هر فردی از افراد بشپندن آن متأثر و دلشکسته تواند شد بر خود گرفت چنانکه در کتب اسلامیه و تواریخ و سیر تفصیل شهادت و مصائب وارده بر آن بزرگوار مشروح و مبسوط است *

چون سخن با پنجار سید از اخبار انجیل که در شهادت یافتن سبط خاتم

پیغمبران علیه و اولاده المظلومین آلف التحیه والسلام وارد شده است کلماتی چند بیاوریم اگر چه اصل و ترجمه های انجیل بعثت اضطراری که در آنهاست ما را از بیان تفسیر بطور مقصود باز خواهد داشت ولی گفته اند ما لایدرك كاه لا یترك كاهه *

﴿ در باب ۱۲ مکاشفات یوحنا است ﴾

و در آسمان امر عظمی مشاهده کرد بدیعنی زنی بود که آفتاب را پوشیده و ماه در زیر پای او بود و در بالای سر خود تاجی داشت از دوازده کوب . آ زن حامله شده و بیجهت وضع حمل الم ولادت را دیده و فریاد میکرد . و امر غریبی در آسمان مشاهده شده ما نا اژدر های بزرگ سرخ رنگی ظاهر شد که آراهفت سروده شاخ بود و بر سرهای او هفت تاج بود دم آن اژدر هایك ثلث از ستارگان آسمان را فرو رفته بر زمین ریخت . و آن اژدرها در پیشروی آن زنی که وضع حمل میکرد ایستاده بود تا آنکه بمحض تولید او فرو بردن میخواست آن زن برای آن کسی که باعصای آهنین بر طوایف حکم خواهد کرد پسری آورد و آن پسر بسوی خدا و بخت الهی انداخته شد *

تفسیر این کلمات انجیل یعنی مکاشفات یوحنا را اگر بتفصیل در انجیل بیاوریم ما را از اصل مقصود در این نامه باز دارد و لازم آید که مقدمات چند را که در تفسیر اینگونه کلمات برزگان بکار آید تمهید کنیم و این عبیدنی بضاعت را گذشته از ملاحظاتی دیگر فراغت حاصل نیست که از عوارض دنیویة سخت پریشانم مگر آنکه بنحوا اجمال اشارتی بر اهل بشارت توانیم گفت *

﴿ خورشید و ماه ﴾ اشارت بر نبوت مطلقه و ولایت مطلقه است . آن زن مادر سبط پیغمبر آخر الزمان و قره العین رسالت و زوج او حضرت مر تقوی است که ﴿ نخستین سرور ﴾ از دوازده سرور مبشر در توریة است . آن بهترین زنان جهان که صاحبه ولایت کلیه کبری بود لباس از نبوت مطلقه داشت زیرا که در مطلع شمس نبوت بود و ذوالقرنین اهل آنجا را آنچنان دید که خدا فرمود ﴿ لم یجعل لهم

من دونها سقا ﴿﴾ بجز از آفتاب آنها را پوشای نبود . و نیز آن زن در روزی که نصاری نجران میباهلت برخواستند در تحت ردای پیغمبری درآمد تا ظاهر نمونه از باطن کردد . و گروه نصاری علام موعود را در حضرت پیغمبری و اهل بیت پاک اود بدند و کار خود را مقرر بجزیه دادن و اعطای خدا داشتند *

آن زن علی ایها و بعلها و اولادها و علیها السلام ماه ولایت را در زیر پای داشت و حرکت و سکون و رفتارش بر روی ولایت الهیه بود . و نیز حدود ولایت کلیه که در سرورهای وعده داده شده با بر اھیم ظاهر شد از عقب او از اولادش بعد از او بود *

بجهت وضع جل الم دیده فریاد کرد . زیرا که آماده بودن اژدرهای سرخ و برای مضررت رسانیدن بر آن مولود میدید و مهیا بودن رئیس خون ریزی بتاحق را بر شهید کردن او و اولاد و اصحاب او مشاهده میکرد *

﴿ ووصینا الانسان بوالدیه احسانا جلته امه کرها ووضعتہ کرها ﴾ آن انسان حقیقی را که پیغمبر را انسان عین و عین انسان بود خدای وصیت فرموده بود که در حق والدین خود احسان کند . و برای اتمام هدایت جهان و نهادن حکم انکسار و خضوع در دلهای مؤمنان . و شفاعت کردن نگاهکاران در راه خدای از جان و مال و عیال و فرزندان و اصحاب و از هر چیزی که داشت گذشته و هر گونه مصیبت و الم را قبول کند . و بجهت این وصیت که احسان بودن نام آن مولود را ﴿ حسین ﴾ نهاد و در حدیث قدس فرمود ﴿ و منی الاحسان شققت اسم حسین من اسمی ﴾ و چون آن احسان منسوب بامر خدا و رضای خدا و در راه خدا شد برای فهمانیدن معنی اتحاد فرمودند و معنی الاحسان و مطابق آمد به ﴿ لکن اللہ رمی ﴾ و خون مبارک او نثار الله شد *

آن زن را در بالای سراز ﴿ دوازده کوب ﴾ ناجی بود که دوازده سرور موعود با اینکه بازده از اولاد او بودند و زمانا مقام ایشان

متاخر و در زیر پای بودی شرفا در بالای سر او بودند و مانند تاجها شرف و جمال او بودند *

و امر غریبی در آسمان دیده شد که از درهای بزرگ سرخ رنگ وهفت سر بود که ده شاخ وهفت تاج داشت . و این اژدرها رئیس سرور و مبدء ظلمات است و چنانکه در میزان نخستین دانستی او را قدرت و سلطنت در مقابل مبدء انوار بتقدیر و حکمت خدای داده شد . که او را هفت سر در مراتب هفتگانه انسانی عطا کردند . از مقام عقل تا جسم آن رئیس ظلمات را رؤس و وجوه پیدا شد و بر آن سرها تاجها که علامت تسلط او است مقرر گردید . فقط در مقام فواد که بالاتر از مقام عقل است و آیت خدای در وجود انسانی است آن رئیس ظلمات را راه نیست و آن مقام مخصوص عباد حقیقی خدا است این است که بهشت را هشت در است و دورخ را هفت در *

﴿ ان عبادی لیس لک علیهم سلطان ﴾

ده شاخ آن رئیس سرور شعبهای ضلالت او است که در ده قبضه که طینت انسانی را از آن مخمر کردند ظاهر گردید و در اصطلاح اهل حقیقت آنرا بقبضات عشر که در طبقه آسمان و یک زمین است تعبیر کنند و اگر بخواهیم در اینجا تفصیل بیانات را بیاوریم میدان سخن بسیاری خدای وسیع است و لیک عذر اثر از برادران روحانی خواستیم *

دم آن رئیس ظلمات که تعبیر از مظاهر شر و روایادی فتنه های او است نجوم آسمانی را که تعبیر از انبیا و اولیا است بر زمین فروریخت و ایشان را از مقام برتری بیابین آورد . ولی همه ایشان را نتوانستی بکلی مقهور کند زیرا که مقام ایشان بسی بلند است ﴿ و الحق یعلو و لا یعلی علیه ﴾ ﴿ و العاقبة للمتقین ﴾ *

آن رئیس شر و میدانست که مولودی برای حاکم حق که بانمشیر حکم و شریعت خدای را در زمین خواهد نهاد متولد خواهد شد . و اگر او سلطنت موروثی ظاهر را نیز مانند باطن بدست گیرد

و در مسند حکومت آن حاکم مطلق باظهار دین حق و تشبیه مساتی
خدا برستی بردارد آن رئیس سرور مخدول و منکوب خواهد گردید .
لینها همه همت خود را مصروفی بر این داشت و مهیاسد که آن
مولود پاک را فرود او را از این جهان بردارد که خلیهها در ارکان
هدایت جهان آورد و ظلمات و کدورات خود را تا روز موعود
و معلوم در جهان جاری سازد *

آن مولود بانچه وجود آمد و بسوی تخت خدا و بسوی خدا انداخته
شد و جبرائیل بحضرت الهش برد و در آغوش قرب خدایی در عرش
رحماتی او را جای داد . و خدا او را بعد از شهادت نیز بسوی
عرش برد و ظاهر او را در زمین داشت تا آنکه هر که او را زیارت کند
خدا برا زیارت کرده باشد *

﴿ من زا والحسین بکر بلا یوم عرفة فکأنما زار الله فی عرشه ﴾

این است تفسیر کلمات بوحنا که با جمال آوردیم . اگر انجیلیان
بهبتر از این تفسیر نتوانند کرد بسیارند و بگویند . کاش کتب آسمانی را
از میان بر نمی داشتند و تحریف و تغییر در آنها را جایز نمی دیدند و تبعیت
بر رئیس سرور نمی کردند و اختلاف را در دین الهی نمی انداختند .
تا آنکه بیانات آسمانی و مطالب و معانی را که ارواح را مایه سرور
و نعیم بود و دلها را مورث نورانیت و روشنائی از هر زبان و بهر لفظی
بگویند و بشنوند و انس گیرند و همدیگر را دانش آموزند و معرفت
افزایند و تعارف و رزق و تنا کر نیاوزند *

﴿ و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ﴾

اکنون از بشارات کتب آسمانی در خصوص بعثت خاتم پیغمبران
بیاویم و نخست از آیات و کلماتی که قیام او و قوام شریعت او را بشمیر
آگاهی میدهند ذکر کنیم *

﴿ معیار چهارم ﴾

صاحب کتاب آیاتی را که ذیلا از زبور در حق بشارت پیغمبر موعود
خواهی شنید ﴿ در صفحه صد و هشتادم ﴾ کاتبش آورده و از نامه
عبرانیان آیات دیگر در تفسیر آنها ذکر میکنند و میگویند بدلالات آن
نامه که از منقرحات انجیل ایشان است واضح میشود که آیات زبور
دلالت بر بشارت محمدی ندارد *

آیات زبور را بنامی از روی ترجمه های خودشان در اینجا بیاوریم
و تصدیق آنرا حواله باریاب ادراک و انصافی کنیم تا بدانند که آیات
مزبوره بشارت بر پیغمبر آخر الزمان است و بدلالات بسمیح تواند داشت
و معلوم کنند که نامه عبرانیان درست گفت یا نامه ایمانیان *

و اگر می دانستند که نویسنده آن نامه چه بلاها بسرا انجیل آورد
و بنام عیسی چه قدر مردم را از مطلب دور کرد و نام خود را
نیز مقدس خواند هر کس نامی از نامه او میبردند و بسنخن
او تسک نمی جستند *

﴿ آیات مزبور چهارم و پنجم زبور است ﴾

دل من سخن نیک بر آورد . کارهای خود را بر ملک عرضه کنم . زبان
من قلم دیرما هری است . نیکوتر از اولاد بنی آدم شدی لطافت
بر لبهای تو ریخت بدین موجب خدای ترا بدوام دهر مبارک داشت .
ای توانا شمیر خود را بر روی ران خویش بساو بز که عزت و شهرت
تواز آن است . در شهرت خویش کامیاب باش برای حق عدالت
و راستکاری سوار شو . دست راست تو کارهای عجیب و هیبتناکت
بیاورد . پیکانهای توای توانا نیز است در دلهای دشمنان ملک
نشیند . اقوام مقهور تو شوند کرسی توای خدای ابد الابد است .
عصای مملکت عصای عدالت تست . نیکی را دوست داشتی
و بدی را دشمن کرفتی و بدی تو موجب ای خدا خلدایت به برتری
از شمر بکانت بر وزن شاد کاهی ممسوح داشت مرصافی و عود و سلیمه
از جامه های تست . از منازل شرفناک تو عاجی است که ترا شاد کام کند
دختران پادشاهان در میان زنان مکرمات تست ملکه آرایش یافته

بجامه زوین در خدمت تو یابستند . ای دختر بشنو و نگاه کن و بکوش
خود استماع کن قوم خویش و خانه پدر خود را فراموش نمای حسن
نورا ملک خواهان شود . زیرا که او پرورش دهنده خدای تست
و تو او را بجهده آوری . دختران صور برای پیشکشها بیاورند .
توانگران از طوایف بیدار تو حسرت برند همه بزرگیهای دختر ملک
از درون از جامه زرد زاست دختران با کمره از پی جامهای زردوز
رقیسان آنها برای ملک بیاورند و بر خدمت تو تقدم کنند .
و یا بهجت و سرور ابلاغ دارند و بسرای ملک داخل شوند .
اولاد تو بجای بدران تو یابستند و ایشان را بر تمامی زمین سروری
دهم بقرون و اعصار نام ترا بادکنم و آنها بدوام دهور و اعصار
برای تو اعتراف بیاورند . تمام شد زبور چهل و پنجم داود
علیه السلام *

شهادت دادن این آیات از زبور بر مشاوت پیغمبر و وراثت اولاد ظاهرین
او در زمین در نزد هوشمندان آگاه آشکار است و از جمله جاهایی است
که در آیت قرآنی اشارت بر آن فرموده اند *

﴿ ولقد كتبنا فی الزبور من بعد الذکر ﴾

﴿ ان الارض برنهما عبادی الصالحون ﴾

بعد از ذکر پیغمبر و اوصاف و اطوار آنحضرت چنان نوشتند که وارثان
و مالکان زمین بندهگان صالح خدا است که ایشان را بر تمامی زمین
سروری باشد و وعده خدای پابراهیم در حق ذریت اسمعیل
انجام یابد *

صاحب کتاب آیات مذکوره زبور را بنا و بلات بعیده میخواهد
بمسیح تفسیر کند و دلالت آنرا بر پیغمبر صاحب السیف و لطافة الکلام
انکار نماید و حال آنکه کثرینی او را کی در شهادت تمامی آیات مزبوره
بر حضرت پیغمبر کفایت کند *

بنا بر بیان بعضی از محققین پولوس دعوت کنندگان کاذب بود
که مسیح را برای اجرای ریاست خود بخدایی خواند و باقتضای مقصود

خود بدعتها در آیین خدا گذا رد . در ضمن نامه که بعبرانیان نوشت
و خواست دلیلی برای ایشان از توریة بیاورد . این است
که دو آیت از همین فصل زبور یعنی مز مور چهل و پنجم را آورده
و استدلال بر مدعای خود کرد . و این مؤلف بپچاره به تبعیت او سخندانی نمود .
فقرات نامه پولوس که مؤلف میزان پروتستانی تمسک بآن میشود
چنان است *

لکن به پسر میگوید که کرسی تو ای خدا ابدی و ازلیست عصای
ملکوت تو عصای عدالت است صلاح را دوست داشتی بدینوجب
خدای یعنی خدای تو ترا بروغن بهجت مسح کرد و ترا از رفیقان
تو برتری داد *

در اینجا یک لفظ مسح که مطابق با ترجمه لقبی از عیسی تواند بود پیدا کرد
و دست او بر ساخت پس از اینقرار در هیچ جایی عبارت مسح بیاورند
حال آنکه در توریة امثال این تعبیر در حق اثنا بسیار و اصطلاح توریة
بر این جاری است . و مسح بروغن بهجت یعنی شاد کام و سرور
داشتن است . اگر راست میگویند آیات زبور را اجرا در نامها بتامی
بیاوردند چرا علی التفصیل تفسیر نکردند . و نیز همین دو آیت را بجه
قرینت بر عیسی تأویل میکنند گویا بقرینة لفظ ﴿ ای خدا ﴾
است که عیسی را خدا نامیده اند و یکس دیگر دلالت نکند *

اهل ادراک از متن عبارت حاضره زبور دانند که خدا تعبیر از غیر
ازل تعالی است چنانکه در ذیل آن گفت خدا یعنی خدای تو واضح است
کسی که او را خدایی باشد در واقع بنده خداست و در اینصورت
بهر معنی که در عیسی گویند این تعبیر در حضرت پیغمبری بطریق
اولی تواند بود ﴿ نخستین سرور ﴾ از دوازده سرور موعود اعتراف
بعبودیت آن پیغمبر توانا کرد باینکه طوایف بسیاری بخدایی آن
بزرگوار اعتقاد کردند و در حق او فرموده اند ﴿ ذات علی مسح
بذات الله ﴾ همین دو آیت زبور را تماما در حق عیسی نتوانند بیان
کنند . چه فائده که در وقت تنگنایی مبادرت بنکارش این نامه کردم

ای بیچاره چشمی باز کن همین دو آیت را که آوردی به بین که پولوس چگونه تخریف نمود . و چنانکه شمعون بطرس در حق معلمان دروغگویی گفته بود تخریف را به پنهانی داخل کرد ﴿ عَصَايَ مَلَكُوتِ تُو ﴾ که در ترجمه کفیم در نسخه صحیحه زبور بلفظ عصای استقامت تو و در بعضی از ترجمه های پروتستانها عصای مملکت آورده شده است *

و علت همه این تخریفات این است که در آیات مذکوره خطاب بخداوند شریعت دائمی کرده است . و میگوید کرسی توای خدا ابدی و ازلی است عصای استقامت یا عصای مملکت عصای عدالت تست . و در اول آیات چنان گفت که شمشیرت را ای توانا بر بالای ران یلویز برای حق و عدالت و استقامت سوار شو . و این معانی بجز در پیغمبر آخر الزمان صادق نتواند بود عیبی را نه سیف بود و نه آنچنان سوار شد که عدل و داد و استقامت را در زمین بگذارد و نه اورا کرسی و عصای عدالتی که عبارت از شریعت مؤسسه دائمه باشد کسی اعتقاد کرده یا دعوی نموده است . این است که پولوس این کار را بعالم ملکوت انداخت که يك قدری از بنیان تاویل تأسیس کرده شود تا آنکه پروتستانها آمده در ترفیح آن بنیان بی اساس سخن گویند *

و الحاصل سخن در آیات زبور است که هفده آیت است و تمامی ذکر حضرت پیغمبر و اطوار و اوصاف ایشان و اشارت بزوجات ایشان و اولاد و زوجات اولاد اطهار آنحضرت است *

سروری روی زمین را با ایشان علیه و علیهم السلام مسلم داشت و چون دلالات واضح آیت بر آنحضرت در نزد هوشمند یا انصافی محتاج بشرح و بسط نیست و بر مکران تعصب جوی سودی ندهد لهذا اختصار در سخن را بهتر دیدیم *

زبور چنین می سراید و سخنان خود را بحضرت ملك الملوك موجودات عرضه میدارد * نیکوترین اولاد بنی آدم شدی . و بهترین

مخلوقات کشتی لطافت و فصاحت و اعجاز بر لبهای مبارکت آمیخت . و سخن خدای بلطافت از آن لبهای نازنین ظاهر شد . و بدان سبب چنانکه بر ابراهیم وعده داده شده بود بدوام شریعت و سلطنت ذریت خود که دوازده سرور از نسل اسماعیل بودند ابد الدهر مبارک شدی و برکت یافتی ای قوی و توانا بر همه چیز شمشیر خود را بر بالای ران خویش بعدادت عربی یلویز و بکوی اتانبی بالسیف . که عزت تو و دین تو و شهرت نام مبارک تو و رسیدن شریعت تو بجزا بر بقهاریت سیف الهی تواند بود . برای گذاردن حق عدالت و راستکاری سوار شو . دست راست تو که ﴿ ابن عم ﴾ تست و مظهر العجائب است کارهایی بر تو میفاید که بسیار عجیب و در انظار دشمنان هیبتناک است . بیکا نهی تو ای توانا سخت نیز است که تیراندازی از بدرت اسماعیل برای چنان وقتی یاد کارت شد که بر دلهای دشمنان ملك نشیند اقوام مقهور تو شوند . کرسی توای خداوند شریعت ابد الابد است . و شریعت تو که ناموس استقامت جهان است ابد الدهر بوده عصا و عباد در مملکت ایجاد عصای عدالت تست که بواسطه شریعت غرای مستقیمه ات در جهان نهادی *

﴿ و بالعدل قامت السموات والارض ﴾

نیکی را دوست داشتنی و بدی را دشمنی کرفتی . و بدین جهات که عرض کردم خدای یعنی خدای تو ترا از سایر پیغمبران که در پیغمبری با تو سهم و شریک هستند برتری داد و ترا اشرف انبیا و مرسلین کرد . و ملك و جودین و مالک دارینت نمود . و بدین سبب ترا با بتهاج دائمی مسرور داشت *

نمیدانم صاحب کتب در این آیات چه میگوید و دل او چگونه گواهی میدهد آیا خود تصدیق میکند که آیات مزبوره در حق عیسی است و در حق آن اشرف پیغمبران نیست ؟ *

آیت آخر را که در نامه عبرانیان آورده بود نرسیدیم که چگونه عیسی تاویل کردند مقصود از شریکان اگر شراکت در نبوت است که عیسی

بمغیر نبود اگر در خدایی است خدای این بجز دوشربک که یکی ذات
اب و یکی روح القدس است شربک دیگر اعتقاد نکرده اند . مگر
آنکه بگویند از این دوشربک او را برتری داده شد لکن آنوقت
خدا یعنی خدای تو را برتری بر خدا داد عبارت بسیار مشکلی میشود
که ماها نمیتوانیم فهمیدی بلکه دیگری بفهمد *

عجب است از مؤلف ما که میگوید بر این آیت آخری از این زبور
مقصود از آن آیت حضرت پیغمبر علیه السلام نتواند بود بل عیسی
مقصود است *

بسیار خوب تا اینجا آیت که اشارت کردیم دلالتی بر مسیح از آنها
ظاهر نتواند شد و تا ما صریح در حضرت ختمی مآب علیه الصلوة
والسلام است و تفسیر آیت نیز دلالت بر داخل شدن زنان پادشاهان و رؤسای
اقوام و بزرگان بخانه پیغمبری دارد چه در زمان خویش و چه در زمان
اهل بیت و اولاد طاهرینش و چه در حالت غلبات و فتوحات بمجوریت
و چه در هر حال دیگر برضا و میولات که از باب آگاهی از تاریخ و اخبار
علی التفصیل دانستند . شهر بانو دختر یزدجرد پادشاه ایران
در خانه حضرت حسن علیه النجیة و الثناء بود و نیز مادر چند سرور
برزگوار از پادشاه زادگان است *

عیسی علی نبیسا و آله و علیه السلام زن نبرد و اولاد از او نبود و هدایا
برای او نبرفت و تمامی این اخبار زبور را بطور واقعی در بیان اوصاف
و اطوار حضرت ختمی علیه السلام توانیم دانست و بس . و پادشاه
بودن اینها و اولاد اطهار آنحضرت در ظاهر و باطن واضح است .
و در اینجا سخنان بسیار لطیف دارم که در هر کله از کلمات زبور برای
برادرانم بطوری توانم شرح و بیان آورد که حیرت عقول و مدارک
کردد و لیک بهمین قدرها در این مقام کفایت کنیم که بسی از سخنها را
همه وقتی و بهر کسی نباید گفت . ومع هذا وصیت میکنم ترا
بتدبر و تأمل در همان فقرات زبور که ترا موجب مزید آگاهی
کردد *

﴿ تفسیر الهامی ﴾

عجبترا آنکه صاحب کتاب در ذیل آیت مزبور زبور از مکاشفات
والهامات یوحنا آیتی در اثبات مدعای خود آورد که همان
الهامات یوحنا بر همان جداگانه بر بحث نبی موعود است و بوجهی
دلالت بر مسیح ندارد تا چه رسد باثبات مدعای مؤلف که می خواهد
آیات زبور با آن آشکاری را تاویل بمسیح کند دام خوبی برای خود
درست کرد خانه خود را بدست خویش خراب ساخت *

﴿ یخربون بیوتهم یادیهم و ایدی المؤمنین ﴾

در معیار هفتم از میزان اول نیز وعده بیان آیت مکاشفات یوحنا را
کردیم و لیک نقل عبارات یوحنا را در اینجا نیز بیاوریم و این فقرات
در فصل نوزدهم مکاشفات است *

آسمان را کشوده دیدم و انگاه اسب سفید را دیدم که سوار بر آن را
امین و صادق میکشند برای حق استقامت جنگ میکنند . چشمان
او مانند شعله نار بود . و بر سر افسرهای بسیار داشت و او را
نامی بود که بجز او کسی دیگر نمیتوانستی آنرا بخواند . و جبهه خون
آلودی پوشیده بود که نام آنرا کلام الهی میکشند . و جاعتهای
آسمان بر بالای اسبهای سفید با جامه های سفید و لطیف پرندی
در پشت سر او میرفتند و برای زدن طوایف شمشیر قاطعی از دهانش
بیرون می آمد . باعضای آهنین حکومت خواهد کرد . و معصره
شراب قهر و غضب خدای قادر بر همه چیز را خود فشار میدهد .
و بر لباس و ران خود نامی دارد بمعنی ملك الملوك و رب الارباب *

نخست از تحریف صاحب کتاب بنهت بقصدی برای تو بگویم که میزان
کار آنها را نیک بشناسی *

این ترجمه را که در اینجا از مکاشفات یوحنا آوردیم از روی دو
ترجمه از خود پروتستانها است که یکی را بترکی در سنه ﴿ ۱۸۲۷ ﴾

در پاریس از جانب جمعیت انگلیسی چاپ کرده و میگوید برای انتشار کتب مقدسه در اطراف واکلی انگلستان و سایر ریه مسکون طبع کرده شد - و دیگری را نیز بترکی در سنه ﴿ ۱۸۵۷ ﴾ در لندن از جانب جمعیت آنجا چاپ کرده و میگوید که این کتاب باطلاع فلان و فلان قلمی شد، مطبوع و در انگلستان و سایر ممالک ریه مسکون منتشر گردید. اکنون مقابله کنیم این ترجمه را با عباراتی که در صفحه ﴿ ۱۸۱ ﴾ میزان الحق خودشان آورده اند *

گذشته از سایر تحریقات عبارت آخری را که معصره شراب قهر و غضب الهی را تا آخر باشد در میزان الحق خود چنین نوشت:

که میخانه قهر و سخط خدای قادر مطلق را پامال میسازد که معنی عبارت چنان می آید که خدای قادر بر همه چیز را دیگر صفت قهر و سخطی باقی نخواهد ماند که مخلوق از مخلوقات نصرف در ذات و صفات قدیم تعالی کرد، آن دو صفت را پامال و معدوم سازد.

و مع هذا آن خدا قادر بر همه چیز است حال آنکه در ترجمه های ترکی بجای میخانه در یکی باصافی است و بجای پامال میکند چنینه جکدر و در دیگری بعوض میخانه معصره است که آلت عصر و فشار دادن انگور و شراب مقصود است و بجای پامال میکند گفته است باصاف قدر. و معنی عبارت موافق این دو ترجمه بکلی مغایر و منافی با ترجمه متفوله در میزان است که مقصود ظاهر کردن آثار سخط و غضب الهی است بقرینه لفظ خدای قادر بر همه چیز خصوصا بقرینه سوق کلام که گفت برای زدن طوایف شمشیر برنده از دهان او بیرون آمده باعصای آهنین یعنی تکیه گاه آهنین و حربه آهنین که همان شمشیر بیرون آمده از حکم و امر او است حکومت خواهد کرد. و معصره قهر و غضب خدای قادر مطلق را خود معصور کرده آثار سخط الهی را در جهان ظاهر کرده انسانهای زیانکار و اهل خسارت را هلاک خواهد نمود و این عصر در یکی از تفاسیر همان است که در قرآن مجید آرایاد فرموده و با آن

قسم خورد *

﴿ والعصران الانسان لني خسر ﴾

و چون در قواعد عربیه مصدر بمعنی فاعل نیز آید بدلالات انجیل مقصود از عصر خود حضرت یغمبری نیز تواند بود که عصر کننده شراب سخط الهی برای دشمنان دین بود *

بالجمله حیرت از این دارم که از بجای مکاشفات استدلال بر مدعای خود کرد. اگر از لفظ کلام الهی و عبارت جامه خون آلود است زهی بی اطلاعی است پس سایر کلمات را که هیچ مناسبت بسخچ ندارد چه خواهد کرد. میخانه را درست کرد شمشیر برنده یا شمشیر دوسر را که در نسخه اصل انجیل است باعصای آهنین و حکم و حکومت با آن را چه میکند. آن سوار را جامه کلام الهی است که گفت آنرا پوشیده بود پس سوار غیر از آن کلام است و آن کلام جبه آن سوار و حافظ او از حرد برد و زینت و شرف او است. آن جبه که کلام خدا و مجزه باقیه و دامنه آن سوار است بخویریزها دربر او ماند و گرنه آن جامه را نمیتوانستی با خود دارد. و آن کلام همچنانکه در مقام الفاظ مجز و زینت و مروج دین و شریعت و بیان کننده احکام خدای بود. در مقام انسانی نیز آن سوار ازل را کلام ناطق الهی در بر بود که مجز نکوینی او بود و رواج دهند. خدا با عدد بین مطابق بود *

﴿ فسلام لك من اصحاب اليمين ﴾

آن کلام ناطق الهی بدست شقی ترین مخلوقات در حال سجود و مقام مناجات با معبود از ضربت آن ملعون ازل و ابد خون آلود شد *

نام مبارک آن سوار امین و صادق بود که پیش از ظهور بعثت ظاهری او در عالم اجسام در میان مردم بصدق و امانت معروفی و باین دو نام و لقب ملقب بود *

در جامه و بهلوی آن سوار که برای حق انصاف و استقامت سوار شد

نای نوشته شده بود یعنی ملك الملوك ورب الارباب . ربوبیت
 وسلطنت عمومی آن سلطان جهان که نص قرآن بر تمامی موجودات
 هیبت و ربوبیت داشت . و آن ربوبیت کنه عبودیت مطلقه
 آنحضرت بود در آن جامه که کلام لفظی و تدوینی بود لفظاً
 مکتوب شد . و آثار بعثت و اوصاف و کالات آنحضرت را بیان فرمودند
 و بر طالبین تذیروهادی نامیده آمد و در جامه که کلام تکوینی خدا بود
 فعلا و کونا ربوبیت او ظاهر آمد . و جمله اوصاف و ولایت مطلقه
 او را آن کلام ناطق الهی مظهر کردید *

﴿ هو صنع الآله و اتلقى طراً ﴾ صنع من کادان بکون الهیا *

بیان ربوبیت مطلقه امکانیه و سلطنت عمومی آن حبيب مطلق خدای
 را بخو اجمال در معیار هفتم از میزان نخستین و در سایر بیانات خویش
 در این کتاب مستطاب آوردیم . اگر مزید آگاهی را بخواهی مراجعت
 بکتاب و مؤلفات از اهل تحقیق و علمای دین اسلام نمای *

﴿ و الحمد لله رب العالمین ﴾

کاش مر از زبان کویابی میشد ترا کوش شنوایی و مدح آن حمد الهی را
 که رب جهان و تربیت کننده پیدا و نهان است بزبان دیگر
 در اینجا می گفتیم *

﴿ غیر این منطق لبی یکشاد می * در مدحش داد معنی داد می *

نیقی غلط گفتیم و خطا آوردیم این التراب و رب الارباب . کلمات خدای
 به بیانات جهان و جهانیان محدود نشود و مدایح آن مدح اعظم
 و نور اقدم بسخنان امکان و اکوان معدود نکرده *

﴿ قل لو كان البحر ممداد الكلمات ربی لتفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربی ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

﴿ در زبور صد و چهل و نهم ﴾ بشارت بعثت خاتم پیغمبران
 و برخواستن آنحضرت را با شمشیر خبر داد و چنان گفت که . خدای را

بتسیح تو بن تسیح گوید او را در مجمع با کان تسیح کنبد .
 اسرائیل با آفریننده خویش فرخناك شود و بنی صیهون ملك خود
 شادمان گردد . نام او را بدف و طبل و مزمار تسیح کنند و ترتیل
 نمایند . زیرا که خدای از قوم خود خوشنود است تواضع کنند کان را
 با استخلاص شرف و عزت دهد . با کان بعزت ابتهاج آورند
 و در خوابگاه خودشان شاد کام شوند . تکبیرهای خدای بر دهان
 ایشانست و تیغ دوسر در دست آنهاست . تا آنکه از آنها انتقام
 گیرند و آنها را ادب آموزند . ملوک آنها را مقید کنند بزکان آنها را
 مقلول سازند . تا آنکه حکم مکتوب را در حق آنها جاری نمایند . این
 بزرگی مر جمله باکان را خواهد بود *

این بشارت در حق سلیمان بن داود نتواند بود که بعقیدت اهل کتاب
 خدای از او خوشنود نشد بل در نهایت زندگانی دل او از نان او مایل
 بغیر خدا کردند . و بعیسی بن مریم نیز تاویل آن آیات جایز نخواهد
 شد . همانا خاتم پیغمبران و ایمان آورند کان با آنحضرت بودند
 که تکبیر میکنند و شمشیر دوسر یعنی ذوالفقار در دست ایشان
 بود و با مر خدای از دشمنان دین انتقام کشیدند . و چهار را بشریعت
 محکمه و ناموس دائمی ادب آموختند . سرها و سرورها را در قید
 مقهوریت گذاشتند . بزرگان را بزنجیر بیچاری و خول مقلول داشتند .
 و حکم مکتوب خدای را در حق ایشان جاری کردند .
 و این بزرگی مر جمله باکان را از چا نشینان آنحضرت بوده
 و خواهد بود *

﴿ تعلیم و بشارت ﴾

تخریف دادن اهل کتاب بقیه کتب آسمانی را اصلاً و ترجمه بیشتر بیان
 کرده ایم . و پس از وضوح دلالات و اشارات در همین بقیه که غفلت
 کرده و گذاشته اند در تعیین جاهای تخریف و تغییر رجوعی نداریم

که همان محل شاهد در بیان مطلب و اثبات مدعا کفایت کند .
و این سخن را بکلیت در خاطر خویش نگاهدار و منتظر بشارت
از انکیون باش *

﴿ در فصل دوم ﴾ از مکاشفات بوحنا است که از قول عیسی
گفته میشود *

لکن اکنون آنچه را که شما دارید تا آمدن من استوار بدارید .
آن کسی که غالب شود و جله اعمال مرانکه دارد حکومت بر طوایف
رابوی دهم . مانند آنکه من از پدرم دریافتم او نیز با چاق آهنین
بر آنها حکم آورد . و آنان مانند کوزه های کوزه کر خورد خورد
بشکنند . و ستاره صبح رابوی دهم . کسانی که گوش دارند بشنوند
که روح بجماعت چه گفت *

آن سلطان امم که غالب علی الاطلاق است پس از مسیح امر نبوت
و حکم شریعت را و بشمشیر آشکار شود . و با شمشیر بر طوایف حکم کند
و امتها را بشکند و آنها را مانند کوزه های کوزه کر خورد خورد کند
و همچنانکه عیسی از جانب خدای اخذ میکرد حکومت الهی از عیسی
گذشته بوی رسد و عیسی بر او واگذارند . و او اعمال عیسی را
تصدیق کند و حفظ نماید . بر خلاف آنچه معلمان دروغ گوی تباه
کردند . یا شاید . ستاره صبح که علامت شمس ازل و ظهور کلی الهی است
و بک طلوعی از آن بعلت بشارتی که از عیسی ظاهر شد در نزد عیسی
بود بر وی مسلّم گردد . و آن ستاره بکلیت در آن حاکم مطلق ظاهر
آید . که آن ستاره همان نور نبوت مطلقه او بود و از او بود که بشوئات
و اطوار در انبیا و ارباب بودیعت از او بود . چون صاحب کوبک
بامو کب جسمانی هویدا شد آن امانت بمالك کل آن اعادت شود
و امثال امر الهی بعمل آید که مقرر مابند *

﴿ ان الله يامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها ﴾

﴿ تفسیر و اشارت ﴾

در انجیل در جاهای چند عبارت حکومت بعصای آهنین عبارات مختلفه
موجود است و ما در اثنای بیانات گاهی بلفظه و گاهی بتکیه کاه و گاهی
بجریه و گاهی بشمشیر از آن تعبیر کنیم و جمله اینها صحیح است .
و یکی از انقباب حضرت نبوی علیه الصلوة والسلام در انجیل همان
﴿ صاحب الهراوة ﴾ است بکسر هاء و این لفظ که بمعنی صاحب
عصای ضخیمه و چاقست تعبیر و کتابت از قهاری و غلبه است و مانند
این تعبیر را در لسان فارسی نیز موجود داریم که می گوئیم فلانکس
صاحب چاق است یعنی زور خند و توانا است و غالب و قاهر است .
پس عبارت با چاق آهنین حکومت کند تعبیر و کتابت از هیئت
و استیلائی حضرت نبوی است که بسبب شمشیر و امر جهاد
در شریعت او است و ما برای تفهیم در تعبیر عبارات کونا کون
در تفسیرها آورده ایم *

اهل تاریخ نوشته اند که سطح نام کاهن معروف از نام آنحضرت
بصاحب الهراوة تعبیر کرد . در هنگامیکه در شب ولادت یاسعدت
نبویه ایوان کسری شکست ولی الان در حوالی بغداد در محل
مداین بهمان حال باقی است . و آتشکده فارس خواموش شد
بعد از آنکه هزار سال بود می سوخت . و دریاچه ساوه خشکید .
و مؤبدان در عهد انوشیروان که آنروز پادشاه ایران و بزرگترین
سلاطین جهان بود در خواب دیدند که شتران سرکش اسبهای
عربان را میکشند و نهر دجله منقطع شد و در شهرها بر آکنده گردید
انوشیروان از ظهور این امور سخت بترسید و عبدالمسیح را بزید سطح
کاهن فرستاد که از سر و حکمت این کارها آگاهی گیرد . عبدالمسیح
بشام آمده سطح را در حال سکران موت یافت و از او سؤال کرد
سطح چنان گفت ﴿ اذا كثرت السلاوة و ظهر صاحب الهراوة
و غاضت بحیة ساوة و خمدت نار فارس فلیست بابل لا فرس مقاما
ولا الشام لسطح مناما بملك منهم ملوک و ملکات علی عدد الشرافات
و کلا هوآت آن ﴾ و عدد شرافات که کنکره های ایوان کسری

بود و در لیلۃ المیلاد نبویه منهدم گردید چهارده بود . که تا زمان
خلافت خلیفه سیم بهمین عدد ملک و ملکه در آنجا سلطنت کردند
و بزجر در آخر آنها بود که در زمان خلافت حضرت عثمان هلاک
شد و تفصیل این وقوعات در کتب تواریخ مسطور است *

﴿ معیار ششم ﴾

از بشارتهای نورید بعثت حضرت نبوی را از اول فصل جهل
و دویم از کتاب اشعیا در طی معیار پنجم از میزان سیم نوشتم . اکنون
بشارت دیگر از آن فصل را چنانکه در آنجا وعده کردیم در این
مقام بساوریج *

﴿ از آیات نهم فصل ﴿ ۴۲ ﴾ اشعیا است ﴾

اینک کارهای نخستین بوقوع پیوست . از حادثات آینده نیز شمارا
آگاه کنم و بیش از آنکه بشود بشما بشنوام . ای سوار شوندگان
بدریاها و ساکنان و برکنندگان جزیرهها خدای را بیک تسبیح نوین
تسبیح آورید . جداورا از نهاییات زمین بگویید صحراها و شهرها
که در آنهاست آواز را بلند کنند . دهکدههای مسکونه قیدار
و ساکنان کوهستانها از رؤس جبال کلانک زنند . خدا را تمجید
کنند و حمد او را بجزیرهها رسانند . پروردگار مانند جباری
بیرون آید . مثل مرد بهادر غیرت را بیدار کند نهیب زند و صبحه
کند بر دشمنان غالب آید . زمان بسیاری سکوت کردم و صبر نموده
و هیچ نکفتم . دیگر مانند زن زانیده فریاد کنم . هم و بران
سازم و هم فرو برم . کوهستان و صحراها را خراب نمایم نباتات
انهارا بختکامم . نهرها را جزیرهها کنم دریاچهها را خشک
گردانم . نایبانیان را براهی که نمی دانند درهما شوم و درشار عهائی
که آگاهی ندارند آنها را براه برم . تاریکی را برای ایشان
روشنایی کنم . و کجیها را بر راستی مبدل سازم . اینهارا در حق

ایشان خواهم کرد و برایشان نخواهم گرفت . و مأخوذشان نخواهم
داشت . تا باز گشت کنند . کسانی که بر اشکال تراشیده اعتماد
ورزند هزینهت و پریشانی تمام خواهند یافت *

بر دانیان اسرار آگاهی و نجات یافتگان از تاریکی جهل واضح
و روشن است . که تسبیح نوین و حمد الهی از همه اطراف روی
زمین عبارت از ظهور شریعت تازه عمومی محمدی است . که نهاییات
زمین و اهل صحراها و شهرها و ساکنان جزیرهها و راکبان بدریاها را
حکم آن شریعت غرا و ناموس باک الهی جاری است . و همه
جهان مخاطب با آن شریعت تابناکند و مأمور بتسبیح خدای با آن
تسبیح جدید و حمد رساوشایان بخدای او *

دهکدههای مسکونه قیدار را که مخصوص بذكر فرمود صریح
تعبیری است لطیف از اینکه حامل آن شریعت الهیه از نسل قیدار
ابن اسمعیل و ظهور او از عرب و در عرب خواهد بود . کلیات
از رؤس جبال و تمجید خدای روشن عبارت است در ظهور تسبیح
و تلبیه و تمجید در اطوار آیین آن پیغمبر پاک که بر بالای کوهستان و جبال
در مکه و بطحا بهنکام ادای فریضه و آداب حج بجای آورند *

از اطراف جهان از دریاها و صحراها گذرند و بر آن مکان مقدس
رسند . و بامر خدای و خداوند ناموس اعظم امتثال کنند و سخن
خدارا که میفرماید ﴿ واذن فی الناس بالحج یا أتوک رجالا وعلی کل
ضامر . آتین من کل فج عمیق ﴾ از جان و دل بشنوند و شریعت
بر دلهای ایشان نکاشته آید چنانکه در کتاب ارمیا نوشته شد *

حمد و ستایش خدارا بجزیرهها باید رسانند در اوقات نمازهای پنجگانه
جهاراً تکبیر و توحید و تمجید خدا را بجای آورند در بلند بها و پستیها
نام خدا را آشکار کنند . پروردگار را مظهر جباری بیرون آمده
غیرت را بیدار کرد و حکم جها در آورد . تا آنکه ویرانیها
در جهان بید آید و خرابیها ظاهر شود . قالبهای انسانی که مانند
نیاتات صحراها هستند خشک شده و نابید بگردند . برای آنکه

هدایت خدا در جهان ظاهر آید و شوارع شریعت الهیه واضح شود *

خدای صبور توانا پس از آنکه در زمانهای طولانی نارا صبیحانی جهان را بسکوت گذراند و صبر کند . بهنگام رسیدن ایام قهاریت برای اظهار دین خدا شامی و بگانه پرستی و ابطال اطوار بیکانه پرستی و بت سبایی و شناساندن تباهی عقاید شرک و تثلیث آوازی فوق العاده بر آورد . و نهیب زد و صیحه کند تا آنکه به بهادری بدشمنان غالب و فاجر گردد و تار بکیها را باین غلبات بروشنایی تبدیل سازد بکیها را راست و اعوجاجها را مستقیم فرماید . کسانیکه بر شکلهای تراشیده اعتماد آورند و بر صورتهای مخلوقات که خدایی آنها را خود جعل میکنند ستایش نمایند متهم و بریشان شوند *

میزان الحق در صفحه ﴿ ۱۸۳ ﴾ خواست این آیات را تا ویلات و دلائلی که از انجیل معلوم الحال دارد بمسیح علیه السلام تأویل کند و اهل ادراک را در بطلان دعوی او و بطلان دلائل انجیل او همان متن آیات اشعیا برهان قاطع است و محتاج به بیانات دیگر نیست . عیسی کدام جباریت الهیه را ظاهر کرد . کی مانند مرد بهادر بیرون آمد، غیرت را به همچنان آورد و نعره زد و بر دشمنان غالب گشت . طوایف عرب که مساکن اولاد قیدار بود در جگایا و تسبیح جدید و شریعت تازه بر پا کردند . عجب است که آیات دیگر از باب (۶۰) اشعیا در تقویت سخن خویش آورد که آنها دیگر صریحتر در دلالت بشارت مذکور اشعیا بر پیغمبر آخر الزمان است . و همان آیات را بعادت مألوفه خویش در ترجمه تغییر داد و مع هذا اصل مطلب نیز از آن ترجمه تحریف شده آشکارا شد *

﴿ همانا آیات باب (۶۰) اشعیا است ﴾

انبوهی شتران و جازه های مدیان و عیفاترا احاطه کند . همدساکنان سبازد تو آمده طلا و عطرها را آورده تسبیح خدا را ظاهر سازند .

همه کوسفتندان قیدار بر تو گرد آیند . قوچه های نیابوت ترا خدمت کنند . از روی شوق بر مسدیح من بر آیند عزت خانه خود را عزیز گردانم *

این است برهان مؤلف که میشنوی . و مرا از اینگونه استدلالات او سخت عجب آید . که اینگونه استدلالها را صاحبان ادراک مستقیم در کلابی که برای هدایت یا اضلال ملتی مانند اسلام می نویسند هرگز مندرج نتوانند کرد . و بدست خود شان خود را رسوا نتوانند نمود . و دلیل محکم دیگر بر طرف مقابل در خلاف قول خود شان نشان نتوانند داد

میزان الحق عبارتهای مذکور را تغییر داد سهل است که فقره جازه های مدیان و عیفاترا احاطه کند را چنین آورد که ﴿ کلیسیای مسیحی ﴾ را مستور خواهند کرد حال آنکه خود بخوبی میدانند که پروستانها معتقد بکلیسیای ظاهری مسیحی نیستند و حکم معبد های ظاهری را برداشته اند و معبد های معنویه اعتقاد میکنند و در اینصورت میبایست کلیسیاهای معنویه مسیحیه یا جاعت عیسویه را بگوید و وجهیت بروتستانی را قصد کند و آنهم راست نباید که جاعت را احاطه کند بی معنی خواهد بود *

و الحاصل همین فقرات ثانویه از اشعیا مؤکد و مبین آیات اولیه است . شتران و جازه های مذکور قبائل عرب است و کوسفتندان قیدار صریح تعبیر از این معنی است . قوچه های نیابوت رؤسای اقوام است که بانواع خدمت در حضرت پیغمبری ایستاده اند از روی شوق بر کوه منبر آیند و خانه خدا و عزت کعبه و بطحارا بفرمایند الی آخره * صاحب کتاب در صفحه (۱۸۳) اعترافی با انحصار بعثت عیسی علیه السلام بر بنی اسرائیل در طبق مدلول انجیل چنانکه پیشتر اشارت بر آن شد نمود . و گفت که دهکده مسکونه قیدار در آیات مذکور اشعیا طوایف عرب است و مع ذلك چنانکه شمعون الصفا گفته بود تبعیت بر مملکت و اهل تأویل کرده آیات باب (۶۰) اشعیا را

فربسته دلالت آيات مزبور در فصل (۴۲) كتاب اشعيا عيسى
 كرد . و محمد الله كه آيات مزبور در مد نظر ما است و سبك
 عبارات و كلامها و لحن مقال را از باب زكاوت و فطانت با ساني
 دانند و آمدن عيسى در روز آخر كه در انجيل نيز گفته شده است
 همچو ربطي عظامين آيات مذكوره در هر سه فصل كتاب اشعيا ندارد .
 و شيوع دين مسيحي در دنيا بعد از دانستن مقدمات مطلب و مختصر
 داشتن خود آنجناب بشت خود را به بني اسرائيل از سختي است
 كه بجز از جاهلان بي سعادت فریب يان نوزد *

شيوع دين مسيحي را نكفت کدام است و مقصود از آن را معلوم نكرد .
 با آنكه اولاً مسيح صاحب دين جدا گانه نبود براي تا كيد و ناپيد
 شريفت موسو به آمد چنانكه خود شان از انجيل گفتند . ثانياً
 اصرار مقصود شافع شدن طريقه مسخده پروتستاني در روي
 زمين است آنهم كه با تفاق جمله اهل اديان و تصديق فرقه هاي عيسويان
 خارج از عيسويت و دين عيسى است . و بر مؤلف است كه اين مدهاي
 خود را برهن سازد و اين موضوع را معلوم كند تا برسيم بشيوع
 دين مسيحي در جهان و ايمان آوردن طوايف عرب و مساكين قبادار
 با اين پروتستاني *

زهي بي انصافي است كه آيات واضحه الله لالات بر بغير
 عظيم الشان را بدانگونه تصورات باطله و تخيلات بي اساس بخوانند
 ابطال كند و معاني ديگر دهند از انفرار يهودان مر دمان با در ايت
 و با انصافي بوده اند *

صاحب كتاب جمله سختان خود را بريك منوال آورده
 و بطور بي ادبي و بي انصافي تعبيرات ناشايست از اسلاميان آورد .
 و اين بنده و اشايسته بجز اين نيست كه از جواب بر سختان پريشان
 او چشم بيوشم . و در خارج از مطلب حقيقي سخن نگويم *

در صفحه (۱۸۵) به آيت هفتم فصل بيست و يكم اشعيا اشارت
 كرده و ميگويد . علمای مجديه از جهت بي اطلاعي از كتب مقدسه

آيت مذكوره را بحضرت محمد نسبت داده اند حال آنكه از آيات قبل
 و بعد معلوم ميشود كه آن آيات ربطي بحضرت محمد و مسيح ندارد .
 بلكه بيان خرابي شهر بابل است و آن در سوار يكه يكي را ك جبار
 و ديگري را ك جمل بود و آيت اشعيا دلالت بر آن داشت ابلغار سپاه
 كينسر و بود كه بر بابل حمله آوردند و نسخبر نمودند

عبارات كتاب اشعيا را چنان پريشان آورد كه اصل مطلب از بيان
 رفت و پس از آن بخيال خود معني نمود . و دوسوار را با بلشكر كينسر و
 معني كرد و اسلاميان را به بخبري از كتب آسماني منسوب داشت

آيت كتاب اشعيا چنان است كه دوسوار را كه يكي را ك جبار
 و ديگري را ك جمل بود ديد . و اين مشاهده را اشعيا بعالم روي
 نسبت داده . خراب شدن شهر بابل را بدست عساكر پادشاه ايران
 كه مد اين يعني فارس . و سمت شرقي ايران و عيلام يعني آذربايجان
 و طرف غربي را مالك بود خبر ميدهد . تا آنكه در آيت نهم ميگويد
 آن دوسوار آمدند و ندا كرده گفتند افتاد بابل افتاد و بتهاي خداهاي
 آنها شكسته شده بر زمين آمدند *

اسلاميان دوسوار را بر حضرت نبوي و جناب مسيحي تفسير كردند
 كه در عالم مكاشفه بر اشعيا ظاهر شدند . و دو يست سال تقريباً
 بخراب شدن بابل مانده بود كه او را آگاه از خرابي آنجا و سرنگون
 شدن تنها داشتند *

در نزد اهل حقيقت كه روح معاني را از الفاظ در يابند واضح است
 كه مقصود از خراب شدن بابل و شكسته شدن بتها و اصنام و آلهه
 مصنوعی در روي ايشعياي تعبير از تمهيد مقدمات انكسار شوكت
 آيين بت پرستي است كه در آرزو شهر بابل مركز بت پرستي بود .
 اگر چه بدست پادشاهان ظاهري باشد كه خدا دين خود را بهر قسمي
 تايد فرمايد . و تعبير را ك جبار از عيسى عبارتي است كه انكار
 آنرا بجز غير منصف كند و را ك جمل بغير از حضرت بغير نتواند بود
 كه آن دو بزرگوار براي برداشته شدن آيين بت پرستي بودند و اشعيا را

از ظهور يك مقدمه نژديك آن امر آگاه داشتند *
پس از فهمیدن اين مطلب و حراجهت بترجمه هاى خود شان
در كتاب اشعيا كردند . سخنان و ترجمه هاى محرفه مؤلف را
كه در صفحه مذكوره نوشت بنظر دقت نگاه كنيد . تا آنكه پايه
پيمان او آشكار شود و بى اطلاعى او و اطلاع كامل علمائى اسلام
از كتب مقدسه و تحريفات واقع در آنها و از تأويلات باطله مأولين
كالتسفى وسط انهار پديدار و آشكار گردد *

﴿ معيار هفتم ﴾

انجيليان برخلاف بشارت و اوامر صادره از جانب مسيحى بعثت غلبه
جهل و نادانى در آرمان و سبب بسيارى كدورات در آن اهل همتها
بر تغيير بشارتهاى مسيحى بر ظهور امر پيغمبر آخر الزمان گذاشتند .
و جله آن بشارتها را اصلاً و ترجمه از ميان برداشتند . ولى چون
حجت خدا بهممه جايى بايد برسد و مخلوق ناتوان امر حق و مقصود
الهى را بلكلى باطل نتواند كرد * و الله غالب على امره *
اين است كه باهمه دست كار بها كه در انجيل كردند و تحريفها
كه اصلاً و ترجمه و تفسيراً و تأويل نمودند . شواهد بسيار در بقیه
انجيل حاضر ياقى ماند . و اگر چه در ترجمه ها از ترس اسلاميان
بلا حظه اينكه حجت بر آنها نشود نياوردند باز آياتى چند كه بجزئى
تأمل دلالت آنها بر بشارت پيغمبرى ظاهر است در همين ترجمه ها
مدرج گردید . چنانكه بعضى از آنها را شنيدى و يك جمله
ديگر را بزودى در اين نامه خواهى دید . و اين مطلب برهان قوى
بر آشكارى امر دين اسلام است *

﴿ يريدون ان يطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ﴾

﴿ ولو كره المشركون ﴾

عيسى عليه السلام نمازى را كه تعليم كرد و ما از انجيل در معيار هشتم

از ميزان دويم ترجمه آنرا آورديم شاهد است بر اينكه عيسى
همچنانكه بشارت مبداء بر ظهور شريعت حقه و بطلان امر بت پرستى
و شكستن شوكت جهالت و بيگانه پرستى كه بسبب شمير اسلام
ميبايتى بشود اين مطلب را جزء نماز خود كرد . و امت را نيز امر
نمود كه همه اوقات از خدائى درخواست كنند كه آن ظهور ملكوت
خدا چنانكه در آسمان است در زمين هم چنان گردد . و مقصود
مسيح عليه السلام نه تنها در خواست قولى و لفظى بود بل تمامى
امت را امر كرد كه وصايا و بشارت و تعليمات آنجناب را حفظ
كنند و توبه نمايند . و منتظر بر ظهور ملكوت سموات كه آثار
توحيد و خدا شناسى و هويدا شدن اطوار اسماء و صفات الهيه
در بنى آدم بطور اكل بود بشوند . و معاونت بصاحب آن ملكوت
خدا بسبب ايمان و اطاعت خود شان كنند و مقدمات آن ظهور
ملكوتى را روز بروز محكم دارند *

در آغاز سخن ﴿ در فصل سيم انجيل متى است ﴾ كه يحيى
عليه السلام بمردم اندرز ميكرد و ميگفت توبه كنيد كه ملكوت
آسمانها نژديك است *

﴿ در فصل چهارم متى است ﴾ كه عيسى از آروز آغاز
به نصيحت دادن نمود و گفت توبه نماييد كه ملكوت سموات
نژديك است *

چون بعثت عيسى عليه السلام را بر كشدگان خانه اسرائيل ميدانى
اين است كه در ﴿ باب دهم ﴾ انجيل متى دوازده كس حواريان
خود را مأمور بدعوت فرمود و چنان دستور العمل داد كه بسوى
كوسفندان كم شده خانه اسرائيل برويد و چون بآنها رسيديد
بند بدهيد و بگويد ملكوت آسمانها نژديك است *

﴿ در فصل نهم انجيل لوقا است ﴾ كه عيسى حواريان را جمع
كرده و ايشانرا قادر و توانا بر جله شيطانها نمود و بر دفع امراض
مأذون داشت و آنها را براى دعوت و ندا بملكوت الهى و شفا دادن

ناخوشیها فرستاد *

﴿ در فصل دهم انجیل لوقا است ﴾ که بآنها بگویند ملکوت آسمانها بر شما نزدیک شده است و نیز ﴿ در آیت یازدهم است ﴾ ولی به تحقیق بدانید که ملکوت سموات نزدیک بر شما شده است . و مانند این عبارات دو همبخت انجیل حاضر که ترجمه های آنها را بهر زبانی چاپ کرده اند موجود است *

اکنون مقصود از این بشارت یحیی و عیسی و دوازده نفر حواریان باهتقاد کس که میگویند از جانب مسیح مأمور بدعون شدند چه بود . هرگاه مقصود آمدن عیسی بود در بشارت یحیی موجه میشود . لکن بشارت خود عیسی و بشارت دادن تلامذ آحضرت برای هوشمندان یا شکاری میفهماند که ملکوت کلیه الهیه را بشارت میدادند . یعنی عیسی ظهور امر عظیمی را مرده میداد و از آمدن بزرگوار که حامل و مظهر ملکوت کلیه الهیه است جهان را آکا میساخت . و ملکوت خداوندی و عزت و سلطنت آسمانی در زمان عیسی و پس از آن ظاهر نشد مگر بظهور پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام . که بسبب آن بندگان کفروبت پرستی از روی زمین برانداخته شد . و اساس جهل و نادانی منهدم گردید . توحید حقیقی صنایع ازل در جهان ظاهر آمد . مدح و حمد خدای تعالی بشارتکی آغاز بانشار در ارکان زمین نهاد . مدارک و مشاعر تغییر یافت . شریعت محکم الایمانی که حاوی بر تمامی احکام و حدود الهیه بود مقرر شد . و الخاصل ملکوتی که مسیح و تلامذ آنجناب جهانیان را مبشر با آن میداشتند بجز از ظهور امر خاتم النبیا چیز دیگر نتواند بود . و هر چه تاویلات دیگر در این بشارت بساورند از روی بی انصافی باشد . این است که عیسی قبول نکردن آنگونه امان و صیای او را و پنهان کردن ایشان بشارتهای انجیل را دانست و چنانکه در انجیل متی در ﴿ فصل ۲۱ ﴾ گفته اند بایشان فرمود . بدن جهت است بشما میگویم که ملکوت

الهی از شما برداشته شده . بامتی داده خواهد شد که میوه های آن باغ را بخر یا آورند یعنی میوه آن را باغ و رسیده نمایند * مسیح علیه السلام برای ملکوت الهیه مثلها آورده و بحواریان فرمود . بجز شماها دیگران سر و حقیقت آنرا نمیفهمند . و در ظاهر سخنی میشوند و گاهی بجهت وزرع و کاشتن و بزرگ شدن آن تشبیه آورد . و گاهی بیانی تمثیل از آن گفت * ﴿ در قرآن در سورة القم در وصف مؤمنان میفرماید ﴾

﴿ ذلك مثلهم في التوراة و مثلهم في الانجيل كزرع اخرج شطأه . ﴿ فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار ﴾

حضرت نبوی صاحب الملكوت علیه الصلوة والسلام نیز در اشارت با آن ملکوت میفرماید . منم ریشه آن درخت الهی . و سرور نخستین از دوازده سرور مبشر با ابراهیم ساقه آن درخت است . و امامان و سروران دیگر شاخهای آن درختند . و تابعان و پیروان ما برکها و ور قهای آن درخت هستند . و علوم مائمه آن شجره الهیه است *

اما معنی لفظ ملکوت که بجز در حضرت ختمی مآبی و شریعت و دین او مصداقی بطور اتم نداشت این است . که ملکوت صیغه فعلوت از ملک است و او و تا بر ملک افزوده شده است و بمعنی عزت و سلطان و مملکت است و ملکوت بالاتر از ملک است . و گفته اند که ملکوت بعد از جبروت است و جبروت بعد از لاهوت است *

پس عزت و سلطان خدای بموجب بشارت مسیح و انکلیون و بشارت حواریان و اصحاب عیسی علیه السلام و باسبب بشارت دعای ایشان که در نمازها میگردند در زمین ظاهر شد چنانکه در آسمان بودی . لکن چه فائده که مغلان و مأولان راه عیسی را تغییر دادند و اوامر او را مهمل گذاشتند و نکذاشتند چنانکه مقصود الهی بود ملکوت

سموت در روی زمین آنچنان ظاهر گردد *

نبدانم دور و در جزا جواب مسیح را چه خواهند گفت و از این همه ظلمت و کدورتان که بسبب مخفی داشتن آنها بشارت عیسی را و بیرون رفتن آنها از طریق حقیقه که عیسی با آنها آمد کرد در روی زمین باقی ماند و شایع شد چگونه عذر خواهند آورد . و از عهد و وبال گرا شدن هزاران هزار بندگان خدا در هر قرن و زمانی بجهت قسم تواند برآمد . نامی او زار بر عهد . مملکت هوا پرست و ریاست طلب و جاه جوی خدای نشناسی است که در هر قرن و زمانی همه فتنها از آن گونه رؤسا و منبوعان هوا پرست در روی زمین بر باشد . و عوام ضعیف که از عقل و ادراک دور بودند بخندان آنها فریب یافتند و فریاد در محضر الهی عذری پیدا نتوانند کرد و خواهند گفت *

﴿ ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبلا ﴾

الآیه

﴿ معیار هشتم ﴾

از بشارت انکلون در حق ظهور صاحب الملکوت که بجماع آهین سلطنت الهیه را در زمین ظاهر داشت آیتی است که در انجیل یوحنا باقی است . و اکنون پس از دستکاری در ترجمه ها نیز اسلامیان را حجت باهره در الزام خصم است . و آیات مزبوره در ﴿ فصل چهاردهم یوحنا ﴾ است که ذیلاً ثبت میکنیم و تفاسیر آنها را از روی حق و راستی بیان می نمایم *

مسیح علیه السلام در هنگام نزدیکی رفتن خویش از این عالم گفت * اگر مرا دوست میدارید وصیتهای مرا حفظ کنید . و من از پدر درخواست میکنم که بار قلیط را دیگر بسوی شما فرستد که دائماً در میان شما باشد . روح حق را که جهان نتواند پذیرفت زیرا که او را نتواند درک نمود و نتواند دید . ولی شما آنرا در صورتی

توانید دید که در نزد شما قائم باشد و در میان شما باشد . من شما را بلا عیب نمیکذارم من نیز بشما خواهم آمد بعد از چندی از زمان . دیگر جهان مرا نه بیند لکن شما که بزندی من زنده باشید مرا می بینید آنکه میدانید که من در پدرم و شما در من هستید و من در شما هستم . دوست دارنده من کسی است که وصیتهای مرا اخذ کند و حفظ نماید . و کسی که مرا دوست دارد محبوب خدا شود و من نیز او را دوست دارم و خود را بر او آشکار کنم . بیهودا امانه اسخر بوطی بوی گفت که از ظاهر کردن خودت بر ما و ظاهر نشدن بر جهان چه میخواهی بگوئی . عیسی جواب داد و بوی گفت که اگر کسی مرا دوست دارد کلمات مرا حفظ کند و پدرم او را دوست بدارد مانند بسوی او آمده در روی تمکن یابیم . آنگاه که مرا دوست ندارند سخنان مرا حفظ نخواهند کرد . و سخنی که میشنوید از من نیست بل از پدری است که مرا مبعوث کرد . من در حالتیکه در میان شما بودم اینها را بشما گفتم اما بار قلیط ﴿ یعنی روح القدس ﴾ که او را پدر بسمه من خواهد فرستاد همه چیز را او بشما خواهد آموخت . و جمله آنچه را بشما گفته ام بخاطر شما خواهد آورد . و من سلام را بشما و ای کذارم . و سلام خودم را بشما میدهم . امانه چنان سلامی که جهان میدهند . دلهای شما با اضطراب برفتند و ترسناک نشوید . شنیدید که من بشما چگونه گفتم من میروم و نیز بسوی شما خواهم آمد . اگر شما مرا دوست میداشتید از اینکه گفتم بسوی پدر میروم شاد گام میشدید بعلت اینکه پدرم از من بزرگ است . اکنون من پیش از آنکه واقع گردد بشما بیان کردم تا آنکه در هنگام واقع شدن ایمان بیاورید . من بعد از این با شما سخن زیادی نخواهم گفت زیرا که سلطان این جهان خواهد آمد . و از آنچه او را هست چیزی در من نیست . و لکن جهان بدانند که من پدر را دوست میدارم و آنگونه که پدر بر من امر کرده بود آنچنان کردم یعنی امر خدای را در تبلیغ این بشارت بجای آوردم *

﴿ در آخر فصل (۱۵) بوحناست ﴿ لکن بار قلبی که شما از جانب پدر فرستاده میشود یعنی در قبایحی که روح حق از پدر صدور یابد برای من شهادت خواهد داد شما نیز شهادت بدهید زیرا که شما از نخست یامن هستید .

﴿ در فصل (۱۶) بوحناست ﴿ لاجرم بجهت اینکه من این سخنان را بشما گفتم قسارت دلهای شما را بر کرد . لکن من بشما براسنی میگویم و برای شما بیک است که من بروم بعلت اینکه اگر بروم بار قلب برای شما نخواهد آمد . ولیک چون من بروم او بر شما فرستاده شود و در زمانی که او بیاید جهان را بجهت معصیت و عدالت و حکم لازم نماید . اما نگاه بعلت اینکه بر من ايمان نیاوردند . و اما عدالت بموجب اینکه من بسوی پدر بروم و شما دیگر را نخواهید دید . و اما حکم بجهت اینکه سلطان این جهان بدان ﴿ و محضر ﴿ شده است . سخنهای کثرتی بشما بسیار دارم لکن شما اکنون تحمل آنرا نتوانید داشت ولی هنگام آمدن آن روح حق او شما را بر همه چیز ارشاد کند و شما از آئند ها بخیر دهد و او مرا تمجید کند . زیرا که او از آنکه از آن نیست اخذ کرده بشما خواهد آموخت *

﴿ نیز در فصل مزبور ﴿ بعد از آنکه سخنان مسیح را در خصوص غیاب خود و ظهور خود بعد از چندی از زمان شنیدند به همه همت افتاده معنی آن سخنان را از هم دیگر می پرسیدند مسیح گفت *

حقا و حقیقه بشما میگویم که شما ناله و فریاد میکنید اما جهان مسرور خواهد شد . شما متألم میشوید ولی غم شما بشادی مبدل خواهد گردید . زن در هنگام وضع حمل در دناک شود که ساعت آن رسیده است فقط بخص تولید مولود چون انسان بجهان آمده است از مسرت در در فراموش کند . اکنون شما نیز غمناک میشوید اما من نیز شما را خواهم دید و دلهای شما مسرور خواهد شد و آن سرور شما را کسی از شما دور نتواند کرد *

تمام شد آتانی که از انجیل بوحنا میبایستی آورده شود و بدین تفصیل عبارات

آنرا آوردم که رشته سخن مربوط کرد و او از هم نکسلد و متکران روح حق نکویند که پس و پیش آیات شاهد بر مطلب دیگر است . و چون این مطلب در میان علمای اسلام و عیسویان محل اعتنا گردیده انجیلیان نیز در تأویل و تفسیر کلمات مزبوره قیل و قالها بمیان آورده اند . لهذا تفسیر آیات مذکوره را بطور استقامت در اینجا خواهم آورد ﴿ تاسیه روی شود هر که در او غش باشد ﴿

تعصب و لجاج را از خود دور کن و با چشم بینا و گوش شنوا و دل آگاه آماده بر فهمیدن انجیل باش . و بدان که هر کس این وصایای آخری مسیحی را حفظ نکرد دشمن مسیح و دشمن خدای مسیح است . اکنون از آغاز آیات انجیل را که نوشته شد یکی یکی بنظر آورده معانی آنها را بفهم *

در سخن اول گفت دوست دارنده من کسی است که وصیتهای مرا حفظ کند که عبارت از بشارتی است که همواره میگفت و در تالی این سخن نیز بطور وضوح میگوید *

من از پدر در خواست میکنم که ﴿ بار قلبی ﴿ را دیگر بسوی شما فرستد که دائما در میان شما باشد این در خواست همان مسئلتی است که عیسی و تابعان او در نمازها از خدای میگردند که ملکوت تو در زمین چنان باد که در آن آسمانست و آن روح حق که فرمود جهان آنرا قبول نتواند کرد زیرا که او را نتوانند دید مطلق ارواح الهیه مقصود است یعنی ارواحی که هدایت جهان با آنها توانند شد . مانند روح من امر الله و روح القدس و روح الامین جبرائیل و روح علی ملائکه الحجب و روح خدایی که از اثر آن در مریم علیها السلام ظاهر گردید و فرمودند ﴿ و فنحننا فیها من روحنا ﴿ و روح الله عیسی و روح نخستین مخلوق خدا و همچنین ارواح انبیای عظام . که عیسی پسران هادی و نجات دهنده جهان را میگرد و گفت روح حق را این عالم اجسام برای رفع حوائج هدایت و نجات از خودشان نتوانند دید که از او تحصیل حوائج دین و اطوار خدا شناسی را نمایند . و لازم است بنحویکه سنه الله بر آن

جاری بود و هست هدایت کشته بشر از نوع بشر باشد *

﴿ وللبنا علیهم ما یلبسون ﴾

بعد از آن گفت اورا می بینید یعنی این که در نزد شما و در میان شما باشد .
 اما اگر آن روح حق در نزد شما و در عالم جسم و جسد در میان شما باشد
 چگونه اورا تو ایستد بدی پس باید از نسخ بشر بار قلیط بسوی شما بیاید .
 و من شما را بلا عقب نمی گذارم یعنی بار قلیط از عقب من می آید من نیز
 بشما خواهم آمد . یعنی اگر چه آنکه میباید غیر از من است لکن
 چون در یک مقامی از عقلمان من و او یکی هستیم مانند این است که من
 خود نیز آمده ام که اتحاد اشراقی و فعلی و وصفی با او دارم *

﴿ متحد جانهای شبران خداست ﴾

در اینجا سخنان باریک و لطیف دارم لکن وقت آن نیست . متن انجیل تنها را
 بفهمیم ﴿ ولا توتوا السفهاء اموالکم ﴾ دیگر جهان مرا نه بیند لکن
 شما که حیوات من زنده باشید مرا می بیند و انگاه میفهمید معنی اتحاد
 مرا باید که مرا بشیر خود فرستاده بود و اتحاد مرا با شما که حیوة
 معنویه که مظهریت اسماء و اطوار خدایی است و بسبب من در شما ظاهر
 گردیده است شما را بعالم اتحاد با من تواند رسانید . زیرا که حفظ کنندگان
 و صیای من از من ک گفته اند و با من گفته اند و در من گفته اند و در راه
 من شده اند . و مانند آینه ها که زید مقابل را نمایند بشارت مرا نموده
 و بهدایت و حیوة من هدایت یافته بحیوة دائمیه رسیده اند *

یهودا که غیر مسخر یوطی است از این سخنان مسیح چنان فهمید که آنجناب
 این سخنان را بموجب مدلولان ظاهریه گفتند . که دیگران مرا نمی
 بیند لکن شما همی بینید این است که مسیح چنان معنی کرد که دوست
 من دوست شخصائی من نیست که این قالب جسدی مرا میخواهد به بیند .
 و آنرا نتوانید دید . زیرا که آن جسد نیز روحانی خواهد شد . بلکه
 دوست دارنده من کسی است که کلمات مرا یعنی بشارتهائی را که من داده
 ام حفظ کند و من در وی تمکن شوم . و سخنانی را که بشما میگویم از من
 نیست بل از خدایی است که مرا مبعوث کرد و من در میان شما بودم ما موراً

آن سخنان را بشما کفتم . لکن ﴿ فار قلیط ﴾ که اورا خدا بهمان
 نامی که من نامیدم و سمات و علاماتی که بیان کردم خواهد فرستاد .
 همه چیز را از علوم اولین و آخرین و علوم کائنات و مکونات و علوم
 ملکوت و ملک و ناسوت و علوم جبروت و لاهوت و علومی که تا کنون
 بیان آن از هیچ کدام از انبیاء و مرسلین نشده است جمله آن
 چیزها را فار قلیط بشما خواهد آموخت . زیرا که مدینه علمی بجز
 بار قلیط موعود نیست *

﴿ فان من جودك الدنيا و ضررتها ﴾ و من علومك علم اللوح و القلم ﴿
 آن بار قلیط بخاطر شما خواهد آورد آنچه را که من بشما گفته ام
 زیرا که او عالم است بر آنچه من بشما گفته ام و دانوا آگاهست از آنچه
 جمله انبیاء بر امتان خودشان گفته اند . و شاهد است بر خلقت
 آسمان و زمین زیرا که او نخستین موجود در عالم امکان است و نامی
 عوالم بوساطت او آفریده شده اند . و در روز محشر که انبیا و مرسل
 شهادت در حق امتهای خویش دهند آن مالک ملک و ملکوت
 شهادت بر جمله انبیاء و تبلیغ و ادای رسالت ایشان و جمله معاملات
 انبیاء امتان خودشان بیاورد *

﴿ فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد و جئناك علی هؤلاء شهيدا ﴾
 مسیح پس از ادای تبلیغ بشارت خود در خصوص بار قلیط گفت . سلام
 بر خدمت آنحضرت را بشما و اگذار میکنم که بد آید بتوسط اوصیا
 و اوصیای اوصیای من سلام مرا بر آنحضرت برسانید . چنانکه در این
 خصوص از راهبان و مقدسان عیسویان روایات بسیار نقل شده است
 و در کتب اسلام و تواریخ و سیر مسطور است . که خدمت آنحضرت
 رسیده و ایمان آوردند و سلام مسیح علیه السلام را بر آنحضرت تبلیغ
 کردند . و یکی از جمله اوصیای اوصیای مسلمان فارسی بود که از اصحاب
 بکار آن بار قلیط موعود گردید *

و سلامی که من بشما برای تبلیغ آنحضرت در نزد شما و دیعت نهادم و شما را
 بسلامت از عیبها و معاصی و تغییرات خواندم نه از آن سلامها است که اهل

جهان یکدیگر دهند بعلمت اینکه آن بار قلیط و من با هم عالمی دیگر داریم که خارج از این جهان ظلمتی است و من ناظهور امر ✽ سرور دوازدهم ✽ از اولاد و طامل بگر کن اعظم از شریعت او هستم و هر چه فیض و احداد در عالم آفرینش و ایجاد پیدا کرد از او بمن رسیده و از من بقبا و نبیا و بسایر خلق از آنجا برسد و هنگامیکه آن قائم از اولاد طاهرین او ظاهر آید من از آسمان بسوی شما آیم و زارت و رقی و فقی امور جهان و جهانیان با هر اوبامن باشد ✽

دلهای شما مضطرب و ز سنا که نشود من یاز بسوی شما خواهم آمد. اگر شما را دوست میداشتید از رفیق من خرسند میشدید بعلمت اینکه خدای من بآن بار قلیط که هر ایدر حقیقی است از من بزرگتر است. و رفیق من مندمه آمدن او است اگر من زوم او نخواهد آمد. زیرا که از جانب خود در عالم اجسام مرا حاکم و هادی کرد. و من از او هستم و خود او هستم او در من است و من در او هستم. و با بودن من در عالم جسمانی جهان را دویغیبر صاحب دعوت مستقله نتواند بود و من اگر زمان او را در بام بعنوان نبوت دعوت نتوانم کرد زیرا که او خاتم پیغمبران است و غیر از او و بعد از او پیغمبری نخواهد بود ✽

این بشارت‌ها را بشما احم و قبل الوقوع بشما کفتم بجهت اینکه در هنگام واقع شدن ایمان بیاورید. و من بعد از این با شما گفتگوی زیادی نمیکنم و زیاده بر آنچه کفتم نمیگویم. زیرا که ✽ سلطان این جهان ✽ و صاحب ملکوت زمین و آسمان و رب العزة و السلطان خواهد آمد. و از آنچه او را در مقام تفرد و اصالت هست از جهت ذات چیزی در من نیست اگر چه من مظهری هستم از مظاهر کلیه او و ظهورات او تمامابا من هست. ولی مظهر را در مقام ذات ظاهر جای نیست و آینه را از ذات زید نصیبی نی. و بجهت ظهور امر او و اشکاری جلالت شان مبارک اولاد من نبود که سخن زیاد در حق او بگویم. زیرا که او محتاج بتعریف من نیست و چراغ را نرسد که روشنی آفتاب را نمایندگی کنند. لکن برای این

کنم که بدانید وظیفه خود را در حق آن پدرا داد کردم و محبت او را ورزیدم و شرط محبت را که امتثال بر امر او است بجای آوردم ✽ بار قلیطی که از جانب آن پدراست و رب النوع انبیا است و حقایق انبیا از قطرات نور پاک او است و تجسم او در این جهان ظهور کلی او است. و همچنانکه فاتح است خاتم و مهیمن بر کل است. در زمانی که ظاهر شود روح الامین جبرائیل از آن مقام اعلی صادر و با آن جسم پاک و حی الهی را بساو در بر من شهادت دهد. و مرا قبول کند و پذیرد. زیرا که من آینه جمال و جلال او بودم و او را براسنی و درستی نمودم. شما نیز با ایمان آوردن بر آن نور پاک و شهادت دادن من بر آن از یکدیگر برای عالم لولا که شهادت بدهید. و بدانید که من شهادت خود را در حق او ادا کردم زیرا که از روز نخست شما با من بودید و همه بشارتها و شهادتهای مرا درباره او شنیدید ✽

مأثر از رفیق من از میان شما نشوید که رفیق من برای شما سود مند است. و اگر من زوم او یعنی بار قلیط بسوی شما با بشریت مخصوصه خود نیاید باید من بروم و زمانی چند شد نبها بشود. و خیانت و ملعت معلمان در و عکوی بعد از من آشکار شود و در امتحانات و قتها بیفتند و جهالت و ظلمت جهان را احاطه کند. تا آنکه آن بار قلیط بسوی شما فرستاده گردد و چون بیاید جهان را الزام و تو بیخ و غلبه کند. و الزام او بجهت نگاه و مخالفت شما یعنی مدعیان عیسی پرستی است که از امر من و بشارت من تخلف خواهند کرد. و کما هکار خواهید بود و نیز الزام بعدالت و استقامت کند زیرا که من بسوی پدرا میروم و شما مرا نخواهید دید. و مع ذلك برخلاف رضا و امر من تخلف از اطاعت بار قلیط کنید و میگویید ما مسیح را میشناسیم و بس. حال آنکه حکم دعوت من باطل شد و من از اینجهان رقمم و کسی مرا نتواند دید مگر بحفظ وصیت من و انتظار و قبول آنکسی که بر او شهادت دادم. و شما او را و خلیفه های او و سرورهای موعود از نسل او را و حواریان او را خواهید دید و بدین جهات که ظاهرا دعوی ایمان بر من نمایند

وفي الحقيقة انكار مر کرده اید ووصایای مراستزول داشته اید .
بعدالت وحکم شما را الزام و مغلوب سازد و بر شما تو بختها و عارها
بگذارد *

سخنهای بسیار دارم که بشما گفتنی است لکن آرا حامل نتواند شد .
و اگر بگویم یا تحمل نمیشوید و یا آنکه جل و نقل آن با آن زمان سعادت
و اهل آن زمان برای شما مقدور نکرده . زیرا که جهل و نادانی جهان را
فرا گیرد و اوصیای من مخفی و پنهان شوند و مقهور و مظلوم و مقتول
گردند . مصلان و ماولان جهان را گمراه کنند و آن سخنان
من از میان برداشته شود *

با وجود آمدن یار قلیط و آمدن روح القدس و روح الامین از جانب
خدای بسوی او لازم نیست که با بخیال آن سخنان را بشمایان کنم زیرا
که او بهترین بیان کنندگان است و او شما را بر همه چیز ایشاد کند
و از آیندها و غیوب تمامی اشیا شما را آگاه سازد *

مرا تمجید کند و طوری بیان حال مرا کند که باعث عزت و مجد
من گردد . نه مانند شما که برخلاف رضا و امر من رفتار کنید
و باو هام باطله در حق من سخن گوید که باعث تذلیل من شود .
شراب را که خدا نهی از آن کرده است خون من مینامید .
نانی را که هر حیوانی و هر کافری آنرا میخورد کک و کشت
من بخوانید . و مانند این عقائد باطله در حق من میگویند .
و خدای واحد را که من برای اثبات احدیت و صمدیت او معبود شده ام
مانند مشرکان ثالث ثلثه و صاحب اولادش دانسته . تذلیل
احدیت الهی را می کنید . و مرا خوار و ذلیل مینسازید . ولی
تمجید شایسته مرا آن یار قلیط ظاهر کند . و هر چه در حق من گوید
از روی حق و صدق باشد زیرا که از آنکه من از او اخذ کرده
و بشما کتم او نیز از آنجا گوید . که مبدعه کلی ما بجز از یکی نیست
و هر دو از جانب خدا کویم *

تلامذ عیسی که از سخنان او در خصوص آمدن خودش بطور

تعبه و الغار گفت به همه افتادند و معانی آن کلمات را از هم دیگر
پرسیدن گرفتند مسیح گفت *

شما غمناک میشوید اما جهان بسبب آمدن یار قلیط شادمان خواهد
گشت . و غمهای شما مبدل به بهجت و شادگامی گردد . این
جهان را امتیاز تریب کردند و چنین الهی که میبایست متولد شود
در چهار شریعت بتوسط آدم و نوح و ابراهیم و موسی بدرجه
عظامت یعنی استخوانی رسید و در زمان من هنگام اکتسای لحم و ولوج
روح شد . و آن مولود جان گرفت و بدین موجب من روح الله شدم
و زمام از آن چهار برتری جستم . تا آنکه در زمان یار قلیط موعود
مولود بوجود آید و انسان حقیقی تولد یابد . و شریعت او بعلت
تغییر یافتن موضوع حکم ابدی و دائمی شود پس بسبب تولد آن مولود
همه غمها یکسو گردد . و جمله تعب و مشقتها که انبیا و اولیا
در تریب آن مولود اعظم کشیدند فراموش آید . شما نیز غمناک
نشوید چنان نیست که من بکلی از میان رفته باشم بلکه همراه
یار قلیط خواهم بود و شما را خواهم دید و شما مرا نخواهید دید .
دلهای شما بسبب آن مولود پاک مسرور گردد . و آن سرور را کسی
از شما دور نتواند کرد که اراده الهیه بر تولد آن مولود تعلق
گرفت . باید بجهان بیاید و بزرگ شود و بجزیه کمال عقل بسبب
تریبهای ظاهر و باطن با اسباب نزدیک و دور جهان را کامل کند .
و شباهت این نماید که عقل عالم اکبر یعنی سرور نانی عشر *

همراه مسیح که وزیر او است و نیز جان جهان است در این عالم
هویدا گردد . و جمله بشارت کتب مقدسه که بطور صحیح
و راستی نوشته شده است تمامت پدید کند *

این است بجملی از آیات را تفسیر کردیم . و با همه اجمال سخنان باریک
و لطیف از نمونه آن کلمات آورده شد . که مسیح برای اصحاب
خوش بملاحظان چند بیان فرمود . و وعده بیان آنها را
بیار قلیط داد . و رشتی از رشحات قطرات دریای علوم و اسرار

که از آن مدینه علم الهی بواسطه ریایان و جانشینان سروران
دین پلک با مشال ابن عبد ناجیز قلیل البضاعه رسیده . این بنده نیز
بجهت نداشتن مجال و نیافتن اقبال از جانب دل بر ملال کمی از بسیار
برای یاد آوری برادران روحانی در این نامه آوردم . و اسکندری
همینقدر برای ارباب درایت کافی تواند بود *

﴿ فارقلینا ﴾

املائی فارقلینا بفاویاه فارسی در اول و طبا و تا در آخر جایز است
و املائی مخصوصی ندارد که معرب شده و در عربی فارقلین است
و در فارسی بارقلینت و بارقلیت میشود *
لفظ فارقلینت معرب از لفظ یونانی است که بمعنی ﴿ اجد و محمد و محمود
و مسعود و مصطفی ﴾ و بیک ملاحظه بمعنی تسلی دهنده و امداد کننده
و وکیل است *

لفظی که از عبارت عیسی علی نبینا و علیه السلام در این مورد صادر شد
بلغت عبرتیه است . و عیسی بجزاز عبرانی سخن بلغت دیگر نکفت
که لسان خود و قوم خود بود . و بعد از عیسی که اختلاف
در شعون الصفا کردند . و اختلافات در میان فرقه های عیسویه
پیدا شد . و هرج و مرج در دین خدای ظاهر گردید . و اصل
انجیل که بلفظ عیسی بیان شده بود بکلی از میان رفت . چهار کس
که متی و لوقا و مرقس و یوحنا باشند در ضمن تاریخ بعثت و رفتار
عیسی تا روز رفتن از میان آنها کلماتی از عیسی نقل کردند . که بعضی
از آن کلمات از بشریت عیسی بود یعنی نسبت باقتضای آن عالم جسمانی
داشت . و برخی از جنبه الوهیت که بواسطه روح بر آنجناب روح الهی
میرسید . و حقیقت انجیل همان قسم ثانی بود و آن چهار تاریخ بعلاوه
نامه ها و رساله ها و غیر آنها که بحواریان و معلمان دیگر منسوب گردیده است
بروزمان در میان ملت عیسویه بانجیل معروف گردید و از راه

مجاز مجموع آنها را انجیل نامیدند و علامت مجاز صحت سلب است
بقاعده اصولیه *

چون یوحنا آنچه در حق بشارت اجدی صلوات الله علیه از مسیح
شنیده بود در انجیل خود درج کرد و پنهان نمود . و آن انجیل
بدست جاهلان عیسویان صاحبان هوا و شهوات که نام خود شان را معلم
گذاشته بودند و بدست یهودان که ظاهر ایمان یعیسی علیه السلام
آورده بودند افتاد . و بسبب میولات نفسانی و اسباب و علتها
که بعضی از آنها را در این نامه شنیدی بنای هر گونه تغیر و تحریف را
گذاشتند . همچنانکه امر و نمونه آن تحریفات را از پروتستانها
برای العین مشاهده میکنی که باوجود طبع و نشر کتب عهدین
که بهر زبانی مکرر ترجمه کرده و طبع می نمایند دو ترجمه پیدا نتوانی کرد
که باهم مطابق باشند . پس در آن زمان که مردم نادان
بودند و نسخه های کتب کتیاب بود و کار در دست بیگانگان افتاده
بود به بین چه چیز نمی توانستند بکنند . و الحاصل دامن این سخن را
بر چنینیم که از مطلب بازمانیم *

لفظ یونانی بارقلینت ﴿ پیرکلوطوس است ﴾ و بمعنی ﴿ اجد و محمد
و محمود و مصطفی ﴾ می آید و تحریف کنندگان آنرا در نوشتن ﴿ بارا
کلیطوس ﴾ کردند یعنی تسلی دهنده و معین و مدد و وکیل و بنا بر هر دو
معنی مطلب مبرهن است *

﴿ ازاله وهم ﴾

مخاطبان مسیح در آیات مذکور همه با لفظ شما است که اصحاب آنجناب
باشند . دور نیست بعضی از ناقصان توهم کنند که آن اشخاص
تا زمان حضرت ختمی مآب زنده نبودند که این بشارتها و وصایای
عیسی با حضرت راست بیاید . چنانکه همین توهم را میزان الحق
در صفحه ﴿ ۱۸۷ ﴾ بیان کرد *

کسی که ادنا شعور و آگاهی داشته باشد و از بسک وحی و الهامات و کلمات مقدسه اطلاع باید خواهد دانست . که خصوصیت مورد سخن مانع از عمومیت خطاب نتواند شد . و در کتب حاضره سماویه از اینکه تیره تعبیرات لایعد و لایحصی وارد است . و در خود همین آیات مسیح میگوید من بسوی شما خواهم آمد حال آنکه در آخر از زمان خواهد آمد *

اگر از اشتباهکار بهای صاحب کتاب که در میزان الحق آورد بخوایم در این نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . و پس از آشکار بودن حقیقت کار عمری از ذکر آن تفصیلات برای ما نیست و هو شتمندان جمله آنها را باذنانا مل دانند *

در صفحه ﴿ ۹۸ ﴾ کایش آیتی از زبور بدست و دوم در حق مسیح ذکر کرد . که هر که زبور را به بیند خواهد دانست که ظاهراً هیچ ربطی مسیح ندارد . سخنشانی است که داود در محتاجات خود گوید و معانی جداگانه دارد و آیات را محرفاً از زبور چنین آورد *

تمامی پیشد کلام مرا استهزا میکند عیسی باها کرده سررایی جنباند که بخداوند توکل نمود تا که او را راهی دهد . چونکه از او محفوظ است . سگان مرا احاطه نمودند . و جماعت اشرا در دور مرا گرفتند دستها و باهایم را سوراخ کردند . اثواب مرا در میان خود قسمت نمودند . و بجهت لباسم فرعه انداختند . و از این قبیل در ذیل کلمات از زبور آورده و بعضی توجیه میکند و حال آنکه عیسی در آن زمان نبود و زبور از زبان داود است مگر آنکه بمناسبت پدری و پسری که میان داود و عیسی بود سخنان داود را از قول عیسی شمانند . یعنی آنچه بر سر میشود بعینه پدید شده است زیرا که اولاد اجزای آبا هستند چنانکه از آیات قرآنی نیز استنباط میشود که در ذم کسانی که گفتند ملائکه دختران خدا هستند فرمود *

﴿ و جعلوا له من عباده جزءاً ان الاثمن لكفورین ﴾

از این جهت است که حضرت خاتم انبیا فرمودند . هیچ پیغمبری را اذیت و جفا آنچنان نکردند که بمن کردند . که يك اشارت بزرگ از این کلام بر واقعه کر بلا و شهادت سبط شهید او بود . و بدین جهت آنچه زبور از قول داود در حق مظلومیت خود گفت تعبیر از مظلومیت عیسی تواند بود *

از این جهت است که در مخاطبات قرآنی چون یهودان بحضرت پیغمبر عرض کردند که ما ایمان آورده ایم یا آنچه بر ما نازل گردیده است و حال آنکه انجیل را انکار کردند و آیت کریمه نازل شد و فرمودند *

﴿ قل فلم تفلتون انبیا الله من قبل ان كنتم مؤمنین ﴾

ای یهودان اگر شما ایمان آورندگان حقیقی بودید پس چرا پیغمبران خدا را بقتل رسانیدید . با آنکه یهودان آن زمان پیغمبری را ننگشته بودند . و بسبب کشته شدن میزان الحق میبایست اعتراض بحضرت پیغمبری کنند و دعواچی شوند . که نسبت بجایی بر ما دادی و ما را قاتلان انبیا الله خواندی . ولی چون از موارد سخن بیشتر از مؤلف آکا . بودند مجال اعتراض را نداشتند . پس اولاد بمخاطبات پدران و پدران بمخاطبات اولاد مخاطب میشوند . و این پدری و پسری مدخلیتی بعالم ظاهر تنها ندارد زیرا که ابوت و بنوت معنوی به اقوی و محکمتر است *

پس در مخاطبات عیسی مطلق ایمان آورندگان یا بجنب مقصود است . کسانیکه زمان ظهور یار قلب را دریا بند و یا آنکه به بشارت و نام مبارك او ایمان بیاورند *

ظهور اشتباه و وقوع شك در مدلول لفظ شما در آیات مذکوره یوحنا مر خردمندان را روان خواهد بود . معلوم است مؤلف اسلامیان را بسیار نادان شناخت لکن در غلط بزرگ افتاد *

﴿ بیان حقانی ﴾

از متن بشارات یوحنا که از کلام کلمات عیسی در انجیل خود آورد
و تمامها عبارات و تفاسیر آنها را شنیدی واضح و آشکار است .
که مقصود از آن بشارات آمدن شخصی است که در میان مردم
قام باشد و هر چیزی را با آنها بیاموزد . زیرا که روح را جسمانیان
نمی‌توانند دید و از او نتوانند تعلم جست . که معلم و هادی هر قومی را
از جنس و نسخ آن قوم باید باشد . هر گاه اهل زمین ملائکه می‌بوندند
پیغمبری از ملائکه برای ایشان فرستاده میشد و چون بشر هستند
هدایت کننده ایشان نیز می‌بایست بشر باشد *

﴿ قل لو كان في الارض ملائكة يمشون مطمئنين ﴾

﴿ انزلنا عليهم من السماء ملكا رسولا ﴾

پس سخن تاویل کشد کان نادان اعتماد نباید جست که خواسته
اند آیات مزبوره را بطهور روح القدس که می‌گویند در روز عبدالمؤمنین
بر حواریان ظاهر شد تاویل کنند . چنانکه در باب دوم از اعمال
حواریان نوشته‌اند که این سخن بر فرض تسلیم تنافی و تناقض بشارات
از بار قلیط ندارد *

عجب است که صاحب کتاب در صفحه ﴿ ۱۸۶ ﴾ می‌گوید که در هیچ
جایی محمد با لفظ روح القدس نامیده و مخاطب نشده است . و نمیدانم
مقصودش از هیچ جا چه چیز است هر گاه در اصطلاح و کتب و مؤلفات
خودشان می‌گوید . راست است همچنان تعبیر و تسمیه نباید در آنها
باشد . و اگر کتب الهیه را بگوید همین آیات یوحنا حاضر است
که آیتنباب را بروح القدس نامید با آنکه روح القدس مسدود جمله انبیاء بود
ولی بوجوه و رؤس و بکلیت ظاهر نشد مگر در حضرت خاتم رسل
و صاحب ملکوت الهیه . و اگر مقصودش کتب اسلامیان است
که می‌گوید همچنان سخنی در حق پیغمبر خودشان نگفته‌اند از راه
بی اطلاعی از کتب و عقائد اسلامیه می‌گوید . راست است اسلامیان
به تثلیث معتقد نتوانند شد لکن روح القدس خلقی از روحانیان از زمین
عرش رحمن و مقامی از مقامات حقیقت محمد به است و از سخنان

سروران دین است که می‌فرمایند *

﴿ روح القدس فی جنان الصافورة ﴾

﴿ اول من ذاق من حدا بقسا الباكورة ﴾

﴿ فائده ﴾

در کتب آسمانی و تعبیرات بزرگان دین بعضی عبارات هست که معنی
اتحاد دو چیز را بیان می‌فرمایند لکن همچنانکه آن دو چیز را جهت اتحاد
هست جهت تعدد و افتراق نیز می‌باشد و گرنه دو چیز نمی‌شدند .
و بدو توجیب ناقصان و بی ادراکان خاصه بعضی از عیسویان در امر
تثلیث و اتحاد روح القدس با مسیح یا اتحاد آنها با ذات واحد ازل تعالی
بخطا و غلط افتادند و از جهت فرقی و تمیز آن دو چیز که متحدان گفته
میشود بی ادراک ماندند *

پس بدانکه دو چیز را که یکدیگر را حل کنند فرضا گویند زید آهن است
یا عمرو آتش است از جهت جامعه آنها اتحاد ثابت گردیده اینک در حقیقت
انسان آهن یا آتش شده باشد *

این اتحاد نسبتی را برهشت گونه تقسیم فرموده‌اند ﴿ جنسی و نوعی
و صنفی و شخصی و اشراقی و فعلی و وصفی ﴾ و هر کدام از این
اقسام را تفصیلی از بیان لازم است که این نامه را جای آن نیست
و برای نمونه مثالی از بعضی اقسام اتحادات برای تو بیاورم ﴿ حل
اشراقی ﴾ مانند اتحاد صورت ظهیر زید در آینه بازید است که صورت را
زید خطاب کنیم ﴿ حل فعلی ﴾ مانند اتحاد وکیل با موکل و یکی
بودن صدر اعظم با سلطان است اگر گوئیم صدر اعظم پادشاه است
اتحاد ذاتی را مقصود نکنیم بلکه افعال و تدبیر و رأی و صوابدید او بلا فرق
افعال و رأی و تدبیر سلطانی است . و اینکه اتحاد در تعبیرات
شایع و ذایع است این است که خدا دوستی آتسیا و اولیا را دوستی
خود نامید مودت ایشان را مودت خود ساخت . رضای ایشان را
رضای خویش گفت اسف ایشان را اسف خویش خواند دشمنی
با ایشان را دشمنی خویش داشت . و همچنین جمله اعمال

وافعال که بخدا منسوب میشود در انبیا و مقربان الهی گفته میشود *

بیدانم اهل کتاب در همین بقیه کتب آسمانی معانی اینگونه اتحادات را فهمیده و دانسته اند که اتحاد فعلی کدام است و اتحاد ذاتی که منازم شرك و الحاد است کدام . ومع ذلك در امر تثلیث و مانند آن عقاید باطله ظاهر کرده اند یا آنکه این معانی را تفهیمده از ظاهر الفاظ کتابها بغلط اقتاده اند *

اما ﴿ حمل وصی ﴾ پس چنان است که دو کس مثلا در صفتی متفق باشند ولی ذاتا مغایر باشند که آن دو کس را در آن وصف متحد گویند و یکدیگر حمل شوند . پس اگر عیسی گوید من موسی و ابراهیم هستم صحیح گفته است و اگر موسی گوید من نوح و آدم هستم راست گفته است که در پیغمبری و تأسیس شریعت و غیر آن متحدند . الحاصل سخن در اتحاد روح القدس با حضرت خاتم الانبیا علیه السلام بود که بدین مقدمات بوجه چند طریق اتحاد آنجناب با روح القدس و با عیسی و جمله انبیا واضح و آشکار است . و آن حقیقت مقدسه در عالم اجسام با طوار تعینات ظاهر گردیده و مقام تفرد و کلیت او نیز منزله از تنزل بدرجات نازله جسمانیان است . و مقام روح القدس را در اواخر این کتاب بخواست خدای خواهی شنید *

﴿ ازالة شبهة ﴾

در خاتمه آیات مزبوره یوحنا که مسیح گفت ﴿ من دیگر باشما گفتگو بسیار نکتم زیرا که سلطان این جهان می آید ﴾ و معانی آنها را من البدوالی الختم باجمال برای تو گفتیم و دانستی که اهل کتاب از کتب و تفاسیر کتب خود شان بی خبرند . و میزان الحق بعبادت مستمره خود خواست تاویل دیگری کنند و آیات واضحه الدلالات انجیل را بتأویلات بعیده نالایق مآول بدارد . این است که در عبارت سلطان انجیلهان می آید در صفحه ﴿ ۱۸۹ ﴾ تهیدات در سخن کرده و خواسته است که رئیس شرور یعنی شیطان را سلطان جهان نماید

بعلت اینکه دید که از تحریف و تاویل در فار قلیط مقصود تمام نشد و این عبارت صریح است در آمدن کسی که عیسی امر او را عظیم می شمارد . و چنانکه گفت بار قلیط شمارا بیهمه چیزی ارشاد و تعلیم و راهنمایی میکند میگوید من دیگر باشما سخن زیاد نمیگویم بعلت اینکه مالک و صاحب ملکوت زمین که صاحب عزت و سلطان است می آید . لهذا چاره کار خود را چنان دید که این عبارت واضح در بشارت پیغمبر را بابلوس رئیس جهان تلبیس تاویل کند . باینکه در انجیل نوشته اند که شیطان بسبب آمدن عیسی مقید شد . و در همین کتاب از کتب آسمانی گوید که عیسی سرمار بعسی شیطارا خواهد کویسد . و با اینکه در جاهای بسیار نزدیک به ملکوت آسمان را بشارت داده اند . و با اینکه شیطان هم در جهان بود و خواهد آمد را بشیطان موجود بوجهی معنی نمیتوان کرد . و الحاصل هیچ صاحب شعور با انصافی عبارت مذکوره را ﴿ که سلطان جهان می آید باشد ﴾ به آمدن شیطان که هیچ مطلب مناسبی ندارد خصوصا بقراین کلان سابقه و قرینه مقام هرگز تاویل نتواند کرد . مگر برادر پسر شیطان باشد و نخواهد تلبیس و اشتباهکاری کند یا آنکه خیلی نادان باشد . دلالت آیات یوحنا بر بشارت حضرت خاتم الانبیا چنانکه شنیدی رهوشمندان مستقیم الادراک بغایت واضح و آشکار است . و بگمزدری بطلان سخنان بیهوده صاحبان تاویل و تضلیل روشن و هویدا است . و این معیار را در اینجا ختم کنیم ﴿ والسلام علی من ینصف ربه ﴾

﴿ معیارنهم ﴾

از انجیل یوحنا شاهدهی دیگر برای متظر بودن بنی اسرائیل بر ظهور پیغمبر موعود بیاوریم اگر چه در انجیلهای دیگر نیز همین مطلب موجود است . ولی ترجمه آنها را آشکار تحریف کرده اند

چنانکه بزودی آن نحریشان را خواهی دانست *
 در فصل اول یوحنا است ﴿ ۱۹ ﴾ هکامیکه یهودان فریسان
 و لاویان را نزد یحیی فرستادند که از او سؤال کنند که تو کیستی
 شهادت او چنان شد ﴿ ۲۰ ﴾ او اقرار کرد و انکار نیاورد
 و گفت من مسیح نیستم ﴿ ۲۱ ﴾ ایشان از او پرسیدند که پس
 اکنون تو کیستی تو ایلیا هستی گفت فی توان پیغمبر هستی گفت فی
 ﴿ ۲۲ ﴾ آنکه بوی گفتند پس تو کیستی که بفرستند کان خویش
 جواب پریم در حق خویش چه میگوئی ﴿ ۲۳ ﴾ و ایشان از او سؤال
 کردند که اکنون اگر تو مسیح یا خود ایلیا یا خود آن پیغمبر نیستی
 چگونه تعهد میکنی ﴿ ۲۴ ﴾ یحیی بایشان جواب داد و گفت
 من با آب تعهد میکنم اما در میان شما کسی قائم خواهد شد که شما
 او را نخواهید شناخت ﴿ ۲۵ ﴾ آنکسی که بعد از من خواهد آمد
 آن است که پیش از من شده است من لایق نیستم که بند پا پوش او را
 باز کنم *

﴿ در فصل هفتم انجیل یوحنا است ﴾ بسیاری از جماعت که آن
 سخن را شنیدند گفتند که تحقیقاً این همان پیغمبر است * دیگران
 گفتند این مسیح است اما آن جماعت گفتند آیا مسیح از جلیل می آید مگر
 تو ریبه نگفت که مسیح از نسل داود و از قصبه بیت اللحم مکن داود
 خواهد آمد * آنکه در میان جماعت در خصوص او اختلاف پیدا شد *
 از مطالعه فقرات مزبوره آشکار میشود که بنی اسرائیل از روی
 اخبار کتب و انبیای سلف منتظر پیغمبری بودند که غیر از مسیح بود و آن
 پیغمبر چنان عظیم و معروف بود که در اینگونه مقامات
 محتاج بذکر نام مبارک آن بعلت اشتهار و بجهت تعظیم نبوده بحرف
 اشارت از او تعبیر میکردند * و میگفتند ای یحیی حال که تو مسیح
 و ایلیا و آن پیغمبر نیستی چرا تعهد میکنی * و ﴿ در فصل هفتم ﴾
 نیز پس از آنکه حاضران در اینجمن عیسی سخن او را در امر دعوت
 شنیدند اختلاف کردند در اینکه آیا انجیل مسیح است یا خود همان

پیغمبر موعود است * و یحیی در فصل اول انجیل آن پیغمبر عظیم
 الشان را چنان کرد که او پیش از من موجود شده یعنی اول است و آخر
 خواهد آمد و من شایسته بندگی او و باز کردن بند پا پوش او نیستم *
 و این سخن را در حق عیسی نگفت زیرا که عیسی در آنوقت حاضر
 بود و یحیی او را غسل تعمید داده بود و بساقت باز کردن بند پا پوش
 او را داشت * سهل است که خود مسیح در حق او چنانکه در فصل
 هفتم انجیل لوقا است چنان شهادت داد که من شما میگویم که در میان
 زادگان از زنان بزرگتر از یحیی نمیدانم کشته پیغمبری نیست اما نسبت
 ملکوت الهی ﴿ یعنی صاحب ملکوت جهان ﴾ آنکه کوچکتر
 است از او بزرگتر است * و نیز یحیی گفت خواهد آمد و بعد از من
 است پس تاویل دیگر در اینجا غلط خواهد بود و این مطلب را
 در جای دیگر محقق خواهی یافت *

﴿ در فصل (۲۴) انجیل متی است ﴾

این انجیل ملکوت بر تمامی جهان و جمله امتان برای اینکه شهادت را
 باشد باید بشارت داده شود و آن زمان آخر خواهد آمد *
 اگر از نسخه های قدیمه انجیل در میان میشد تحریف ترجمه هارا
 برای انجیلیان بیان میکردم و معلوم میشد که در عبارت آخری یعنی
 آن زمان آخر خواهد آمد چه کرده اند *

در فصل نهم لوقا عبارتتی است که بقرینه انجیل یوحنا ترجمه را
 تغییر داده اند *

آیت ﴿ ۱۹ ﴾ ایشان نیز جواب داده گفتند بعضی تعهد کننده
 یحیی و جمعی ایلیا و دیگران گفتند از پیغمبران قدیم یکی قیام کرده است
 یعنی زنده شده است *

﴿ حکایت ﴾

در سنه (۱۲۸۱) یعنی شش سال پیش از این در حدود ایران از جانب

دولت مأموریتی داشتم در قریه دیگاله از دهات ارومی مهمان قیسی از نصاری شدم و جمعی از کشیشان و معلمان از فرقه های عیسویان که در آنجا هستند در آن انجمن حاضر بودند . سخن از بشارت انجیل در حق پیغمبر موعود بعد از عیسی را بمیان آوردند و نخست انجیل فارسی را خواستم و باب اول و هفتم آنرا باز کرده از آنها جواب طلبیدم تا کار بحاضر کردن نسخه های چند از انجیل کشید . از علمای مسیحیه در آن بزم از قاتولیک و ارمنی و کالدانی و نستوری و پروتستان بودند . و از جمله انجیلیها که آوردیم انجیلی بود که در پوست آهو بقم سریانی نوشته شده بود ولی بعضی از جاهای آن انجیل سقط شده و در نای باز در پوست نوشته شده و تمام کرده بودند که تاریخ آخر انجیل مزبور که از اوراق تازه او بود نهصد سال تقریباً پیش از آن تاریخ بود و عبارت یوحنا را که پیدا کردیم معلوم شد که نویسنده آن بنکنه سخن بر خورده ادا آن عهد را که در لفظ آن پیغمبر هستی بود ﴿ حذف کرده نوشته است ﴾ اتوبه وت ﴿ یعنی پیغمبر نیستی ﴾

در آن بزم یوسف نام را که از معلمان پروتستانی بود و حسن ظنی بر ادراک او داشتم حکم و منصف قرار دادیم با لآخره اذعان آورد که یک رایحه از آنچه شما میگوید یعنی منتظر بودن بنی اسرائیل بر پیغمبر معهودی مفهوم میشود لکن من باید در این مطلب بدو قنور برکنس امریکایی که در آنصفحات رئیس پروتستانها بود مراجعت کرده و بشما جواب بدهم . کچشم سالها بتومهلث دادم که جواب این سخن را تو و همه حاضران از روی انصاف برای من بیاورید و پس از آن تاریخ بارها با اهل آن مجلس ملاقات کردم و جوابی در این باب از ایشان نتوانستم پیدا کنم *

﴿ معیار دهم ﴾

میرزا الحق پروتستانی بشارت جناب یحیی را که در خصوص حضرت ختمی مآب گفت و در معیار گذشته از انجیل آوردیم . که آنجناب گفت بعد از من کسی خواهد آمد که من لایق باز کردن بشد پایش او نیستم و او پیش از من است . و در دیگر انجیلها نیز باین مضمونها از یحیی دارد کرده اند در صفحه ﴿ ۱۹۳ ﴾ خواسته است آنها را تأویل بعیسی نماید و گفته است نهایت محمدی در اینجا نیز غلط کرده و خلاف بیان نموده اند . و پس از آنکه جواب این سخن را در معیار سابق فهمیدی و تأویلات آنها را از قبیل اجتهاد در مقابل نصوص مشاهده کردی و حکم کلام شمعون بطرس را که در باب سیم نامه دوم خود در خصوص آنگونه تأویل کند کان دانستی . غلط کوی و غلط کاری را بهر کدام طرف که ادراک و انصاف تو تصدیق نماید منسوب بدار *

اما آیاتی که از انجیل یوحنا بان تمسك جسته و گفت که بان دلیل مقصود از آن کلمات عیسی است بشهادت بداهت چنانکه کتیم عبارت مزبوره از الحاقیات در اصل و ترجمه ها است . بعلمت اینکه عبارت بعد از من خواهد آمد و در میان شما خواهند بود که مطابق بشارت عیسی در حق پارقلیط است . و بقرینه تمهید یافتن عیسی از یحیی و موجود بودن مسیح در هنگام گفتن یحیی این کلمات را و صاحب وحی جدا گانه بودن یحیی و سایر رفتارهای یحیی در حق عیسی و بقواعد الهیه که ما را در دست است . هیچ اشتباهی در الحاقی بودن فقرات ﴿ ۲۹ ﴾ و ﴿ ۳۰ ﴾ فصل اول یوحنا نخواهد بود *

اما اینکه خود اعتراض آورده و خود بجواب خود خویش را ساکت کرده و گفت . اگر کسی گوید که در این صورت که مسیح در آن وقت موجود بوده پس نسبت با یحیی بجه طریق میتوانست گفت که بعد از من خواهد آمد . جواب این است که یحیی این مضمون را در باره تعلیم دادن مسیح گفته است چنانکه بعد از آنکه یحیی تبلیغ

رسالت خود را تمام کرد مسیح خروج نموده تعلیم و معجزه نمودن شروع ساخت . معلوم است این بیچاره از معنی نبوت و رسالت و از اطوار دعوت و تعلیم آگاهی نداشته است سهل است که از انجیل خود شان نیز بوجهی مطلع نبوده است . بی خطا کتم از انجیل حاضر خوب اطلاع دارد زیرا که سرمایه کارشان آن است لکن هدایت و ارشاد کردن براه باطل را آیین چنان است که نخست در اصل کتب تصرف کنند و کم گذارند و بفرایند پس از آن ترجمه ها را بعبارتی که موافق دلخواه است بیاورند و آنکه اگر مقصود تمام نشود بنا و بیانات بردا زنند و باهمه اینها در هنگامیکه آنگونه هدایت اقتضا کند کتب مصدقه خود را نیز فراموش سازند زیرا که مقصود باید بدست بیاید *

الحاصل جواب او را که بر سوال خود آورد بفهمیم ﴿اولا﴾ راست است یحیی صاحب وحی جدا گانه بود و مسیح او را بسیار تعجب کرد و خود صاحب دعوت بود و عیسی واسطه دعوت او نبود یعنی مردم را پس از توحید به نبوت عیسی دعوت نمی کرد همانا وحی الهی با او میرسد . ومع ذلك صاحب شریعت مؤسسه نبود یعنی مطابق آن شریعت بود که عیسی با آن می کرد و در انجیل بودن چند پیغمبر دیگر زمان معمول و متداول بوده است و بالعکس هر گاه دو پیغمبر صاحب وحی بایستی در یک زمان باشند بجز یکی از ایشان ناطق نتواند بود . زیرا که شریعت بجز یکی نتواند شد این است که عیسی گفت اگر من از میان شما زوم فار قلیط بسوی شما نخواهد آمد ﴿ثانیا﴾ از جواب او بر اعتراض خویش چنان معلوم شد که مسیح مادامیکه یحیی بی بود تعلیم نکرد و دعوت نمود و معجزات نیآورد . و حال آنکه این سخن بقاعده مذکور غلط است و مؤلف با وصف آگاهی از دعوت و معجزات مسیح در زمان یحیی اسلامیان را بغلط منسوب داشت ! *

﴿ در انجیل لوقا ﴾ که از ابتدای ظهور امر مسیح گرفته

و تعلیمان و دعوتها و مواعظ او را تا فصل هفتم بیان کرده است ﴿ در آیت شانزدهم فصل مزبور گوید ﴾ و رهمه آنها را عذاب شد و شکر خدای را بجای آوردند و گفتند که در میان ما پیغمبر بزرگی ظاهر شده است و خدا نظر لطف خود را بسوی قوم خود انداخت (۱۷) گفتگوهایی که در این خصوص شد بولایاتی که در تمامی یهودا و اطراف آن بود منتشر گردید (۱۸) و تلامیذ یحیی از جمله این وقایع با آن جناب آگاهی دادند (۱۹) یحیی نیز دو کس از شاگردان خود را نزد خود خواسته آنها را نزد عیسی فرستاد و گفت پرسید آن کسی که خواهد آمد توهستی یا آنکه منتظر یکی دیگر باشیم (۲۰) آن دو کس نزد عیسی آمده و گفتند که ما را یحیی تعهد کتیده بسوی تو فرستاد و گفت آن کسی که خواهد آمد توهستی یا آنکه انتظار او را داشته باشیم (۲۱) و همان در آن ساعت چند کس را از مرض و علت و ارواح شریره شفا داده و چند کس نابینا را بینا کرد (۲۲) پس عیسی جواب داده بایشان گفت بروید و از آنچه دیده و شنیدید یحیی را آگاهی دهید که نابینایان بینا میشوند . و زمین کیران راه میروند . و مجذومان از علت پاک میگردند . و کران شنوایی میکسیرند و مردگان زندگی مییابند . و بیچارگان را انجیل آموخته میشود . یعنی یحیی از این کارها میداند که من دعوی آنچنانی ندارم و بکار بشارت و تعلیم پرداخته مقدمات کار را ترتیب میدهم . و اینها همه از ترجمه هائی است که پروتستانها کرده و در اطراف جهان منتشر داشته اند و مع ذلك میگوید عیسی با وجود یحیی تعلیم نکرد و سخن نکفت و معجزات نمود * پس برای شخص هوشمند در الحاقی بودن فقرات (۲۹) و (۳۰) فصل اول انجیل یوحنا که مؤلف بد آنگونه جواب ناصواب که متافی با آیات مذکور انجیل لوقا است میخواهد تأویل کند شك و اشتباهی باقی نماند *

اگر میخواهیم در جمله سخنان میزان الحقی بیانات مفصله آورده

حقیقت کار را آشکار کنیم بد کردلائل از خارج محتاج نیستیم و سراپای کتاب مذکور از این قاش است که ذکر شد و نمونه آنرا در همین نامه باک مشاهده کردی *

﴿ در انجیل لوقا ﴾ پس از مخاره یحیی با عیسی که رسولان او بسوی او برگشتند میگوید عیسی شروع کرد بتمجید نمودن از یحیی و بیان اوصاف و مقامات او . و بقدر هفت و هشت آیت مفصله در آتبات آورد و گفت جمله مردم بشنیدن این سخنان اقرار بعد الت الهیه کرده بممودیت یحیی تمجید گرفتند . و پس از این سخنان باز شروع بتفصیل دعوتها و تعلیمات و هجرات عیسی مینماید *

نمیدانم لحن مقال و حدود سخن و قراین حالیه برای تو ظاهر کرد که یحیی پیغمبری بود که بی تو وسط عیسی بامر دعوت و تعلیم و مقتضیات نبوت قائم بود . و آنکه بعد از من گفت خواهد آمد غیر از عیسی بود . یا آنکه باز تعصب اعصاب و عروق ترا فرا گرفته گنجج در قبول این سخن داری . ولی ما را بجز از بیان حقیقت کار تکلیفی نیست . ما راستی نوشتیم و راستی خواندیم و اگر چشم تو نابینا و احوال باشد بر من حرجی نیست . عیسی بدان جلالت شان که ناپیشایان را بینا کردی و کران را شنوا نمودی انکار و عناد منکران را چاره نتوانست کرد *

چون دانستی که یحیی علیه السلام در زمان حضرت مسیحی حی و حاضر بود و بامر نبوت و دعوت قائم و در زبان عیسی معجد و معظم گردید . و در میان آن دو پیغمبر جلیل الشان مخبرات واقع شد و عیسی نیز در آن حال دعوت و تعلیم میکرد . و یحیی در آن وقت بشارت از آمدن بزرگواری میداد چنانکه در معیار گذشته شنیدی و ذبل عبارت انجیل را نیز تبرکاً مبینوی . پس بدرايت و ادراك منصفانه خویش مراجعت کن و به بین که اگر مقصود از شخص مبشر و موعود که در حق او میگفت من شایسته بر بندگی او نیستم بعد از من خواهد آمد و پیش از من هست . چنانچه مسیح

علیه السلام بودی آیا بعبارت بعد از من خواهد آمد را میگفتی با آنکه خود بمسح غسل تمجید داد و نزد او ابلیحی فرستاد . و گذشته از این اگر میدیدی که او همان پیغمبر موعود و منتظر است التزام خدمت او را نمیکردی . و در جرك تلامبذ و اصحاب او نمی آمدی . و مردم را بسوی او نمی خواندی . و حضور در خدمت او را مقتم نمی شمردی . و خاکپای او را نمی بوسیدی . چه میگوئی ای مدعی وداعیه جوی دین داری این معانی را تصور کن و سخن را دانسته یار *

﴿ مزنی تأمل بکفتاردم * نکو کوی اگر در کوی چه غم ﴾
﴿ در آیت هفتم ﴾ از فصل اول انجیل مرقس بشارت نبی منتظر و صاحب ملکوت را از قول یحیی گوید . در هنگام وعظمی گفت که بعد از من بسیار توانا تر از من کسی خواهد آمد که من سزاوار آن نیستم که خم شده دوال نعلین او را باز کنم *
﴿ این همان نعلین است که عرش الهی بدان زینت گرفت ﴾

﴿ پایان سخن ﴾

در خصوص بشارت از کتب آسمانی در حق حضرت خاتم انبیا علیه السلام علماء اسلام تألیفات بسیار نوشته اند . و اکثر آنها را بعلت نیاز مند نبودن ملل اسلامیه در اثبات حقیقت دین خویش بر آنها مطبوع و منتشر نکرده اند . و آنچه طبع و نشر داشته اند معدودی از آنها است . و اگر موازنه بشود با اخباری که انجیلیان از توریت در حق تصدیق عیسی دارند البته ده مساوی آن بشارت که در حق مسیح از توریه است بشارت توریه و انجیل در خصوص حضرت ختمی مآب خواهد بود . اکنون موازنه حال منکران عیسی با منکران آنحضرت بر عقل دراک هوشمندان باید کرد و از ایشان تصدیق باید خواست *
آنچه این عبد عاجز از بشارت و سایر مطالب در این نامه آوردم

کمی بود از بسیاران و نمونه بود برای یاد آوری دل‌های پاک . بعلمت
اینکه این نامه را با سلوب دیگر تألیفات نوشتم . و اگر باور کنی
بی مسوده نوشتم . و با همه گرفتاریها و پریشانی که مرا بود قادر
بر تفصیل نگاری نبودم و از خود ستایی ننکاشتم . ومع ذلك
امید وارم که در نزد دانشمندان موقع قبول یابد . و نواقص آنرا
بهمه جهت بین توجه خویش تکمیل نمایند . و مرا بصدق
نیت و خلوص عقیدت خود که دارم بر حجت یاد کنند *

﴿ مناجات ﴾

﴿ الهی ﴾ آنان که ترا یافتند چه کم کردند و آنانکه ترا کم کردند چه یافتند *
﴿ الهی ﴾ دین تو استوار است ما را بر آن استواری ده و راه تو مستقیم است
ما را در آن راستکار کن . ﴿ الهی ﴾ دوستان تو از تو گویند و از تو شنوند
ما را نیز چنان کن که از ایشان شنویم و از ایشان گوئیم . ﴿ الهی ﴾
دل‌های دوستانت بمشاهدات تو خرم است . دل‌های ما را بیدار ایشان
خرسند فرمای . ﴿ الهی ﴾ ما خدا کیانیم ما را بکرم خویش به بخشای
و از این تاریکی ما را بروشنایی ابدی برسان . ﴿ الهی ﴾ تو بخشنا دیده
و مهربانی بر ما آنچه کن که در ما کفایتی *

﴿ چه کنم با مشت خاکی جز آنکه بیامرزم ﴾

﴿ بسمه العلی الاعلی ﴾

﴿ میزان پنجمین از میزان الموازین ﴾

مطالعه این نامه را ندانستم که بکدامین نظر تا با اینجا رسانیدی . امیدوارم که از روی آگاهی و ترك آیین عناد و لجاج و فراموشی از قواعد انس و عادات تأمل در این سخنان پاك از آلائش ناراستی کردی . و حقیقت کار را دریافتی و از زندان تاریکی ره یاب گشتی و راه خدا شناسی سراغ گرفتی * ﴿ و علی الله قصد السبیل ﴾

برای اتمام بیانات مقصوده در این نامه را یاری خدا و یاران خدا در خصوص معجزات و وحی و الهام آسمانی و ستایش از قرآن الهی و از سایر اطوار دین مبین اسلام بر حسب کنجایش حال و سعت مقدرت ده معیار استوار یاوریم . و این جمله بجهت معیار راستین را که در طی پنج میزان مرتب شد بجای اساس بجهت ایمانیان دانسته در عبد الحمین خدا شناسی و یگانه پرستی عیثها کنیم و جشنها نماییم و یابرا دران ایمانی باقیای رسم معایده پردازیم * ﴿ اخوانا علی سرر متقابلین ﴾

﴿ معیار نخستین ﴾

میزان الحقی بر ونستانی از روی آیین خویش در صفحه (۲۲۷) سخن از اوصاف پیغمبری آورده و چند آیت از قرآن که هرگز بر مدعای او دلالت نتواند داشت ذکر کرده و در صفحه (۲۲۹) میگوید از این آیات مفهوم میگردد که محمد هیچ معجزه ظاهر نکرده و بظاهر

ساختن هم قادر نبوده است . و ما نخست از کار معجزه های مسیحی سخن یاوریم تا بحقیق معجزات پیغمبری که جهان پر از معجزه های آن مالک ملک و ملکوتست بسپرد ازیم . و حقیقت حال را مشاهده کنیم *

صاحب کتاب در اول کتاب خود گفت که وحی و الهام را علامت چنان است که در مدلولات و مضامین آن کتاب آسمانی اختلاف و تناقض پیدا نشود . و اختلافات ظاهره از انجیل و توریة ایشان را قدری در میرانه های گذشته بجهت نمونه دانستی . اکنون در خصوص معجزات مسیحی که در تمامی انجیل خودشان نقل کرده اند به بینیم در انجیل چه گفت *

﴿ در فصل شانزدهم انجیل متی ﴾ در آیت چهارم است که بعد از خواستن فریسیان و صادوقیان معجزات و علامات را از مسیح چنان گفت * نسل شیطان و زنازاده علامت میخواهد اما برای او ﴿ یعنی عیسی ﴾ علامت دیگر بجز از علامت یونان پیغمبر ﴿ یعنی یونس بن متی ﴾ علامت دیگر داده نخواهد شد *

از این عبارات مسیح آشکار است که گفت من قادر بر آوردن علامات و معجزات نیستم مگر يك معجزی که پس از مصلوب شدن من ظاهر شود و با اعتقاد عیسی پرستان مرا بکشند و بقیرم گذارند . و همچنانکه یونان پیغمبر که ذوالنون یونس باشد سه روز در شکم ماهی مینامد من نیز سه روز در بطن ماهی خالک مانده و آنکاه بیرون آمده سر با فلاك میکشیم . و چون نکره در سیاق نفی افاده عمومیت را کند و بمدلول ظاهر و جدان نیز واضح است که باین عبارت عیسی در تحت انحصار ظهور معجزات را از خود نفی کرد مگر يك معجزه را که آن هم بعد از مات بود و آنهم معجزه خود نبوده قدرت نمایی خدا بود و آن هم در صورتی است که این سخن بدرجه ثبوت رسیده باشد که همچنان چیزی واقع گردید * ﴿ در نهایت فصل سیزدهم متی است ﴾ برای او معجزت میکشیدند

ولی عیسی بابشان گفت که هیچ پیغمبری بی قدر و بی اعتبار نیست
مگر در وطن خود و در خانه خود . و بجهت بی ایمان بودن ایشان عیسی
چندان معجزاتی برایشان ظاهر نکرد ﴿ در فصل هشتم انجیل
مرقس ﴾ نوشت که فریسیان معجز آسمانی از عیسی خواستند
و او را امتحان کردند و او آهی ازدل برآورد و گفت چرا این نسل
معجزه میخواهند حقا بشما میگویم که بر این نسل معجزه و علامت ظاهر
نخواهد شد * ﴿ در چهارمین فصل انجیل مزبور است ﴾
آنکه عیسی از جانب روح یعنی با هر روح القدس بسجرا رفت
که از شیطان امتحان گیرد چهل شبانه روزی روزه گرفت و آنگاه بنهایت
گرسته شد . گمراه کننده زدوی آمد و گفت اگر پسر خدا
هستی امر کن این سنگها همه نان شوند . لکن او جواب داد و گفت
نوشته شده است که انسان بنان تنها سیر نمی شود فقط با هر کلامی
که از لسان خدا جاری گردد نیز سیر شود . و این فقرات مفصلی است
تا آنکه بجای میرساند که شیطان بعیسی گفت خورت را از بالای
بام بزیر پنداز که نوشته شده است او بر ملکها امر کند و در بالای
دستهای خود شان ترا بردارند و پای تو بسنگ ن خورد . عیسی باو
گفت همچنین باز نوشته شده است که خدای پروردگار را امتحان
نکنی . تا آنکه شیطان او را بر بالای کوه بلندی برد . جمله مملکتها
و ملکوت زمین را باو ظاهر کرد و او را امر بسجده خود نمود . و عیسی
او را طرد کرده و گفت بخدای پروردگار باید سجده کرد و باو تنها باید
عبادت نمود که چنین نوشته شده است . آنکه شیطان از وی
دست کشید و ملکها آمده خدمت او را میکردند . که این عبارات
آخری را ملخصاً آوردم *

از عبارات مذکور بنده کی خالص مسیح علیه السلام ظاهر است
که محل امتحان یافتن از شیطان بودی و روزه گرفتن و بشدت
گرسته میشدی و سجده و عبادت خود را بر خدای واحد تعالی
مخصوص میداشتی و جایز نبودن امتحان کردن خدای باظهار

قدرت خویش از کتب آسمانی بیان میکردی *
چون فقرات مزبوره را دانستی در اطوار انبیا و اولیا درست تدبر
نمای و بقواعد توحیدیه و مقتضیات حدود بندگی و بندگان را
ملاحظه کن . و بدان که خدای هیچ گاهی و به هیچ طوری و در هیچ
امری تابع هواها و خواهشهای مخلوقات خود نشود و اگر بشود
خدا نیست و نیز کار جهان را سراسر تباہی رسد *

﴿ ولواتبع الحق هواهم لفسدت السموات والارض ﴾
انبیا و اولیا که مظاهر ارادات و اوامر الهیه هستند و انصاف
باوصافی الهیه دارند ایشان نیز بوجهی تابع آراء فاسد و هواهای
نفسانیه از رعیت نشوند که اساس کار خدایی بر اینگونه گذاشته
شده است *

﴿ وان ترضى عنك اليهود ولا النصارى حتى تتبع ملتهم ﴾
صاحب کتاب را می دانم چه چیز واداشت بر اینکه کلمات صریح عیسی را
که در خصوص قادر نبودن خود باظهار مطلق معجزات گفت تاویل
و توجیه کند . و طوری هم تاویل کند که اهل دانش غلط بودن
آنگونه تاویل را از برای آنچنان کلامی بقاعده علم تصدیق نمایند .
و از آنطرف در همچنان مقامی همان تاویل کننده از روی هواپرستی
و اتباع ابالسسه آتانی از قرآنی پیاورند که نه لفظ آنرا فهمیده است
و نه معنی آنرا دانسته و نه از مورد آن آگاهی جسته و نه از نکات
و اشارات آن بوی برده است . راستی از جنس اینگونه جسارتها
که در راه گمراهی کنند سخت عجیبانی آید . اینک دو آیتی که صاحب
کتاب بر مدعای خویش گواه آورد

﴿ واقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جاءتهم آية ليؤمنن بها ﴾
﴿ قل انما الآيات عند الله وما يشعركم انها انجابات لا يؤمنون ﴾
﴿ ما عندى ما تستعجلون به ان الحكم الا لله يقص الحق وهو خير ﴾
﴿ الفاصلين قل لو ان عندى ما تستعجلون به لقصى الامر بينى وبينكم ﴾
آبتهای مذکور بر مدعای صاحب کتاب دلالتی ندارد سهل است

که مرد هو شمند شهادت دادن آیات را در وجود آیات الهیه در نزد آن آیه الله اعظم صلی الله علیه و سلم آشکار بیند که فرمود آیات در نزد خدا است همچنانکه عیسی گفت این اعمال از من نیست *

مؤلف سخن عیسی را که گفت مر اعجزی داده نشده است الخ تاویل میکند بر اینکه معجز خاصی از او خواستند و می خواستند او را امتحان کنند آن معجز مخصوص را انکار کرد. و با اینکه این تاویل را که از مدلول لفظ خارج است در اینجا روایت کردیم. در آیت کریمه لا اقل این قدر توجیه را نیز جایز ندانسته بتکلفات بخواد از مدلول ظاهر بر گردانید. بمقصود خویش تاویل کند *

الحاصل بمدلول قواعد الهیه و کلمات بزرگان و اعتراف خود مؤلف انبیا و اولیا در مقام امتحان جوی اغلب معجزات نیاورند. و سر و حکمت این کار در نزد اهل حق واضح است این است که عیسی گفت من معجز ندارم نه اینکه شهادت نیاورد بل انکار از قدرت خود بر مطلق معجزه کرد *

اما ﴿ آیت نخستین ﴾ که در سوره انعام است از اول آیات معلوم میشود که در حق مشرکان نازل کردید. و مورد آن چنان است که مشرکان گفتند اگر معجزاتی را که ما می خواهیم بیاوری ایمان آوریم. و گفتند که اگر کو، صفارا بر از طلای احمر کنی و مرده های ما را زنده کنی و ملائکه آسمان را بر ما بجایی بر تو ایمان بیاوریم. و بخدای بسوس کنند شدید خود شان قسم یاد کردند که اگر یکی از اینها بشود البته ایمان خواهیم آورد. لهذا فرمود بکوی ای مظهر آیات من که بتحقیق جمله آیات در نزد خدا است که آن نزد خدا حقیقت من است که خدا را نزد مکاتی بجز از دل حبیب خویش نیست. پس از آن فرمود آیا شما را آگاه ساخت از اینکه در هنگام ظهور معجزه ایمان نخواهند آورد *

بعد از آن در آیت بعد میفرماید دلها دیده های آنها را بر میگردانیم همچنانکه در مره اولی که معجزه ها آوردی و شق القمر کردی

و آنها ﴿ ایمان نیاوردند و آنها را در طغیانهای خود شان ترك میماییم و در سر کرد گانی طغیان بسر برند *
و دلیل بر اینکه کفار قریش معجزات مخصوصه مذکوره را خواستند همان ذیل آیت کریمه است که میفرماید *

﴿ ولواتنازلنا اليهم الملائكة و كلمهم الموق و حشرنا عليهم كل شيء ﴾
﴿ قولا ما كانوا ليؤمنوا الا ان يشاء الله ولكن اكثرهم يجهلون ﴾
و اما آیت دوم که صدر آن را ترك نموده و آورده است آن نیز در جواب کفار و بت پرستان قریش است. که گفتند اگر او پیغمبری از جانب خدا است عذابى بر ما نازل کند و در این باب استجمال میگردند این است که وحی الهی رسید که *

﴿ قل انى يئدة من ربى و كذبتم به ما عندى ﴾ تا آخر آیه.
و آیات دیگر نیز در همان صفحه و بعد از آن نقل کرده است که معجزات مخصوصه خواستن کفار از متن آیات واضح است و همان لفظ آیات را در اینجا برای ذکرى بیاوریم *

از آنجمله آیاتی است که بعد از آیت تحدی بعدم اقتدار جن وانس از آوردن مانند قرآن چنانکه بزودی تفصیل آنرا مینشوی فرمود *

﴿ وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا. او تكون لك جنة من نخيل و عنب تفجر الانهار خلا لها تفجيرا او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا او تأتي بالله و الملائكة قبيلا. او يكون لك بيت من زخرف او ترقي في السماء و لن نؤمن رقيك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه. قل سبحان ربى هل كنت الا بشرا رسولا *﴾

چون کفار که از نسل شریر یعنی شیطان و مانند آن بودند با نگونه تعبیرات معجزه ها خواستند آن آیت الله علی الاطلاق بامر الهی فرمود ﴿ سبحان ربى ﴾ منزّه است خدای من از اینکه من او را باملائکه بر زمین بیاورم. یا آنکه خدا را تابع خیالات و خواهشهای شما کنم. یا خود حبیب او پیرو او هام و هو اهای شما گردد. مگر من بجز از رسالت و بشریت اظهار مدعاى در حق خود

بشما کردم *

از آیات مذکور اهل ادراک حقیقت حال را معاینه کنند و همان عبارات
 ﴿ کما زعمت ﴾ دلیل واضح است بر اینکه اظهار آنگونه آیات
 و معجزات را از کارهای دیگر و معجزاتی که دیده بودند استدلال کرده
 بودند که دعوی قدرت بر اظهار آنها را دارد . و بدین سبب از روی
 امتحان و تکبر آن معجزات را در مقابل تحدی در امر قرآن خواستند یعنی
 پس از آنکه فرمودند اگر تمسای جن و انس یعنی مخلوقات نهائی
 و آشکاری و وحشی و مدنی و همین جن و انس معروف از اکنون
 تا قیام قیامت جمع بشوند . مانند قرآن را نتوانند آورد و آنکه
 که عجز خود را در این کار مشاهده کردند و خواستند که بمخالطه
 و خلط محبت همچنانکه در هر زمانی کفار و منکران راپیشه و آیین است
 قوت آن تحدی را که در خصوص آن معجزه عظیمه و آیت قدیمه دارد گردید
 با آنگونه سخنان بشکشد آنگونه معجزات خواستن را آغاز کردند .
 و جواب رد شنیدند چنانکه از مسیح شنیده بودند *

﴿ واللّه تم نوره ولو کره المشرکون ﴾

پس واضح است که معجزات تابع خیالات و امتحانات نتواند بود و خدا
 و مقربان خدا که در نزد خدا هستند و جمله آیات و آثار الهیه در نزد
 ایشان است هرگز بهواها و میولات نفسانیه که جاهلان و منکران است
 رفتار نتوانند کرد . این است که حضرت خاتم رسل و متبوع جز و وکل فرمود
 ﴿ ولا تتبع اهلوا هم ﴾ و آنحضرت فرمودند ﴿ ان اتبع الا ما یوحی
 الی ﴾ و در خاتمه این آیات که شنیدی فرمود ﴿ قل سبحان ربی هل کنت
 الالبشر ﴾ رسولا ﴿ منزّه است بروردگار من ایمن بجز بشر
 رسول هستم . و در آیت دیگر فرمود ﴿ ما کنت بدعا
 من الرسل ﴾ نمی بینی که مسیح در هنگامیکه با اعتقاد مسیحیان مظلوما
 بر سردار بر آورده شد بهودان میگفتند ایلبارای خواند و میگوید ای
 ایلبارای مرا ترک نمودی چرا مرا نجات نمیدهی به بینیم آیا ایلبارای یاد
 او میرسد . و عیسی خدا را میخواهد و اگر میخواست از دست بهودان

استخلاص هم می یافت او و یا مانند او را بدار نمی توانستند کشید .
 و در آن حال نیز قدرت بر هر گونه رهایی از دست آنها و بر هلاک
 نمودن آنها داشت و توانا بود ولیک از جانب خدا مأذون نبود و اراده الله
 بر آن متعلق نشده بود . پس مانند یهودان نباید گفت که چرا
 معجزی که مادر نظر داشتیم عیسی یا خاتم انبیاء نیس آورد . و چرا
 گفتند که بجز علامت یونس بن مثنی معجزه بر من داده نشده است
 یا آنکه آیات و معجزات در نزد خدا است *

در خصوص معجزات و اظهار و عدم اظهار آن و بیان معجزه حقه
 که از جانب خدا است و آنچه بسحر و شعبده و استعمال علوم چهارگانه
 که لیمیا و سیمیا و ریمیا و همیما است آورده میشود . و در تحقیق
 اطوار و اوضاع و حقایق و صور و ظواهر و بواطن این امور
 که از جانب خدای قادر حکیم در مظاهر نورانیه و ظلماتیه گذاشته
 شده است . و همچنین اخبار از مقیبات و تصرفات در مکونات
 که بریاضات حقایق و با شیطانیه میشود . و در خصوص سایر منقرضات
 بر این مطلب بزرگ در نزد علماء امت پیغمبر که در حق ایشان فرمودند
 ﴿ علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ﴾ یا ﴿ افضل من انبیاء بنی اسرائیل ﴾
 تحقیقات عجیبه و بیانات بسیار بلند توانی یافت و نمونه آن بیانات در کتب
 و مؤلفات اسلامی موجود است و طالبان را طریق رجوع بر آنها
 مفتوح است *

حقایق امور و تحقیقات این مطلب را یعنی اطوار معجزات انبیا و اولیا
 و آنچه مشابه معجزه و خرق عادت از شیطانیان ظاهر میشود کسی
 تواند دانست که از اهل وحی و شهود اخذ کرده و از سر خلقت
 موجودات آگا و مبادی و نهاییات مصنوعات را دانسته باشد . و ما را
 باینکه در این مقام دست رسایی نیست و این نامه را اساس بر اختصار
 است و نیز شرح و بسط آوردن در این مطلب در بیرون از موضوع سخن
 خواهد بود همانا اشارت بر نوع سخن بنحو اجمال برای ارباب الباب
 کفایت کند *

بر مستعان خدا جوی و خداشناس که آینه های ادراک ایشان مطالب
و بیانات الهیه را با استقامت پیشد صافی هویدا است که اهل عناد و لجاج
بعلت ناراستی و اعوجاج که در مرا بای دلهای ایشان است
مطالب صحیح و بیانات حقه و معجزات باهرات الهیه را ناراست
و معوج پیشد *

عیسویان این معنی را در بقیه کتب آسمانی از اطوار کفار اقوام
و منکران ملل که با انبیه عظام در قر و ن ماضیه داشتند توانند فهمید .
و از طوایف یهود که در انکار عیسی و بشارتهای عیسی و کرامات
و معجزات عیسی بجه کوزه جمود آوردند و اصرار کردند و تأویل
نمودند نیک توانند دید *

﴿ چشم بداندیش که برکنده باد * عیب نماید هیزش در نظر ﴾
از همین يك سخن صاحب کتاب که در حق معجزات باهرات حضرت
فخر رسل علیه الصلوة والسلام آورد معیار جهل و بی انصافی را
آشکارا توانی دانست *

الحاصل صاحب کتاب و امثال او همچنانکه از هیچ جای در امر دین
خدایی آگاهی نیستند . از معنی نبوت و رسالت و از اقتضای مقام عبودیت
بندکان حقیقی و از اسرار مخاطبات دوستان و یگانگان و از نکات
طالم وصل و اتصال نیز بی خبرند . پس چگونه توانند قدم
بمیدان تحقیق در امر دین گذارند بکدام وحی و الهام اتصال
آوردند و از کدام روح القدس برشدند و با زبردت کان روح القدس
فهمیدند *

ماخذ سخنان ناقص و ابتر آنها بجز از خیالات و توهمات خود شان
تواند بود . حال انجیل و تورات ایشان را معلوم کردی و عدم اتصال
سند آنها را که بقیه از احادیث حواریان و یا معلمان مجهول و الاحوال
است بجای محکم الاساسی دانستی . ومع ذلك بی وجود مبین و تفسیر
کننده که از جانب خدا مخصوص و منصوص باشد کلمات الهامی

و کتب آسمانی را صاحبان هوا و شهوات تفسیر نتوانند کرد و تأویل
کنند کان که بکفته شمعون الصفا در کتب آسمانی دخل و تصرف
کنند مسموع القول در امر تأویل و تفسیر نتوانند بود *

حال معجزات ظاهره از حضرت سرور کائنات در نزد خرد مندان
هوشیار بکمتر تدبری معلوم است . و در اثبات این
مطلب کواهی بهتر از مقابله بلمثل که عیسویان در خصوص
معجزات عیسی دارند اکنون را لازم نداریم . سند روایات ملت
اسلام اتصال بزمان ظهور معجزات از خاتم انبیا علیه و علیهم
السلام داشته و محکمتر از سند روایات عیسویان است که معلمان
دروغگوی دست تغییر در کتب و روایات آنها نهاده
اند و متن کتب آنها که بمنزله کتب احادیث اسلامیان توانستی
بشود . یعنی هر گاه بی تحریف و تغییر با اتصال سند بدست ما میرسیدی
شاهد بر پریشان گویی ایشان است . و اگر انصافی بدهند حقیقت
کار را چه در خصوص معجزات باهرات و چه در وقوع بشارت
از مسیح و از جمله انبیا در حق پیغمبر آخر زمان و چه در ظهور
آنحضرت در زمانی که بت پرستی و کفر و شرک و جهالت جهان را
فرا گرفته بود و چه در مقهور داشتن آن صاحب الملك و الملکوت
بت پرستان و کفار را با ظهار معجزات و معجزه باقیه و قاهره خود
و شکست شوکت کفر و ظلمت را بسبب جهادی که پیغمبران گذشته
از آن خبر داده بودند و چه در نهادن ناموس بزرگ و شریعت استوار
در روی زمین و چه در راستی و درستی او و اطوار و آداب آن صاحب
خلق عظیم و همچنین جلله احکام خداشناسی و خدا پرستی و یگانگی
خدا را از آنمظهر کلی خدای آشکارا مشاهده میکند *

وجود پاك آن مخاطب لولاك سراپای معجزه بودی . و اگر نصاری
یعنی عیسویان در انکار این کار لجاج و عناد کنند کار تازه نکرده
اند ﴿ و لیست باول قارورة کسرت فی الاسلام ﴾
﴿ فان کذبوك فقد کذب رسل من قبلك جاوا بالبینات و الی بر و الکتاب المنیر ﴾

متابعان هوا و پیروان نفس شریر که از ظلمت زانند و در ظلمت بزرگ
شدند همواره در تکذیب اهل حق بوده اند زیرا که تاریکی دشمن
روشنایی است چنانکه نوریت نوشت *

﴿ معبار دوم ﴾

سید بزرگوار بکه مصداق علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل در عهد
خویش و مظهر آیات ینبوت و بین علوم ظاهر و باطن بودی در رساله حجة
البالغه که در سنه (۱۲۵۸) هجری در ارض اقدس کربلا در خصوص
نعین دین حق در جواب مکتوب سید محمد بن سید حسن حسینی
نوشته اند و رساله بسیار مختصری است و عربی و فارسی او را طبع
کرده اند . در این مطلب حاضر باختصار اشعار فرمودند که بجز ترجمه
آنرا می نگاریم زیرا که عبارت بزرگان دین را اثری مخصوص در دل
تواند بود *

﴿ و فیکم والا فالحدیث مخلوق * و عنکم والا فالحدیث کاذب ﴾

مفیر مایند و اما سخن شما که از قول شیخ نصرانی گفتید که پس
از آن یا مولانا آغاز کرد ﴿ یعنی آن شیخ که بخواست سید محمدا
هدایت براه تنصیر کند ﴾ بدگر هجرات عیسی علیه السلام تا آخر
کلام شما . پس این کار چنان است که آن شیخ نصرانی گفته است
و بحقیق روح الله عیسی از اولوالعزم از پیغمبران مرسل بودی
و او را در نزد خدای شانیت عظیم و قدری است جلیل و او اشرف
انبیا است . پس از چهار کس از اولوالعزم او مثل قائم است از آل محمد
﴿ یعنی از دوازده سروری که از نسل اسماعیل مرده ایشان
بپراهم داده شد ﴾ و او حی و موجود است و با آسمان چهارم بالا رفته
در بیت المعمور جای گرفت . و او از حاملان عرش است و از بعض
ظهورات او ینا کردن نایبایان و شفا دادن میر و صین و برانگیرانیدن
زمین کبران و زنده کردن مردگان است . و مقام آنجناب بالاتر

و بزرگتر از اینها است و بالاتر از آن است که نصاری گویند و ما گوئیم .
ولیک نحاری بشناسایی شایسته او را نشناختند و او را توصیف بغير صفت
او کردند و به علامت دیگر علامت از او آوردند گاهی او را بخدای موصوف
داشتند و گاهی ابن الهش گفتند و گاهی او را یکی از تعینات خدا
دانستند . و مانند اینها از سخنان مزخرف در حق او ذکر کردند .
مگر کسایکه تابعان شمعون الصفا شدند و آنجناب را بدینگونه توصیف
کردند . که او بنده خدا و رسول خدا و روح خدا است که بمریم آرا
الفا کرد و مثال او در نزد خدای ما شد آدم است که آرا از خاک آفرید
و او را گفت ﴿ کن ﴾ و او موجود و متکون شد و او علیه السلام در فخر
و در شرف بالاتر از آن است که ما گوئیم و جمله گویند کان از طبقه
رعیت گویند و این امر واضح است و شکی در آن نیست و شبهه بر آن
وارد نیاید . و لکن عیسی استکاف نمیکند از اینکه نبوت او بنبوت نبوت
محمدی علیه الصلوة والسلام نسخ بشود و او یکی از رعیتها و امت
آنحضرت باشد *

﴿ لن یستکف المسیح ان یکون عبد الله ﴾

سخن شیخ نصرانی که گفت و اما محمد پس هجرات نیارود بل بشمشیر
آمد . و لکن هجراتی از او نقل شده است اما چگونه هجراتی
که با ز قبیل چیزهایی بود که اظهار آنها ممکن بود بیک حبلت که قوه
بشریه از عهد آن برمی آید و یا آنکه از چیزهایی بود که شهود حالند
و یا آنکه از اموری بود که بحال است آوردن آنها و عقل آنها را بعد میداند
مانند ﴿ انشقاق قر ﴾ که حکایت کرده اند و همه اینها بطوری است
که اعتماد بان نمیتوان کرد . پس این سخنان شیخ مزبور کلامی است
باطل و سخنی است محنت و زائل . اما اینکه گفت محمد علیه
الصلوة والسلام هجرات نیارود بل بشمشیر آمد کدام مجزه است هویدا
و آشکار تر از قرآنی که اگر جن و انس بر آن اجتماع کنند مانند آن را
توانند آورد . اگر چه همه آنها معاونت هم دیگر را نمایند و کدام
مجزه بود عیسی را که نسیاوی با این مجزه کنند کجا مانده که انقویتر

از آن باشد . پیدا است که ابراهیم و برص را بسااست که راه
شبهه باز میکرد که اطباء ماهر آنرا توانند کرد . مانند احیاء اموات که اتفاق
افتاده است از بعضی اطباء که مرده نازه را زنده کرده اند . اگر چه
آنچه بمحضر عیسی آورد احیاء میت کهنه بود لکن شبهات را بکلی بر نمی
دارد مگر بقرائن دیگر بخلاف قرآن که همان حروف و الفاظی است
که هر کس از عرب آنرا استعمال میکنند و کثیره الدور است .
و چیزی است که بر لسان جاری است ماده و مایه آن هواست و صورت
آن تقطیع حروف است و ضم بعضی از آنها بر بعضی دیگر و این سهلترین
انجیرها است که برای هر کسی باشد . و مع ذلك کله آورد آن رسول
خدای یک تالیف و ترکیبی را که عاجز نمود تمامی جهان را از آوردن
مانند آن و تحدی کرد بر ایشان و گفت ﴿ فأتوا بسوره من مثله ﴾ که اگر
بیاورند بسبب آن نبوتش باطل شود و حجتش منقطع گردد باوصف
این احدی نتوانست یکسوره از مانند آنرا بیاورد یا آنکه جاری سازد کلام
خود را بر آن مسلك . بعلم اینکه قرآن هرگز شنیده و مانند بکلام مخلوقات
نشود نه بکلام مشور ایشان و نه منظوم ایشان و نه خطب ایشان
و نه مانند آنها را از اطوار کلامهایی که استعمال میکنند زیرا که قرآن
مانند انسان است هر گاه کسی توانست خلقی مانند انسان
بیاورد قادر بر آوردن یک سوره از مثل آن تواند شد . و چون نتوانستند
والی الابد نیز قادر بر آن نتوانند شد و خدای ایشان را ممکن از این
کارنداشت . بعلم یقینی و اعتقاد قطعی حقیقی دانستیم و قطع کردیم
که قرآن مجزه ایست که جمله مجزه هادر زرد آن پست شد .
و از آوردن مانند آن طبایع و غرائز کنگ آمد . و این مجزی است
باقی و مستمر است تا روز قیامت . و کدام مجزه از مجزات انبیا است
که مستمر و باقی باشد بدوام نبوت او . و این کار بجز در پیغمبر مادر هیچکدام
از پیغمبران بمحصول نیامد . و در این حال انکار مجز بودن آن یا از کمال
نبودن انصافی و دخول در ظلم و اعتسافی است . و یا آنکه از کمی
ادراک و فهم وضعف معرفت و نادانی بر مواقع اشیا

بعد از این بیانات در بیان شمیر آوردن آنحضرت اشعار فرموده اند
که بعضی از آن بیانات ایشان است آنچه در میزان گذشته
از من شنیدی ﴿ کان همه آوازهها از شه بود ﴾ پس از آن میفرمایند
پس هر گاه انکار کنی دیگر مجزات آن حضرت را وسعت نیست
تر از انکار قرآن . زیرا که آن مجزی است آشکارتر . و اگر مراد این
امر تصدیق نکنی پس مانند آن را و یک سوره از مانند آنرا بیاور .
و یاری بخواه از همه آنچه بخواهی از انس و جن و ساحران و کاهنان
و اهل جفر جامعه و از هر چیزی که امید واری برای حصول این
مطلب از آن توانی داشت . اگر چنانچه آوردی مانند آن را نبوت
آن پیغمبر را باطل توانی کرد . و اگر چنانچه مبنای کار بر پیروی کردن
احتمالات بدینگونه باشد هیچ پیغمبری را نبوتی ثابت نتواند شد و هیچ
رسولی را شریعتی برقرار نخواهد کردید . پس مطلق دین را باید
سلام گفت ﴿ و دین و دینداری را بخدای باید سپرد ﴾ و این
امری است واضح و انکار آن مسکیره بر ضروریات و مصادمه
بر بدیهیات است *

اگر بر پیغمبر مابا برخواستن بشمیر را عیب جو شد هر گاه از جهت
این است که نبوت اینگونه اقتضای ندارد . پس از روی تحقیق دانستی
که پس از اظهار مجزه همین ﴿ یعنی حکم جهاد و جنگ با کفار و اهل
انکار ﴾ از مقتضیات نبوت است . و گرنه تمامی حدود و تعزیرات و قصاص
و آنچه بدان مانند باطل میشد و بطلان این ﴿ یعنی بطلان باطل شدن
احکام مزبوره ﴾ معین است زیرا که در کتب آسمانی است که شریعت
بدوام آسمان و زمین برقرار خواهد بود ﴿ و اگر از جهة این باشد
که عیسی شمیر نکشید پس پیغمبر خدا موسی این کار را کرد . و اگر
مبنای کار بر این باشد که هر چه عیسی نکرد بر سایر پیغمبران حجت گردد
نبوت جمله انبیا باید باطل شود . بعلم اینکه عیسی زن نیز نبرد و سایر انبیا
از آدم تا نجاتم همه تزویج کردند . و عیسی را اولاد نبود و جمله انبیا را
فرزندان و اولاد بودی . و همچنین است سایر احوال و اوضاع .

که هر پیغمبر را مناط نیست اینکه پیغمبر مخصوصی کار مخصوصی را بجای
 بیاورد یا فعل خاصی را ترک نماید زیرا که اقتضای انبیا و مصالح
 رعیت و مانند آنها با اختلاف خواهد بود . بلکه مقاط در پیغمبری
 آن است که تحقیق برسد ادعای نبوت و خرقی عادی که با محمدی مقرون
 باشد . ولی احکام قتل و تهب و احتیج کردن و قصاص و اقامه
 حدود بجهت جنایات و معاصی معلوم و تعزیرات و تنای این امور
 از اقتضای ان پیغمبری است و از فروع نبوت است که بی آنها برپا نشود
 و قائم نکردد . و گاهی بعضی از انبیا بر حسب مصالح رعیت خودشان
 مأمور و مکلف شوند یا آوردن جمله آن امور همچنانکه ابراهیم
 و موسی و پیغمبر ما علیه و علیهم السلام کردند . و گاهی مصلحت
 در آوردن بعضی از آن امور و ترک بعضی دیگر باشد همچنانکه
 یحیی و عیسی علیهما السلام نمودند *

اما سخن شیخ نصرانی که گفت "هجرات پیغمبر با از قبیل آن امور بود
 که یک حلیتی که قوه بشریه از عهد آن توانستی برآید ممکن بودی
 آورده شود . نمیدانم کدام یک از هجرات را مقصود کرده که مقصودش
 قرآن است کدام حلیت در حور بشریت از عهد آورده مانند آن برآید .
 پس چرا آن حلیت را بکار نبردند و نمیزند و مانند آن را نیاوردند و خلاصی
 از ذلت و خواری نجستند و مادر و شاور را از خود برنداشتند . و از دادن
 جزیه بدست خود بحالت ذلت آنچه که بطریقی مخصوص که علامت
 ذلت بود میدادند . و رهایی نیافتند . و اگر از آن هجرات سایه
 نداشتن آن حضرت را مقصود دارد که در هنگام ایستادن
 در آفتاب سایه از آن جسد اتور نیفتادی . با تسبیح کردن سنگ ریزه
 در دست مبارک او را . و با ناله کردن درخت خشک شده از فراق
 آنحضرت را . و با تأثیر کردن پای شریفش در سنگ خار و غمناختن
 اثر آن در در یک نرم و خاک و گل را . و با از نفاق و بلند نمودن آنحضرت را
 از هر کسی که با او ایستادندی که بر حسب انظار واقفان با آنحضرت
 . آنحضرت بلندی از همه بودند . حتی مرغان هوا از بالای سر مبارک

ایشان نمیکذاشتندی زیرا که آن حاکم بر جمله کائنات بهترین
 آدمیان است که در توریه گفت انسان را بصورت خود بیافرینم
 که بر جمله طیور و حیوانات و جنیندگان در روی زمین
 و دریا و هوا حکومت و سلطنت نماید . و رعیت و انمی رسد که برتری
 بر حاکم خویش گیرد . و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر یخاخیه
 الا امثالکم . و با جوشیدن آب از چاه خشک را که آب آن فرورفته
 بود بسبب آب دهان مبارک آنحضرت که با آن چاه انداختند . و با شکافه
 شدن ایوان کسری در شب ولادت او را . و با خوا موش
 شدن آنشکده فارس . و فرورفتن دریاچه ساوه را در آن هنگام
 و با مانند آنها را . هجراتی که هرگز آنها را احصا نتوان کرد
 واحدی را استقصای آنها ممکن نیست . پس کدام حلیتی است
 در خور قوه بشریه که در این امور مذکور هست . و در هجراتی
 که موسی و عیسی آوردند آن حلیتها نتواند بود *

﴿ مالکم کیف تحکمون ﴾

تاکی با حق و راستی عباد میکنید و از حق و راستی دوری مینورزید
 ﴿ کانهم خرمستقره فرت من قسوره ﴾
 و اما سخن شیخ نصرانی که در خصوص هجرات گفت که یا از قبیل
 محال است که عقل آرا بعد می شمارد مانند ﴿ شق القمر ﴾ کدام محال است
 در انشقاق قر و بدو نیم شدن آن . هرگاه از جهت این است که خرق
 و التیام و انبساط پس این مطلب را در بسیاری از مباحث خود مان
 مبرهن داشتیم که این هر دو در فلك جایز تواند بود . و بر فرض
 عدم امکان از انشقاق قر خرق و التیامی لازم نخواهد آمد . که سناره
 قوه ایست متالف و مارض شده بر جسم فلك و تمیز و سوا شدن این قوه
 موجب خرق و التیام نخواهد شد *

و این مطلب را از روی تحقیق در بسیاری از کتب و رساله ها
 و مباحثات خویش مبین و مبرهن داشته ایم هر کس بخواند رجوع
 بانها نماید . که مرا با وجود کثرت اشغالی که دارم و بعثت تبلیل بال

وزجات سفر بسبب حل وارتحال که مر اوست زیاده بر آنچه آوردم وسعت
مقال نیست . ولی دو آنچه گفته شد علل را شفاست و نشئه را
سیرابی است *

﴿ والله يقول الحق وهو يهدي السبيل ﴾

و اگر از جهت این است که نصاری و یهود در کتب خود شان
آزاد نوشتند و در دفتزهای خود درج نکردند . اگر چه این یکی
دلیل بر محال بودن مطلب نیست . پس میگویم که سابقا برای تویبان
کردیم ایشان محو کردند و برداشتند از کتب سماویه آنچه چیزی را که دلالت
بر نبوت پیغمبر ما و جانشینی جانشینان و اولاد او ﴿ که دوازده
سرور موعود در توریة است ﴾ داشت . و در این حال چگونه
مینوشتند و ثابت میکردند معجزات و آیات و بیانات او را . که هرگز
منکر معاند نمیگوید و ذکر نمیکند چیزی را که خصم او بسبب
آن غالب شود . و اما تصدیق کنندگان نبوت او پس حقا نوشتند
و گفتند و واضح نمودند . و اینک کتب تواریخ مطالعه تمامی
و نگاه کن تا آنکه عینا مشاهده کنی . و نیز در قرآن مذکور است
و اگر وقوع نداشتی پس چرا انکار بر آنحضرت نیاوردند ﴿ لا والله ﴾
اگر میتوانستند انکار میکردند و لکن بسکه امر ظاهر بود نتوانستند
منکر شوند * این است بعضی از کلمات مبارکه آن بزرگوار
که از ذریت طاهره سروران دین است و سمی ﴿ سرور هفتین ﴾
از دوازده سرور بشر در کتب سماویه که عالترین علمای امت
باک در عهد خویش و صاحب دویست مجلد تألیف و مظهر آیات
و کرامات بودند . وجه مناسب گفت عبد الباقی افندی موصلی
رحمة الله علیه قطعه را که در حق آنجناب در محفل عالی ایشان
بداهت انشاد کرد *

﴿ اویزل الروح ابن مریم حاکما * فی امة المختار جد القاسم ﴾
﴿ و بها ابن موسی و الجواد حقیقه * و بها ابن موسی الکاظم ابن القاسم ﴾
چون سخن بدینجا کشید کلام دیگر از آنجناب را که در کتاب مذکور

در خصوص پیغمبری راستین و دروغین دستور العمل ادراک و تصدیق
و تکذیب تواند بود آورده اند در طی معیار دیگر ترجمه کنیم . زیرا
که کلام ملوک ملوک کلام است *

﴿ معیار سیم ﴾

﴿ تنبیه ﴾ بدانکه هرگاه کسی ادعای نبوت کند باینکه معون
از جانب خدا است از دو حال بیرون نیست . یا این است
که برورد کار خود را توصیف میکند بصفات کالیه و تزییه
متناید او را از اوصاف نقیصه امکاید . و ثابت میکند بر او سبحانه
محاسن افعال را و تزییه میسازد او را از قبایح اعمال . و نیز او خود
از سلسله شریفه معروفه است و مردی است کریم الاخلاق و طیب
الاعراق . مؤتمر است ﴿ یعنی بجای آورنده او امر است ﴾
بد آنچه امر میکند . و منتهی ﴿ و ترک کننده است ﴾ چیزهایی را
که از آن نهی میکند . بشریعت خود عامل است . و عابد است
پروردگار خود را و زاهد و تارک است غیر از خدا را . رضای
او را طالب است و بمولای خود راغب . و یا آنکه باین طورها
نیست بل خدای خود را بصفات امکان موصوف میدارد . و از عیوب
و نقصان تزییهش نمیکند بلکه ثابت میکند بر او جهل و کم و کیف
و حدود و قرانات و اوضاع و اتصالات و انفصال و حرکت و سکون و دیگر
صفات امکان را . و نیز خود مؤتمر نیست بد آنچه چیزی که امر
میکند و منتهی نیست از آنچه نهی متناید . پس هر گاه قسم
ثاقی است واجب آید تکذیب او اگر چه از خوارق عادات چندان
بیاورد که بجز خدای شماره آن را کسی نتواند ﴿ چنانکه مسیح
در فصل سیزدهم انجیل مرقس گفت زیرا که مسیحان دروغگوی
و خبر دهندگان کاذب ظاهر خواهند شد و علامات و معجزات
خواهند آورد بطوری که اگر ممکن میشد بر کزیدگان را نیز گمراه

میکردند اما حذر کنید که پیش از وقت بشما کفتم
 و لازم است حکم کردن بر اینکه آنگونه خارق عادات محر است
 و شعبده است و مخاریق و حیلها و تمویهات است . که از استعمال
 علم سیمیا و الیمیا و ریمیا و همیا آورده میشود . زیرا که ادعای او دلیل
 بر بطلان او است . و آنگونه توصیف او پروردگار خود را دلیل
 بر کذب او است . بعد از آن ترك نکردن او شهبات خود را و عامل
 نشدن او بر آنچه در شریعت خویش است دلیل است بر عدم وثوق
 او بر آن . پس شکی نیست در اینکه او کذاب و خبیث است .
 و جایز نیست التفات کردن بر او و اعتماد آوردن بر او و پرسن او .
 و اعتنا نمودن بچیزی از مرام او . و لازم نکرده است که این مرد
 جامع باشد جمله او صافی را که در وجه ثانی کفتم . بل هر گاه بک
 خصلت از آنها در او باشد در لزوم اجتناب کردن از او و اعراض
 جستن از او و التفات نکردن بر او کفایت کند . زیرا که دعوی او را
 دلالت متقله بر ابطال او هست . و هر گاه از قسم نخستین باشد پس
 موجود بودن صفات حسنه در او و سمات و علامات حقه برای او
 در تصدیق نبوت و رسالت او کافی نخواهد بود بل باوصف اینها
 ناچار از امتحان و اختبار کردن او است باظهار مجربات و آوردن
 خارق عادات تا آنکه از جانب خدا بودن او معلوم گردد و دانسته
 شود که خدا او را فرستاده است . بعلم اینکه در اخلاق و آداب
 او و توصیف او خدای را چیزی نیست که منافق نبوت او باشد
 و در اینحال واجب است اختبار او با آیات بینات و دلالات ظاهرات .
 و بمطالبه خرق عادات اگر چه بزرگ و عظیم باشد . زیرا که آن را
 از پیش خود نمی آورد بلکه بقوه الهیه که پرورد کار او بوی
 عطا کند ظاهر سازد بل فاعل آن خدای سبحانه است چنانکه
 عیبی گفت که این کارها از من نیست بل عامل آنها ربی است
 که مرا فرستاد . و خدای را هیچ چیز از امکان در مانده نتواند
 کرد اگر چه عظیم و جلیل و دشوار باشد . پس هر گاه اقتراح

و مطالبه کنند از او خرق عادت را و آوردن یکمجزه را و او بیورد
 آن را بی آنکه حیل و چاره بکار برد یا آنکه تفکر و تدبر و طلب
 مهلت نماید و بمحض خواستن و اقتراح آن را بیورد و مقرون بتصدی
 نماید . یعنی بگوید که این برهان پیغمبری من است و اگر تصدیق
 ندارید مانند آن را بیارید . پس شك و ریبی در این نیست که او
 از جانب خدا است . و کسی که آنرا آورد پیغمبر خدا است
 که خدای دروغگوی را تصدیق نکنند و اغرا بر باطل نماید . زیرا
 که هر گاه او از جانب خدای نباشد و در آنحال چیزی که دلالت
 بر بطلان او کند موجود نکرده لازم آید که خدای اغرا باطل کرده
 مخلوق خود را مهمل و سر خود گذاشته باشد و آنها را بجهت
 انداخته باشد و مر خدا بر هرگز این کارها جایز نتواند بود *
 و اگر گوئیم که احتمال مقرر در همچنان مقامی برای ردع و منع کافی
 تواند بود . میگوئیم پس در این حال باچه چیز تمیز داده شود
 که این احتمال در هر حال جاری گردد . و لازم آید که خدای
 سبحانه بندگان خود را در حیرت و کراهی گذارد . و الحاصل
 هر گاه آن شخص ادعای نبوت را کرد و خارق عادات را آورد و بتصدی
 مقرونش داشت و کسی بمقام معارضت نتوانست بر آید . لازم است
 که قطع و حکم کرده شود بر اینکه صاحب آن خارق عادت همان
 پیغمبر خدا است یقینا و بلا شك . و آنچه از خارق عادات آورد
 بی شبهه محر و خبیث نیست *
 در باب این قاعده کلبه را و بر خدای شا کر باش . و بسوی راه حق
 سلوک نمای اگر طالب آن هستی . که بتحقیق برای تو در این مختصر
 برای اثبات نبوت محمد علیه الصلاة والسلام بیان کردم سهلترین راهها
 و واضحترین و اشکارا ترین طرق را . و اگر انصاف بدهی
 و کوش بداری در حالیکه شاهد و بینا باشی در این مطلب هرگز
 محتاج بچیز دیگر نخواهی بود . پس نیک بفهم آنچه را که بسوی تو
 القا کردیم *

﴿ والله خلیفتی علیک ﴾

این است بعضی از سیئات آن بزرگوار که در رساله حجة البالغه در امر ادیان باختصاص نوشته اند و ما آنرا تبرکاً خواستیم در این نامه بیاوریم . و هر کس جوایبی مزید بصیرت باشد بر رساله مذکوره رجوع نماید *

﴿ معیار چهارم ﴾

مرد هوشیار و خردمند از مطالعه این دو معیار که از کلمات مقدسه عالم اسلام بزیجه آوریم دستور العمل دین و عقاید خویش را راستی تواند گرفت . و حال انجیل و تورات و توراتی که در پیشان کوفی آنها و نسبتهای نالایق آنها را که بمقام الوهیت و بتذکرات خاص و بیغبران پاک داده اند معلوم کرده عظمت قرآن و جلالت شان آن برهان الهی را بادیده روشن و دل پاک از آلابش مشاهده تواند کرد . و تواند دانست که بجز دین اسلام در نزد خدای دینی نتواند بود *

﴿ ان الدین عند الله الاسلام ﴾

چه فائده و چه چاره که اگر وضع این مختصر اقتضا میداشت و مخاطب من که بیک روی جمعیت پروتستانی با حالت انکار است کوشش تو امید داشت . و من صکدشته از موانع دیگر ممنوع از بیان بعضی از مطالب و اسرار دین در این نامه نمی بودم بیاری دوستان خدای از اطوار ظاهر و باطن اسلام و آداب اسلام و شرف اسلام و نتیجه اسلام مجلی در اینجا برای تو بیان میکردم *

﴿ مدح و تحریف است بازند آئینان ﴾ * گویم اندر جمع روحانیان ﴿ میخواهی از امر قرآن برای نمونه در اینجا اشارتی بیاوریم . ولیک نه از اطوار فصاحت الفاظ و معانی و بیان و جزالت کلمات آن که علمای اسلام کتابهای بسیار در این خصوصها نوشته اند . ولی آنچه من برای برادران روحانی عرض خواهم کرد از عالم روحانیان است و کوش

روحانی که مغفرت توجه روح القدس تواند بود شایسته استماع اسرار کلام الهی خواهد شد پس راستی بشنو تا مستقیم شوی *

﴿ ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائكة ﴾ ﴿

خیال نکنی که ملائکه باروح القدس تنها بحواریان مسیح و ایمان آورندگان با آنجناب نازل میشدند یا آنکه تنها ایشان را تسدید و تأیید میکردند که اگر مراتب خلقت و طبقات سلسله های وجود و تفاوت نبودن در آفرینش خدای و سایر اطوار این مطلب را بتجویه علمی دین مبین نوشته اند ملاحظه نمایی و بفهمی . خواهی دانست که وجود تو چگونه کوه کراتیها است که بخاک و گل آلوده اش کردی . و دل تو چگونه آینه جهان نما است که بزرگ آلابش جهان مکتدرش داشتی . روح القدس و ملائکه آسمانها و علویات ترا احاطه کرده اند و تو از ایشان غافل . یک کوشه از آینه را پاک از کد و زان کن تا نمونه جمال پاکان را مشاهده نمایی *

﴿ ان الملائكة لخداما و خدام مجینا ﴾ ﴿

﴿ حکمت عرشیه ﴾

در میزان نخستین دانستی که مخلوق نخستین و تعیین اول واسطه کبری و نبی مطلق و معوت شده بر کافه مخلوقات است . و رحمت کلیه کبری خدا است که خدا با او فرمود ﴿ و ما اولسئلتک الا رجلة للعالمین ﴾ ﴿

و چون قرآن در آن عالم سرمدی یعنی هنگام هست شدن آن تعیین اول که وجودش مقدم بر زمان و زمانیات است نازل بر آن وجود مقدس شد . پس از آن خدای انسان را یعنی حقایق انسانی را نازل کرد و عالمهای پایین که قدرت خویش را بر آنها و از آنها بنماید . و اسما و صفات خود و ادله حکمتهای خود را بر آنها آشکار کند . و چون آنها را هادی و راهنمای همراه آمد یعنی نبی مطلق و صاحب ولایت مطلقه برای بشریت و انذار با ایشان بود آن صاحب ریاستین

که نور الله فی المغربین والمشرقین است والواقف علی الطنجنین . در منزل نخستین آنها که عالم انوار شد قرآن را که نیز بعالم آنها نازل گردید برای ایشان بیان و تعلیم فرمود . و قرآن در آن عالم انوار توری بود لامع و ضیائی بود ساطع . در هبت انسانی کامل الشخص و در دست خویش عصائی از نور داشت . و اهل آن عالم جمله بدیحال و صفت بودند . و قرآن ایشان از نسخ خودشان بود . پس بتعلیم لسان الهی قرآن را و بیان قرآن را شناختند . و فهمیدند قدریکه استعداد داشتند و بهر گونه که قابلیت ایشان اقتضا کرد . پس از آن عالم بعالم ارواح نازل شدند و نبی مطلق و کتاب مهمین نیز بعالم ارواح آمدند . و تا این عالم معنی آیت کریمه ﴿ و کذلک اوحینا الیک روحنا من امرنا ﴾ بر امت مخفی بود . تا آنکه آن روح جمله ارواح کتاب الهی را که نیز روحانی بود برای آنها تلاوت فرمود و بیان کرد و تعلیم نمود *

﴿ الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان ﴾

آن مظهر رحمانیت الهیه بتعلیم قرآن خلقی دیگر با فریدن خدای واحد که بجز او در وجود مؤثری نیست و بر آن معلم الهی ما خلقت اذ خلقت تواند گفت در انسان در وجود انسانی ظاهر فرمودی و بیان را بر او تعلیم و یاد میدادی که انسان را مالک و مملک گرداند و مقصود خدای را از آفرینش انسان آشکار سازد *

این است معنی قرآن که «مجزه» آن واسطه نخستین الهی است اگر یک نادانی تصور در الفاظ همین آیت مبارکه نماید دور نیست بگوید . ﴿ علم القرآن ﴾ نمی بایستی پیش از ﴿ خلق الانسان ﴾ باشد زیرا که تعلیم قرآن فرع بر خلقت انسان است . و الحاصل تدبر در معنی مذکور نموده بعالم ارواح مناسبت جوی و درست بفهم که مقصود من از این تفسیر در آیت کریمه چه بود ﴿ و ما هو بالهزل ﴾

پس از آنکه اهل عالم ارواح حسب الاستعداد نصب خود را از علم کتاب برداشتند . در منزل سیم رسیدند یعنی بعالم اشباح و عالم ذر

دویم آمدند در آنجا نیز نبی مطلق علیه الصلوة والسلام قرآن را برای آنها بیان فرمود . و قرآن در این عالم توری بود سبز برنگ اهل آن عالم چنانکه در عالم دویم نور اصفر بودی . و پس از این عالم انسان بکون ناری در مرتبه چهارم نازل گردید و قرآن در آن عالم نور احمر بود . که از شدت صفای حرمت چشم را خیره میداشت تا آنکه بعالم کون مائی آمدند و قرآن نیز برنگ آن عالم توری بود لامع تا بعالم خاک و جهان صورت و مثال آمدند . و آن حقایق کامله در این خاک تیره که آخر منازل است مستور و مودوع شدند . و قرآن در این عالم برنگ نور اخضر و مایل بسیاهی ظاهر گردید *

﴿ سیاهی گردانی نور دانست ﴾ بتاریکی درون آنجیبات است ﴿ و چون هر مرتبه از مراتب را که قرآن طی میکرد مراتب اولی در باطن میماند . و همان ظهور آخری پیدا و ظاهر بود . این است که قرآن را شش بطن و شش باطن در این مرتبه آخری موجود گردید * چون در آن هنگام که انسان بعالم تریابی رسید و معنی آیت کریمه ﴿ لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم ردناه اسفل سافلین ﴾ تمام شد آن عالم تریابی نیز در کمال استقامت بود و کواکب در شرف خود شان بودند . و طالع دنیا سرطان بود . و در آنوقت آفتاب در وسط السماء بود و هنگام ظهر بود و مقام ظهور الهی بود . و جمله اهل آن عالم در آن محشر حاضر و قائم بودند . تا آنکه بقدر عز و علیم از حرکت افلاک و گردش کواکب ویشی گرفتن شب ظلمانی بر روز روشن و تحقق اقبالیم و حصول بعد کامل از خط استوا . تغییر در خلقت انسانی حاصل آمد . و آن فطرت پاک آرایش پذیرفت و متبدل شد . و در او ظاهر گردید اطوار اختلاف و ابتلاف و خفا و ظهور و قوت و ضعف و مرض و صحت و لاغری و فریبی و کوچکی و بزرگی . و همه اینها بر آن خلقت بسبب مشتهیات و خواهشهای ظاهری آنها راه یافت اگر چه برخلاف خواهشهای حقیقه آنها بودی . و بدینوجب عرضها را حکم غالبیت در ایشان ظاهر آمد و آنگونه

امراض مختلفه در ایشان ممکن شد . و در آن حال قرآن عظیم
 الشان برای هدایت و ارشاد در قالب الفاظ و عبارات و حروف و کلمات
 و اوضاع و دلالات چنانکه توان دید لباس ظهور را پوشید . زیرا
 که جهانیان را در آن حال آلودگی باری تحمل از نور اقدس و فیض
 مقدس لطف الله علی العالمین و خیرة الله فی السموات و الارضین علیه
 الصلوة والسلام نبود . بعلت اینکه اضلال و تباهی در آن صورت
 بوجود ایشان راه میافت و ممکن نبود که آن نبی مطلق بغير صورت
 عالم ایشان ظاهر گردد . زیرا که حکمت الهیه باطل می گردید مانند
 اینکه نطفه را قابلیت تحمل ظهور روح نیست مگر از پس برده و ازوراء
 حجاب . و بدین جهات آن هادی کل هر دو وحی الهی را از پس
 برده بجهانیان میبایستی برساند . این است که قرآن نیز از پس برده
 بر حسب اقتضای زمان و مکان متشعب و متفرع گردید بر صحف
 آدم و صحف نوح و صحف ابراهیم و توریة موسی و انجیل عیسی
 بطوریکه طبایع اهل هر زمانی در اقتضای حال و لسان مقتضی
 میشد *

تا آنکه نور الهی آشکار شد و ظهور حق پدیدار آمد و بنیة جهان
 نصیح گرفت . بحدیکه تحمل ظهور آن نور اقدم و نبی اعظم
 صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم را توانستی کرد . و قرآن نیز
 نازل گردید با او چنانکه می بینی بالفاظ و عبارات و اشارات
 و تلویحات که بر حسب اقتضای عالم قشور و ظواهر است .
 و در این مقام قرآن را هفت بطن و هفت باطن پیدا گردید .
 و اما آنچه مفسرین در میان ظاهر الفاظ و معانی و اطوار فصاحت
 و موارد کلام وجدود و قرانات آن که در کتبهای تفسیر نوشته اند
 و از بسیاری آنچه در همین تفسیر ظاهری است عدد آنها بشماره نیاید .
 پس تمامی آنها بقدر افهام و مدارک خود شان و بر حسب استعدادی
 که داشته اند بیان کرده اند . و گرنه امر قرآن عظیم است پس
 قرآن قدیم چنان نیست که مخصوص بوجهی باشد و دیگر وجه را

شامل نکرده و یا آنکه اختصاص بقومی تنها داشته باشد . یا آنکه
 اختصاص بحالتی تنها داشته باشد . و یا آنکه اختصاص بوقت
 و زمانی یا اهل و مکانی داشته باشد . زیرا که کلام خدای همیشه
 زنده است و مانند درخت میوه دار پاکیزه در هر آن ثمر میدهد باذن
 خدای تعالی و سخن خدای را مرک و تباهی روی ندهد *

﴿ لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حید ﴾
 ای برادران من این سخنان باریک را که از قلم من میخوانید از من نیست
 بل از مکاشفات ایمانیان و از فیض روح قدسی است که روشنائی
 بر روی از لغات انوار الهیه بواسطه ایشانم بغير استحقاق رسیده است .
 و محض اشارت بر آن مقامات عالیه نمونه کمی برای شما در اینجا آوردم
 اگر استعداد دارید و خواهان هستید اینک کتب و رسائل مقدسه
 که علمای دین مانوشته و بیان میفرمایند . خصوصاً کتاب شرح
 القصیده که از قلم سید سید بزرگوار مولانا الحاج سید کاظم اجل الله
 شانه شرف ترقیم یافت و در شرح بیعی که ذیلاً میسنوی در امر
 قرآن قدیم بعضی از اسرار را بیان فرمود *

﴿ هذا الزبور و ذلك التوریه و ال انجیل بل هذا القران المنزل ﴾
 قرآن یعنی همین الفاظ و آیات پاک نوری بود از انوار قدس در تحت
 حجاب واحدیت و آن قدیم و سر قدیم است . و این همان نقطه
 نورانیة الهیه است که در جله عوالم و مقامات ظاهر و هویدا گردید .
 ﴿ قد طاشت الثقله فی الدائرة ﴾ * ولم یزل فی ذاتها حائرة
 ﴿ محجوبة الأدرک عنها بها ﴾ * منها لها جارحة ناظره
 ﴿ سمت علی الاشیاء حتی لقد ﴾ * فوضت الدنیا مع الآخرة

چون اهل این جهان تارک بجز از عالم محسوسات ادراک معنیهای
 باریک و لطیف را نتوانند کرد . برای ظهور آن نور قدیم الهی
 در قالب الفاظ مثالی بیاوریم که مطلب را با ادراک ما نزدیک نماید . نمی بینی
 درخت میوه دار بزرگی را که شاخ و برگ و میوه های آن ترا بجنب آورد از یک
 حصه تخم است که در حال نخستین آن شاخ و برگ و ثمر را در آن نتوانی دید .

نمی بینی ماست و پنیر و روغن و سرشیر و اقسام آنچه از شیر حاصل
کردد چگونه درغیب شیر بود . ملاحظه کن پنهان بودن صورت
انسانی را در باطن نباتات و اوراق و برگها و میوه ها و درختها و حیوانات
و طعامها و در آنچه در دهان تو بجهت خوراک است و در کیلوس
و کیوس و در عروق و رگها و در اعضا و اجزای تو تا آنکه منی شود
و نطفه در رحم مادر گردد و نطفه علقه و علقه مضغه پس عظام
شود پس از آن بمقام استخوان لحم رسد و آنکه بعد از ظهور در این
صورت نهایی کونا کون آن صورت الهیه پدید آید *

﴿ قَبْلَ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴾

الحاصل اگر در این نامه بخوایم کمی از اوصاف و مقامات کلمات
الهییه بیان کنیم ما را یارای چنان بیان است و نه زمان را اقتضای
آن و نه اهل را استعدادی بد آنگونه مشهود است *

ای گروه پروستان و ای برادران هواهای نفسانی چرا زجت کشیده
بیهوده اتلاف زندگانی را در تالیف کردن آنگونه کتابها میکنید .
پولها خرج کرده کتب آنچنانی را طبع مینمایید و محانا مردم میدهید .
و اکتفا بر اینها نکرده ضعفها را تطبیح بمال دنیوی مینمایید .
معلمان و واعظان در اطراف می کارید بشیال اینکه بکعوم بچاره را
غرور دهید و کول بزیند و بطریقه خویش داخل کنید . چرا
مینویسید و ترجمه میکنید اینگونه کتابها را که مایه رسوایی خودتان
است . اعتقاد شما مگر این نیست که محمد بن عبدالله قرآن را خود
ساخت و آوردن مانند آن بسی آسان است . و میدانید که اعظم
معجزات که اسلامیان بدان توسل جویند قرآن است . و میدانید
که اهل این زمان داناتر و عالمتر و با قدرت تر از قرنهای گذشته است .
و میدانید که مردم بندهکان درهم و دینار هستند . و می بینید
که دشمن ملت اسلام غیر از شما همه جای دنیا را فرا گرفته است .
﴿ از بهر شکست دل من بسته صنی * یاز از طرفی و روزگار از طرفی ﴾
بدین همت که شما هستید و اکنون در عرض مدت پانصد سال تقریبا

در همه جای دنیا بروز کرده و بهر ملتی دستی یافته آید . پس چرا
اتفاق نمیکند بر اینکه چاره کار را یکدفعه نمایند . ملت های مختلفه را
جمع آوری کنید و استعانت از آنها جوید یاری نخواهید از عرب
و از غیر عرب فصحا را انجمن سازید پول بریزید يك سوره تنها از مانند
قرآن بیاورید . و دروغ آن پیغمبر ظاهر سازید و حجت اسلام را
باطل دارید و نفس اسلامیان را قطع کنید . و دین محمدی را
رسوا مینمایید . و همینکه این کار شما صورت گرفت یقین بدانید
اول کسی که شما را تصدیق کند فصحا و بلغا خواهند بود و سایرین
بالتبع تابع خواهند شد *

چرا همت نمیکند جان عالم را فارغ نمی سازید شمس چرا یکدفعه
بدین راه آسان مردم را بهدایت نمی رسانید جهان را يك کله و يك
کله بان نمی سازید . لکن این نکته را هم بشما بگویم که کله بانها
نمی گذارند شما کوسفتدان ایشان را بدزدید *

ای اهل ادراک دلیل این کتاب نویس را در ابطال امر قرآن به بیند
که مینویسد مزد دار نام گفته است که ممکن است کسی مانند قرآن
کلامی بیاورد . حال آنکه مزد بودن مزد دار و اعتقادات سخفیه
اورا که میگفته است خدای را دروغ گوئی و کذب و مانند آن
جایز است خود میداند . و میداند که این تجویز گذشته از اینکه
مفید بحال اونست لازم نکرده است که بمزد دار نسبت داده شود بل
خود او و برادران او مانند این سخن را نیز توانست گفت ولی گفتن
تا کردن دونا است . و مانند این است که مثل من کسی بگوید
من نیز مانند مسیح مرده را زنده کنم یا آنکه مانند کلیم جوئی را
از درها سازم و از سنگ خاره چشمه ها جاری سازم لکن کووی
و چگونه ؟ *

میگوید فلان انگلیسی گفته است که مقامات حریری و مقامات
همدانی افسح از قرآست . و مانند این سخنان که هیچ خردمندی
در مقام انصافی و حق شناسی تکلم با آنگونه سخنان را جایز تواند

دید خواست در فصاحت و اعجاز قرآنی که حال آنرا با جمال دانستی
راه ابطال پیدا کند *

الحاصل آن کلام خون آلود الهی که لباس بالا پوش نبوت خاتم
الانبیاء علیه السلام است از یک هزار و دو بیست و هشتاد و هفت سال
پیش تا امروز بندهای فصیح و آشکار بمسامع جهان و جهانیان میرساند
و تمدی میکند . که من برهان محکم و مجز باهر بر آن صاحب ملکوت جهانم
که عیسی و یحیی مرده نزدیکی آن را آوردند . هر گاه انکار از این
معنی دارید جمله جهانیان از جنی وانسی و از یزید و بنهانی اتفاق
کنید و معاونت ب محمد بکر نماید و یک سوره کوچکی از ما ندیم بیاورید
و چون نتوانستید و الی الاابد بدوام ملک خدای نیز نخواهید آورد
و مقصد نخواهید شد . پس از پیروی هواها و شهوات نفسانی
خوبش اعراض کنید و از بیعت و بیعت بشر در دوری جوید .
و بنیاید بسوی من که شما را در راه راست خدای بمقامات عالیه
برسانم . و بنیاید بسوی شریعت حقه و آیین محکم اسلام و آن
اتفاق و زوجات را که در مذاهب مختلفه خوبش دارد بد اتفاق
با اسلامیان در دین باک اسلام تبدیل نماید . که بسبب این اتفاق
شما با ایشان دین خدای قوت گیرد و استحکام پذیرد . ادیان مختلفه
بت پرستان و مذاهب متوعه مشرکان از روی زمین برداشته شود .
بی دینان و ملحدان را بازار کراهی و اضلال کساد گردد . جاهلان
و نادانان علم دین بیاموزند . و بعلت این همراهی شما با اسلامیان
علی التدریج کار توحید و خدا شناسی و خدا پرستی بالا ببرد و علی
التدریج اسباب ترویج شریعت حقه فراهم آید . وظلمات و تاریکیها
میدل بر و شناسایی و نورانیت شود . ملکوت خدای چنانکه
در آسمانهاست در اقطار ربع مسکون انتشار و اشتهار یابد . و مورد تحسین
خدای و آفرین مقرران اوشوید . و اگر با وصف دانستن شما حقیقت
دین اسلام و راستی شرع محمدی را از روی هوا و هوس و بمقتضیات
طایبات و طبایع ناراست خوبش مخالفت بیاورید و اعراض نماید

و زرد و وبال دیگر کراهان جهان و جمله بت پرستان و بی دینان
و جاهلان بر او زار انکار و کفران شما افزوده شود . ومع ذلك
از این مخالفت و انکار شما و از اصرار شما در عناد و لجاج خوبش
ضرری بر حال من و بر حال اسلام و اسلامیان و بر خدای اسلامیان
نیز متصور نخواهد بود *

﴿ ومن كفر فان الله غني عن العالمين ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

اما اینکه میزان حق پرورستانی در تفسیر آیت کریمه ﴿ اقربت
الساعة وانشق القمر ﴾ و غیر آن وقوف و اطلاعات خود را بیان
کرد و خواست بگوید که در قرآن از معجزات نبویه مذکور نکرده است
و این آیات دلالت بر وقوع معجزات ندارد . پس سخن است منافی با انصاف
و موافق با بی اطلاعی . در صفحه (۲۳۲) شروع بتحقیق کرد
و در تفسیر آیات مذکوره تحقیقات خود را بجای آورد . و مزه کار
در این است که عبارت کشف را بتغییر و نا تمام ذکر کرد و پنداشت
که آنچه در تفسیر انجیلها کرده اند در تفسیر آیات قرآنی هم باید بکار
برد . و ما عبارت کشف را تنها در اینجا نقل کنیم و باقی سخن را با دراک
هوشمندان محول داریم که تطویل کلام در این مقام برای امثال مؤلف
زاید است . ترجمه عبارت ز محشری در کشف چنان است ﴿
که از بعضی مردمان روایت شده است که معنی آن چنان است
که ماه در روز قیامت بدو نیم شود و قول خدای تعالی ﴿ وان
يروا آية يعرضوا ويقولوا سحر مستمر ﴾ آن سخن را مردود میسازد
و کافی است در رد بر آن قرائت حدیقه که وقد انشق القمر گفته است .
یعنی ساعت نزدیک شد و از علامات نزدیکی آن این است که بتحقیق
ماه بدو نیم شد چنانکه کوفی ﴿ اقبل الامير وقد جله البشير بقدمه ﴾
امیر می آید و بتحقیق مرده دهنده بقدم او آمد . و از حدیقه روایت

شد که او در مداین خطبه خواند و گفت آگاه باشید که قیامت نزدیک
گردد و بدرستی که ماه در عهد پیغمبر شما بدویم شد . تمام شد ترجمه
زنجشیری . اکنون اگر کسی بخواهد رجوع بمسارات میزان
الحق مذکور نماید و به بند چه میگوید و بفهمد چه القا میکند *
ترجمه ظاهری و تحت اللفظی آیت کریمه و ما بعد آیت آشکار میگوید
که مقصود از شق القمر همانا معجز حضرت خاتم الانبیا است
و بهیچ وجه دلالت بر انشقاق فرود روز قیامت نتواند داشت .
زیرا که در تالی آیت است که میفرماید ﴿ وان یروا آیه یعرضوا
ویقولوا سحر مستر ﴾ در روز قیامت اگر از جانب خدای همچنان
آینی ظاهر گردد چنان میدانم که اعراض و انکار نتوانند کرد و لب
بگفتار ناصواب نتوانند کشود و خدا را متهم با آوردن سحر مستر
نتوانند ساخت . نمی دانم باعتبار من که جمله خردمندان را نیز در
این عقیدت با خود شریک میدانم چنان است . و اگر پروتستانها
و رفیقان ایشان بر خلاف ما گویند جواب آنها با خدای توانا است
و ما را بجز این نیست که این سخن زور ایشان را نیز بساغر سخنان ایشان
صطف کنیم و این مصراع را که در غیر این موضعست بخوانیم *

﴿ کاین هم بر سر نمازهای رستان ﴾

یا عزمه تر این است که میگوید اگر بالفرض قبول کنیم که شق القمر
بوقوع آمده است در آن حال نیز معجزه محمد نخواهد بود زیرا که نه در
خود آیت و نه من بعد گفته شده است که این امر بوسیله وجهت
محمد وقوع یافت تا آخر سخنان او که باقتضای خیالات خویش
گفته است *

کاش یکی از این مردمی برسید که ترا باین پروتستانی خودت سو کنند
میدهم هر گاه در قرآن میگفت که محمد علیه السلام شق القمر کرد
و واضح و آشکار این معجزه دیگر معجزات آنحضرت را بتعداد میاورد
آیات و او را تصدیق می نمودی و میگفتی که چون صریح گفتند
که شق القمر معراج و سایه نداشتن و تأثیر نکردن ثریای مبارک او در خاک

و ریک و جا کردن آن در سنگ خاره و مانند آنها معجزات آنحضرت است
و باید قبول کرد . شخص ترا که مؤلف آنگونه میزان الحسنى
هستی نمیدانم لکن از روی یقین شهادت میدهم بر اینکه کفار بدیدن
آن آیات واضح و بدیدن معجزه بودن خود قرآن جمود و انکار کردند .
کفار این زمان بشنیدن سخن از آن معجزات چگونه ایمان آوردند
مگر آنکه عنایت غیبیه آنها را هدایت کند . و روح قدسی
بدلهای ایشان بدمد و پرده را از دلهای ایشان بردارد و چشم و گوش
ایشان شنوا و بینا گردد پس از آنکه کور و کر بودند *

﴿ صم بکم عی فهم لا يرجعون ﴾

در خصوص آیت کریمه ﴿ و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی ﴾
تفصیل دیگر در ذیل آیت مزبوره آورد که پس ظاهر است که از چنین
الفاظ غیر معینه نزد اقلان و عارفان معجزه محمد ثابت نخواهد شد .
نهایت بنابر مضمون احادیث مفسرین می نویسد که در غزوه بدر یا حنین
محمد ریک گرفت بطرف لشکر کفار انداخته است چنانچه
چشمهای ایشان از ریک پر شده آنها هرگز نتوانستند دیدند . و میگویند
که آیت مزبوره اشارت بدین واقعه دارد لکن با احادیث ما را چه کار
مباحثه ما با قرآن است و بیان معجزه با تفصیل و تعیین از قرآن خواسته ایم
نه از احادیث . تا آخر سخنان او که بر این بنیان است خویش
متفرع ساخته است *

و در صفحه (۲۴۳) نیز مانند این سخن را آورد که میبایست
در قرآن یکی یکی معجزات نبویه را بشمارد چنانکه معجزات موسی
و عیسی و حواریان و غیرهم در توره و انجیل بتفصیل بیان
شده است *

اگر چه با وجود معین بودن حال انجیل و توره محتاج بتفصیل دادن در
این مطلب نیستیم ولی اینقدر را برای برادران ایمانی یاد آور شویم .
که این بیچاره از وضع انجیلهای خود شان غافل شده اند و ندانسته اند
که اگر انجیل حاضر را معتبر و صحیح توانیم دانست بمنزله احادیث اسلام

تواند بود . و همان مترجمان و اسم مؤلفین آنها که با آنها باطنی
با انجیلها و نامه ها و رساله ها و غیر ذلك است شاهد صدق بر این
مطلب است . و واضح است که ﴿ منی و لوقا و مرقس و یوحنا ﴾
و دیگران آنها را در بیان سرگذشت عیسی و تاریخ احوال و اطوار آنجناب
نوشته اند . افلا انجیل مریم و عیسی را که از جمله هفتاد و هفت انجیل
منسوبه یا آنجناب و حواریان و تلامذ و دعوت کنندگان راستین
و دروغین بود و در میان ابن عسویان بکلی منزول و غیر مصدق است
می آورند و استنهاد میکردند بازو جهی در این گونه اعتراض
میتوانستند داشت *

﴿ در همین انجیل لوقا در فصل نهم ﴾ نوشته اند که عیسی بدوازده
حواری امر کرد که بدهکده ها رفته انجیل را بایشان یاد دهند و تشریح
نمایند . و نیز هنگامیکه یحیی شاکردان خود را نزد مسیح فرستاد
و از حال او خبر گرفت آنجناب در جواب رسولان یحیی گفت . انجیل را
به بینوایان و عطف میکنیم . و در جاهای بسیار از انجیل حاضر از این مقوله
سخنان وارد است . پس واضح است که انجیل آسمانی و انجیلی که مسیح
آنها را تعلیم میکرد یا شاگردان را برای تعلیم آن مأمور میداشت غیر این
انجیلها و نامه ها و رساله ها و غیر ذلك است . که بالاتفاق جمله آنها بعد
از مسیح علیه السلام نوشته شده است . و یقینا در آن انجیل
که عیسی را بود بیان احوالات حاضر خود مسیح یا معجزات او نبود
مگر بعضی از خطابات الهیه و وعده هایی که در خصوص او و ایمان
آوردند کان با آنجناب بود . و اخبار از گذشته و آینده و از قصص انبیای
سلف و انداز از ترک دین و شریعت . و مواعظ و نصایح و آداب
و احکام ظاهریه و باطنیه . و اطوار شریعت و تهذیب نفس و نهی
از قبایح اعمال و بیان مشکلات آن قوم . و الحاصل جمله آن چیزی
که بر حسب اقتضای اهل و زمان و وضع امور اسباب اصلاح امت توانستی
بشود در انجیل اصل بودی . و این سخن را هیچ منصف آگاهی
انکار نتواند کرد *

خیال نکنی که علمای اسلامیان از اطوار ام و کتب منزله بر انبیا و رسول
آگاهی ندارند که اگر نخواهند حرفا بحرف از آغاز ایجاد عالم بشری
تا کنون اسامی کتب و پیغمبرانی را که صاحبان کتبها بودند و اطوار
امتهای ایشان و آنچه را که بسران کتبها آورده اند برای تو بیان
کنند *

و الحاصل کاتبه کتبها که بصاحبان شریعت مؤسسه نازل گردید
و بیشتر اشعار بر آنها در بحث نسخ شریعت گردید ﴿ شش کتاب
است ﴾ که اینها اصول کتب سماویه است و آنچه بدیگر انبیا
که تابعان اولی الشرایع بودند نازل گردید یکصد و چهارده و یک
روایت یکصد و سیزده کتاب است که نوشته اند . تمامی آنها توابع صحف
و کتبی است که بر صاحبان شرایع مؤسسه نازل شده است که ایشان
﴿ آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ﴾ علیهم السلامند
و قرآن اصل واس واسطه است برای صحف و کتب مزبوره
چنانکه بیانی از این مطلب را شنیدی *

بالجمله سخن در بیان معجزه ها بود که باید کتب آسمانی معجزات صاحب
کتاب را بشمارد . و هیچ عاقلی این سخن را نمیکوید که پیغمبر حاضر
معجزات بیآورد و کتابی که از جانب خدای یا از جانب پدر یا میسرسد
مشتمل باشد بر بیان همان معجزات که پی در پی از او ظاهر میشود . بیان
معنی که خدا یا پسر خدا بگوید که ای پیغمبر من توفلان روز فلان
مرده را باین تفصیل زنده کردی . یا پسر گوید من در فلان وقت
و در فلان مکان فلان نایش را پشای نمودم . از اینگونه سخنان مرا
حیرت آید ظاهر قالب و قیافت و وضع یال و کوبال و نطق و مقال
این طایفه را یعنی منکران دین مبین را که می بینی و میشنوی و قعی و عظمی
در مرحله نخستین از ایشان مشاهده کنی . و چون تأمل کنی
و تعقل و رزی همانا قالب انسانی را دارند و بس . بعینه حکایت
آن نسان است . که زبر کانش کلماتی چند یاد دادند و متاع تاجر بیچاره را
بردند و آن حیوان را ترک نمودند . و هر چه تاجر گفت این خدام

تو بکار رفتند آن حیوان همان سخن خود را مکرر میداشت که • بیزند
و به پیشند پسندیدند بردارند نه پسندیدند بیاورند *
این بیچارگان بهمان تفصیل که مبین کردید کلماتی از گذشتگان بدست
آورده و نام آن را انجیل و توریه گذاشته اند • و بقول خواجه
نصرالدین آنقدر گفته اند که گویا بر خود شان نیز مشتبه شده است •
و هر مطلبی که بمیان می آید فی الفور تمسک بهمان امام زاده ساخته
خود شان میکنند • و با آن سخنان مجعوله پیشینان خود شان
در مطالب واهی خویش دلیل میکنند • که در فلان ایة فلان انجیل
یا فلان ایة فلان توریه فلان معلم عبسوی گفته شده است • که خدا
بر سه گونه است مثلا • اسم است و فعل است و حرف زیرا که کلمات
بر سه قسم است • گاهی خدا را جسم گفته گاهی کبوتر سازند
گاهی بدار گفته گاهی شراب مینامند و میخورند و گاهی نان میکنند
و هضم میدهند گاهی خدا را پسر یوسف بنجار میسازند گاهی تواید
اوراد را خور میکنند • و الحاصل از بریشانی ایشان بریشانی پیدا شد
و بریشان نوشتند و عذر از برادران میخواهم که مرا علامت نکند
که آخر شب است و اول صبح *

﴿ اطفأ السراج فقد طلع الصبح ﴾

جان کلام این است که بیرون ماندگان از خانه اسلام در آغاز دین
و عقاید خود شان که شناختن خدای سبحانه و توحید او تعالی است
در غلط مانده اند • چنانکه در بدایان این نامه اشعار کردیم و چون
در بیان کج هستند بناچار بنا نیز کج خواهد بود • این است که در امر
توحید تفکر و تدبر بسیار باید کرد و خدا را باید شناخت • تا آنکه
اطوار بعث رسل و انزال کتب و اصدار حجرات و جملہ اوضاع دین
و آیین دانسته شود • و از این است که بزرگان دین مبین فرمودند *
﴿ اول الدین معرفته و کمال معرفته التوحیدله ﴾

﴿ کلمة توحید ﴾

اول چیزی که صاحب ملکوت آسمان و زمین فاتح و خاتم پیغمبران و حامل
هیئت الهیه بر تمامی موجودات حبیب خدا و عبد خدا • چهار تبار را
دعوت بر آن فرمود و برای اثبات و استقرار آن دعوت هر گونه
محت و اذیتها را از جهال و معاندین تحمل نمود و غلب الامر چنانکه
مقرر بود شمشیر جهاد و قتال را بر آنها نهاد همسانا کلمه توحید بود
که فرمود *

﴿ قولوا لا اله الا الله فطوا ﴾

کاش معنی همین کلمه طیبه را میفهمیدی و بی تحقیق و ارواح میریدی •
و بیانات اهل حق را درک نمینودی با جرات کوبم که بیانات در این
کلمه مبارکه از چند وجه است • ﴿ یکی ﴾ در ترتیب حروف
و کلمات این کلمه است و در آوردن استثنا و خصوص همین هیئت
تألیفه و تعیین جزء مقدر که آیا موجود است یا ممکن و یا مستحق للعباده
و باغیر اینها • ﴿ دوم ﴾ در خصوص حروف این کلمه است و بیان
بودن حروف آن بعد معین که دوازده است • ﴿ سیم ﴾ در بیان
اصول این حروف در این کلمه طیبه است که آن سه حرف است
(ل ه ا) و باقی دیگر تکرار آن سه حرف است و بیان اینکه علت
آن چیست و وجه آن کدام است و تکرر هر کدام بطور مخصوص
از چه راه است • ﴿ چهارم ﴾ در بیان فرق مابین لا اله الا الله و لا اله
الا هو • ﴿ پنجم ﴾ در بیان باطن و سر این کلمه مقدسه است
﴿ ششم ﴾ در بیان ظاهر ظاهر آن است • ﴿ هفتم ﴾ در تأویل آن است
﴿ هشتم ﴾ در باطن باطن و سر سر آن است • ﴿ نهم ﴾ در خصوص
حقیقت لام و سر آن و حقیقت الف و اطوار آن است • ﴿ دهم ﴾
در بیان لفظ جلالة الله و آنچه متعلق بر آن است و آنچه بدان اضافه
داده شود • و در این کلمه طیبه مباحث دیگر هست که نیز متفرع
بر بحثهای مذکوره است و این اوراق را کنجایش پیمان و تفصیل
انهاست *

﴿ فاصفح عنهم و قل سلام فسوف يعلمون ﴾

باجمله هجرات عیسی بجز از راه روایات از بعضی از اصحاب آنجناب
 باین زمان نرسید که حال آنها و حال روایات آنها نیز هنوز موقع صحت
 نتواند یافت . و سخنان بسیار در خصوص خود ایشان و روایتهایی
 که کرده اند هست . و در خصوص وسایط و مستندهای روایتهایی
 ایشان از هزار و هشتصد و هفتاد و سال پیش از این تا ایتزمان
 و در خصوص نسخه های اصلیه آنها که هیچکدام از توشیحات
 ایشان در دست نیست . و در خصوص اصلاحات و تصحیحات
 که در زمان سلاطین عیسوی به در قرنهاي نزدیک عیسی برای برداشتن
 اختلافات و دیگر مقاصد و منظورات که داشتند کردند . و همچنین
 در باب ترجمه های آنها خصوصا در ترجمه های پروتستانی که با تفاق
 بجمله عیسویان و اسلامیان محل وثوق و اعتماد نتوانند بود .
 و در خصوص انجیلهایی که بنهسان کرده اند بملت اینکه
 اختلافات عظیمه در میان آنها و باین انجیلها پیدا بود در سایر
 اطوار و اوضاع این انجیلها و فروعات آنها که قدر قلیلی از آنها را
 در این نامه برای نونه شنیدی آنقدر راه گفتگو باز است که یکی
 از این اعتراضات تنها در موثقی نبودن آن روایات کافی است .
 عجب از این است که در هجرات عیسی باینگونه روایات در این مدت
 طولانی با آنهمه انقلابات و با وجود داخل شدن مملکت دروغ کوی
 و مسیحان کاتب در میان ملل عیسویه و با وجود دشمنی مانند یهود
 که غالب و قاهر و محیل و تباه کننده دین خدای بودند و بد آنگونه
 اختلال ظاهری و باطنی انداختن را در طریق و کتب عیسی اقتدار
 داشتند . چنانکه در حق شخص مسیح از هر گونه فساد کوتاهی
 نکردند . با همه این تفصیل باید اعتماد آورد و خبرهای هر سل
 و منقطع السند کذابی را باید قبول کرد . و از اینطرف هجرات باهرات
 خاتم پیغمبران را که همان آداب و شریعت طاهره او و اطوار توحید
 و یسنان خدا شناسی . و اوامر و نواهی او بی برهانی از خارج
 بزرگترین دلائل و براهین بر حقیقت آنحضرت و راستی شریعت

طاهره و مستقیمه و داغمه او است . و جمله آن هجرات با اتصال مستند
 از ثقات و معتدین بداید در این زمان نزدیک بی وقوع صددمات
 و انقلابات بدست ما رسیده است باید انکار کرد و دلیل بر انکار را چنان
 باید آورد که چون طائفه نو ظهور پروتستانی بامانتد آنها بعضی
 از مسائل مربوطه از مغلطان مجهول الاحوال یا خود معلوم الاحوال را
 انجیل نامیده اند . و هجرات مسیح بکان بکان در آن انجیل مشروح
 و مبین شده است و قرآن اسلامیان که بمنزله انجیل است مانند انجیل
 هجرات محمدی را علیه السلام بد آنگونه تفصیل بیان نکرد . پس
 هجرات حضرت محمد را باید انکار کرد بعلت اینکه کتاب آسمانی باید
 هجرات پیغمبر صاحب همان کتاب را باید تعداد نماید چنانکه
 انجیل هجرات مسیح را مذکور میدارد *

نمیدانم تصور میکنی سخنان مزور اینها را و بیفهمی آنچه را که با جلال
 برای تو میگویم یا آنکه محتاج تفصیل و شرح و بسط هستی *
 آیات بیانات و هجرات باهرات که از حضرت فخر انبیا خلاصه
 موجودات علیه السلام و از خلفای راشدین و آل طاهرین و اصحاب
 کبار و مؤمنین و متقیان و علمای اعلام و رؤسای شریعت مقدسه
 آن قادرترین مخلوقات . در هر جزه زمان و در عهد و اوان ظاهر
 گردید و ظاهر است و ظاهر خواهد شد . در نزد اهل بصیرت
 و ایمان کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار است . و اما فسل
 شریر و زنا زادگان چنانکه مسیح گفت علامات و هجرات آسمانی را
 نخواهند دید و قبول نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد *

جواب این سخنان پروتستانی را در خصوص هجرات عیسی یهودان
 چه گونه میگویند مؤلف از آنها بایستی درست تعلیم گیرد و در انکار
 خود بر هجرات پیغمبر ما بر اطلاعات خویش بیفزاید *

در خصوص هجرات در این مختصر زباده بر این سخن را محتاج نیستیم .
 در قرآن عظیم الشان مجلا و مفصلا بعضی از آیات و هجرات بیان
 شد . و در احادیث ککه بسی معتبر از احادیث انجیلیان است

بتفصیل آمد . و اگر از هجرات دیگر انبیا چیزی باقی نماند
مگر روایات و حکایات بحمد الله تعالی اعظم معجزات پیغمبر ما
علیه الصلوٰه والسلام حاضر و موجود و وحی و ناطق است *

﴿ میفرماید ﴾

وان كنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا یسوره من مثله و ادعوا
شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقين *

قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن
لا یأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهیرا *

ان هذا القرآن بهدی للنی هی اقوم و یبشر المؤمنین الذین یعملون
الصالحات ان لهم اجرا کبیرا *

﴿ معارف ششم ﴾

برونستان صاحب کتاب سخنی دیگر در این تقسام آورد که ضعفای
نادان را بلکه مفروض دارد و حاصل آن کلام چنان است که اخبار
قبل الوقوع در قرآن نیست . و تحقیقات غیر منصفانه خود را
مشاهی میسازد بر اینکه در حکم وقوع سستی و ضعف در لشکر اسلام
در غزوات آنانی را که دلالت بر غلبه اسلامیان میکرد میآوردی
که بد آن سبب دل آنها را قوی گرداند همچنانکه هر جنگجوی
لشکر کشی از این گونه تدبیرها در هنگام قتال و جدال بکار میرد *

این مطلب نیز راجع بمطلب معجزاتست و ندانستن سبک دین و کتاب
و الهامات الهیه و یا خود هواهای نفسانی آنها را بتوشن و کففتن
این گونه سخنان و اداسن . اخبار قبل الوقوع باجالات و از کارهای
عمده در قرآن است . و بتفصیل در احادیث معتبره و صحیحه که جهة
صحت آنها را اکتفیم مندرج است . اقتضای حکمت خدا و اسرار الهیه
و مصالح تکمیل سنت امتحان و اختیار در تمامی از منته و اعصار
در مخاطبات خدای با پیغمبران خویش چنان بودی . که از امور معظمه

و یا از واقعیاتی که در اظهار آن حکمتی ملحوظ بودی باجمال یا بتفصیلی
که نیز بکجهت ابهامی داشتی اخبار میدادند . همچنانکه در توریبه
و انجیل حاضر نمونه آنها پیدا است . نه اینکه خدای تعالی جمله
آینده ها و وقایع از منته مستقبله را بیکان یکان به تعداد بیاورد و مشروح
دارد که در اینحال حکمت خدای باطل میشدی و سنت امتحان بندگان
که بزرگترین وسائل برای تکمیل انسان است تباه میشستی . آیاتمی
پسند در میان اقوام و ملتها و طوایف اهل ادیان و مذاهب چه
قدرها اختلاف و تباین پدید شد . و نبود مگر از تأویلاتی که در کلمات
و الهامات خدای کردند . بسبب اینکه بیانات الهامیه ممکن نیست
بغیر آنطورها یعنی غیر قابل تأویل بطور مطلق بوده باشد *

ای برونستان برای تو مثالی از کلمات انجیل بیاورم بلکه از این نمونه
بویی از عالم معانی بمشام تو برسد *

﴿ در آخر فصل انجیل یوحنا ﴾ عیسی در حق یوحنا به پطرس
گفت که اگر من بخواهم که او تا آمدن من باقی بماند تو را چه
کار است . او این سخن را برخلاف مقصود فهمید که یوحنا نخواهد مرد
آنگاه این مطلب در میان برادران شایع گردید *

﴿ یسلی ﴾ نام برونستان کتابی در خصوص اسناد نوشته و آن کتاب را
در سنه (۱۸۵۰) میلادی چاپ کرده اند در صفحه (۳۲۳)
میکوبد . غلط دوم که بقدمای مسیحیه منسوب است این است . که آنها
امید و ابریزد یکی قیامت بودند و من یک نظیر دیگر قبل از اعتراض
بیاورم و آن این است که رب ما در حق یوحنا به پطرس گفت .
تا آخر فقرات انجیل که در آن کتاب گفته است و اثبات سهو و غلط را
بر حواریان و تلامیذ عیسی کرده است *

الحاصل سخن بسیار داریم لکن مقام تنگ است و اقبال بر سخنگویی
بسبب موانع و مشاغل ناموجود و در آنچه نوشتیم از باب الباب را
کفایت خواهد بود *

سخنی را که مکرر گفتیم بیاد دار که ادراک هر چیزی را مدرك یعنی آلت ادراک از جنس آن مدرك باید باشد. کلام الهی را گوش الهی میشوند و دلی که منزل تجلیات الهیه است میفهمد *

﴿ ثم ذرهم فی خوضهم یلعون ﴾

اما اینکه گفت بجهت قوی داشتن دلها در هنگام جنگ آیت آورده میشود این سخن نیز ظاهر البطلانست زیرا که اگر چنانچه پیغمبر بر حقی مأمور بجهاد و جنگال شود و وحی آسمانی وعده فتح و نصرت را بر او دهد بجز جاهلان و برادران شری آن وحی واقع و آن الهام صحیح الوقوع را بداند چگونه تا و بلان ناشایست و توجیهات تالیق تا و بل نیاورند *

مکر از توریة خود تا آن گاهی ندارد که در جاهای بسیار از اینگونه اخبار داله بر فتح و نصرت داده شده مکر در فصل (۲۶) سفر لایوان به بنی اسرائیل گفته نشد که در دشمنان غلبه خواهید کرد و در پیشروی شما از شمشیر شما را فتند و پنج کس از شما صد کس از آنها را غلبه کنند و صد کس از شما هاده هزار کس از آنها را مغلوب سازند و نیز دشمنان شما در مقابل شما از ضرب شمشیر شما را فتند و اکنون اگر کسی بگوید که موسی خود اینها را ساخت که دلهای بنی اسرائیل را قوی دارد و در جنگ مستقیم شوند و جواب صاحب کتاب چیست هر چه از روی انصافی در جواب گویند هم تا جواب اسلامیان نیز خواهد بود *

در مغلوبیت روم و غالب شدن آنها در تانی که در آیات قرآنیه خبر داده شد میگوید از روی خورده بینی یعنی حدسیات بود و جواب این سخن نیز از مراجعت بکتاب مصدقه خودشان که از آنگونه اخبار بسیار آورده است واضح تواند شد و از عیبی که معجزات خواستند و گفت ﴿ بر من معجزه داده نشده است مگر علامت ذواتون یونس ﴾ در آنجا گفت که شما قراین استدلال بر صافی هوا و خوبی آن یابازندی خواهید کرد یعنی اگر معجزات بیاورم و از آینده

خبردهم خواهید گفت که از روی خورده بینی وحدسیات است * ومع ذلك قرآن عظیم الشان از معنیات و از وقوعات آینده بنحوی خبر داد که هیچ خردمند صاحب ادراک آنها را بر حدسیات محمول نتواند داشت *

یکی در هنگام فتح مکه معظمه است که يك سال پیش آیت کریمه نازل شد و تفصیل آن در کتب تواریخ و احادیث و تفسیرها مضبوط است میفرماید ﴿ لتدخلن المسجد الحرام ان شاه الله امین محلقین رؤسکم ومقصرین لا تخافون ﴾ هر آینه بخواست خدای البتہ بر مسجد الحرام داخل بشوید و سرهای خود را امیرا شنید یعنی اعمال حج را بجای آورید و حلق و تقصیر میکنید پس از آنکه در سال اول محرم شدید *

در آیت دیگر از فتح خیر خبر داد که آنکه نظر بظاهر اسباب فتح خیر از تمتعات بودی و از غنائم بسیار که از آنجا بدست مؤمنان رسید و آیت و معجزه که در آن غزوه برای مؤمنین ظاهر گردید که عبارت از کیفیت فتح خیر است پس از مایوس شدن اصحاب از تسخیر آن قلعه های استوار آگاه داشت *

چنانکه تفصیل این وقعه در نزد تاریخ شناسان جهان واضح است که چون کار بر اسلامیان سخت شد حضرت پیغمبر فرمودند ﴿ لا عظیمین الا ربه خدا رجلا یحب الله ورسوله و یحب الله ورسوله ﴾ و در آن روز حبیب خدای و حبیب رسول خدای یعنی علی ابن ابی طالب علیه الحیة والسلام در آن جای حاضر نبودندی تا آنکه فرمادند *

اصحاب کرام منتظر بودند که لواء فتح و نصرت را کدام سعادت مند حامل خواهد بود و که ناگاه آنحضرت از راه رسید و در چشم مبارک ایشان رمندی بود و از آب دهان مقدس نبوی شفا یافت و بیری اسلام را بر دوش پاك نهاد و میدان تفصیلی که شنیده در خیر را که عظمت و بزرگی آن را میدانی از جای برکنند و بر هوا انداختند که چون بر زمین آمد قلعه های خیر برزله افتاد و آنگاه مصراع

باب و آن باب هدیه حکمت و عبادت بدالهی گرفت و در میان خندق در هوا ایستاد . و لشکر اسلام را بد افسوی گذار داد . این است آن علامت آسمانی که بر کرامت رسول خدای ازان سرور ظاهر کردید *

﴿ چنانکه میفرماید ﴾

﴿ لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بايعوا تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینه علیهم وانا بهم قتها قریبا و مقام کثیر یاخذونها وکان الله عزیرا حکیما و عدکم الله مغناهم کثیرة یاخذونها فعمل لکم هذه و کف ایدی الناس عنکم و لتکون آية للمؤمنین و یهدیکم صراطا مستقیما *

آیات بر مؤمنین که موجب هدایت آنها بصراط مستقیم گردید همان تفصیل فتح است چنانکه اشارت بر آن کردیم . و اینکه فرمود و کف ایدی الناس عنکم مقصود همسر کردن اهل خیر است که طایفه بنی غطفان و بنی امیه بودند *

در آیت دیگر در خصوص فاقله شام و حجاز بود که فرمود ﴿ واذ بعدکم الله احدی الطائفین افها لکم و تودون ان غیر ذات الشوکه تكون لکم و یرید الله ان یحق الحق بکلماته و یقطع دابر الکافرین ﴾ که غیر ذات شوکه فاقله شام بودی و آن وعده الهیه در حق آنها انجام یافت *

در آیت کریمه ﴿ الم غلبت الروم فی اذنی الارض وهم من بعد غلبهم سبغوبون فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم ﴾ تصریح فرموده بر اینکه روم در ادنای ارض یعنی در زمین عرب مغلوب شدند . و پس ازان در ندرت زمانی بر فرس غالب آید . چون فرس در آن زمان مجوسی بودند و رومیان عیسوی بودند و مغلوب شدن آنها بمشركان بکه رسید خوشحالی کرده بمؤمنان گفتند که شما و عیسویان اهل کتاب هستید و ما و فارسیان ایمان هشیم و کتاب نداریم و بزودی ما . نیز بر شما غالب خواهیم شد چنانکه زادران ما بر بردارن شما غالب آمدند . و آنکه که اسلامیان را اندوه

یباشد آیت کریمه نازل گردید که ﴿ من بعد غلبهم سبغوبون ﴾ تا آنکه فرمود ﴿ و یومئذ یفرح المؤمنون ﴾ و چون آیه نازل شد این ابی خلف نام که از مشركان بود بمحضرت صدیق خلیفه نخستین تعرض جست که این کذب است و بیایات و کروگان بشدیم . که اگر این کار تا سه سال دیگر واقع شده نفر شترماده من شودم و کر نه تو بمن عطا کن . صدیق بمحضرت پیغمبری عرضه داشت که اینگونه گفتگوی کروگان با این ابی خلف داریم . فرمودند معنی بضع سنین از سه سال تا سه سال است و بد بموجب آنجناب بر یکصد نفر شترماده نه ساله با پسر ابی خلف رهان بست . و او پس از بر کشتن از غزوه احد فوت کرد و در سال هفتم غلبه رومیان بر فارسیان اتفاق افتاد . و خلیفه صدیق از وارثان ابی بن ابی خلف شتر ترا گرفت و با امر پیغمبری آنها را تصدق کرد * و از اینگونه آیات که در آن زمان دلالت آنها بر اخبار آیه قریب الوقوع آشکار بود و اکنون نیز در نزد اهل ادراک و آگاهی آشکار است در قرآن عظیم الشان موجود . و همچنین از خبرهای کایه و وقایع عظیمه در آن کلام مجز نظام لایعد و لایحصی است *

﴿ و عد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیسخرنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیکسن لهم دینهم الذی ار نضی لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم انما یعبدوننی لایشرکون بی شیأ ﴾ *

همچنانکه تمامی این کارها بعد از حضرت خاتم انبیا بوقوع پیوست و خلیفهها و جانشینان آنحضرت در زمین بقول مطلق استخلاف یافتند مانند جانشینان انبیا اولی العزم و صاحبان ولایت و سلطنت الهیه . و برقرار و استوار کرد دینی را که هر ترضی است برای ایشان تا آخر ترجمه آیات . و اگر کسی در خصوص معجزات و آیاتی که دلالت بر اخبار از امور آینده دارد آگاهی کامل را طالب باشد رجوع بکتابهای مفصله و تواریخ مضبوطه که در بیان معجزات خاتم انبیا و جانشینان آنحضرت است نماید . و علی الاجال باید دانست که بجز از اهل عناد و جناح احدی از خرد مندان در حقیقت اسلام و کلیه معجزات

حضرت فخر امام علیه الصلوة والسلام نمیتواند انکار بیاورد *
﴿ قدسین الرشید من النبی ﴾

﴿ معیار هفتم ﴾

میران الحفی در او آخر سخنان خویش آیاتی چند از قرآن که در خصوص اطوار بهشت و دوزخ و مانند آنهاست آورده و گفت که بهشت محمدیان مجازی و جسمانی است . بدان طریق که هر لذت و عیش و عشرت نفسانی و جسمانی که قلب انسان میل بآن کند در آنجا یافت میشود . و واضح است که امید چنین بهشت دادن آدمی را از تلاش باکی قلب و نیکی افکار باز داشته بخوا هشتهای نفسانی قوت و قدرت میدهد . و اینگونه بهشت لایق تقدس خداوندی نیست . و در این مقام شرح و بسط میدهد سخنان خود را که محض از روی بی اطلاعی از اطوار الهامات و بیانات الهیه و بی خبری از موارد کلام و رموز مخاطب و مدلولات ظاهر الفاظ در همان آیات و غفلت از معانی حقیقه و روحانیه آنها آورده است *

و همچنین در ابطال امر قرآن عظیم الشان در فصل (۲) و (۳) کتاب مزبور عنواناتی چند آورده به بیانات ناقصه و ناراست خویش استدلال بر مطالب خود میباید که اغلب آنها از قبیل سخنانی است که بعینها بر خود او مردود است *

اگر چه همان بیاناتی که در این آخرین میران در خصوص معجز بودن الفاظ و کلمات قرآنی که جهان و جهانبیان از آوردن مانند آن عاجز هستند و بودند و خواهند بود گفته شد . جواب تمامی اعتراضات او است و با وصف آن محتاج به هیچ گونه جوابی خاصه بر منکر معاند نتوانیم شد . ولی در بیان این مطلب که گفت آیات مزبوره لایق و سزاوار بخدا نیست و تقاضای دل آدمی را رفع نمیسازد و برای فهمیدن کلیه مقصود بجهلا قدریکه لازم است در این معیار بیاوریم *

بدانکه مطابق بودن احکامی چند یا بعضی از قصه های انبیا که در شریعت اسلام و در کلام الهی است با کتاب طالموت و کمرآ و انجیل مسیح در نزد هیچ صاحب ادراکی اسباب طعن و قدح بزرعیت طاهره یا آنچنان کلامی که بطور انجازه دعوت براه خدای میکند نتواند بود . اگر طالموت و کمرآ یعنی شرح مسنا و مجموع شرح و متن یا انجیل عیسی سخنی موافق با الهامات الهیه بیاورند نباید آنها را محض انتساب بطایفه یهودان یا فرقه از عیسویان مردود بداریم که این شیوه حقیقت و شعار اهل شعور نیست *

بدانکه مسنا کتابی است مشتمل بر روایات مختلفه از یهود و شرحهای کتب مقدسه یا اعتقاد آنهاست که میگویند از جانب خدای در کوه طور توریه بموسی داده شد و این روایات نیز با واعظا گردید . و موسی بهر و ن تعلیم کرد و بیوشع و البعازار آموخت و از ایشان بانبیا رسید . و بدایید رسید یهودا حق دوش ﴿ یعنی مقدس ﴾ و او در قرن دویم میلاد مسیح در مدت چهل سال آن کتاب را تألیف کرد که اکنون در نزد یهود معمول و معظم است . و این کتاب مسنا را دو شرح نوشند یکی را در بیت المقدس در قرن سیم و دیگری را در بابل در قرن ششم از میلاد عیسی و نام این شرحها را ﴿ کمرآ ﴾ نامیدند یعنی کمال که مقصود شان کمال یافتن توریه است بسبب آنها و چون متن و شرح در یکجا مجموع و منضم شد آنرا ﴿ طالموت ﴾ گویند *

این کتابها را نصاری در نهایت دشمنی میدارند و عمده سبب در این دشمنی علاوه بر دلائلی که در این مطلب دارند این است که شمعون نامی که میگویند صلیب مسیح را او برداشت و بدست او کسوفتار شد در طریق روایت و سلسله شد آن روایاتی که ماخذ کتابها است واقع بوده است *

بدین سبب نباید بیک کلمه از آن کتابها اعتقاد آورد . و چون چگونگی بهشت و فرشتگان و سؤال قبر و هفت طبقه بودن جهنم و خبر اعراف و شهادت دادن اعضای انسانی در روز قیامت بر کاهان

بنی آدم و همچنین آداب غسل و تیمم در جایی که آب نباشد و روزه داری . و تبیین خبط ایض از خبط اسود که برای روزه و نماز صحیح وقت قرار داده شده است . و همچنین بعضی از حکایات و قصص انبیا که عیسویان با آنها متفق نیستند و در قرآن تصریح بر آنها شد . و مانند اینها که در اسلام مسلم شده در کتابهای مذکور یهودان نیز هست . پس باید قرآن و اسلام را انکار کرد بعلمت اینکه با خیالات و اوهام ما موافقت نکردند و با کتابهای یهودان که ما را با آنها عداوت و دشمنی هست موافق آوردند .

حالا بیاید بهمچنان مردمان مطلب حالی کنید و از معانی و ارواح الهامات نیز بایشان تعلیم نمایید . همین عناد و لجاج است که هرگونه فساد و تباهی را در روی زمین و در هر قرنی از قرون در میان طوایف و ملل احداث کرد . و همان استنکار ظلمت مر نور را موجب ساری بودن کند و رتقا و ناوائها و مرضهای ظاهری و باطنی در جله جهانیان شد و دین الهی مستور ماند و راه خدا مقروک و انبیا و اولیا محجوب و مظلوم و مقهور شدند . اکثر این گونه عنادها و انکارها نمیبود و برده های بی انصافی و اعتساف را بر چهره مقصود الهی نمی کشیدند . و کار را بجایی نرسانیدند که جهان را شرک و الحاد و جهالت فرا گیرد رحمة للعالمین را با شمشیر چه کار بود . به بینید و آگاهی جویند از وضع زمان جاهلیت که بعد از مسیح چها کردند . یهودان آنگونه کتابها را در مقابل عیسویان با اخبار و روایات صحیح و مزوج کرده موافق اوهام و افکار ناقصه خودشان تألیف کردند . عیسویان و معلمان دروغگوی و کراه کشیدگان بامید ریاسات و بزرگیها علم دعوت را پرافراشند . و در آن میان بعناد یهودان شریعت را برهم زده آیین دیگر نهادند . و انجیلها ساختند و نامها نوشتند و هنگامها بر پا کردند . مجوسان در این بین که این اختلاف عظیم را در میان اهل کتاب دیدند برقص درآمدند و خشتودیهها کردند . و از آنطرف مشرکان و بت پرستان و دیگر طوایف غیر

کتابه آنهمه هرج و مرج آنها را دیده آیین باطل خویش را استوار داشتند . تا کار بجایی رسید که از دین و شریعت بجز از اسم چیز دیگر باقی نماند . و آنکه هنگام پیداشدن ملکوت آسمان بر حسب بشارت یحیی و عیسی رسید و ناچار از شکستن شوکت باطل بشمشیر شد .

﴿ فوق الحق و بطل ما کانوا بعملون ﴾

﴿ بطرس وصی عیسی در رساله خود میگوید ﴾ همچنانکه در میان قوم پیغمبران دروغگوی بودند در میان شما نیز معلمان دروغگوی خواهند بود که حتی عیسی را انکار کرده عقاید باطله مستحق بر لعنت رابه بنهائی ادخال کنند و برخورد شان هلاک عاجل را بیاورند و جوی یغوی طریقههای مضرت آمیز آنها شوند و شما را از روی طمع با سخنان ساخته خود شان بجای امتعه کنارند .

مبنای ککار اسلام در امر دین بمخاصمه و عناد شخصاتی نیست . و معلومست که در کتب و روایات اهل کتاب بل در کتب دیگر اهل ادیان سخنان حق و صواب هست که موافق با الهامات الهیه است . پس جله آنها را مصدق و مقبول باید داشت . و آنچه را که مخالف با آیین توحید حقیقی و نالایق بحضرت احدیت و مقربان درگاه الهی است که بهوای نفسانی و از آثار و حیهای شیطانی است چنانکه میفرمایند ﴿ وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ﴾ جله آنها را مردود و غیر مقبول باید دانست *

﴿ کلام ربانی ﴾

لزم تناسب مدرك و با مدرك اساس ادراك خویش کن و از این يك باب هزار دراز علم را بر روی خویش كشوده دار *

كلام قدیم الهی که توسط خلیفه الله علی العالمین پیغمبر مبعوث بر هدایت جله کائنات در میان امت اودیعت الهیه است . بلسان فصیح احکام دینی مبین را بیان میکنند . و اطوار و آداب شریعت مقدس را

توضیح نماید و از اطوار دنیا و عقوبت و از اوضاع بهشت و دوزخ آگاهی بدهد *

يك كلمه جامعه سخن میگوید و شنوندگان بلغتهای گوناگون هر کسی بلسان خویش معانی آنرا درک نمایند و اهل ادراك را در این معنی عجب افزاید *

آنچه در ﴿ باب دوم ﴾ از اعمال حواریان از انجیل در عید الخمین شنیدی که روح القدس بواسطه لعان آتش محبت از اثر آواز آسمانی مجمع حواریان را احاطه کرد . و آنها را پر نمود و به سخن گفتن آغاز کردند . و هر کس از حاضران سخنان ایشان را می شنید و حیران و عجبناک میکرد . و در این باب سخنان می گفتند و بیگانگان استهزا میکردند و نسبت مستی را ایشان میدادند . جمله اینها ظهوری بود از آیات قرآنی که در آن زمان بحواریان مسیحی جلوه گرشد *

﴿ هر دم بلباس دگر آن ماه برآید ﴾

ای برادران چرا چشم يك روحانی را باز نمی کنید که حال متکرران قرآن را واستهزا کند کان بر آن را مشاهده نماید . و بدانید که اینان همان استهزا کنندگان بروح القدس و حواریان هستند که اکنون بلباس دیگر بیرون آمده اند همچنانکه روح القدس و صدای آسمانی بظهور دیگر درآمد *

این است معنی آنچه انجیل گفت که بسیاری از پیشی گرفتگان و ایس روند و بسی از عقب ماندگان پیشی گیرند *

﴿ حضرت علی میفرماید ﴾

لنبلین بلباسه ولنغر بلن غریبه و لتساطن سوط القدر حتی بصیر اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم و لیسبقن سابقون کائوا قد قصر و اولیقصرن قاصرون کائوا قد سبقوا *

كسول نخوری که اینها عیبی و انجیل و حواریان را بظاهر لفظ تصدیق کردند که موسائیان نیز به معنی در حق کلمه خدای اذعان

آوردند *

﴿ وکل يدعی وصلا بلیلی * ولیلی لاتقر لهم بذاکا ﴾

الحاصل چون (میزان الحق) سخن از بیانات قرآنی که در خصوص بهشت و دوزخ و مانند آنهاست بمیان آورد و لازم بود از اطوار معانی کلام الهی شرحی در این نامه آورده شود . لیکن حیف از آن معانی است که بگوش مستمع بی انصاف برسد و موجب مزید حیرانی و جهالت او گردد بل بر تسخیر خویش بیفزاید . مع هذا برای نمونه تنهاتك لغت را در خصوص آیتی از آن کلام حی و قیوم برای نویسا و ریم تا آنکه بدانی روح القدس از منطق حواریان چگونه بیانات گوناگون را آشکار کرد *

بجمله مؤلف از اسلام شنید که قرآن هفت باهفتاد معنی باطنی دارد . و چنان دانست که اگر يك معنی را بکیریم معانی دیگر غیر مقصود خواهد بود . و ما سابقا اشعاری بر این مطلب کردیم و اکنون نیز کیفیت ذو وجوه بودن آنرا کتبیم . واضح است که جمله معانی غیر متاهیه قرآن که کلیات آن بر حسب طبقات موجودات هفت و بملاحظه ظهور اطوار عشره در هفت هفتاد شود مقصود است و اگر اینگونه نباشد کلام حی و قیوم نیست *

اگر چنانچه آیتی در حق يك قوم و یا يك امری نازل گردد و بعد آن قوم بمبرد و یا آن امر بانجام رسد و آن آیت بسبب تمام شدن آن قوم یا گذشتن آن امر بلامعنی و بلا حکم بماند . قرآن حی و قیوم نخواهد بود . ولیکن قرآن حی است و شجره طیه الهیه است که اول آن بر آخر آن جاری است *

﴿ توتی اکلها کل حین باذن ربها ﴾

در آیت کریمه ﴿ و السماء رفعها و وضع المیزان ﴾ يك معنی ظاهری تحت اللفظی برای اهل ظاهر است که آنها بجز از لفظ رانمی فهمند زیرا که کتبیم تناسب در میان مدرک با مدرک لازم است ولی در نزد اهل حقیقت و روحانیان قواعدی در تفسیر قرآن هست که آن را

عوام اسلامیان بدون تعلیم ندانند تا چه رسد بآیاتی که از لفظ ولغت و حدود کلمات آن آگاهی ندارند . و نمی دانند اطوار آنرا از محکم و متشابه و مطلق و مفید و خاص و عام و مجمل و مفصل و اضمار و اظهار و کلمات و اشعارات و حقایق و مجازات و مقدمات و مؤخرات و منقطع و معطوف و حرفی را که بجای حرف دیگری است و الفاظ عمومی که معانی مخصوصه از آن مقصود است و بالعکس . و مطالب و مفاسدی را که بعضی از آنها در یک سوره است و بعضی دیگر در سوره دیگر . و اطوار ناسخ و منسوخ و آیاتی که نیمه از آنها منسوخ است و باقی آن غیر منسوخ . و آیاتی که نصف آنها خطاب بقومی است و نصف دیگر بدیگران . و آیاتی که از قبیل ایلک اعنی و اسمعی یا جارتی است . و آیاتی که لفظ آن برای قومی وارد است و معنی آن برای اقوام دیگر و آیهایی که لفظ آنها ضرر و معنی جمع است و بالعکس . و آیاتی که مخصوصا در حق یک سرور از سروران دین و آیاتی که عمومیت بر دیگر جانشینان پیغمبر دارد . و آیاتی که در حق ظالمان و متکرران و اطوار آنها تاهنکام ظهور دولت حق و آمدن قائم آل محمد و مسیح کلمة الله و مانند آنها که تمام در ظاهر امور جاری است *

پس نمی دانم باین حال حقایق و ارواح را همچنان کسی با وجود کوش عنادی که همراه او باشد چگونه خواهد فهمید . مگر آنکه کوش حیوانی را فروخته و کوش مناسب بادرک حقایق و ارواح الهیه بیسورد *

﴿ و السماء رفعها ﴾ سماء یک معنی حقیقی آسمان پیغمبری و قتل نبوت مطلقه مخاطب لولاک . واسطه ایجاد افلاک است علیه الصلوة والسلام . خدایتعالی باقتضای مصالح بسیار و اجرای آیین اختیار و امتحان آن آسمان نبوت الهیه را از میان مردم برداشت و برتری داد . زیرا که عالم بشری عالم ادنا و مقام نقصان گرفتن آنجناب بود که بجهت تکبیل جهان آن ملکوت آسمان چنانکه بجای و مسیح مزده آنرا دادند در عالم بشری ظاهر آمد *

﴿ از بشری رسته بود باز برای بشد ﴾

﴿ تا تکمال آورد پایه نقصان گرفت ﴾

﴿ و وضع المیزان ﴾ در این جهان میزان دو کفه کتاب الله و عزت را گذاشت و بامر خدای سبحانه جهانبیان را مأمور بر تمسک جستن بر آن میزان و مراجمت کردن بآن فرمود و فرمود *

﴿ انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عزرتی ﴾

﴿ ان نزلوا بعدی مان تمسکتم بهما ﴾

مقصود از عزت و اهل بیت همانا سر و رهای بشارت داده شده برابر هم است چنانکه پیشتر بیان آن را شنیدی . و اگر دل آگاه داری امر اسلام بسی آشکار است *

این وجه یکی از وجوه معانی آیت قرآنی است که بجهت نمونه آوردیم و اگر مؤلف را استعداد شنیدن بودی در معنی آیاتی که برای بیان آنها از ربعه بهشتی وارد کرده است بیانات نغز و بار یک را میاوردیم *

﴿ خدا فرمود ﴾

مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لذة للشاربین و انهار من عسل مصفی و لهم فیها من کل الثمرات و مغفرة من ربهم *

میکوید این آیات منافی باشان خدایی است و همه لذات جسمانی است که انسا را از سلوک حقیقی باز میدارد *

کاش این بیچاره اقل صدر آیت کریمه را بنظر میاوردی که میفرماید ﴿ مثل الجنة التي وعد المتقون ﴾ که چون خطاب ظاهر با جسمانیان است باعلا درجه بیان از عالم جسمانیان برای بهشت مثال آوردند .

و پس از آن فرمودند ﴿ و مغفرة من ربهم ﴾ با آنکه در بهشت کما نیست و بدین کلام اشارت بمعنی باریکی آوردند . و اگر بشوایم یکی یکی آیات را در اینجا تفسیر کنیم و ظاهر و باطن آنرا بشود در ادراک خود و مستمعان آن بیان تمام دفترهای بسیار باید بنویسیم و مقدمات چند ترتیب دهیم . و جنت را بدو قسم کرده هم بیان احوال جنت دنیا را که قرارگاه پدر ما آدم

علیه السلام بود چنانکه در باب دوم سفر تکوین در خصوص آن گفت
 که خدا جنت عدن را در فلان جای کاشت و آدم را که آفریده بود در آنجا
 گذاشت. و نیز بیان حال جنت آخرت را بیاوریم ولی از وجوه باطنی
 در آنهار مزبوره که مثال جنت موعوده است مجلی برای برادران ایمانی
 مذکور داریم اگر چه بیگانه را نصیبی از ادراک آن معانی نباشد *
 ﴿ چهار نهر ﴾ در طبق چهار نهر دنیا است که در توریة در ذیل
 ذکر بهشت آدم علی نبینا و علیه السلام تعداد کرد *
 ﴿ چهار نهر ﴾ معنوی و روحانی از چهار رکن قبه ﴿ بسم الله
 الرحمن الرحیم ﴾ جاری میشود بجزایر روحانی *
 ﴿ نهر نخستین ﴾ ماه خالص غیر آسن از میم بسم جاری است
 و در زمین بهشت شعبها از آن منشعب گردیده و حوضها بر شده است *
 ﴿ نهر دوم ﴾ لبن یعنی شیر گوارا که طعم آن تغییر نیافته است
 و در اصل فطرت باقی است از هاء الله جاری است *
 ﴿ نهر سیم ﴾ خراست لذت لشار بین که از میم رحمن جاری است *
 ﴿ نهر چهارم ﴾ عسل مصفی از میم رحیم جاری است *
 عرش خدای سبحانه که بر جانیت خود بر آن استوا و استیلا دارد از چهار
 نور که مبداء جمله انوارند ترکیب شده است ﴿ نور ایض و نور اصفر و نور
 احمر و نور اخضر ﴾ که تمامی الوان اصولا و فروقا از آن چهار حکایت
 آوردند و مظهریت جستند. کلهها و ریاحین خاکیان را که در گلستانها
 و صحراها بینی از نهایت آثار آن کلههای معنوی است *
 ﴿ قوس الله ﴾ که در هنگام تصفیه هوا با آمدن باران و میل آفتاب
 از وسط السماء بواسطه انعکاس آفتاب در آینه هوا بر حسب موقع ظاهر
 شود از همان چهار رنگ که از عرش با آفتاب رسید و در شعاع آفتاب
 غیر مرئی شد در آن قوس ظاهر آید *
 حاملان چهار رکن عرش خدای که مصدر آثار چهار گانه اطوار
 خلقیه است یعنی ﴿ خلق و رزق و موت و حیوة ﴾ چهار ملک است *
 جبرائیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل *

در قبه مقدسه ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ سه ملک رئیس است
 و قبه عرش را که مجمل و محل اجتماع آثار آن قبه مقدسه است چهار رئیس
 میباشد بتفصیلی که ذیلامی نکاریم *
 ﴿ رئیس اول ﴾ روح القدس است که سر و روان دین در حق آن
 فرمودند روح القدس فی جنان الصاقوره اول من ذاق من حدائقنا
 الباقوره *
 ﴿ رئیس ثانی ﴾ روح من امر الله است که در قرآن فرمود
 ﴿ یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی ﴾ *
 ﴿ رئیس ثالث ﴾ نفس الله است که عیسی گفت ﴿ ولا اعلم ما فی نفسک ﴾
 هنگامیکه خدای فرمود یا عیسی تو گفتی که مرا و مادرم را دو خدای
 قرار دهید بغیر خدای تعالی عیسی گفت اگر گفته باشم تو دانسته
 باشی که تو بر آنچه در ذات من هست عالمی و من دانایستم بر چیزی
 که در نفس تست. و سابقا معنی نفس الله و روح الله و ذات الله و بیت الله
 و مانند آنها را بیان کرده ایم. و این نفس مقامش بالاتر از روح است *
 ﴿ رئیس رابع ﴾ روح علی ملائکه الحجب است که بیان این
 ارکان و رؤسای آنها و شرح اطوار و مناسبات و مقامات آنها در این
 مختصر مناسب نیست. و در کتب علمای اسلام و بزرگان دین مبین
 مبین است. و مخفی نماند که رئیس کل و زعیم جمله رؤسای اربعه
 مذکوره روح القدس است که نخستین موجود از روحانیان از مبین
 عرش است و اول کسی است که میوه نوری را از باغ اولیا در جنان
 صاقوره یعنی اعلی درجه بهشت چشید *
 ﴿ چهار نهری ﴾ که خدای بهشت خود را بد آنها مثل داشت در جمله
 عوالم غیبیه و شهودیه بظهورات مختلفه و اطوار غیر متاهبه ظاهر
 کردید. بعلت اینکه بهشت خدای ظهور مقامات و علامات
 الهیه است که در تمامی موجودات بر حسب استعداد مراتب آنها
 جلوه کر کردید *
 ﴿ و مقاماتک و علاماتک التي لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفک بهامن عرفک ﴾

هیچنانکه ﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾ که اسم اعظم الهی است در هر علی از اصول وجود لفظا و معنایا و ذاتا و صفة باطوار کونا کون ظاهر گردد افهار جاریه از کلمات چهار گانه آن نیز بتعدد مراتب موجودات و اطوار افراد کائنات تعدد خواهد داشت .
و همین چهار است که سر آن در موجودات و اشیا جاری و بهمه جای ساری گردید *

ارکان عرش و محافل عرش و الوان ارکان عرش که مبداء جمله اتوار و روشنائیها و اصل همه الوان و رنگها است . چهار است *
بیت المعمور که در محاذات عرش رحمانی و مظهر آثار فیوضات ربانیه است و مکان روح الله عینی است . مربع الارکانست *
خانه کعبه که مطاف آدم ابوالبشر در محل آن شد و بتعلیم جبرائیل اعمال و عناسک حج را با آداب اسلام در آنجا بجای آورد و آن صنی الله در صفا و مرثه در مرثیه ایستادند و در عرفات همه بکررا شناختند . و آن خانه بدست خلیل الرحمن ابوالانبیاء المرسلین و اسمعیل پدر پیغمبر آخر الزمان بنا کرده شد . و اکنون قبله اسلامیان و مطاف طوایف ایمانیانست .
مربع الارکان است . و آن خانه خدا در محاذات بیت المعمور است *
اساس دینی خدا که اسلام است . کلمات چهار گانه است که از ﴿ تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر ﴾ خدای آگاهی دهد * سبحان الله *
والمجده * و لا اله الا الله * والله اکبر *

ارکان دین و ایمان حقیقی چهار است ﴿ توحید * نبوت *
و ولایت * و تولد و قبرا ﴾ لا اله الا الله * محمد رسول الله * خلفاء رسول الله اولیاء الله * اولی من والوا و اعدی من عادوا *
همچنین است اطوار ظاهر به که در این عالم جسمانی است مانند چهار بودن عناصر * و چهار بودن طبایع * و چهار بودن فصول سال *
و چهار بودن کلیات ریاح * که صبا و جنوبیاست و دبور و شمال *
توحید خدای سبحانه بر چهار گونه است که ذیلا مینگارم *
﴿ توحید ذات ﴾ از آیت کریمه ﴿ لا تقضوا الهین اثین اعماله واحد ﴾ *

﴿ توحید صفات ﴾ لیس کثله شیء و هو السبع البصر *
﴿ توحید افعال ﴾ هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یمیکم
هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه و تعالی عما یشرکون *

﴿ توحید عبادت ﴾ فن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
ولا یشرک بعبادة ربه احدا *

راهی از راهبان نصاری نجران از ین باتفاق زن راهبه خدمت
﴿ سرور هفتمین ابو ابراهیم موسی روحی له القدا ﴾ آمد و برای
شرفیابی از حضرت ایشان استبذان کرد و بفردای آنروز رخصت
قبول یافت . پس بخدمت آنجناب رسید و از مسائل و مطالبی که داشت
سؤال کرد و آخر چیزی که پرسید این بود . که خبر ده مرا از چهار
حرفی که در آسمان است و از تفسیر کننده آنها و از چهار حرفی
که بر زمین نازل شده است . فرمودند چهار حرف اولی ﴿ یقائم
آل محمد ﴾ نازل گردد و تفسیر کننده آنها او است و نازل شود برا و آنچه
بر پیغمبران نازل نکرید . و اما چهار حرف دومی را برای تو بیان
کنم پس ﴿ نخستین آنها ﴾ لا اله الا الله است باقیاء ﴿ و دومی
آنها ﴾ محمد رسول الله است مخلصا ﴿ و سیمین از آنها ﴾ خلفا
و اولاد پیغمبر است ﴿ و چهارمین آنها ﴾ ایمان آوردن کان و تابعان
ایشان است . که ایشان از ما هستند و ما از رسول خدا و رسول الله
از خدای سبحانه است . پس راهب بهمان چهار کله ایمان آورد
و شهادت داد و در حق مؤمنان بطهارت و باکی کواهی کرد و گفت .
وانهم المطهرون المستبدلون و لکم عاقبة الله و الحمد لله رب العالمین *
پس آنجناب ایمان او را پذیرفت و یکدست لباس مر آن راهب را خلعت
داد . یعنی جبه از خز باقیمت و پیراهنی از پارچه قوهی و یک طیلسان
و یک چکمه و یک کلاه سر که در حدیث بعبارت قلنسوه وارد است .
آنکا نماز پیشین را بجای آوردند و مر راهب را فرمود خسته نمای
عرض کرد اختشت فی سابعی . و چون کتاب حدیث را حاضر

نداشتم حدیث را تماما در اینجا تیاورده اکتفا بر محل شاهد کردم *
 و از این فقره آخری واضح است که امر خسته در میان خواص عیسویان
 معمول بوده است اگر چه بعلت تغییر دادن معلمان دروغگوی
 که در شریعت موسی و عیسی بدعتها نهادند متروک شده بود *

الحاصل بیان جمله * اطوار نهرهای چهارگانه که برای بهشت جسمانی
 از اطوار انهار جسمانیان مثال آورده شد در این مختصر نخواهد
 گنجید . و جمله این انهار در هر مقامی از مقامات مثالی از برای
 بهشت خدایی است که در حق آن فرمودند *

﴿ فیها ما لا یعین رأت ولاذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر ﴾
 پس بهشت خدا را منحصر بیک گونه بهشت نباید کرد . که هشت
 درجه بهشت در عالم جسم است و مطابق عالمهای هشتم که انسان
 مختصر از آن عوالم است و آنها . فؤاد است . و عقل . و نفس .
 و روح . و طبیعت . و ماده . و مثال . و جسم *

چون اهل دوزخ را از مرتبه فؤاد که آیه الله است نصیبی نیست
 و فؤاد در دوزخ معذب نخواهد شد این است که طبقات جهنم
 هفت گونه شد اما تا الله منها *

و این تفصیل در سلسله * عرضیه در مقام اجسام است و اگر نه از مرتب
 سلسله های طولیه نه ماها توانیم فهمید و نه بیان آنرا توانیم کرد
 و بهشت آنجا از ادراک حواس ظاهره و باطنه ماها بالاتر است .
 بعلت اینکه آن عوالم ربوبیت است نسبت بعالم ظاهر و مقام مؤثر را
 آثار درک نکنند . که میان مدرک و مدرک از وجود مناسبتی
 ناچار است . و آنچه در عوالم سفلیه دیده شود از قبیل حکایت و نمونه
 خواهد بود . و بیان سلسله * طولیه و عرضیه را باجمال در معیار
 ششم از میزان اول آوردیم و در کتب مفصله * ایمانیان بتفصیل
 آن آگاهی توانی یافت . و لکن اینقدر باید دانست که همان انهار
 از بعده در عوالم طولیه نیز موجود خواهد بود بعلت اینکه معطی
 فاقد نتواند شد و این مطلب در حکمت الهیه مبرهن است ولی انهار

هر مقامی از نسخ آنجا است .
 بالجمله معنی آیات راهر کسی بقدر ادراک خویش و در خور استعداد
 حواس خود تواند فهمید . و بلافتهای مختلفه و زبانهای کونا کونا
 سر ملک و ملکوت و جبروت را و اطوار احکام ناسوت را از یک کلام
 بیان میفرماید و متکثرانش استهزا میکنند و نسبت صرع و مستی
 بوی دهند *

﴿ و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة ﴾

﴿ للمؤمنین و لایزید الظالمین الا خسارا ﴾

برادر من تو که از عالم اجسامی و هنوز تکمیل نشدی چون خدای
 بخواید مثلی از بهشت برای تو بیاورد بجز اینکه از عالم ادراک تو سخن
 گوید راهی نیست . و اگر غیر این باشد خلاف حکمت خواهد بود .
 همانا مانند سکیمات پدراست بلا تشبیه که با طفل خویش کند و او را بزبان
 او و بانداز ادراک او تلطیف و تربیت نماید و از عالم او با او رفتار و گفتار
 آورد . چون بخواید او را رفتار آموزد دست او را گرفته
 بلهجه و حالت او را و او را * تی تی پایی * گوید و چون قدری
 بزرگ شد و خواست که او را بتعلیم علوم و فنون ترغیب نماید بوعده ها
 و امید واریها از عالم او سخن گوید و لبها سهای رنگین بوی وعده کند
 و بوی پوشاند پول میدهد و خواهشهای ناقصانه او را تماما
 اجرا میکند *

طفل شیر خواره که هنوز دندان نیاورد و قوای او قوت نکرده
 غذاهای لطیفه را نتواند خورد . مادرا و غذاها را ترچه کنند یعنی
 شیر نموده موافق طبع و قوای او ساز دو بوی دهد *

﴿ کلم الناس علی قدر عقولهم ﴾ و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ﴿
 بشمیران و اولیا بجز آنکه پدران و مادران جهاند و رفتار ایشان باجهانیان
 مانند رفتار آباء و امهات و مرصعات با طفل باشد . این است که اقوام
 و امم در فهمیدن مقصود از بیانات و رفتارهای انبیا و اولیا قاصر
 مانندند . و اهل تلبیس برای ابطال دین و شریعت که باقتضای مصالح

و حکمتهایی که بعضی از آنها را شنیدی مطلق العنان در اغوا و اضلال بودند هر گونه فساد و تباهی را در میان آن ناقصان شایع و ذایع کردند . و آنها را ضایع و گمراه نمودند و بدین خانه و نکسین دنیا آنها را مغرور داشتند *

﴿ همدان در زمن بنو ابن است ﴾ که توفیقی و خاتمه رنگین است ﴿ پس مر خردمندان را یوشیده نیست که بیانات الهامیه الهیه در احسن ترتیب و اکمل بیان بجز در قرآن عظیم الشان پیدا نخواهد شد . و اگر بخواهیم از سخنان ناشایست و نسبتهای غیر لایق و مجعولاتی که از روی هواها و شرار نهادر کتب متداوله در دست یهودان و عیسویان دروغین مندرج کرده اند بتفصیل در این نامه بیاوریم سخن پندرازی کشد . اگر چه برخی از آن بیشتر مذکور شد . ولی زیاده نیست که فقرات دیگر را که اکنون در نظر داریم بنحو اجمال در اینجا بیاوریم . نامعلوم گردد که آیا آن کتابها شایسته خدایی خدا هستند . و مناسب بعلم وحی و الهام آسمانی دارند . یا آنکه محض از روی هواها و شرارت برادران شریر کتابهای مقدسه را با آن قالب ریخته و آورده اند . پس در معیار دیگر بجلی از آنها را بنکاریم *

﴿ معیار هشتم ﴾

﴿ در معیار سیم از میزان سیم ﴾ حکایت نسبت زنا کردن لوط علیه السلام را با دختران خود در حالت مستی شدید و اولاد آوردن آنها از پدر خودشان را از توریة شنیدی و میدانی که ممنوع بودن شراب نیز خصوصا افراط آن در همین انجیل و توریة مصرح است و لوط را بطرس وصی عیسی در رساله (۲) خود چنان تمجید کرد . که لوط صالحی که از معاشرت شهوتناک فاجران بیزار است و آن مرد صالح که در میان آنها بود و کردارهای حرام آنها را میدید و می شنید همه روزه بر خود جفا کشید .

عاشق شدن داود علیه السلام که صاحب زبور است بر زن اور با نام و آوردن اورا بخانه اش و زنا کردن با او . و سهل است شوهر اورا بمر که جنگ بیک بهانه فرستادن و بسر عسکر در جزو توشق که این مرد را بکشتن بده . و کشته شدن آن بیچاره بحیله داود العیاذ بالله مفصلا در معیار مذکور مذکور شد . نیز در آنجا از توریة حکایت بت پرستی و ارتداد سلیمان علیه السلام را و مخالفت اورا با امر خدای و ناپاکی دل اورا که با کمال بی شرمی نوشته اند ذکر نمودیم *

﴿ در فصل نهم سفر تکوین توریة است ﴾ نوح شراب خورد و مست شد و در چادر خود برهنه خوابید و حام عورتین پدرش را دیده برادرانش گفت سام و یافث پوشاکی برده عقب عقب رفته اورا ستر صورت کردند . نوح از خمار آفاق یافت و از این تفصیل آگاهی جست آنگاه کنعان بسر حام را لعنت کرد و گفت او بنده بندگان برادرانش باد . و سام را دعا کرد و گفت کنعان مر اورا بنده باد و مانند این سخن را در حق یافث گفت این است ملخص آنچه در فصل مزبور آورده اند * عجب است که نگاه را حام کرد و کنعان بسر او ملعون و مطرود و بنده شد خوب عدالتی است آفرین بر اینگونه بی غیر تمیذاتم این توریة نویسنده چرا یک نکته دیگر را علاوه بر مقال نکرد که این دعا و نفرین نوح در حالت خمار بود و کره بسر را بکنشاه پدر تمیذ فرستی . و این همان نوح است که در انجیل خودشان از قول بطرس اورا واعظ را ستکاری نامیده است عجب را ستکاری و عدالت است آری شایسته خدایی آنگونه خدایی که اینان فهمیده اند اینگونه کتابها است و آنچه بی غیران است *

﴿ در فصل دوازدهم سفر مذکور است ﴾ که چون ابراهیم علیه السلام نزدیک بمصر شد بزین خود ساره گفت که تو زن خوروی زیبا هستی و میدانی اگر مصریان بدانند که تو زن من هستی بطمع تو مرا میکشند تو بکوی که من خواهر ابراهیم هستم مصریان اورا دیدند و بیاد شاه خبر بردند و ساره را پادشاه بحرم سرای خویش برد . و با ابراهیم

بخاطر او محبتها کرد و خدا بجهت زن ابراهیم بر پادشاه و خانه او بلاهای بزرگ انداخت و پادشاه از او دست برداشته بپراهم تسلیم کرد *
 به بیند چه میگویند و الهامات الهیه را چگونه میدانند . آیاماند
 این کار را از شخص بی عاری که فی الجمله ناموس و غیرت داشته باشد
 میتوان روایت دید . حال آنکه ابراهیم علیه السلام از پیغمبران اولو
 العزم است و خلیل خداوند غیور توانا است . عجب است که ابراهیم
 ساره را بدر و شکوبی امر کرد و او نیز دروغ گفت . و مانند این
 دروغ را با ابراهیم و ساره در جای دیگر نسبت داده اند چنانکه در سفر
 مذکور در فصل بیستم است که ابراهیم بسمت ایل جنوب رفته
 در مابین سور و قانس سکنا کرد و در جرار اقامت نمود . و در حق ساره گفت
 که این خواهر من است . ملک جرار او فرستاد و ساره را از او گرفت .
 و شبانگاه خدای در خواب بر ملک آمد و گفت بجهت این زن که گرفتی
 خواهی مرد یعنی مرگ ترا در باید زیرا که او زن شوهر دار است .
 تا آنکه ساره را با ابراهیم پس داد و ملک ابراهیم را مخیر کرد
 که در هر جای از ملک او بخواهد بنشیند . و ساره گفت اینک هزار
 مثقال نقره به برادر تو دادم . و در ضمن این تفصیل است که چون
 ملک از ابراهیم پرسید چرا دروغ گفتی که این خواهر تست ابراهیم
 گفت از ترس اینکه مبادا او را از دست من بگیرند این دروغ را گفتم
 و نیز این خواهر مادری من است *

حالا خبر نداری از کتابی که **ولیم اسمت** نام پروتستان در شرح
 احوال انبیا از آدم تا یعقوب علیهها السلام نوشته و در سنه (۱۸۴۸)
 عیسوی آن کتاب را که بزبان اردو است در هندوستان چاپ کرده
 اند . و چه مزخرفات در آن کتاب در حق انبیا نوشته است که آدم
 توبه نکرد . و حال ابراهیم تا هفتاد سال معلوم نبود بعثت اینکه
 در میان بت پرستان نشو و نما کرد و زیادتی عمر او با آنها گذشت .
 و معلوم میشود که پدر و مادر او خدای حق را نمی شناختند .
 و دور نیست که خود او نیز ستایش بت را میکرد . تا وقتی که خدا

بر او ظاهر شد و او را از اینسای زمان منتخب داشت و او را به بندگی
 خویش مخصوص داشت *

در فقره ابراهیم و ساره میگوید بسا هست که ابراهیم چون در دفعه
 اولی انکار از زوجه خود کرد در پیش خود گفت که دیگر همچنان
 گاهی را نخواهم کرد لکن باز دیگر بدام شیطان افتاد بعثت
 ضللت خود که حاصل داشت *

مؤلف مزبور در آن کتاب نوشته است که ممکن نیست ابراهیم در نکاح
 کردن ها جرگه کار نباشد . زیرا که او خوب میدانست سخن
 مسیح را که در انجیل است که خدای مردم را ذکور و اناث آفرید
 و بدین جهت است که مرد پدر و مادر خود را ترك میکند و بزوجه
 خود التصاق میجوید و هر دو جسد واحد شوند *

این مؤلف فراموش کرد که گاهی دیگر بکردن ابراهیم بگذارد .
 زیرا که او مانند اینکه قول مسیح را میدانست قول کلیم را نیز
 که در توریة است میدانست . که میگوید **خواهر خود را خواه**
 از پدرت باشد و خواه از مادرت در خانه تو متولد باشد یا در خارج
 بزنی قبول نکن **و نیز** میگوید هر کس تزویج کند با خواهر خود
 که دختر پدرش باشد یا خواهر خویش را که دختر مادرش باشد
 و عورت آنها را بیند یعنی نزدیکی با آنها کند . پس عاری است بزرگ
 و هر دو یعنی مرد و زن در پیش روی قوم خود شان باید بقتل
 برسند . بجهت اینکه عورت برادر خود را کشف کرد پس نگاه آنها
 بر سر آنها وارد شود *

یعنی کردن هر دو را باید زد و همچنین موسی گفت ملعون است کسی
 که با خواهر پدری و یا مادری خود بخوابد . مؤلف مذکور را
 نمی دانم چرا از این نگاه فراموشی آورده در آنجا ذکر نکرد . که بکلی
 جمله پیغمبران را که از نسل ابراهیم هستند العیاذ بالله اولاد زنا
 کنند . و آیین بی دینی را اساس محکمی بگذارد . این کتابها را
 که سلفهای اینها معشوش کرده مضامین شرك و کفر و ناپاکیها را

در آنها مندرج داشته و نام آنها را کتب مقدسه گذاشتند کفایت در اجرای مقاصد و مفاسد نکرد . کذشکان بنیان را ساختند و آنقدر بیکه توانستند کردند . و ایشان اکنون تکمیل آن بنا را می کنند *

﴿ در میزان سیم ﴾ کیفیت نسبت زنا کردن لوط را باد ختران خود و تولد مواب را از دختر بزرگ و تولد موایسان . از او و زاییده شدن بن عمی از دختر کوچک و بدر شدن او بر عمایان شنیدی . اکنون در نسب بعضی از آنها نظر کنیم و بدانیم که از کتب مقدسه چگونه تقدیس انساب پیغمبران را میکنند *

﴿ در آغاز انجیل متی ﴾ که میگوید کتاب نسل عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم است . وجد داود را عوید می شمارد و مادر عوید را عوث موایه است . پس جده بزرگ داود از آنگونه نسل زنائی که پیغمبری با دختر خود در حال مستی کرده باشد خواهد بود . و نیز در آن فصل نسب مسیح رحبعام بن سلیمان بن داود را آورد . که این رحبعام را نیز مادر عمایه بود چنانکه در ﴿ فصل چهاردهم ﴾ سفر ملوک اول از توریة است . پس نسب عیسی مسیح العیاذ بالله از دو جهت منتهی با اولاد زنا تواند شد . با آنکه موایسان و عمایان بنص توریة داخل جماعت الهیه نتوانند شد . چنانکه در سفر اسئنا است یعنی توریة متنی و در فصل (۲۳) که هر کس عمائی و موایی باشد داخل جماعت رب نخواهد شد . تاده دهر نیز داخل جماعت رب نخواهد شد *

یعنی الی الابد این حکم در حق ایشان جاری است . و چون واضح است که در نسب نامه خصوصا در نسب مسیح بنص انجیل انساب مادری معتبر است . بعلمت اینکه اگر مسیح از طرف مادر اتصال بداد و اسحق و ابراهیم نداشته باشد او را مسیح بن داود ابن اسحق بن ابراهیم نمیتوانیم گفت . و از کتب آسمانی بر حقیقت او استدلال نتوانیم کرد . چنانکه برهان بزرگ عیسویان

در این مقام همین کیفیت ترتیب تناسل آنجناب است . و در ﴿ فصل اول انجیل متی ﴾ تضریح بآن کرد . و صاحب میزان الحقی در صفحه (۱۷۹) و (۱۸۰) شرح و بسط در این مطلب داده و میگوید . خدا بپراهم گفت که عهد خود را با اسحق و ذریت او ثابت میکنم . یعنی آن پیغمبر بزرگ و رهاننده موعود از اولاد اسحق ظهور خواهد یافت نه از اولاد اسماعیل . پس انتساب مادری عیسی بداد و اسحق این همه شرافت را برای او آورد و اینگونه انتساب معتبر شد . فعلی هذا موایسان و عمایان داخل در نسب مسیح شوند و داخل در جماعت رب شوند بطوریکه گفته شد . بلکه داخل در نسب پسران خدا شدند که داود و سلیمان نیز باعتبار اینها پسران خدا بودند نهایت عیسی ابن الله وحید است *

سبحان الله چگونه شد که آنگونه نسل زنا که توریة الی الابد دخول آنها را در جماعت الهیه انکار کرد داخل بر آن جماعت مقدسه شدند . بلکه پدر جماعت الله شد . بلکه پدر خدای شدند . بلکه خدای خود داخل در آن جماعت زنازاده شد نعوذ بالله تعالی من هذه العقاید . ﴿ در فصل (۲۶) سفر تکوین ﴾ مانند همان نسبتی را که در حق ابراهیم علیه السلام در فقره انکار او زوجه خویش را گفت با اسحق علیه السلام داد . و ولیم اسمت در کتاب خود در شرح این فقره گوید . ایمان اسحق نیز لغزش و سستی پذیرفت زیرا که زن خود را خواهر خود گفت . پس از آن گوید افسوس دارم که این مقربان در نزد خدای محتاج وعظ و نصیحت بوده اند . و در آنجاها سخنان شایسته بعالم خود آورده است که مرا از ذکر آنها شرم آید *

﴿ در فصل بیست و هفتم تکوین است ﴾ اسحق در حال پیری و نابینایی عیسو پسر بزرگ خود را خواست و گفت پیر شده ام و نمیدانم کی خواهم مرد . بصحرا برو و شکار بکن طعامی بدخواه من ترتیب نمای که پیش از مرگ بخورم و در حق تو دعای خیر کنم . مادر یعقوب

انطلب را شنید و او را فرستاد و از کلاه دو بزغاله آورد و آنها را اطعامی
 ترتیب داد و از لباسهای عیسو یعقوب پوشاند . و چون کردن و دستهای
 یعقوب برخلاف برادرش موی دار و شمشین نبود از پوست بزغاله ها پوشاند
 که اسحق را بطلط بیندازد و یعقوب را از عیسو باز نشناسد . و دعای
 خیر را که مقصود نبوت و مبارکی و سروری بود در حق او کند .
 و الحاصل اسحق را فریب دادند و آن دعای خیر را از دست او گرفتند
 و بدان دعا بکت زمین و آسمان . و فراوانی کنندم و شراب و مخدومی
 و مطامعی در میان طوایف و اقوام حرم یعقوب را مسلم گردید .
 و از جمله دماهای پدرش این بود که تو مولای برادرانت باشی .
 و پسران مادرت برای تو رکوع کنند . لغت کنندگان بر تو ملعون
 شوند و مبارک کنندگان تو مبارک باشند . تا آنکه عیسو از شکار
 باز آمد و در آنجا شرح و بسط در فریب خوردن اسحق میدهد .
 و آنکه بسیار منحیر شد و گفت برادرت بحیثیت آن دعا را از من
 گرفت . عیسو التماس کرد که بمن هم دعا بکن مگر برای من از آن
 دعا چیزی نماند . تا آخر حکایت آنها که در اینجا بطور خلاصه
 آوردم و اگر کسی بخواهد رجوع بکتاب مذکور نماید *
 ﴿ در فصل بیست و نهم سفر مذکور است ﴾ یعقوب بدختر کوچک
 لابان پس از منخیر کردن او یعقوب را در تزویج دو دختر خویش اظهار
 میل کرد و برای مهریه راحیل که دختر کوچک بود هفت سال اجیر
 شد . بعلت اینکه لابان بوی گفت که بجهت برادری با من لازم
 نکرده است که بجای من خدمت کنی . آنکه یعقوب بجهت
 محبتی که ﴿ براحیل ﴾ داشت هفت سال را مانند اندک زمانی
 بخدمت بسر آورد . و زوجه خود را از لابان خواست عروسی
 و ضیافت کردند و شبانگاه بجای دختر کوچک که خو بروی و زیبا بود
 ﴿ لیا ﴾ دختر بزرگ را که نازبیا بودی و سستی و ضعف در چشمان
 او بود بوی داد . و یعقوب با او خوابید و چون بامداد شد و دید
 بجایش کرده اند بلابان گفت این چه کار بود که در حق من کردی .

چرا فریبم دادی مگر من بجهت راحیل خدمت نکردم . لابان گفت
 منافی با قانون مملکت است که دختر بزرگ در خانه بماند و کوچک شوهر
 کند . تا آنکه مجددا هفت ساله اجیر شد راحیل را نیز گرفت
 و هر دو خواهر را جمع کرد . و حال آنکه جمع بین الاختین بلکه
 بخص انجیل تعدد ازواج نیز غیر جایز بودی *
 پروتستانها عذرهای عجیب از این کارها میگویند چنانکه
 ﴿ ولیم اسمت ﴾ در آنجا گوید که از این فقره استدلال بر جواز تعدد
 ازواج نمیتوان کرد بعلت اینکه این کار با امر خدا و رضای یعقوب نشد *
 ﴿ عذر بدتر ز گناهش نکرید ﴾
 نمیدانم از کتب آسمانی این طائفه و از الهامات مقدسه آنها چیزی
 میفهمی یا آنکه سر بر آفرین و تحسین باید جنبانید *
 ﴿ سر بجنبان که جای تحسین است ﴾
 اگر چه هر گاه بخواهیم اینگونه تفاسیل ناشایسته و مزخرفات از کلام را
 بیکان بیکان بیاوریم . باید کتب عهد عتیق و جدید را بعد از بیرون
 آوردن کلمات معنوده بسیار کمی از آنها را با التمام نقل کرده عمر
 عزیز را صرف بیانات آنها کنیم . یا آنکه با اعتقاد خودشان بعد از
 اصلاحات و تصحیحات بسیار که در اصلها و ترجمه های آنها کرده اند
 با بحال مانده است *
 ﴿ خوب شد که فصدش کردند ﴾ زهی بی شرمی که این گونه
 کلمات را نام از الهام و وحی بکناری . و قرآن بدان جلالت شان
 و کلامی بدان باکی و تقدس را مورد طعن و تعرض نالایق بسازی *
 از بی شرمی ابلیس نباید تعجب کرد که در مقابل امر خدای استکبار
 آورد . و با استدلال برخواست ﴿ خلقتی من نار و خلقت من طین ﴾
 گفت و اطاعت نکرد . که سخن او بظاهر بسی برتری بر سخن بعضی
 از طوایف خدای نشناس تواند داشت *
 و الحاصل باوصف اینکه سخن بدرازی میکشد باز فقراتی چند از کتب
 مقدسه اینان بیاوریم تا بدانی که تمثیل قرآنی از بهشتیانهار چهارگانه

معلومه شایسته بخدای خداوند است . بایهوده سخنان بدان
 درازی لایق بعالم وحی پاک والهام مقدس الهی است . پس
 بکوش انسانی از خلاصه‌های آیات توریه و انجیل که از روی ترجمه‌های
 خود حضرات پروتستانها و برادران ایشان است مجلی از مفصل
 و کمی از بسیار را بشنوید *

﴿ در فصل سی و یکم سفر تکوین است ﴾

﴿ راحیل ﴾ در هنگامیکه پدرش لابان برای تراشیدن بشم کوسفندان
 خویش رفت بنهای پدر خود را دزدید ﴿ و یعقوب ﴾ با هر چه
 او را بودی برداشته بی خبر از ﴿ لابان ﴾ فرار کرد و روز سیم لابان
 فرار کردن او را دانست و برادران خود را برداشته هفت روز راه در عقب
 او شتافت . و بوی رسید و گفت چه کار بود که تو کردی بمن
 خبر نداده آمدی من که ترا با سرود و سرور و دف و طنبور روانه
 میکردم در این کار احق کردی . و نکذاشتی من دختران و پسران
 خود را پیوسم میتوانم در حق شما بدی کنم لکن خدای پدران
 شما شب دوشین بمن گفت عبادا سخن خوب و باید به یعقوب بگویی .
 چرا خدایان مرا در دیدی و یعقوب نمیدانست که زلفش آنها را
 دزدیده است پس لابان هر چه در چادرها کشت خداها را بیدان کرد .
 بعلت اینکه راحیل آنها را در زرخود پنهان کرده بود *

و از مفهوم فقرات ﴿ فصل سی و پنجم ﴾ از سفر مذکور معلوم است
 که زن یعقوب علیه السلام آن اصنام را برای ستایش و عبادت خویش
 دزدیده بود یعنی علاوه بر بت پرستی در وضعکوی بودی . و هم
 یعقوب پیغمبر خدای از خانه خود نیز خبر نداشت . با آنکه میدانست
 برای مصلحت یا خواطر زوجه خویش دروغ گفت *

﴿ در فصل سی و دوم از سفر خروج توریه است ﴾ هرون امر
 کرد بمحاضر کردن زینت قوم و آنها جلّه زینتها را آوردند و کوساله برای
 آنها ساخت . بتفصیلی که این حکایت در حق سامری است نسبت آن را
 بهرون داده اند . با آنکه جلالت شان هرون و صاحب نبوت و ولایت

بودن او در جاهای بسیار از کتب سماویه خودشان مصرحت *
 ﴿ در زبور (۱۰۵) است ﴾ فرستاد بنده خود موسی
 و بر کزیده خود هرون را ﴿ و در زبور بعد از آن است ﴾
 و هرون قدیس رب . و مخاطبات الهیه در آیات سفر اعداد با هرون
 دزد آگاهان از آنها واضح است *

﴿ در فصل نای از سفر خروج است ﴾ غضب موسی بر خدای
 شدید شد ﴿ تا آنکه گوید ﴾ از پیغمبری استغفا کرد بعد از آن
 خدا بروی بسدت غضبتك کردید *

﴿ شمسون ﴾ نام که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بودی و در جاهای
 چند از توریه از نبوت او خبر داده اند که از جمله آنها
 ﴿ آیت (۴) و (۵) از فصل (۱۳) سفر القضاة است ﴾

﴿ اکنون حذر کن از شراب و مسکر نخور و چیز ناپاک نخور زیرا
 که اینک بارور شده پسری خواهی آورد که نباید تیغ بسراو بخورد
 زیرا که او از رحم مادر رسول نذیر خواهد شد و اسرائیل را از دست
 فلسطیان نجات خواهد داد ﴾ همچنان پیغمبری بر وایت توریه
 که در فصل شانزدهم همان سفر مذکور است بفره رفت . و در آنجا
 بایک زن زناکار جمع شد . و نیز در صحرای سوراتی زنی بود دلایلا
 نام شمسون بوی عاشق شد . و نزد او میرفت کافران از اهل فلسطین
 بدلیلا گفتند از او بپرس که چگونه فلسطیان بروی دست یابند و او را
 می بندند بطوریکه نتواند بکشد . و او را وعده بول بی اندازه
 دادند . شمسون چند بار بدروغی یک چیزی گفت و آنها او را
 بدانگونه بستند و او بقوت خدایی که داشت همه ریسما آنها و بندها را
 پاره میکرد . تا آنکه رفیقه او دلایلا اصرار کرد و او را بتنگ
 آورد که تود عسوی محبت بامن داری و دل تو بامن نیست و سه بار
 دروغ بمن گفتی و آزن چند روز او را آرام نداد . تا آنکه او را
 از آن سر آگاهی بخشید که اگر سر مرا ترا شینند قوت من میرود

و مانند سایر مردمان خواهی بود . آنکه نزد بزرگان مردم
 فلسطین خیر فرستاد و آنها را آگاه ساخت . پس سرشمسون را
 بر بالای زا نوی خویش گذاشته او را خواباند و دلاکی خواست
 و هفت زلف از سر او تراشید . بزرگان فلسطین که نقره ها برای
 آن فاجره آورده بودند . بیرون آمده و او را بستند در حالتیکه او
 نمی دانست خدا از وی دوری جست . و چشمان او را در آورده
 و در زندان کردند و با زنجیرها او را مغلول داشتند . و چندی گذشت
 بزرگان قوم برای خدایان خودشان ذبیحه بزرگ قرار دادند
 و قربانیها کردند و بشکرانه برخواستند . و در هنگامه شادی
 شمسون پیغمبر را حاضر کردند که برای آنها بازی و رقص
 کند و او را از زندان آوردند که برای آنها بازی و رقص آورد .
 تا آنکه میگوید بستونی که آن خانه را بود راه جست و بر آن تکیه کرد .
 و آن خانه بر آرنج و مرد بودی و در بالای بام بقدر سه هزار کس
 مرد وزن بودند که تماشای رقص کردن شمسون جمع شده بودند .
 و موی سر او هم قدری بلند شده بود از خدا درخواست کرد
 که ای خدا این بک بار نیز بر من توانایی ده که انتقام دو چشم خویش را
 از فلسطینان بخواهم . پس دو ستون میانی آن خانه را حرکت
 داده و کفت با علی غرقش کن من هم بجهنم که ستونها را
 بر انداخت و جمله کسانی که در آن خانه و بالای بام بودند و خود
 او هلاک شدند . و شماره هلاک شدگان در آن روز زیاد بر کسانی
 بود که او در مدت عمر خود کشته بود . و او را برادران و خویشاوندان
 وی برداشتند و در قبرستان منوح پدر وی مدفون ساختند و او مدت
 بیست سال در اسرائیل پیغمبری کرد *

گلیان در حق داود که جد مسیح علیه السلام است قانع نشدند بدگر سخنانی
 که در سفر تکوین آوردند . و تا کید کردند سخنان نالایق خودشان را
 بد آنچه در فصل دوازدهم صموئیل ثانی است که آنرا سفر ملوک ثانی نیز
 نامند که خدای بزبان ناثان پیغمبر او را تکذیب و تقبیح نمود . که چرا امر

خدایی را تحقیر و عینتک کردی . در نظر گاه من کار زشت را ارتکاب
 و زبیدی . اوربای حیثاتی را کشتی وزن او را گرفتی وزن خویش
 نمودی او را بشمشیر عماتیان کشتی تا آنکه کفت بلا بی بسر
 تو بیا ورم و در پیش چشم تو زندهای ترا گرفته بکس نزدیک تودهم
 که در روشنایی آفتاب بازندهای تو بخوابد . تو پنهانی کردی اما من
 این کار را در حضور همه اسرائیلیان در روز روشن خواهم کرد .
 داود بناتان کفت بخدای نگاه کردم ناثان کفت خدا نیز از نگاه
 تو گذشت و هلاک نشوی . لکن چون در این کار سبب سب
 و شمانت شدی که دشمنان خدا را دست آور ز شمانت کشتی بسرت
 که متولد شده است خواهد مرد *

گویا عمره این لغزشهای داود و خطاب و عتاب الهی است که در سلیمان
 نیز ظاهر گردید که او زنان از دختران بت پرستان و زنازادگان از موآبیان
 و عماتیان واد و میسان و صیدانیان و حیثیسان . و آنانی که خدای
 بنی اسرائیل را از آمیزش با آنها نهی کرده بود . برخلاف امر
 و رضای الهی تزویج کرد . و او را هفتصد زن آزاد و سیصد کنیز
 از آن طایفه های مر دوده بودی و دل او را فریفتند . و سلیمان را
 تعلق خاطر بر آنها حاصل آمد و او را در حق خدایان بیگانه خودشان
 گناه کردند . و دل او ناپاک شد و تابع خدایان صیدانیان و عماتیان
 گردید . و بنحانها برای صنم موآبی و عماتی در کوه بیت المقدس
 ساخت . و همچنین برای زنان دیگر خویش مانند آن کار را کرد .
 و خدای بروی غضبناک شد که چون تو عهد مرا باطل کردی و او امر
 و وصایای مرا حفظ نمودی عصای ملک و سلطنت ترا در هم شکنم
 و آنرا یکی از بندگان تودهم *

تفصیل داود تا تمام ماند به بنیم العیاذ بالله زد و خورد خدای باوی بکجا
 رسید و چگونه انتقام زن او را از او کشیدند *
 در سفر صموئیل ثانی است که خون بسر بزرگ داود بانامان
 خواهر پدری خود بطور اجبار زنا کرد . و او بیرون آمده و فریاد

بر آورد و داود شنید و بر او سخت ناکوار آمد و لکن بهیچ کدام
معرض نشد زیرا که آنان را دوست میداشت *

در سفر مذکور در فصل شانزدهم در آیت (۲۲) است ﴿
برای ابی شالموم پسر داود که بنای مخالفت یابد داشت چادری
در سطح بام برپا کردند و ابی شالموم داخل شد بر زنان پدرش در پیش روی
بنی اسرائیل و این کیفیت در روز روشن بود که خدا اینگونه گفت
و پس از آن یابدش جنگ کرد و از بنی اسرائیل بیست هزار کس را کشت
و این جنگ در فصل هجدهم سفر مذکور است *

نمیدانم برای نمونه بیانات از کتب مقدسه انسان همتقدرها
برای تو کافی است . و با آنکه این نامه باک را زیاد تر از این
آلایش بیالایم . اگر شعور باشد تنها یکی از این حکایات
بس است و اگر مزید بصیرت را طالبی اینک کتبهای مقدسه آنها
که بهر زبانی ترجمه کرده اند و بتخیلات خودشان نشر اسباب
هدایت را نموده اند *

پس هر گاه مرد خداست موحدا از روی بصیرت و ادراک در کتب
عهد عتیق و جدید تأمل کنند . و بیانات و عقاید اهل کتاب
و پروتستانها را معلوم نماید در تشخیص دین خدای و تعیین آیین
الهی هیچ محتاج بزجت از خارج نخواهد بود *

در اثبات بیانات از این کتاب مستطاب بعضی آیات و مطالب انجیل را
که هر کس شایسته بخداوندی خدای و توحید باری تعالی و مناسب حال انبیا
و حواریان نتواند بود شنیدی . و اگر خود همان انجیل را بخوانی
البته آگاهی کامل از آیین ادراک آنها حاصل توانی کرد . خصوصا
در حق بی ادراکی و نقصان حواریان و تلامذ عیسی سخناتی آورده اند
که در قواعد و عقاید اهل توحید هرگز روا نتواند بود ﴿ پولوس ﴾
نام که نامه های او را جزو اعظم انجیل حاضر کرده اند و بقدر
ثلث انجیل تقریباً رساله های او است و او خود صاحب رأی بود .
که بی اذن خدای نیز گاهی در شریعت مداخله داشتی . چنانکه

در ﴿ باب هفتم ﴾ رساله اولی که بقونسطوس بیان نوشت و تصریح
کرد که امر از خدا ندارم و حکم نهی از طلاقرا بکمان بیان
نمود و گفت که ظن من این است . و همین ﴿ پولوس ﴾ است
که در خصوص خسته سخن رامشیه گفت و امت را بقلط انداخت .
تا آنکه عهد خدای را باطل شد و بدعت ابدی در جای میثاق ابدی الهی
که با ابراهیم و اولاد و ذریت او داشت استوار گردید . و این
پولوس است مقدس عیسویان و بنده مسیح موهومی ایشان .
که در حق وصی نخستین و اعلم و افضل در میان جمله عیسویان تعرضات
آورد . و در نامه خود که جزو انجیل است در ﴿ باب دوم ﴾
بفلاطیان مینویسد که بجهت استحقاق بطرس یعنی ﴿ شعون الصفا ﴾
برنگد پروتویخ رو بروی جیره شدم و مقاومت با او کردم . که پیش
از آمدن بعضی کسان از جانب یعقوب بازند بقران معاشرت داشت
و چون آنها آمدند از خسته شدگان ترسیده از زند بقران دوری جست .
و دیگر یهودان نیز با او مدارا میکردند . همچنانکه ﴿ برنا باس ﴾ نیز
از مدارای آنها کول خورد . ولی چون باقتضای حقیقت انجیل
رفتار ناراست و غیر مستقیمانه آنها را دیدم در حضور همه به بطرس
شعون کفتم که اگر تو باوصف یهودیت مانند زند بقران رفتار کرده
و با داب یهودان راه نمروی دیگر چرا زند بقران را مجبور بر رفتار
یهودان میکنی . ما بالطبع یهودیان هستیم از نگاهکاران زند بقران
نیستیم *

﴿ متی در حق بطرس در فصل شانزدهم انجیل خود گوید ﴾ مسیح
بوی گفت دور شو از من ای شیطان تو اسباب لغزش و معترت
من هستی تو کارهایی را که از خدا است نمیدانی تو کار مردم را
میفهمی *

این حواریان که اقدم و افضل و اعلم و اعدل ایشان بطرس بود .
باعتقاد عیسویان و بقول پروتستانی چنانکه در میزان الحق خودشان
نیز نوشتند و دلایلها آوردند بیغبران بودند . بل افضل از موسی و دیگر

پیمبران بنی اسرائیل بودند . و روح القدس و خدا و پسر خدا
با ایشان یکی شده بود . چنانکه مکررا عیسی گفت همچنانکه
خدا با من یکی شد شما نیز با من یکی شدید و بقاعده حکمت نیز
چنان است که حال عین محل است *

راستی دیگر کسالت آمد و افسردگی غالب شد . از خدای تعالی
در خواست میکنم که ما را . بتکارش و روایت این سخنان نالایق
بمقربان درگاه احدیت و تقدس او نکیرد *

﴿ ربنا لاتزعقلو بنا بعد اذ هدینا وهب لنا ﴾

﴿ من لدنك رحمة انك انت الوهاب ﴾

چون اکثری از مطالب میزان الحق پروتستانی در ضمن مطالب
و بیاناتی که در این نامه با آوردیم باندک تأملی واضح شود و بطلان
آن سخنان باطل آشکار گردد . نخواستیم که بعضی از سخنان او را
که در نهاییات کتابش آورد بعینها در این اوراق بیاوریم . و هیچ
سخنی در کتابها و زبانهای ایشان پیدا نتواند شد که جواب آن در این
مختصر نامه بصریح یا تلویح یا باشارت یافت نشود . که این نامه را
از آثار الهامات حقیقه الهیه که بتوسط الهامات ناطقه بر ما
رسیده است نوشتم و الحمد لله المستعان *

﴿ معیار نهم ﴾

از سخنان متفرقه و پریشان گوئی میزان الحق که از روی بی انصافی
و عناد در نهاییات آن کتاب گفت . و از احادیث طریقین و فرقه‌های
اسلام و مسائل مختلف فیها بیان کرد . و سخنانی را که شایسته بر اهل
علم و دانش و لایق مرد دین شناس بل مناسب مقام هیچ خردمند
با ادب نیست آورد بهتر این است که با غماض بگذریم و مقابله بمثل
نکنیم . بعلمت اینکه شمشیر اهل علم برهان ایشانست . و اینک شمشیر ما
که کرد نهایی آن سخنان مزور را از پیکر انداخته آنها را اجساد

بلا ارواح کنند . اینک عصای موسی که ریشما نهایی ساحران را
فر برد و آنها را دعوت کند بخدای ﴿ ابراهیم و موسی و عیسی و محمد
ابن عبدالله ﴾ و خدای جمله پیمبران نیک ذات و نیک کردار که از همه
تفایص باک بودند . ای ساحران که سخنان مزور را در نظر
چاهلان جلوه دادید در آغاز نامه . برای پذیرفتن خاصه و عامه . برادرانه
نصیحتی کردم که بر حال ساحران فرعونی اقتدا جوید . و از تعصب
و عناد تبرا کنید و بر خدای سجده آورید *

ای مؤلف تو هنوز در گرداب اختلافات مذاهب عیسویه در شرف هلاکتی
ترا با اختلاف اسلامیان چه کار . ترا با اخبار و احادیث ایشان چه رجوع *
بیجان تو که کوسفندان اسلام و توحید داخل در کلمه شرك و تثلیث
و بت پرستی و الحاد نشوند . مگر از کوسفندانی که بغلط در میان کلمه
اسلامی که در تحت رعایت شبان اعظم الهی هستند و در انجیل بیان
لفظ آن را شنیده افتاده باشند *

﴿ تا کر بزد هر که بیرونی بود ﴾

ای مؤلف محرف تو هنوز در استخلاص جان خویش از ورطه
تحریفات انجیل و توریة خودت بی خس و خاشاک تاویلات و کتابهای
کهنه میگردی . ترا با قرآن و اختلاف قرآتهای آن . یا سخن ضعیفی
که طایفه از اسلام در کم کردن آن گفتند چه کار . بیجان
تو که قرآن را کسی تحریف نتواند کرد اگر تحریف او ممکن بودی
آوردن مانند آن آسانتر بودی و چون نیست پس نیست *

﴿ لایاتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه تنزیل من حکیم حید ﴾
تو هنوز معنی اب و ابن را نفهمیده معسایب این نسبت را در حق مسیح
و در حق خدای مسیح ندانستی . ترا با ای بودن پیغمبر پیمبران
و واسطه ایجاد لوح و قلم چه کار . اگر عقل و ادراک همراه باشد
این سخن را نتوانی گفت . از روی بی اطلاعی است که چون شنیدی
آنجناب ای بودی چنان فهمیدی که از نفوس و خطوط و السنه و لغات
بایستی آگاه نباشد *

﴿ حفظت شيئا وغابت عنك اشياء ﴾

کائن اول و موجود نخستین که فرمود ﴿ کنت نبيا و آدم بين الماء و الطين ﴾ در هنگام تولد جسمانی دارای تمامی علوم و خطوط . و مالک ممالک ملک و ملکوت . و عالم بر تمامی اشياء و کل ذرات بود . چگونه میشود که معطی چیزی آنرا فاقد باشد . و چگونه تواند بود که معلولات از علت پنهان شوند . چگونه میشود که روشنائی و اشعه سراج از شعله غائب کردند . از نامهای آن سوار عقل نخستین که بوخار در مکاشفاتش احساس وجود پاک او را کرد . و در پیراهن خون آلود او که نام آن را کلام الله گویند نوشته شده است این اسماء مبارک است *

﴿ انار سلتك شاهدا و مبشرا و نذرا و داعيا الى الله باذنه و سراجاميرا ﴾ جهان ایجاد از بعضی جود او است . شاهد وجود و آفرینش موجودات وجود مقدس او است . علم لوح و قلم جزوی از علوم آن مدینه علم و حکمت خدا است *

﴿ فان من جودك الدنيا و ضررها ﴾ و من علومك علم اللوح و القلم ﴿ اینکه شنیدی آنجناب امی بود آنرا معنی چنان است که نخوانده میدانست . و نوشته می خواند . و خدای بآن حیب خویش عطا فرمود چیزهایی را که مسیح در هنگام بشارت از مقدم او گفت . سلطان این جهان می آید و مرانیست چیزی از آنچه او دارد . و باینکه من کلمة الله ام و روح الله ام . و رسول از اولوالعزم و حامل عرش الله اعظم و رکن اقوی در این جهاتم . در هنگام موازنه کالات من با آنجناب مالک بر چیزی نیستم *

آینه که حکایت از زید مجلی کند او را بجمال و کمال نماید . واضح است که صورت در آینه را چشم و ابرو و دست و پای و جلوه اعضا مانند زید تواند بود . لکن اگر آن صورت موحد باشد چون از او پرسند که آیا تو چشم را مالک هستی گویندی . و اگر پرسند که دست داری گویند حاشا . گویند چیزی از زید مجلی در تو هست گویند لا *

﴿ با وجودش زمن آواز نیاید که منم ﴾

هرگاه آن صورت مشرک شود و بگوید آری من نیز کسی هستم و آنچه او دارد مرا نیز مسلم است ﴿ کین منم طاووس علیین شده ﴾ آنکاه از او پرسند ﴿ بانک طاووسان کنی گویند که لا ﴾ پس نه طاووس خواهد بود بالعلا ﴿ بزبان دیگر گویم . که مالک نبودن زید آینه را در مقام نسبت بذات مجلی چیزی از ذاتیات زید خارج مجلی درست بفهمی *

قائم بودن هر چیزی با چیزی دیگر بیرون از چهار گونه قیام نیست . قیام صدوری است . و قیام ظهوری . و قیام تحقیقی که در کنی نیز گویند . و قیام عرضی . و سخن در این قیامات بسیار است ولی باجمال در اینجا بذکر آن پردازیم *

﴿ قیام صدوری ﴾ در میان اثر و مؤثر است یعنی قائم بودن اثر را با مؤثر صدوری گویند مانند قیام کلام با متکلم و شعاع با منبر و صورت در آینه با شخص مقابل . ولی چنانکه پیشتر گفته شد اثر را بذات مؤثر نه در صدور و نه در قیام و نه در بقا و ثبات بوجهی راهی نیست . پس مؤثر که گوئیم اسم فاعل مؤثر است که مؤثر قریب است . اگر در اینحال صورت در آینه دعوی تمامیت و استقلال را کند مؤثر قطع توجه و مواجهه از وی کنند و او فوراً معدوم گردد *

﴿ و من نقل منهم انی اله من دونه فذلك ﴾ ﴿ تجزیه جهنم کذلک تجزی الظالمین ﴾ ﴿ قیام ظهوری ﴾ مانند قائم بودن تجلی و اشراق زید است با صورت در آینه *

﴿ ظهور تو بمن است و وجود من از تو ﴾ ﴿ و لست تظهر لولای لم اکن لولاک ﴾ ﴿ قیام تحقیقی ﴾ مانند قائم بودن مرکب است با اجزا چنانکه سنجبین پیدا نشود و محقق نکردد مگر بسر که وانگبین *

﴿ قیام عرضی ﴾ قائم بودن اعراض است با جواهر و مانند قائم بودن الوان است با محل آنها . درست بفهم چه میگویم و این سخنها حکمتی را باز بجهت اطفال مدان . این سخنان بگوش

هر کسی نرسد . قدر آنها را بدان و کارهای خدا بپوشم حقیقت
بین دریاب *

کتاب نویس در اعتراض بر اسلامیان سخنی دیگر گفت که بعضی
از آیات توریة و انجیل با مضامین آیات قرآنی منافی و مغایر است .
اگر چه جواب این گونه اعتراضات در تصحیح سند های توریة و انجیل
و بحث تحریف و دیگر دلائل عدم صحت آنها بطور کلیت گفته شد .
که بنا بر آن بیانات توریة و انجیل را یکبار دیگر باید تصحیح و اصلاح
حسابی کرد . و چون سخن حقیقت در میان قرآن و آن کتابها
باقی ماند و حال عدم صحت آنها معلوم گردید پس قرآن کلام خدا
و وحی خدا است . مع ذلك گاه آن آیات را که از قرآن بلکه از انجیل
آوردند . تفهیمه معنی کرد و بطلان افتاد . و آن غلط را منسوب
باختلاف در میان قرآن و انجیل حاضر داشت *

از آنجمله در مکان تولد عیسی است که میگوید در انجیل نوشته اند
در بیت اللحم و در اصطیل یعنی آخور تولد یافت . و قرآن گفت
در زیر درخت خرما با عالم وجود آمد *

به بنیم قرآن و انجیل در این باب چه گفته اند و این مرد چه فهمیده است
قرآن فرمود *

﴿ فاجاءها المخاض الى جذع النخلة قالت ﴾

﴿ بالینی مت قبل هذا و کنت نسیا نسیا ﴾

در دهنکام ولادت مریم را ناچار کرد بر تنکبه کردن بر درخت خرمایی
و گفت کاش می مردم پیش از این و بکلی از فراموش شدن کان میشدم .
یعنی چون حال تولد نزدیک شد در زیر آن درخت این سخن را گفت .
بعلت اینکه بجهت نزدیکی وضع حمل مشاهده کرد حال شهادت
و سرزنشهای قوم را و آرزوی مرگ را کرد . از بجای این آیت
گرمه استدلال بر وقوع تولد عیسی در آنجا کردی . اگر چه
در واقع مکان ولادت با سعادت روح الهی در زیر درخت نیز باشد
لکن آیت مذکور صریحا دلالت بر این مطلب ندارد همچنانکه

عبارت این انجیل دلالت صریحه بنولد آنجناب در آخور ندارد . و عبارت
مذکور در ﴿ فصل دوم لوقا ﴾ چنان است *

در دهنکامیکه آنها در بیت اللحم بودند مدت حمل او تمام شده بود
و پسر بیشتر زاییده شده خود را بدینا آورد و او را بقونداغه بسته
در اصطیل خواباند که در خانه برای آنها جای نبود . پس توانیم
گفت که در این مطلب نیز کتاب نویس انجیل را غلط معنی کرد و قرآن را
تفهیمید . و در میان دو غلط اختلاف موهومی در میان قرآن و انجیل
ثابت نمود که اگر آن اختلافی واضح ثابت گردد نتیجه عمده نیز
از آن حاصل نخواهد شد . و همه اینگونه سخنان وی برای تغلیط
افهام ضعیفای ناس و مغشوش کردن اذهان مردم عوام از اسلام
و غیر اسلام است *

زاده بر آنچه را که در این اوراق مجتعا و متفرقا در بیان احقاقی حق
و از هاق باطل آورده شد . در تطویل ذیل سخن اقبال ندارم .
و فی الواقع برای مردم بصیر سعادت مند در آنچه نوشتیم کفایت است *

﴿ من همه راست نوشتم تو اگر راست نخوانی ﴾

﴿ جرم جلاج نیباشد که تو شطرنج ندانی ﴾

﴿ معیار دهم ﴾

معیار آخرین از جمله پنجاه معیار ﴿ میزان الموازین ﴾ است . و ما را
در امر روز که روز پنجاهم ایام خمین از فصل چهارم سال است عید
الخمین روحانی تواند بود . اینک آخر سال عربی و شمسی است
امیدوارم که طالبان آکا ، پس از مطالعه معانی لطیفه و مطالب شریفه .
که بقدر قدرت و در خور استعداد خویش از بیانات الهیه آوردم
تجسدید سال خویش کنند . و عیسوی خداجوی این عید الخمین
معنوی و روحانی را بجای عید الخمین جسمانی دانسته . و بدین
پنجاهه حقیقی تمسک جسته . از پنجاهه بدعتی فراغت گیرد *

از خداوند سبحانه مسئلت کنیم که روزی ما را بسازد
و بدین سخن سازد *

﴿ با محول الحول و الاحوال * حول حالنا الی احسن الحال ﴾
برادر روحانی من از کلمات صحیحۀ توریۀ و انجیل . و از بیانات عقلیه .
و دلایل فطری . و پراهن حکمتی . حال نخستین انسانی را دانستی
و فهمیدی که انسان در بدایت حال که برای مقصود بزرگ الهی
آفریده شده بود بجه مرتبۀ پای و درجه درجه طهارت و کمال
و قدرت بود . و چگونه مظهریت اسماء و صفات ربوبیت را داشت
• و قادر بر حکومت در عوالم سفلیۀ ایجاد بود . و چون صانع حکیم
کامل توانا برای اکمال صنع خویش . و اتمام قدرت کامله خود
و برای اینکه عوالم سفلیه را بمخلوق مکرم خویش بنماید . و همچنانکه
خود را بوی شناساید شناسایی آفریدگان را نیز در وی بدید کند .
و آنچه را که در وی بالقوه بود بالفعل نماید او را از مقام جبروت
و ملکوت در مقامات و مراتب سافله تنزل داد . و آن مخلوق مکرم
که در صورت خدای یعنی باقتضای قدرت کامله خدایی تمام و کامل
آفریده شده بود در عوالم بسیار سیر کرد تا بعالم اجسام و مقام نقش
و ارنسام رسید * پس ای برادر چون از آن عالم بالا روی باین جهسان
خاکی آوردی از بیست منزل عبور کردی . و در هر کدام از آن منازل
عالیه باقتضای اسباب و مسببات بلطف حکمت سبحانه توقف
و سکنت نمودی . و آیات و علامات و حکمتها و مصالحی که در آن عوالم
بود همه را یاد گرفتی . تا آنکه منتهی بعناصرتی طبایع چارگانه
در تو کار کرد و اجزای تو بعضی در بعض دیگر مضاعف و در هم
شد و این مقام آخرین مرتبۀ نزول تو در سفر خویش ~~کر~~ دید *
از این مقام ترا ندای بازگشت رسید . صعود کردی . و در نبات استخوان
یافتی و در حیوانات و میوه ها شدی پس در غذاها آمدی و ازها صمه
گذشته از نسل کیلوس و نعنین کیوس صاف و خالص کردیدی .
و آنکه از صلب پدر بیطن مادر بیرون آمدی و نطفه تو بتقدیر

معلوم صورت تقدیر پذیرفت . و ریح چهار گانه بدستباری چهار
ملک یعنی ﴿ دبور و جنوب و صبا و شمال ﴾ بتصرف ﴿ جبرائیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل ﴾ بر تو وزیدن گرفت قوای اربعه
از ﴿ حاذبه و هاضمه و دافعه و ماسکه ﴾ که مطابق با ﴿ هوا
و آتش و آب و خاک ﴾ از جهت طبیعت است برای تو حاصل و مقدر شد
تا آنکه بمقام نخستین از آخر عوالم سه گانه رسیدی . و ناسوتی
شدی پس از آنکه ملکوتی و جبروتی بودی . و در این مقام که باین
دنیا پیست رسیدی نسیان از عوالم علویه آوردی . و فراموش
کردی عهود و موثقی آلهیه را *

﴿ عهدها کرده ایم باشه خویش * هیچ از آن عهدها وفا نکنیم ﴾
﴿ بزرگان دین چنان میفرمایند ﴾

آنچه را که در عالم ملکوت و جبروت میدانستی یا آنکه یاد گرفته
بودی و جمله احوال و اوضاع آن عوالم را و همه علوم و معارف
و اسرار و حقایق و انوار را فراموش نمودی . و این فراموشی
یا بیجهت مخالفت اعراض و غرایب مفسده بود که ترا فاسد کرد .
و آنها همه از عالم اجسام و کدورات بر تو پیوست . یا آنکه از صدمات
در رحم مادر و یا از راه عدم التفات تو بر مراتب عالیه خود و یا خود
بسبب حکمتهایی که در فراموش ساختن تو مر آنها را بود .
تا آنکه امر معیشت تو در حال شیرخواری و هنگام فطام و ایام

صباوت تو اتمام پذیرد و بحد تمیز و مراقبت برسی *
پس در آن حال بساهست که از عالم دویم یعنی عالم ملکوت بوی بری
و بد آنجا اتصال جوئی . و در آن مقام خدای تعالی انبیا و رسل
و جانشینان ایشان را محض از روی رأفت و رحمت خویش بسوی تو
فرستد . که ترا بسوی عهد نخستین که در عالم اول باوی بستی دعوت
کشد . که نظرها از یکانه باز گیر . و التفات باین خانه رنگین مکن
• و باز کرد بسوی خداهم چنانکه از آنجا آمدی *

﴿ فاسر با هلك بقطع من السيل ولا یلتفت ﴾

﴿ مشکم احد و امضوا حیث تو مرون ﴾



